52

مرض مزمن
بیماری است که زمانش طول کشد و
آن در رسته و مرض حاد آنکه
دیر نکشد و بحران لازم نیاید

[illegible]

Lucknow
25.II.27
W.I.

کفایهٔ منصوری
در علم طب

رب یسّر بسم الله الرحمن الرحیم

شکر و سپاس مر خالقی را که در خلقت انسان بدایع ادب
انسانم نهاد و ثناهای بی قیاس مر پادشاهی را که نعم جنان او در حق الع
بصفت الله گواه بر کمال قدرت او طبایع اصول و صورت ارکان است
و رحمت او احوال امزجه و ابدان است قادری که از کمال قد
قوی و ارواح در اعضا جاری گردانید و صحت و مرض ر
دار فضل بی منتهای خود و تدبیر حفظ و رد مرض صحت ارشاد فرمو
حد نگم بر قامت زیبای انسان انداخت و بن طب
جهت ازل انسان مرتب ساخت ذالکم الله ربکم فتبارک
و تحف تحیات و صلوات نامیات مر ذاتی را که منهاج او اب
و اشارات او ذخیره اغراض کلیات است و ارکان خمسه او چ
زنده غنی است و احکام سبعه او چون سبعه طبیعی جامعه

الحمد

انسی سید کونین و خواجه قاب قوسین مقصود لولاک لما خلقت الافلاک
نگین خاتم وما ارسلناک مکرم مجتبی محمد مصطفی علیه من الصلوات افضلها ومن التحیات
اکملها و بر آل و اصحاب و اتباع او باد که رهروان جادهٔ یقین و رهنمایان شرع و دین اند
رضوان الله علیهم اجمعین اما بعد بر نظر اصحاب بصیرت و ضمیر ارباب سریرت
پوشیده نماند که غرض اصلی و مقصود کلی از انشاء اجرام علوی و ابداع اجسام
سفلی آفرینش انسانیست که در صدف وجود زبدهٔ موجوداتست و تا در علیم و عالم
حکیم تقدست اسماؤه او را بشرف خلعت ولقد کرمنا بنی آدم نواخته و در سرشت
او جوهر مختلفه و کیفیات متضاده از روی حکمت و او را العدل و سیلهٔ طاعت و عبادت
امر فرموده که وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون و حصول این کمال و صدور این افعال
بی وجود صحت بدن که مبدأ قابل و موضوع کامل است متصور نمیشود پس بر هر شخصی
لازم است که در محافظت صحت حاصله و استرداد زایله آن کوشد تا از سعادت
دارین و کمال منزلین محروم نماند و چون مزاج انسان بنابر اختلاف فصول
و ازمان و تغییر و تبدیل ماکول و مشروب فی کل اوان بر یک حال نمی ماند و بسبب
انحراف مزاج از امور دنیوی و اخروی باز میماند لاجرم آفریدگار تبارک و تعالی
در ضمن هر مصنوعی و در ضمیر هر نوعی چندین هزار حکمت تعبیه فرموده در هر ادویه
فواید نامحصوره مدرج کرده و هر دردی را دوائی آفریده و باستعمال آن امر فرموده
چنانچه در اخبار وارد است که موسی علیه السلام در حالت مرض التفات بدوا

بنی نموده بوده‌اند که ای موسی میخواهی که ابطال حکمت ما کنی و غرایب
پوشیده داری بعد از آن موسی علیه السلام امت خود را بمعرفت
دلالت فرموده بدان امر کرده و نیز از حضرت رسالت صلواة الله علیه
نقلست که اشارت فرموده العلم علمان علم الابدان و علم الادیان
که اعلا رتبه وا تمام درجه است مقدم داشته زیرا که استعمال علم ادیان
بدان موقوفست بر صحت بدن و آن موقوف بر علم ابدان بنا بر این
حکمای دهر و علمای عصر در ترتیب و تنقیح این علم سعی نموده اند و در بیان
مفرده و مرکبه نظر شافی و تامل کافی کرده‌اند چون اضعف عباد الله
منصور بن احمد بن یوسف بن الیاس احسن الله عواقب داریه و
والده به بدین علم و مطالعه این قسم اشتغال می نمود و بحکم هذا العلم من افواه
الرجال درر فواید و غرر فراید آن را از السنهٔ اساتذه این فن
متوجه شد که با قصور فکر و خمول ذکر و توزع خاطر و تفرقه باطن و ظاهر مختصری
که در هر باب از مفارقی رفته باشد و منتجی نافع که مفید خواص و عوام و مطلوب
انام گردد تالیف کند بعد الاستخاره من الله العلیم در آن شروع نمود
در فید کتاب کشیده به **کفایه مجاهدیه** موسوم گردانیده و دیباچه آن را
بالقاب همایون حضرت اسکندر ثانی واضع اساس جهان بانی
قوانین ملک و ملت ماحی قواعد ظلم و بدعت **نظم** اگر از دهر فلک

اگون

دوران اوست کشف اسرار قضا موقوف بر

دبیرستان ابجدخوان اوست جام جم عکسی از رشحی جام [illegible]

بحضرت علیّه همیشه رایات اوست گوی دولت دایما اندر خم

ت سلطان الاعظم الاکرم الاعدل الاعلم افتخار سلاطین العرب

رشت فی عالم الملکوت الغوث الاعظم المؤید من السماء المنصور

ا راعی بلاد المشرق والمغرب والی ممالک العزل والنصب ظلّ الله

ارض ... القبض مجاهد السلطنة والدین سلطان زین العابدین

ستاره جنبش زحل رفعت و سهیل مکین شهاب مریخ سنان ناوکش

بزرگ همت و قدر و بلند افسر و تخت خجسته رایت و رای و

نشان لازال فی عرصة الممالک مرفوع اللواء خلد الله ملکه و سلطانه

لاعدای که خورشید رایتش بر مشارق و مغارب در جهات تافته

ها صلتش بر شمال و جنوب جهان تابان و کوس دولتش بر کنگره

در شش جهت هفت اقلیم نواخته اند و صیت معدلتش و آوازه

در اطراف و اکناف ربع مسکون انداخته و حجاب سلطنت مآبش

ها نداری و دواعی کامکاری پیوسته اوقات بر تشیید ترتیب

سبل و تقویت ارباب عقل و اعلاء معالم دین و احیاء قوانین سنّت سید المرسلین

تشیید مبانی یقین و افاضت سجال نوال و اشاعت

آیات اتصال مصروف گردانیده لاجرم السنهٔ ادانی واقاصی وناطقهٔ
مطیع وعاصی به نثار رایح این جاه ودعاء صالح این درگاه جاری گشته
وامداد فتح ونصرت واعلاء بخت ودولت لحظه فلحظه از حضرت صمدیت
فایض شده وبنده نیز دست در فتراک سعادت زده این بضاعت مزجات را
وسیلهٔ مرقات ساخته ومتوجه بارگاه کیوان رفعت شده تا بنظر کیمیا خاصیت
حضرت سلطنت پناه که صراف بازار خبرت ونقاد ازبار فطنت است مشرف
گشته بشرف قبول ممکن گردد ومامول از کمال عاطفت آنکه چون بسهو
ونسیان وخلل این مقالت بر عبارت اطلاع افتد اشارت رود تا برقم
اصلاح مزین فرموده بر این کمینه مواخذه نفرمایند وذیل اغماض بر زلال اقدام اقلام
انبساط فرمایند فانی للخطاء المعترف وبالتقصیر لمعترف وعیون الکرام
عن المعایب مغموضة والتهم عن المعاصی محفوظة والله ولی التوفیق ومنه البدایة
والتحقیق وصلی الله علی رسوله محمد وآله وصحبه وعترته اجمعین وسلم تسلیما
کثیرا کثیرا فهرست کتاب این کتاب مشتمل دو فن فن اول در قسم طب اعنی
نظری وعملی قسم اول در طب نظری مشتمل بر مقدمه وچهار مقاله مقاله اول
در اسباب مادی صحت مشتمل چهار باب باب اول در ارکان باب دوم
در ارواح باب سیوم در اخلاط باب چهارم در اعضا مقاله
صوری صحت مشتمل دو باب باب اول

سیوم در اسباب فاعلی صحت مشتمل بر دو باب باب اول در اسباب

ضروری مشتمل بر شش فصل فصل اول در هوا فصل دوم در حرکات نفسانی

فصل سیوم در حرکات و سکون بدنی فصل چهارم در خواب و بیداری فصل پنجم

در ماکول و مشروب فصل ششم در احتباس و استفراغ باب دوم در اسباب

غیر ضروریه مشتمل بر دو فصل فصل اول در اسباب ملحقه بسته ضروری فصل

دوم در اسباب جزئیه عوارض بدنی مقاله چهارم در احوال اعراض و علامات

مشتمل بر دو باب باب اول در احوال اعراض باب دوم در علامات و دلایل

مشتمل بر هشت فصل فصل اول در علامات مزاج فصل دوم در علامات امتلا

فصل سیوم در نبض فصل چهارم در نبض انسان و احتباس و اعراض و فصول فصل پنجم

در قاروره فصل ششم در براز و غایط فصل هفتم در بحران فصل هشتم در علامات

محموده و ردیه غایت قسم دوم در طب عملی مشتمل بر پنج مقاله مقاله اول

در حفظ صحت و معالجات کلی مشتمل بر دو باب باب اول در حفظ صحت مشتمل بر

ده فصل فصل اول در تدبیر مولود و حبالی فصل دوم در تدبیر فصول فصل سیوم در تدبیر

ماکول و مشروب فصل چهارم در تدبیر نوم و یقظه فصل پنجم در تدبیر احتباس

و استفراغ فصل ششم در تدبیر جماع فصل هفتم در تدبیر حمام فصل هشتم در تدبیر

سکون فصل نهم در تدبیر مشایخ فصل دهم در تدبیر مسافر باب دوم

در معالجات کلی مشتمل بر سه فصل فصل اول در معالجات سوء المزاج

فصل دوم در تدبیر مشتمل بر قی و حقنه فصل سیوم در فصد و حجامت مقاله دوم در امراضی که
حادث شود از سر تا قدم و علاج آن مشتمل بر بیست باب باب اول
در امراض سر و دماغ باب دوم در امراض چشم باب سیوم در امراض گوش
باب چهارم در امراض بینی باب پنجم در امراض دهان و لب و زبان باب ششم در امراض
لثه و دندان باب هفتم در امراض حلق باب هشتم در امراض سینه و آلات تنفس
باب نهم در امراض قلب باب دهم در امراض معده باب یازدهم در امراض جگر
باب دوازدهم در امراض طحال باب سیزدهم در امراض امعا باب چهاردهم در انواع اسهال
باب پانزدهم در امراض کلیه و مثانه باب شانزدهم در امراض انثیین و قضیب باب هفدهم
در امراض رحم باب هژدهم در امراض مقعد باب نوزدهم در امراض پشت باب
بیستم در اوجاع نقرس و عرق و مفاصل مقاله سیوم در حمیات مقاله چهارم در امراض
که در ظاهر بدن حادث میشود و معالجات آن مشتمل بر هفت باب باب
اول در اورام باب دوم در بثور باب سیوم در جراحات و قروح باب چهارم
در کسر و خلع و مانند آن باب پنجم در جذام و امراض جلد باب ششم در امراضی
که بموی تعلق دارد باب هفتم در آنچه که تعلق به زینت دارد مقاله پنجم در ذکر
زهرها و حیوانات زهردار و دفع ضرر آن مشتمل بر چهار باب باب اول در زهرها و علاج
شارب آن باب دوم در گزیدن حشرات و تدبیر آن باب سیوم در گزیدن آدمی
و چهارپایان باب چهارم در دفع هوام و حشرات فن دوم در

مرکب مشتمل بر هفت باب باب اول در منافع وطبایع ادویه وتأثیرات آن باب دوم
در ربوب باب سیوم در لحوم والبان باب چهارم در فواکه باب پنجم در بقولات
باب ششم در توابل باب هفتم در ریاحین وطیوب مقاله دوم در ادویه
مرکب مشتمل بر بیست باب باب اول در کیفیت ترکیب ادویه وبیان
اسماء معاجین تریاقها باب دوم در تریاقها باب سیوم در مفرحات باب
چهارم در معاجین باب پنجم در اشربه ومربات ولعوقات وربوب باب
ششم در جوارشات باب هفتم در سفوفات باب هشتم در اقراص مسهله
وغیره باب نهم در حب های مسهله وغیره باب دهم در ایارجات باب
یازدهم در مطبوخات ونقوعات باب دوازدهم در حقنه ها باب سیزدهم در شیافات
وفرزجها باب چهاردهم در ادهان باب پانزدهم در سعوطات وسنونات
باب شانزدهم در اطلیه وضمادات باب هفدهم در ادویه عین باب هژدهم
در مراهم وذرورات باب نوزدهم در حلاوی ومسمنات باب بیستم
در متفرقات فن اول در قسمی طب یعنی نظری وعملی چون قبل از شروع در شی
لابد است از معرفت وشعور بآن شیء بوجهی از وجوه اشارتی بتعریف
این علم میرود پس بدانکه طب علمی است که بدو احوال بدن انسان
معلوم کنند از جهت صحت ومرض یعنی علمی باستقصا مزاج واحوال
بدن انسان تا بتوان حاصل شود تا بدین علم حفظ صحت آن کنند در حال الحصول

و استرداد آن در حال زوال و این علم منقسم بدو قسم است
از برای آنکه اگر مفید اعتقاد است بامور چند مجرد از بیان کیفیت
عمل آن را نظری گویند چنانکه علم بارکان که چهار است و امزجه که نه است
و اگر مفید با اعتقاد است بامور چند با بیان کیفیت عمل از آن عملی گویند
چنانکه تصرف در ادرار مثلا باعتبار زمان و وقت از جهت
تحلیل چنانچه گفته شود ان شاء الله تعالی پس این علم بدو قسم شد علم
نظری و علم عملی و چون معرفت موضوع هر علم بعد از علم بماهیت
سبب زیادتی شعور است بدان علم و موجب امتیاز مسایل این علم میشود
از غیر او و علما را عادت بدان جاری شده است که بعد از بیان ماهیت
موضوع را بیان میکنند تا از جهت شعور بدان علم حاصل شود پس بحث
موضوع هر یک ازین دو قسم اینجا مذکور میشود و معلوم شده که
موضوع از هر علمی آنست که بحث کنند از عوارض ذاتی او در آن علم
پس هر چیزی که بحث از و کنند از عوارض ذاتی از آن جهت که منسوبست
بصحت حفظا او رد او یا یتوقف الصحة علیه آن موضوع این علم باشد
پس بدانکه موضوعات قسم نظری این علم بدن انسانست از جهت
صحت و مرض و اسباب و احوال و دلایل از برای آنکه طبیب بحث
از عوارض ذاتی این امور میکند از آن جهت که منسوب اند بصحت که مطابقست

بحسب مرض

مطلوب بیان این علم است و موضوعات و قسم عملی آنکه مقصود وی است در
سته ضروریه و تدبیر آن و اعمال ید و علاج با دویه و هر یک ازین بحسب احتیاج
طبیب بدان گفته شود ان شاء الله تعالی و چون اصل علم است و عمل فی علم
کلا عمل است شروع کنم در قسم علمی طب متوکلا علی الحکیم العلیم قسم
نظری مشتمل مقدمه و چهار مقاله اما مقدمه چون مقصود بالذات ازین علم حفظ
صحت حاصله و استرداد زایله است و حفظ شیئی بعد از علم تا آن شیئی بود
و سلب یا شیئ باسباب او و معرفت بدو در بیان احوال بدن گفته خواهد شد و چون
معرفت اسباب هر شیئی موجب تحقیق وجود آن شیئی باشد اول حال
اسباب او بیان کرده شود اما بعد از معرفت سبب مطلق چه معرفت عام
مقدم بود بر معرفت خاص پس بدانکه سبب در عرف عام آن چیزی را گویند
که بدان توسل کنند برای حصول امری دیگر و در عرف خاص که اصطلاح حکماست
ما یتوقف علیه شیئی بود اعم از آنکه توقف برای ماهیت بود یا از برای وجود
و این سبب بر چهار قسم است زیرا که سبب در مسبب داخل بود یا خارج
اگر داخل بود بالقوه آن را سبب مادی گویند چون چوب نسبت با سریر و اگر
داخل بود بالفعل آن را سبب صوری گویند چون صورت سریر که
مربع باشد یا مسدس و اگر خارج باشد از مسبب اگر موجد او ست آن را
سبب فاعلی گویند چون نجار و اگر ایجاد برای آن است آن را سبب غائی گویند

همچون جلوس بر سریر جوان این معنی در ذهن مقرر گشت بدانکه اسباب بادی
صحت اسبابی است که صحت بدن در آن مقرر است و این یا مرکب بود
یا بسیط اگر بسیط است ارکان است و اگر مرکب است یا غلیظ بود و آن اعضا است
یا لطیف بود و آن ارواح است یا متوسط و آن اخلاط است و اسباب صوری
صحت اعتدال مزاج بود و قوی که بعد از و حادث شود و التیام اعضا که عبارت
از عدم تفرق اتصال و سوی ترکیب است و اسباب فاعلی صحت اسبابی است
که اگر بر جه مشاکله و اعتدال وارد گردد حافظ و موجب صحت بود و الا موجب
عکس او و این امور اگر در جمیع ازمان محتاج الیه بود و جمیع افراد بان محتاج باشند
این اسباب را ضروری گویند و اگر افراد محتاج نباشند خبیثه گویند و اگر در بعضی
ازمان جمیع افراد بان محتاج اند اسنان و اگر بعضی افراد صنعا عادات و عادات خواهند
و اگر محتاج الیه نباشند و ارادات خارجی و اسباب غائی صحت مسببات افعال است
که از قوی حاصل شود یعنی سلیم و صحیح صادر گردد و وقوع آن از هر عضوی بر وجه اکمل
بود و سبب غائی در ذهن مقدم بود و در وجود موخر

مقاله اول در اسباب بادی صحة

و چون این اسباب چهار است این مقاله نیز منقسم میشود بچهار باب

باب اول

در ارکان و آن را اصول و عناصر و اسطقسات گویند و آن اجسامی است
بسیط که اجزای اول بدن انسان و غیر آن از مرکبات شود و آن چهار است
زیرا که یا متوجه مرکز است یا متوجه محیط و بر تقدیر یا طالب غایت بود

یا طالب

بالطبع جهت انچه طالب غایت محیط بود وان آتش است وطبع او گرم خشک و
محل او بالای دیگر ارکان بود چنانچه محدب کره آتش مماس مقعر فلک قمر باشد وفایده او
در مرکبات انضاج وتلطیف وکسر برودت عنصرین باردین وتفریق مختلفات ـــــ
وجمع متماثلات بود وانچه متوجه جهت محیط است نه غایت محیط آن هواست وطبع او
گرم وتر بود وفایده آن در مرکبات تخفیف وتخلخل است ومحل او زیر کره آتش است
وانچه متوجه جهت مرکز است آن آب است وطبع او سرد وتر است وفایده او در مرکبات سهولت
قبول اشکال وترک آنست ومحل او زیر کره هواست وانچه طالب غایت مرکز بود وان خاک
وطبع او سرد وخشک است وفایده او در مرکبات حفظ اشکال وهیات واستمساک بود

باب دوم در ارواح ودر عرف اطبا روح جسمی است لطیف بخاری که از لطافت اخلاط
در دل بحسب امتزاجی مخصوص متکون میشود وبواسطه شراین با عضا منتشر گردد واعضا ازو
استعداد قبول حس وحرکت وتغذیه وتولید وتنمیه حاصل شود وازا روح حیوانی گویند وقوت
حیوانی باو قایم بود واین روح چون ببعضی دماغ رسد کیفیتی دیگر پذیرد وبواسطه محل او
مزاجی دیگر حاصل شود وآنرا روح نفسانی گویند وقوت نفسانی باو قایم بود واین
روح مفید حس وحرکت باشد وچون ببعضی بکبد برسد او را کیفیتی دیگر حاصل شود وازا روح
طبیعی گویند وقوت طبیعی باو قایم بود وازو تغذیه وتنمیه وتولید حاصل شود پس بحقیقت
وبقول معلم اول ومحققان حکما یک روح واحد است که در هر محلی ومظهری ازو
صورتی واثری پیدا میشود بحسب ظاهر وبقول اطبا خلاف است که هر یک استقلال

روح اند والله عالم بما خلق **باب سیوم در اخلاط** بدانکه غذا که وارد بدن میشود تا
آن وقت که جزو تمام اعضا میگردد او در اجزا استحالت لاحق میشود و هر یکی را
ازان نضجی گویند و در هر یکی خلاصه و فضله از یکدیگر ممیز میشود و خلاصه جهت تغذیه
محفوظ ماند و فضله بطریق اسهال مندفع شود هضم اول ازان زمان است که دندان
انرا مضغ میکند تا در معده قرار گیرد و مشابه کشکک ثخین شود و ان را کیلوس گویند
و لطیف آن بطریق ماساریقا که عروقی چند شعری است میان کبد و معده بکبد میرود
و کثیف آن بطریق امعا دفع شود و آنرا براز گویند و هضم دوم در کبد است و آن عبارت است
از استحاله کیلوس باخلاط خلاصه آن با ورده رود و فضله آن که مائیه است بطریق کلیه
و مثانه مندفع گردد و آنرا بول گویند هضم سیوم در عروق است و آن عبارت است
از استحاله اخلاط باعضا بحسب مزاج فقط هضم چهارم در اعضاست و آن عبارت است
از استحاله رطوبت و ماده که مشابه اعضا شود و باعتبار ماهیت و صورت متحجر و منعقد شود
بالفعل هر یک از اعضا در قوام تام فضله این هر دو هضم مثل عرق و وسخ مندفع شود عمل
پس عمل هضم دوم ایجاد رطوبت اولی است که عبارت است از اخلاط اربعه است
و عمل هضم سیوم ایجاد رطوبت ثانیه است از ماده و معمول خود و این رطوبات یا فضول بود
یا غیر فضول آنچه فضول باشد بدن را بان احتیاجی نباشد و اگر اخراج نکند متعفن شود
و آن داخل اخلاط غیر طبیعی باشد و آنچه غیر فضول باشد چهار صنف است یکی آنکه در عروق دقیق
متفرق موجود است دوم آنکه مستحیل میشود بجوهر عضو بحسب مزاج سیوم آنکه
[illegible] جهت [illegible] اعضا که مجاور آن باشد در حال احتیاج

بمنزلهٔ طل در اعضا منتشر است و مستعد آنست که در حال فقدان غذا و حرارت در وی تاثیر کند
مستحیل گردد و تغذیه از وی حاصل شود و چهارم آنکه التیام و التصاق اعضا بواسطه آنست
اکنون بدانکه خلط جسمی رطب سیال است که کیلوس را لا بد آن مستحیل شود و آن
چهار است زیرا که آنچه نضج تمام یافته است آنچه از و طافی بود صفرا است و آنچه راسب شود
سودا و آنچه متوسط خون و آنچه نضج تام نیافته است بلغم و هر یکی ازین چهار طبیعی بود و غیر
طبیعی اما خون طبیعی رنگ او سرخ و طعم او شیرین و طبع او گرم و تر بود و تغذیه جمیع بدن
باو باشد تنها یا با قسطی از اخلاط دیگر و غیر طبیعی از وی یا بنفس خود فاسد شده باشد یا بسبب
واردی و بر تقدیرین یا صفراویه و یا سوداویه یا بلغمیه مایل بود اما بلغم طبیعی طعم او مایل بود
بشیرینی و طبع او سرد و تر بود و فایده او آنست که در جمیع بدن موجود باشد و در وقت
فقدان غذا مستحیل بخون شود و غذای بدن گردد و ازین جهت او را منفرعه نیست
و با خون در جمیع عروق جاریست و فایده دیگر آنکه با خون ممتزج گشته غذای دماغ شود
و ترطیب مفاصل کند و بلغم غیر طبیعی باعتبار قوام پنج است زیرا که اگر منق القوام بود یا رقیق
بود آنرا مائی خوانند یا غلیظ بود و این غلیظ اگر در رطوبتی مانده باشد زجاجی گویند
و اگر رطوبت متخایل رفته جصی گویند و اگر مختلف القوام باشد اگر اختلاف آن محسوس
بود مخاطی گویند و اگر غیر محسوس بود خام و غیر طبیعی باعتبار طعم چهار است عفص مالح
دلعه و حامض و بلغم تالح اخر اصناف بلغم است اما صفرا طبیعی لون او اخر ناصع
است و طبع او گرم و خشک است و او در کبد بدو قسم میشود قسمی با خون بعروق

رود و جهت ترقیق دم تا نفوذ کند در منافذ ضیقه و تقطیع اخلاط لزوجه و دفع بلغم غلیظه
کند و غذای بعضی اعضا شود مثل ریه و قسمی دیگر بمراره ریزد بجهت غسل امعا و
تنبیه بر دفع براز و صفرای غیر طبیعی آنچه در نفس خود فاسد شده باشد و اگر در جگر باشد
مره ذهبی گویند اگر در معده محترق شده باشد کراثی گویند و کراثی چون محترق شود
زنگاری گویند و آن بمنزله سم باشد و اگر در نفس خود محترق شده صفرای محترقه
گویند و آنچه بسبب مخالطت واردی متغیر شده باشد اگر وارد بلغم باشد رقیق
مره صفرا گویند و اگر بلغم غلیظ محی و اگر سودا باشد صفرای سوداوی گویند اما سودای
طبیعی درد خون طبیعی باشد و طعم او بعفوصت و حموضت مایل بود و طبع او سرد و خشک است
و او در جگر بدو قسم منقسم شود قسمی با خون بعروق رود و جهت تمتین او تغلیظ دم و غذای
بعضی از اعضا شود مثل عظام و قسمی بطحال رود و جهت تنبیه و دغدغه غذا بمعده ریزد
و غیر طبیعی از دو هر خلطی باشد که محترق شود و اگر چه سودای طبیعی بود آن را مادیه و مره سودا گویند

باب چهارم در اعضا مشتمل بر مقدمه و دو فصل مقدمه در تعریف اعضا و تقسیم او بر سبیل اجمال

بدانکه اعضا عبارتست از اجسامی چند غلیظ که از امتزاج اخلاط حاصل شود و ارسطو
بر آنست که اول عضوی که متکون میشود دلست و بعضی گفته اند که دماغ و بعضی گفته اند
جگر و بعضی دیگر بر آنند که چون ماده زرع بمستقر رسد در وی غلیانی پیدا شود و سه نقطه
در وی پیدا آید یکی در محل دل و یکی در محل جگر و یکی در محل دماغ قرار گیرد و بر هیئه مخصوصی گردد
اما تقسیم اعضا بر دو وجه کرده اند یکی آنکه عضو یا معطی مطلق بود همچون دل نزد بعضی

یا قابل مطلق بود

که قبول حس و ... که قبول قوه ... میکنند و عطا ... بدیگر اعضا میکنند

یا قابل مطلق بود همچون لحم یا معطی و قابل همچون کبد یا نه معطی و نه قابل همچون
عظام و وجهی دیگر آنکه اعضا یا رئیس بود یا خادم رئیس یا مرؤس یا نه
رئیس و نه مرؤس و نه خادم رئیس زیرا که اگر مبدا قوتی است که محتاج
الیه است در بقا شخص یا نوع آنرا رئیس گویند و رئیس بحسب بقاء شخص
سه است دل و دماغ و جگر و بحسب بقاء نوع نیز همین سه اند با انثیین که بدان
مخصوص است و اگر ممد و متمم فعل عضویست آنرا خادم رئیس گویند و این خادم
یا مهیی بود چون ریه قلب را و معده و ماساریقا کبد را و آلات تغذیه و شبکه
دماغ را و اوعیه منی انثیین را یا مودی بود چون شرائین قلب را و اورده کبد را
و اعصاب دماغ را و احلیل انثیین را و اگر نه مبدا قوتست و نه ممد او بود و اگر قابل
فعل رئیس باشد آنرا مرؤس گویند چون لحم و اگر نه قابل باشد و نه رئیس و نه
مرؤس چون عظام و جمیع اعضا یا بسیط بود و آنرا اعضاء متشابه الاجزا
گویند یا مرکب بود و آنرا اعضای آلی خوانند و بیان هر یک درین دو فصل
گفته میشود ان شاء الله تعالی **فصل اول** در اعضاء مفرده و اقسام آن ده است
اول **عظم** است و آن اساس بدن و دعامه حرکات بود و اقسام آن
بر سبیل اجمال یاد کرده میشود اما جمجمه مخلوق است از هفت عظم چهار بمنزله دیوار
و یکی بمنزله سطح که آنرا قاعده دماغ گویند و دو بمنزله سقف که آنرا قحف
خوانند و فک اعلی مرکب است از چهارده عظم که عظام خد و وجنه و جبین و

و بیکدیگر متصل شده و مفاصل آنرا درز گویند و الف از دو عظم مرکب است و در میان
الف عظم غضروفی است که آنرا وتره و قسم میگویند و فک اسفل از دو عظم مخلوق است
و در فکین سی و دو دندان مرکوزاند از فوق دو ثنیه و دو رباعی از جهت
قطع اشیا و دو ناب از جهت کسر و از هر جانبی پنج ضرس است از جهت طحن
و در اسفل مثل این بود و عنق مرکب است از هفت عظم که آنرا فقرات عنق گویند
و بعد از دوازده فقره ظهر که بست و چهار ضلع که از طرفین در آن مرکوز است و بعد
از فقرات قطن و آن پنج فقرات است و بعد از سه فقره عجز است و بعد از
سه فقره عصعص و تهرقوه دو عظم است و بعد از آن سینه هفت عظم که آنرا
عظام قص گویند و در آخر آن محاذی فم معده عظمی غضروفی است که آنرا عظم خنجری
گویند و عانه دو عظم است از طرفین بهم متصل و آنرا چهار جزو است قدام را عظم
عانه گویند و خلف را عظم ورک و جزو طرفی خشنی را خاصره و خرقفه
و جزو اسفل انسی را حق ورک اما دست مرکب است از کتف و عضد که
متصل است با او و بعد از ساعد که مولف است از دو عظم که آنرا زند
اعلی و زند اسفل گویند و بعد از هشت عظم است در دو صف نهاده اند
که آنرا رساغ گویند و بعد از چهار عظم است که آنرا مشط کف گویند و
پنج اصبع هر یکی را سه عظم و پای مرکب است از فخذ که بزرگترین
عظام است و در حق ورک مرکوز و متصل بدو ساق است و مولف

از دو عظم

از دو عظم که آنرا قصبه صغری و کبری گویند و عظم رکبه که آنرا رضفه خوانند و قدم مرکبست
از کعب و عقب و عظم نردی و اخمص که آنرا زورقی گویند و چهار رسغ و پنج مشط
و پنج اصبع و هر یکی سه عظم الا ابهام که دو عظم است بیت عدد استخوان بوجه
صحیح از جرم صد کن بدان از تشریح بیت عدد عظم چو خواهی که بدانی به یقین ز می بر دو
از آنجا که برون می آید دوم از اعضای مفرده غضروفست و آن جسمی است شبیه
بعظم اما از وی نرمترست و فایده او منع اصطکاک عظمی بعظمی بود و تدریج
ترکیب اعضای صلبه باللینه و قایم مقام عظم است در عضوی که عظم در وی مفقود باشد
سیوم عصب است و آن جسمی است لین در حس و انعطاف و صلب در انفصال
و فایده او بالذات افاضت حس و حرکت بود و بالعرض تشدید و توثیق اعضا
و عصب دو نوع است نوعی از دماغ رسته و این هفت زوج است که
حواس ظاهر و باطن و حس و حرکت اعالی اعضا بدان حاصلست و نوع از
نخاع رسته و آن سی و یک زوج است و از وی حس و حرکت اعضای
که دون عنق است بدان حاصل شود چهارم عضل آن عضویست مولف از
لیفات عصب و وتر و شظایا از رباط که با هم منتسج گشته و فرج و خلل آن محشو
بلحم است و غشا بر وی محیط شده و فایده او تحریک اعضاست بواسطه
تشنج و استرخای او و عضل اگرچه مرکبست اما او را از اعضای
مفرده گرفته اند پنجم وتر و آن جسمی است که مشابه جوهر عصبست و باطن

عضل و اعضا متصل بهم جهت تحریک اعضا ششم رباط و آن جسمی است
شبیه بعصب اما بی حس است و فایده او ربط کردن عظمی بعظمی یا بعضوی
دیگر بود و آن را عصب نیز گویند هفتم شریان و آن عروق متحرکه باشند و مخلوق
از لیف عصب بود و از بطن الیسر قلب رسته و در حرکت انبساط
و انقباض تابع اوست و فایده او ایصال روح حیوانی است بجمیع بدن و جمیع
شرائین دو طبقه باشند الا شریان وریدی که یک طبقه است و بریه میرود هشتم ورید
و آن عروق ساکنه است که از محدب جگر رسته و روح طبیعی را بجمیع بدن
رساند و تغذیه و تنمیه از آن حاصل میشود و مجموع آورده یک طبقه بود الا ورید
شریانی که دو طبقه است و بریه میرود نهم غشا و آن جسمی است عصبانی
از لیفات عصب و رباط منتسج گشته جهت حفظ شکل و هیات اعضا و تشدید
و توثیق و اشتراک آن با دیگر اعضا و افاضت حس در اعضاء عدیمه الحس
مثل کبد و طحال و این نه قسم از منی متکون میشود و چون منفصل گردند التیام
نپذیرند مگر بعضی از آن در زمان طفولیت و آنچه غیر از این بود مثل لحم و شحم
از دماء متکون میشود و چون منفصل گردند التیام پذیرند دهم لحم و آن
عضویست که از دم طبیعی متولد شود و فرج و خلل اعضا را مملو و محشو گرداند
و غذا و حرارت بود و بعضی بدین اقسام شحم و سمین و شعر و ظفر ضم کرده اند
و از اعضا مفرده شمرده اند و در آن نظر است زیرا که سمن داخل لحم اند

و شعر و ظفر از زواید و فضلات اند و جلد مرکبست نه مفرد و بیان هر یک گفته آید

اما شحم جسمی است ابیض که از ماده مائی دم در اعضاء عصبانی مثل ثرب و امعاء متولد شود

و بواسطه برودت محل منجمد گردد و عاقد او برودت است و سمین مشابه لحم است

و از دم و سمن متولد شود و او همچون کسی است که مرکبست از لحم و شحم و شعر

جسمی است که از بخار دخانی متولد شود و طبیعت بحسب فضله آنرا دفع کند بطریق مسام

و بعضی از شعر زینت را بود همچون حاجب و لحیه و بعضی زینت و وقایه را همچون

موی سر و مژه و ظفر جسمی است عضوی عدیم الحس که متصل است بسلامیات

انامل و فایده آن از حک و لقط و مانند آن مخفی نیست و جلد عضوی است منتسج از

لیفات و شظایای عصب و خلل آن بلحم محشو شده و همچون غشای بود جمیع

بدن را و فایده آن حفظ شکل و هیأت و افاده حس و ادراک ملموسات بود

فصل دوم در اعضای مرکبه و اورا اعضای آلی از آن جهت گویند که بعضی آلات حیات

و تنفس است و بعضی آلات غذا و بعضی آلات شعور و بعضی آلات تناسل اما

اعضاء حیات و تنفس قلب و ریه و حجاب است قلب اشرف اعضاست

و رئیس مطلق و محل روح حیوانی بود و او مولف است از لحم عضلات و اصناف

لیفات و غشای غلیظ بر آن محتوی است که آنرا غلاف قلب گویند و شکل

صنوبری است و فایده او از بالا است و آن عضو فی است بر رباطات

و نفعه مربوط و مجاور دل میان سینه است مایل بطرف چپ و او را دو بطن

بطن ایمن محاذی کبدست و در وخون بیشتر از روح بود واز کبد وریدی
باو متصلست جهة رسانیدن خون لطیف وبطن الیسر بزرکترست و درو
روح بیشتر از خون بود وآنرا شغاف قلب کویند واورا دو شریان طالع شده
یکی شریان وریدی که بریه میرود جهة جذب نسیم از و ورسانیدن دم لطیف
باو ودیکر شریانی بزرکست که اصل جمیع شرایین بود واورا ابهر وادریطی کویند
ومیان این دو بطن منفذیست بمجون قمعی برای تلطف دمی که از بطن ایمن
ابطن الیسر میرود وان را دهلیز خوانند واز طرف قلب قریب بقاعده او از
موضع دخول دم واز موضع دخول نسیم دو زایده ست که آنرا اذنی قلب کویند
وحجاب عضویست مرکب از جوهر لحم وغشا وعصب حساس ومتحرک واو ممد
ریه است در انقباض وانبساط وحاجز حجابست میان آلات غذا وآلات
تنفس ریه مخلوقست از لحم وریدی سخیف واز شعب شریان وریدی
وشعب ورید شریانی وشعب قصبه ریه وغشای ذو الجنسین بر مجموع کشیده
واو دو شق شده است شقی بطرف ایمن له سه شعبه منقسم شده وشقی
طرف الیسر بدو شعبه ومجموع کرد قلب برآمده وفایده ان ترویح قلبست
بواسطه جذب نسیم واحالت آن باکیفیتی مناسب مزاج قلب ودفع بخار
دخانی واو مبدا رحمات ست آلات تنفس الاحلق عبارت از مجمع مجری
بود که آن مری وقصبه ریه است وذکر مری در اعضای غذا یاد کرده شود

وقصبه ریه

وقصبه ریه عضویست مزماری بشکل مولف از غضاریف وغشای بران
کشیده واو از قدام مری نهاده است وفایده آن تنفس است که عبارت
از جذب نسیم ودفع بخار بود وبالای او حنجره است واو عضوی غضروفی است
که آلت تمام صوت وحصر نفس بود واو مرکبست از سه غضروف
یکی از طرف قدام که آنرا درقی گویند وترسی نیز خوانند ودو دیگر از طرف خلف
که مابین مری باشند واین دو کوچک اند یکی را نام نیست ویکی را اکبی گویند
در حالت بلع بران می افتد تا چیزی در قصبه ریه نرود وانفتاح وانغلاق
حنجره بدو حاصل میشود ودر جوف حنجره جسمی است شبیه بلسان
مزمار که انضمام وانفتاح پذیرد وصورت بدان حاصل شود ولهات
عضویست لحمی صنوبری شکل از بالای حنجره آویخته وفایده او تصفیه هوا بود
از دخان وغبار ومدد صوت باشد ولوزتین دو عضواند از لحم عصبانی
شبیه بغده که از اصل زبان رسته اند وفایده آن منع هوا بلیت
از آنکه دفعة نفوذ نکند اما آلات شعور دماغ وچشم وگوش وبینی است
دماغ عضوی رئیس ومحل روح نفسانی بود واو مرکبست از مخ واورده
وشرائین وغشای رقیق که ملاقی نفس اوست وغشای صلب
که مجوف بطانه این غشاست وحماس قحف است وشکل دماغ
مثلثی مخروطی بود قاعده او مقدم راس است والین از موخر است

زیرا که منبت اعصاب حس است و در پس او از موخر دماغ است و او صلب بود
زیرا که منبت اعصاب حرکت است و دماغ از جهت عرض که از طرف [illegible]
تا بپس سر بسه قسمت میشود دراز البطون دماغ گویند و اوسع البطون البطن مقدم است
و در زیر البطن اوسط تجویفی است که آن را معصره گویند فضلات دماغ آنجا جمع میشود
و بحنک فرود می آید و غشائی که مماس جوهر دماغ است مانند [illegible] و عضوی نرم
افتاده و از صنوبری همچون کرمی پیدا شده و بواسطه حرکت انبساط و انقباض سر آن
آن تیز متحرکست نخاع مشابه جوهر دماغ است و خلیفه اوست و او در اسفله [illegible] است
همچون دنباله دماغ که در فقرات منحدر شده تا بعصعص رسیده چشم از اعضای
شریفه است و مرکب است از سه رطوبت و هفت طبقه و دو عصب و شریان
و اورده منفرق شده نظم کرده ایزد کارساز تعالی بصنع خویش چشمست
هفت پرده و رطوبات مستقیم شده ملتحمه و شیمیه شبکه زجاجی و سپس جلیده
پس عنکبوتی و بیض و عنب و قرن و ملتحم طبقه اول را که مماس هوا بود ملتحمه
گویند و جوهر آن لحمی دسم است و متصل بعضلات محرکه طبقه دوم را قرنیه گویند و
بعد از ملتحمه است طبقه سیوم را که بعد از قرنیه است عنبیه گویند و لون آن مختلف است
در بعضی اشخاص سیاه و در بعضی اشهل و در بعضی ازرق بود و بعد از آن
طبقه رطوبت بیضیه است و این رطوبتی سفید و شفاف بود و طبقه چهارم را که
بعد از وست عنکبوتیه گویند و آن غشائی است رقیق همچون نسج عنکبوت

و بعد از او

و بعد از و رطوبت جلیدی بود و آن جسمی ست مانند جلید بغایت شفاف
و طرف ظاهر او بغایت پهن ست جهت انطباع مرئیات و طرف باطن او
مخروطی ست تا در ثقبه عصبه مجوفه که حس ابصار بدان بود مرکوز گردد و بعد از آن
رطوبت زجاجی ست که شبیه بآبگینه گداخته باشد طبقه پنجم را شبکیه گویند
و او بعد از رطوبت زجاجی بود طبقه ششم را مشیمیه گویند و آن مجموعه غشای
باشد که بر جمیع محتوی شده است طبقه هفتم را صلبیه گویند و او غشای غلیظ است
که ملاقی عظم عین شود و بتحقیق ابصار بر رطوبت جلیدی حاصل میشود و باقی
آلات و معدات وی اند چه رطوبت بیضی حافظه اوست تا بواسطه او
اشعه دفعة در جلیدی منطبع نگردد که موجب اضرار او شود و زجاجی مغذی اوست
و طبقات از قدام و خلف بمجون وقایه او فتبارک الله احسن الخالقین اذن
عضوی غضروفی و هوا متموج در وی مجتمع میگردد و در ثقبه عظم حجری نفوذ میکند
و چون مصادم عصبه میشود که در صماخ مفروش ست قوت سامعه در وی
ادراک اصوات حاصل میگرداند الف مرکبست از منخرین چون ببالای بینی
رسیده اند و تجویف منقسم میشود قسمی با قصبای فم منتهی شود جهت تنفس
و استنشاق هوا و قسمی بعظامی که شبیه بمصفات ست منتهی گردد
جهت دفع فضلات دماغی و تادیه روایح کند بدان دو عصبه که شبیه
بدو سر پستان اند و ادراک روایح بایشان حاصل شود اما آلات غذا

اول آن مجری دهن که فایده آن ظاهرست و دندان جهة سحق و طحن در آن موجود است
زبان مولفست از لحم ابیض و شراین و اورده و اعصاب و در اصل او قطعه
لحم غددی هست جهت آنکه تا لعاب تا بمطعوم مختلط گردد و زبان با ساعت
وازدراد و تقلیب ممضوغ محد فم است و حس ذوقی و تکلم باو حاصل میشود
لب مخلوقست از عصب و لحم و عضل و شریان و ورید و فایده او ستر دهن
و حفظ ممضوغ و حبس لعاب و اعانت تکلم است مری مرکب است از لحم و غشا
و دو طبقه هست متصل بنهایت فم و بدایت معده است چون برابر عظم خنجری
رسد فراخ تر گردد و آن را فم معده گویند و حس او بغایت بود معده دو طبقه
هست داخل آن عصبانی جهت حس و خارج آن لحمانی جهت مدد هضم و تکوین
حرارت و از فم معده بتدریج فراخ تر گردد تا نهایت آن نزدیک ناف نیست
و بر شکل کدوی باشد و غذا در وی مستحیل بکیلوس شود امعا مخلوقست از اغشیه
و اورده و شراین و لیفات عصبانی و امعا شش قسم است اول را اثنا
عشری گویند متصل بقعر معده باشد و بواب نیز نامش گویند زیرا که وقت هضم
منغلق بود و چون هضم تمام شود منفتح گردد دوم را صایم گویند و او بعد از
بواب است و از عروق ماساریقا نیز جذب لطیف کند و تعفر از مراره
بدو منصب شود سیوم را دقاق گویند و او بعد از صایم بود و در و لیفات
بسیار باشند و این هر سه را امعاء دقاق گویند چهارم را اعور گویند و او

با قولن کی

همچون کیسی است که مدخل و مخرج او یکی است و پنجم را **قولون** گویند و ششم را **امعاء
مستقیم** گویند و او آخر همه است و بمقعد متصل است و سرب از شعب عصب
واورده و شرائین منتسج بود و رطوبتی دسم بران مترشح شده و بسبب برودت
محل منجمد گشته و از جمیع جوانب همچون پرده حاصل بشود و گرد معده بر آید برای تکوین
حرارت و معاونت هضم **جگر** عضو رئیس است و جوهر او لحمانی و بی حس بود
و غشای ذی حس مجلل او شده و محل او از طرف ایمن است و محدب او
برباط قویه باضلاع مربوط است و مقعر او مماس طرف ایمن از مقعر معده است
و آن را پنج زایده است بمنزله پنج اصبع بر معده محتوی شده و از مقعر کبد عرقی رسته است
که آن را باب گویند بعضی در نفس کبد منشعب شده است و بعضی بیرون آمده
جهت جذب غذا و آن را ماساریقا گویند و از و بعضی از امعاء لطیف غذا جذب
کنند و در شعب داخله جمع کرده اند تا نضج یابد و اخلاط از هم متمیز بشود و از محدب
کبد عرقی رسته که آن را اجوف گویند بعضی از شعب او در نفس کبد متفرق شده
است جهت جذب دم و آنچه از او خارج شده است اورده است و بدو
قسم میشود قسمی با عالی شود و با عالی بدن منشعب گردد و قسمی با سافل گردد
و با سافل بدن متفرق شود **مراره** عضوی است عصبانی همچون کیسی و قعر آن
بمقعر کبد متصل است جهت صفرا و از در رگی بیرون می آید و دو قسم میشود
قسمی بمعاء صائم متصل شود جهت رسانیدن صفرا و قسمی بقعر

معده متصل است جهت انصباب عکر او و طحال عضوی لحمانی است به شکل
زبانی و محل او جانب ایسر است و محدب او مماس اضلاع و مقعر او
مماس مقعر معده و عروق و شرائین در و منتشر شده است و او را دو مجری است
یکی متصل بکبد جهت جذب سودا از و دیگری متصل بمقعر معده است جهت انصباب سودا
باو تا موجب اشتها گردد و کلیه عضویست مولف از لحم غلیظ و عروق و شرائین
و غشاء غلیظ حساس بر ان محتوی شده و او مانند نیمه دایره است و کلیه دو است
و به رباطات قویه بطرفین صلب مربوط و یمنی بلندتر از یسری بود و فایده ایشان
آنست که فضله کبد بایشان ریزد و رطوبتی که در ان باشد جهت غذای خود
جذب کند و باقی بمثانه ریزد و مثانه کیسی لوطی شکل است مولف از لیفات
و بول در و مجتمع میشود و دفعة بقبل منفذ منکسر دارد و او را عنقی است که بول
بانطریق دفع شود اما آلات تناسل انثیین و قضیب و رحم است اما انثیین
مرکب است از لحم سفید غددی و در و منافذ بسیار است و او را ورده و شرائین
و اعصاب بدو متصل است و گرد او بر آمده اند و التفاف بسیار در ان پیدا
شده و غشائی برو کشیده و منی در و جمع میشود و نضج می یابد و بواسطه
بیاض جوهر انثیین سفید میگردد و همچنانکه در پستان دم طمث شیر میشود
و منی از فضله هضم چهارم رابع متولد میشود و با انثیین آید تا او را احالت
تولید و استعداد ان حاصل شود و انثیین رجال بزرگتر و ظاهر و مستدیر بود

و از ان

بوجود آید مثلاً اگر بسی و پنج روز تمام شود بهفتاد روز متحرک شود و بدویست و ده روز
که هفت ماه باشد بوجود آید غالب آن باشد که بماند و اگر چهل روز تمام شود بهشتاد روز
حرکت کند و بدویست و چهل روز که مدت هشت ماه باشد بزاید و نماند دلیل
گفته اند که در ماه هفتم در اضطراب آید و حرکت کند اگر صحیح المزاج باشد و قوی
الحال خرج شده گویند و باذن باری تعالی عز اسمه بیرون آید و اگر ضعیف الحال بود
و قوت خرق و خروج ندارد و از آن حرکت متألم گردد و اگر مهلت یابد تا ماه
هم رسد خستگی او زایل شود و قوت گیرد و در ماه نهم بوجود آید و بماند و اگر بغایت
ضعیف و رنجور بود تا در شکم بمیرد یا در ماه هشتم بزاید و از آن خستگی او زایل نشود
و هوای خارج نسبت با او غریب بود و لیس هلاک شود و اگر در چهل و پنج روز
تمام شود در ماه نهم بوجود آید و باقی ماند والله عالم **مقاله دوم در اسباب حفظ**
صحت و آن دو باب است **باب اول در مزاج** و آن کیفیتی است ملموسه
که از امتزاج جسمی مرکب از ارکان حادث شود بواسطه فعل و انفعال که
میان صور و مواد متضاده ارکان واقع شود بحیثی که حدت صورت هر یک
از یکدیگر شکسته شود و کیفیتی متوسط حاصل شود که آنرا مزاج گویند و اگر بهیئت یا
در حد وسط افتاده باشد چنانچه از هیچ طرف از کیفیات مایل نباشد و آنرا
معتدل حقیقی گویند زیرا که حقیقت اعتدال این باشد و معتدل بالفرض گویند
برای آنکه وجود او در خارج محال است یا آنکه مایل باشد بکیفیتی از کیفیات

واین قسم خالی نیست ازانکه بیک طرف مایل بود وچهار قسم است احر مما
ینبغی یا ابرد مما ینبغی یا ایبس مما ینبغی یا ارطب مما ینبغی باید وطرف
مایل بود واین نیز چهار قسم است احر وایبس احر وارطب ابرد وایبس
ابرد وارطب واین هشت قسم است که آن را غیر معتدل گویند زیرا که خارج
از اعتدال حقیقی است واین کیفیت ملموس که بدین نه قسم آمده است بجهت
اعتدال وعدم اعتدال باعتبار قسمت عقلیست اما اعتدال که مبحوث عنه
اطباست وپیش ایشان معتبر آنست که بر هر مرکبی از ارکان قسطی
از کیفیات که به نسبت با این مرکب اولی والیق بود متوفر ومحصل گردد
برای عدالت قسمت ونسبت واین اعتدال نه از تعادل وتکافو مشتق است
همچنانکه در قسمت عقلی بلکه از عدل در قسمت مشتق است واین اعتدال را
هشت اعتبار عارض میشود زیرا که اعتدال یا بحسب نوع بود مثلا اعتدال
انسانی یا بحسب صنف بود مثل ترک وهندی یا بحسب شخص بود واز هر صنفی
که باشد یا بحسب عضو بود چون اعتدال جلد وهر یک ازین تقادیر یا داخل بود
یا خارج پس اعتبارات ثمانیه متصور شود واما علما را اختلافست که اعتدال
اصناف پس کدام اند شیخ الرئیس بر آنست که سکان خط استوا اعدل اصناف اند
زیرا که ایشان روز وشب یکسان است وسورت کیفیت هر یک از ایشان
بدیگری منکسر شود پس اعدل بقاع باشند ونیز محاذی معدل النهار است

واما

و امام رازی بر آنست که سکان اقلیم چهارم اعدل اند برای آنکه وسط اقالیم است
و توالد و تناسل آنجا بیشتر است و اعتدال بحسب شخص اعتدال شخصی بود
از اعتدال صنفی و بحسب عضوی گفته میشود ان شاء الله تعالی تنبیه فی امزجة الاعضا
بدان که گرمترین چیزی در بدن روح است پس قلب پس منی پس خون
پس کبد پس لحم پس طحال پس کلیه پس شرایین پس اورده
پس جلد و سردترین آن بلغم است پس شعر پس عظم پس غضروف
پس رباط پس وتر پس غشا پس عصب پس نخاع پس دماغ پس
شحم پس سمین پس جلد و ارطب آن بلغم است پس دم پس سمین پس
شحم پس دماغ پس نخاع پس ثدی و انثیین پس ریه پس کبد پس طحال
پس کلیه پس عضل پس جلد و ایبس آن شعر است پس عظم پس غضروف
پس رباط پس وتر پس غشا پس شرایین پس اورده پس عصب
حرکت پس قلب پس عصب حس پس جلد و این ترتیب جالینوس است
پس بر این جلد اعدل اعضا باشد و اعدل از وی جلد کف است و اعدل از وی جلد انمله
و اعدل از وی جلد سبابه والله اعلم **باب دوم در قوی و افعال آن** قوت
در عرف اطبا مبدا فعل جسمانی است و صدور از وی اگر با شعور است آن قوت را
نفسانی گویند و اگر بی شعور است یا مختص بحیوان باشد و آنرا قوت
حیوانی باشد و یا مختص بحیوان نباشد و آن قوت طبیعی بود که در نبات

نیز موجود است اما قوت حیوانی از دل منبعث میشود و مرکب او روح
حیوانی است و بواسطه شرائین بجمیع بدن میرسد و این قوتی است
که قلب و شرائین را حرکت انبساط و انقباض میکند تا ترویح قلب بجذب
نسیم و دفع دخان حاصل شود و بدین اعتبارش فاعله گویند و چون
از عوارض نفسانی متاثر شود و انرا منفعله گویند و قوت نفسانی
از دماغ منبعث میشود و بواسطه اعصاب در جمیع بدن منتشر گردد
و افاضت حس و حرکت میکند باذن باری تعالی و این قوت دو قسم مدرکه
و محرکه اما مدرکه بدو قسم میشود اول مدرکه امور ظاهری آنرا حواس ظاهری
گویند و ان پنج است اول قوة باصره و آن قوتی است که موجود است
در تقاطع صلیبی که میان دو عصب واقع شده است که از مقدم دماغ بعینین
می آید و ادراک اشکال و الوان بدو حاصل شود و حکمت در ین تقاطع
آنست تا محل ادراک عینین یکی باشد و مدرک ایشان یکی بود و این
قوت بواسطه روح لطیف که در عصبه مجوفه است برطوبت جلیدی میرسد
تا ادراک الوان و اشکال کند دوم قوت شامه و ان قوتی است
که بواسطه روح جاری میگردد در دو عصبه که شبیه بحلمتی الثدی است
که از مقدم دماغ رسته تا ادراک رایحه مشمومات کند سیوم ذائقه
و آن قوتی است که بواسطه عصبی که در زبان منتشر است بمعونت لعاب

ادراک

ادراک طعم میکند چهارم سامعه است و آن قوتی است که در عصبه که در صماخ

مفروش شده موجود است بواسطه وصول هوا ادراک اصوات میکند پنجم لامسه

و آن قوتی است که موجود است در لیفات و شظایای اعصاب که در جمیع بدن

منتشر است و بدان بواسطه او بملاقات ای کیفیات ان مدرک میشود قسم دوم

مدرکه امور باطنی است از اخواس باطنه گویند و ان هم پنج قوت است اول

حس مشترک و ان قوتی است که هرچه بحواس ظاهر مدرک میشود مودی باو

میگردد و از این جهت حس مشترک گویند و محل او مقدم بطن اول دماغ است

دوم خیال است و او را خزانه حس مشترک گویند زیرا که هرچه در یابد بدو سپارد

و محل او موخر این بطن است سیوم متخیله و او را متصرفه گویند باعتبار آنکه تصرف

کند در صور محسوسه که در خیال موجود است و این تصرف ترکیب بود همچون

تصور انسان ذو سر و تفصیل بود همچون تصور انسان بی سر و متفکره نیز

گویند چون مطاوع عقل باشد و محل او بطن اوسط است چهارم متوهمه است

و آن قوتی است که ادراک معانی جزیه کند که بمحسوسات متعلق است

مثل صداقت و عداوت و محل او آخر بطن اوسط است پنجم حافظه و آن

قوتی بود که معانی متوهمه یا متفکره از ادراک کرده باشد نگهدارد و او را

متذکره نیز گویند باعتبار آنکه چیزهای فراموش شده را باز یاد آرد و

همچون خیال متخیله و متوهمه است و محل او بطن موخر دماغ است

اما محرکه بر دو قسمست باعثه و فاعله و باعثه بر دو قسمست شهوانی و غضبی شهوانی
آنست که باعث شود بر تحریک جهت دفع منافی و این منفعت قوت
اعم از آنست که فی الواقع بود یا بحسب ظن و فاعله قوتی است که در
عصب نفوذ کند بواسطه او عضل مسترخی و متشنج شود بقبض و بسط و آن
اعضا متحرک گردد و فاعله مطیع و تابع باعثه باشد و قوت طبیعی در جگر
و مرکب او روح طبیعی است و آن یا مخدومه بود برای بقای نوع یا شخص یا خادمه
باشد اما مخدومه که متصرفست از برای بقای شخص غاذیه و نامیه است
و غاذیه قوتی است که در غذا تصرف کند تا آنرا مشابه بجوهر بدن گرداند و
متصل ملصق باعضا کند و نامیه قوتی است که آنچه غاذیه آنرا حاصل کرده باشد
در اقطار بدن بر وضع مناسب طبیعی صرف میکند تا بکمال مقداری و
غایت نمای که نوع مزاج او مقتضی آنست برسد و مخدومه که متصرفست
برای بقای نوع نیز دو قسمست مولده و مصوره مولده آنست که
از خون صالح و رطوبات ثانیه تحصیل منی کند و او را مستعد قبول صورت
انسان کند و مصوره آنست که باذن خالق وجود عز اسمه اعضا را
متشکل و مصور گرداند و تجاویف و مفاصل آن پیدا کند اما خادمه چهار است
اول جاذبه و آن قوتی است که در اعضا موجودست تا آنچه مناسب
و مفید بود جذب کند دوم ماسکه و آن قوتی است که این مناسب

مجذوب

مجذوب را نگه میدارد تا هاضمه در وی عمل کند سیوم هاضمه و آن قوتی است که آن
مجذوب را مستحیل گرداند و مهیای آن سازد که غاذیه از آن تصرف کند چهارم
دافعه و آن قوتی است که آنچه از تغذیه بدن فضله باشد و صلاحیت نداشته
باشد که غذا شود مندفع گرداند و کیفیات اربع خوادم این چهار اند حرارت
و برودت و رطوبت و یبوست اما حرارت بالذات همه را خادم است
زیرا که این افعال حرکات است و آن بی صورت حرارت نتواند بود اما برودت
بالعرض خادم ماسکه است جهت استمساک و خادم دافع نیز باشد جهت
منع تحلل ریحی که بمدفوع شود و یبوست بالعرض خادم ماسکه است جهت قبض
و خادم جاذبه و دافعه نیز باشد جهت تقویت روح که حامل قوی است و
رطوبت بالعرض خادم هاضمه است جهت تسییل و نفوذ و احالت غذا و خادم
دافع بود جهت تسییل فضلات و جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه خادم غاذیه اند
و مصوره و نامیه خادم مولده والعالم عند الله مقاله سیوم در اسباب فاعلی صحت
و آن مشتمل است بر مقدمه و دو باب اما مقدمه در بیان اسبابی که معرف
اطبا مبدا اول فن مقدم اند بدانکه اطبا گویند سبب آن چیزی است که اولا او موجود
شود پس از وی حالتی از احوال بدن حادث گردد بسبیل وجوب او را
مغیره گویند یا از وی ثبات حالتی از احوال بدن حادث گردد موجود
لازم آید او را حافظه گویند پس بدانکه هر حالتی را از احوال بدن سه سبب است

بادی وسابق وواصل برای آنکه سبب یا بدنی بود مثل خلطی که موجب حالتی گردد
یا غیر بدنی بود همچون حرارت آفتاب وبرودت هوا واین را اسباب خارجی
گویند یا همچون غضب وفرح وآن را نفسانی گویند وسبب غیر بدنی را بادی
گویند وسبب بدنی اگر بواسطه چیزی دیگر موجب حالتی گردد همچون امتلا
که اول حاصل شود وسبب عفونت بود آن را سابق گویند واگر بی واسطه سبب حالتی
شود آن را واصل گویند همچون عفونت که سبب حمی شود وبدانکه فعل
وتاثیر بالذات بود همچون تبرید آب سرد باستعمال آن وبالعرض بود همچون
تسخین آب سرد بحقن حرارت وهر سببی از اسباب خالی نیست که
نقصی وتباعد از وی ممکن باشد یا نه اگر ممکن نیست ضروری واگر هست غیر ضروری
واین قسم یا منافی طبیعت بود همچون غرق وقتل وتفرق اتصال یا منافی نبود
همچون نفخی یا آفتاب واستحمام پس شروع کنم در بیان اسباب ضروری

باب اول در بیان اسباب ضروری واو را از آنجهت اسباب ضروری
گویند که مادام انسان در حیات باشد از آن لابد بود واین را اسباب عامه
نیز گویند از برای آنکه احتیاج بدان عمومی دارد در حالت صحت ومرض پس
این اسباب شش اند زیرا که اگر وارد بنفس میشود اعراض نفسانی است
واگر وارد بروح میشود هواست واگر وارد باعضا می گردد اگر این عرض
بالذات است ماکول ومشروب واگر بالعرض است استفراغ واحتباس

واگر وارد

واگر آوار در روح و عضو هر دو میکرددو اگر مشعور باشد خواب و بیداری و اگر با شعور باشد

حرکت و سکون بدنی و این مجموع در شش فصل گفته میشود **فصل اول** در هوا با انکه

هوائی که محیط است با بدان محتاج الیه است از جهت ترویح و تعدیل روح

باستنشاق آن و دفع فضلات دخانی از انچه هوا چون باندرون رود موجب

تقویت و ترویح روح میشود و بسبب حرارت روح میسوزد و دخان میگردد پس

بیرون می آید و بهترین هوا آنست که صافی بود و با بخار و باد و آمیخته نباشد

و از موضع آجامی و خنادق و مقابر و از مباقل ردیه مثل پیاز و گندنا و جرجیر و کرنب

و از معادن ردیه مثل کبریت و زرنیخ و از اشجار معفنه مثل انجیر و جوز و هر ~~و~~ تینستان

و بید انجیر دور بود و در میان سقوف و جدران محبوس نباشد مگر وقتی که

هوا از فساد عام بد اشود و موجب وبا گردد و نعوذ بالله که در ان وقت

هوا محبوس بهتر از هوا گشاده بود و تغیراتی که هوا را حادث میشود

طبیعی بود یا غیر طبیعی و غیر طبیعی یا نه مضاد طبیعی بود یا مضاد طبیعی اما تغیرات طبیعی

آنست که بواسطه فصول و انتقالات آن لاحق هوا میشود و بنزد منجمان فصلی

عبارت از سیر آفتاب است در ربعی از فلک چنانچه از اول حمل تا آخر جوزا ربیع بود

و از اول سرطان تا آخر سنبله صیف بود و از اول میزان تا آخر قوس

خریف و از اول جدی تا آخر حوت شتا اما بنسبت اطبا ربیع آن زمان

که هوا معتدل بود در حرارت و برودت و در اشجار شکوفه و نشو و نما

ظاهر شود و خریف زمانیست که مقابل ربیع بود و تغیر اشجار و اثمار و
سقوط اوراق ظاهر شود و شتا زمانی است که سرما غالب شود و صیف
آنگاه باشد که گرما غلبه کند و شاید که فصول طبیبان با فصول منجمان موافق بود
و باشد که تقدم و تاخر هم کند اما هوا ربیع چون بطبیعت خود باشد اعدل فصول
بود و اقرب زمان باعتدال حقیقی و مناسب مزاج روح و موجب کثرت
خون بود و اخلاطی که در بدن بواسطه سرما زمستان لبسته باشد در ربیع
بحرکت آید و بهترین ربیع آنست که معتدل بود و باران باعتدال آید اما هوا
تابستان چون بطبیعت خود بود گرم و خشک بود و موجب تحلیل روح
و اخلاط گردد و اگر حرارت بافراط نباشد موجب کثرت خون و حمرت وجه
و شدت اشتها بود و اگر مفرط بود موجب صفرت لون و کثرت صفرا
و امراض صفراوی و بهترین صیف آن بود که هوا سپید و صافی بود و ابر
و بخار و باران نباشد و گرما در غایت شده نبود اما هوا خریف چون
بطبیعت خود باشد سرد و خشک بود و او بدترین فصول نهاده اند
از آن جهت که در مقابل ربیع افتاده است و او موجب ترقد اخلاط و نحافت
بدن و کثرت سودا و امراض سوداوی و حمیات عفنه بود و بهترین خریف
آنست که باران بسیار آید و بامداد و شبانگاه بغایت سرد نباشد
و بیگاه بغایت گرم نبود و اما هوا زمستان چون بطبیعت

خود بود دایم

رطوبت بر

خود بود سرد و تر باشد و موجب تکاثف و عدم تحلیل بود و اگر برودت
بر رطوبت غالب بود موجب کثرت اشتها و تقویت قوی و سایر
افعال بود اما امراض بارده نیز حادث شود و اگر برودت غالب بود
موجب اسهال و استرخای اعضا و نزلات و زیادتی بلغم و امراض
رطوبتی شود و بهترین زمستان آنست که باران بسیار آید و باد جنوب
کمتر آید اما تغیرات غیر طبیعی که مضاد طبیعی بود و لاحق هوا شود بواسطه امور
سماوی بود یا بواسطه امور ارضی که بدان سبب فصول بر طبیعت خود
نماند چنانکه مثلا ربیع هوای شتا گیرد یا صیف بطریق ربیع و بالعکس اما
امور سماوی مثل اتصالات و اقترانات کواکب و کثرت دراری
فوق الارض و آنکه مقیم بود و عدم آن بود اما امور ارضی شش است اول
آنکه بواسطه عرض بلد بود که اگر بلد قریب بود بمحاذات احد المنقلبین یعنی
نقطه صیفی و شتوی در شمال و جنوب آن بلد باشد در غایت سخونت بود
اگر از محاذات دور بود و اگر بخط استوا قریب بود معتدل باشد و الا بارد بود
دوم آنکه بواسطه وضع بلد باشد اگر منجد بود یعنی مرتفع بارد باشد و اگر غور باشد گرم بود
سیوم آنکه بواسطه مجاورت جبال بود و این بدو وجه باشد یکی آنکه جبل موجب
زیادتی و توافر اشعه باشد و موجب کثرت سخونت شود و بالعکس این واقع
شود و موجب برودت گردد دوم آنکه جبال موجب هبوب ریحی از ریاح

یا مانع یکی از آن بود و موجبات آن گفته می‌شود پس تغیر بحسب جبال
در هوا حادث شود بالعرض چهارم آنکه بواسطه مجاورت دریا بود و آن
بالذات ترطیب کند اما اگر شمالی بود سرما کند و اگر جنوبی بود تسخین و اگر مشرقی
بود ترطیب و اگر مغربی بود تغلیظ پنجم آنکه بواسطه هبوب ریاح بود و ریاح مشهوره
چهار است شمال و آن بارد یابس است و موجب تقویت قوی و هضم و اشتها بود
و اصلاح هوا فاسد کند اما اعصاب و اعضاء عصبانی را مضر بود و جنوب و آن
حار رطب است و موجب انفتاح مسام و ثوران اخلاط و ادخار قوت و
ثقل حواس و صداع و حمیات بود و بهترین او آنست که اول روز آید و صبا یعنی شرقی
معتدل است در غایت لطافت و موجب حفظ صحت و تقویت بدن
و تعدیل مزاج بود و بهترین او آنست که در اول روز آید و دبور یعنی مغربی به نسبت
با صبا ارطب و اغلظ بود و بهترین او آنست که در آخر روز آید پس هر مسکنی
که هبوب یکی از آن ریاح در او اکثر باشد هوای آن موضع بحسب طبیعت
آن ریح متغیر شود ششم آنکه بواسطه تربت بود و هوای بلد صخری
سرد و خشک بود و از عفونت دور باشد و هوای بلد سبخی و رملی گرم
و خشک بود و طینی برطوبت مایل و صحیح و سلیم باشد و نزی عفن باشد
و تغییر هوا از موضع بحسب قربت معادن نیز بود و آن بحسب طبیعت آن
معدن بود و باید دانست که بهترین اوضاع بلد اعتدال است در ارتفاع

وانخفاض

وانخفاض وبهترین مهاب مهب شمال وصبا بود وخانه باید که مهب اول از این
دو ریح گشاده بود ومهب جنوب ودبور بسته باشد واین دو موضعی
باشند که اعدل بقاع بود والا بحمل که عکس این باعتدال اقرب بود واما التغیرات
غیر طبیعی که مضاد طبیعت بود بر دو قسمست یکی آنکه تغیر وفساد در جوهر هوا
پدید آید وآن وقتی باشد که هوا از بساطت خود نماند وبسبب اجزای مائیه و
بخاری ودخانی بواسطه مجاورت بطایح ردیه وخنادق واجام ومقابر وجیف
قتلا که با هوا ممزوج گردد وهوا را متعفن کند وموجب وبا شود وبیشتر در خریف
وآخر تابستان حادث گردد وفساد را دو مرتبه هست یکی آنکه موجب
تغیر مزاج وفساد آن شود بواسطه آنکه هوا وبا رطوبات را متعفن گرداند
وفساد آن بجمیع بدن میرسد ومرتبه دوم آنکه موجب هلاک حیوانات
وفنای نباتات شود زیرا که چون فساد هوا در نباتات وحیوانات تأثیر کند
هر آینه انسان ودیگر حیوانات از آنها غذا سازند وهر غذا که از آن زاده
حاصل شود سبب فساد وتغیر مزاج گردد وچون این صورت متمادی شود
موجب هلاک گردد قسم دوم آنکه تغیر در کیفیت هوا پدید آید بحیثیتی
که موجب فساد زرع ونسل باشد واین تغیر یا موافق مزاج فصل باشد
چنانکه گرما در تابستان در موضع معین بحدی زیاده شود که فساد هوا
کند یا منافی مزاج فصل شود همچون زمهریر که در تابستان پیدا شود

و موجب فساد هوا گردد **فصل دوم** در حرکات نفسانی که آنرا اعراض
نفسانی گویند و آن موجب تحریک روح بود و این حرکت بجهت
خارج بود یا بجهت داخل اگر بجهت خارج بود دفعتاً حرکت کند چون غضب واگر
بتدریج بود حزن و غم و آنچه از هر دو جهت بود اگر اول بداخل حرکت کند پس
بخارج خجالت بود واگر بالعکس این بود هم و فرق میان هم و غم آنست
که هم در مکروهی گویند که هنوز حادث نشده و غم در مکروهی که واقع شده باشد
و این عوارض تابع سوء المزاج بود و سوء المزاج نیز تابع این عوارض باشد و
تصورات نفسانی نیز موجب تاثیر و انفعال میگردد چنانچه گفته اند در حالت
مجامعت هر صورتی که بخیال مجامع اید نطفه بدان صورت متشکل بود و چنانچه
از تصور حموضات و مشاهدان آن کندی بید امی شود **فصل سوم** در حرکت
و سکون بدنی اما حرکت چون در وقت خود باشد موجب تحلیل فضلات
و بقایای غذا و خفت بدن و انفتاح مسام و جودت هضم و استعداد
انبعاث حرارت غریزی گردد و سکون موجب ضد آن بود و از جمله حرکات
ریاضات است و آن حرکتی ارادی بود که انسان را مضطر گرداند
به تنفس عظیم متواتر و بعضی از آن شامل جمیع بدن باشد مثل پیاده رفتن
و درکشتی نشستن و کشتی گرفتن و بعضی خاص است بعضو مثل فراخ
اعضاء صدر را و آواز گوش را و نظر در اشیاء دقیقه چشم را

واعتدال در مجموع موجب صحت باشد و افراط دران خطر بود و تدبیران در حفظ صحت

گفته شود **فصل چهارم** در خواب و بیداری خواب شبیه بسکون است و در و حرارت غریزی

متوجه باطن شود و جمع گردد و جهت نضج و هضم چیزی که از اهل استعداد آن باشد که هضم شود

و او تقویت قوه طبیعی کند و تخلیص بدن از فضلات و استراحت قوت نفسانی

دارد از اعیا و ماندگی و قوت نفسانی را سست و منکدر گرداند بسبب تصاعد بخارات

و افراط دران موجب تبرید بدن و تبلید نفس و تهبج وجه و ضعف اعضاء عصبانی بود

و اشتها ببرد و رنگ روی تباه کند و از خواب بر شب نیز این افعال صادر شود

و بیداری شبیه بحرکت است و موجب اضداد خواب و افراط در و موجب اختلال

و خفت عقل و صداع و خفقان و احتراق اخلاط و نقصان هضم بود و از ان امراض

سوداوی تولد کند **فصل پنجم** در ماکول و مشروب و آن دو قسم است قسم اول

در ماکول بدانکه هر چیزی که وارد بدن میگردد و میان او و حرارت بدن فعل و

انفعال پدید آید میشود از شش قسم بیرون نیست یا غذای مطلق یا غذای دوائی

یا دوای مطلق یا دوای غذایی یا دوای سمی یا سم مطلق اما غذای مطلق

آنست که از بدن متغیر شود و بدن را متغیر نگرداند تغیری که خارج از طبع بود

و شبیه بدن شود و غذای دوائی آنست که از بدن متغیر شود و او را

متغیر گرداند بکیفیت احسن و شبیه او شود و غذائیت او بر دوائیت

غالب بود اما اگر دوائیت غالب بود او را دوای غذائی گویند

دوای مطلق آنست که از بدن متغیر نشود و اورا متغیر کند و مشابه او نشود و دوای سمی آنست که از بدن متغیر نشود و اورا متغیر گرداند و افساد بدن کند اگر حار باشد تحلیل روح و اگر بارد بود موجب هلاکت باشد و اکول را بر وجهی دیگر نیز تقسیم کرده اند اگر اثر آنچه وارد بدن شود بکیفیت فقط بود آنرا دوا گویند و اگر بماده فقط غذا گویند و اگر بصورت فقط بود ذو الخاصیت گویند و این ذو الخاصیة اگر مرکبی موافق طبیعت بود تریاق گویند و اگر مفردی موافق باشد فادزهر خوانند و اگر مخالف طبیعت بود سم گویند و اگر اثر آن بکیفیت و ماده بود دوای غذائی و اگر بکیفیت و صورت بود دوای ذو الخاصیة و اگر بماده و صورت بود غذای ذو الخاصیة گویند و اگر اثر آن بماده و کیفیت و صورت بود آنرا غذائی دوائی ذو الخاصیة گویند بدانکه غذا منقسم میشود بلطیف و کثیف و معتدل و هر یکی از آن کثیر الغذا و قلیل الغذا و معتدل و هر یکی از این مجموع یا جید الکیموس و ردی الکیموس و معتدل آن مجموع بیست و هفت قسم بود حاصل ضرب ۳ در ۹ قسم دویم

در مشروب و در دو بحث است بحث اول در آب بدانکه چون غذا وارد بدن گشت ناچار او را میبدرقه و مرققی باید تا صلاحیت قبول هضم و نضج در وی پیدا آید و در مجاری نفوذ تواند کرد و آن چیزی که از نو این فایده حاصل شود آب باشد و آنرا فواید چند بیم هست

مثل مجاری

مثل مي افزايد رطوبت اصلي ونضارت وصفاي لون بدن وترطيب
وتبريد اعضا وتطفيه حرارت ومنع عفونت وآب غذا نشود وافراط
درو موجب سستي اعصاب وقوي شهوت شود وبهترين آبها
آب چشمه است كه بر گل خالص يا بر سنگ جاري گردد ومنبع آن دور بود
واز بلندي منحدر شود وتيز رود وزود سرد وگرم شود ودر زود كدر و
صافي گردد وشمال يا صبا بدان وزد وآفتاب بدان تابد وهر چه
درو بجوشانند زود مهرا شود وموجب ثقل معده نشود ويكبار كه بياشامند
تشنگي بنشاند ومجموع اين صفات در آب نيل موجود است وآب
باران لطيف بود خصوصا كه در تابستان از ابر راعد بارد اما از جهت
كثرت رطوبت ولطافت زود متعفن شود واصلاح آن طبخ است وآب
كاريز ثقيل بود وآب چاه از آن اثقل ومضر بود وآب نزي واجامي
مضر بود وآب معدن اگر از معدن حديدي بود تقويت احشا كند و
منع سيلان ونفث الدم كند ونوشادري مطلق ومسهل بود ودفع
دبيلها تقويت معده ودل واحشا كند وبورقي وملحي مزلق وخشكي
وشقاق آورد وكبريتي ملين طبع وتنقيه جلد كند آب گرم مفيد معده وغائلت
او بود وقولنج بگشايد وطبع نرم كند وآب سرد مقوي معده ومنبه
شهوت بود ومسكن عطش آب برف ويخ اعضاء عصباني را

مضر بود **بحث دوم در شراب** اگرچه در کلام مجید بر منع و تحریم آن آیه نازل گشته است
و مباشرت آن از جمله کبایر است و اخبار و احادیث در خباثت آن
وارد شده اما چون طبیب در معالجات بعضی وقتها بدان محتاج میشود
خصوص که شرع نیز بشرطی مخصوص رخصت فرموده است و اکثر خلایق در این
شروع مینمایند و بدلیل منافع للناس طالب منفعت اند و از مضرت بسیار
بنابرین مقدمه در انواع آن بحسب زمان و طعم و لون و رایحه و قوام شروع
میرود اما بحسب زمان بدانکه از ابتدای ظهور اسکار تا شش ماه حکم نو دارد
دارد و تا تمامی سال متوسط گویند و بعد از سال حکم کهنه دارد و شراب نو غذا
بسیار دهد و تن فربه کند و مناسب محرور و اوقات حاره باشد اما کند زبان
زبان دارد و اسهال و نفخ ازو تولد کند و کهنه زود نفوذ کند و ملطف و تقطیع
اخلاط غلیظ کند و بلغمی مزاج و امراض بارده و بلغمی را مفید بود و حواس را تقویت
کند و متوسط در جمیع احکام متوسط بود اما باعتبار لون بهترین لونها شراب
احمر ناصع است پس یاقوتی و آنچه زرد بود حار و کم غذا باشد و زود نفوذ کند
و خمار آورد و ابیض نیکو غذا دهد و ترطیب کند و اسود بدترین انواع بود
اما باعتبار طعم شراب شیرین مقوی و مقطع بود و دیر گوارد و جگر و سپرز را
مضر بود و شراب تلخ حار بود و زود نفوذ کند و احشا را مضر باشد
و قابض تقویت معده و احشا کند و [illegible] آلات تنفس را مفید بود

و خامی و سستی کند و دماغ را مضر باشد اما باعتبار رایحه شراب خاد طیب الرایحه
تقویت و تنشیط بیشتر کند و معده را تقویت کند و خاد غیر طیب مصدع باشد
و عدیم الرایحه و بی سستی کند و منتن بغایت بد باشد و موجب فساد دماغ بود اما
باعتبار قوام شراب غلیظ و کدر دیر گذر و سده آرد و رقیق و صافی از هر نوعی
که باشد شتاب بود و سکر و خمار آن زود زایل شود بخلاف غلیظ اما نبیذ زبیبی
جگر و معده را مفید بود ولیکن قبض و نفخ و صفرا پدید آرد و دوشابی گرم و تر
و مسمن بود اما عسلی حار و مقطع بود و درد و نقرس کند و ادرار آرد و وجع المفاصل را
مفید باشد اما صداع و تب آرد و خرمائی مفسد و مغلظ اخلاط بود و ریاح و سودا
ازان تولد کند اما تسمین بدن کند و از حبوب مثل زرع و الم بسازند و بحسب
مزاج و طبیعت آن مختلف بود و دران منفعتی نباشد و موجب مضرتها شود
اما اسکار کند اما منفعت شراب فرنگی گویند که در هیچ مفردی و مرکبی این
منفعت نمیتواند بود که قوت دهد قوی را یا نفسانی بود یا بدنی اما منفعت
نفسانی سرور و نشاط و ازاله افکار فاسد و ترغیب شجاعت
و سخاوت و منع وحشت و دفع سوء خلق و جودت ذهن و ذکا و صفای
خاطر بود و آنچه بدنی بود تحسین لون بشرت و براقیت و اشراق آن و
انتعاش حرارت غریزی و تفتیح مسام و مجاری و تقویت هضم و تلطیف دم
و ترقیق و تصفیه اخلاط و استحاله بلغم با خون و کسر غایله سودا و اعادت

طبیعت در دفع فضلات مثل قی و اسهال و عرق و ادرار اما مضرت
او آنست که ازاله عقل میکند که اشرف مخلوقات و انفع مکونات است
و تمیز انسان و دیگر حیوانات باوست و قوی را ضعیف میکند و منع
ادراکات نفسانی و بدنی و سقوط شهوت طعام و جماع و ارخای اعصاب
و مفاصل و حدوث غفلت و نسیان و رعشه و فالج و تغیر کلام و صوت
و شکل و ثقل حواس و غیر آن ازو تولد کند فصل ششم در احتباس و استفراغ
بدانکه ~~...~~ استفراغ و احتباس مفرط موجب سده و عفونت و تولد
حمیات است و سقط شهوت طعام بود و بدن و حواس را ثقیل کند و چون
استفراغ معتاد چون جماع و حمام است در ان شروع میرود اما جماع فعلی است
که بر قوت و صحت جمیع افعال و قوی موقوف است زیرا که مبدا او
قوت متخیله و باعثه شهوانی است و محرکه که تمدید ان عضلات میکند و قوت
حیوانی که ارسال حرارت و روح و ریح بدان عضو می کند و قوت طبیعی که تولید
ماده منی و احاله و دفع آن میکند و انثیان خود مخصوص بدین فعل است بنا بر ان
باید که درین اعضا هیچ نوع از امراض نباشد و جمیع افعال قوت که به یک
متعلق است بر نهج طبیعی بی آفت صادر شود و هرچه ازین آفات
ظاهر شود موجب ضعف این قوت شود و جماع چون بحسب اعتدال
در حین اوضاع و اشکال استعمال کند موجب انتعاش حرارت

غریزی

غریزی و تفریح و تقویت اشتها و دفع وسواس و امراض سوداوی و رطوبات
بود و دفع امتلا و ثقل بدن و کلال حواس کند و ترک آن موجب حدوث
اضداد این شود و افراط در ان موجب ضعف قوی و ذبول بدن و امراض بارده
شود و اعضاء عصبانی را مضر بود اما حمام فعل طبیعی ان تسخین است بواسطه هوا
و ترطیب کند بواسطه آب و استعمال حمام و انفعال بدن از ان بحسب نوبت
و انکه سه مرتبه دارد نوبت اول مبرد و مرطب بود و نوبت دوم مسخن و مرطب
بود و نوبت سیوم مسخن و مجفف و استعمال حمام اگر باعتدال بود موجب نضج
فضلات و دفع ان و تفتیح مسام و تغذیه و تسخین بدن و انتعاش حرارت
غریزی و شهوت غذا و تلیین جابر و دفع کلال و خفت بدن بود و ترک آن
موجب اضداد این بود و افراط در استحمام موجب تحلیل و ضعف قوی و عدم
شهوت جماع و انصباب مواد باعضاء ضعیفه گردد و استحمام با آب سرد موجب تبرید
و ترطیب و نشاط و قوت اعضا و قوی و حرارت غریزی بود و مناسب جوانان
محرور مزاج والله اعلم بالصواب باب دوم در اسباب غیر ضروری مشتمل
بر دو فصل فصل اول در اسباب ملحقه بستة ضروری و آن بحسب سن
و اجناس و عادات و صناعات و واردات خارجی انسان از آنجمله است
که او را تاثیر در احوال بدن بیشتر است چنانچه بعضی اشخاص در سنی
ضعیف و مریض باشند چون انتقال به سن دیگر کنند قوی و صحیح گردند

وبالعکس چنانچه محروری مزاج که در سن شباب ضعیف و در سن کهولت
قوی گردد و سرد مزاج بالعکس این بود و در جانب سن چهار است
اول سن نمو و انرا سن حداثت گویند ابتدای آن سن طفولیت است
و آن زمانی است که مولود را استعداد حرکت نباشد و بعد از ان سن
صبی و ان بعد از نهوض بود و قبل از سخت شدن اعضا بعد از ان سن
ترعرع است و بعد از ان سن غلامیست و انرا راهق گویند و ان وقت
بلوغ باشد و بعد از ان سن فتی تا قریب سی سال که ان سن شباب است
دوم سن وقوف و انرا اخر سن شباب گویند و او بعد از انقضای سن
نمو باشد تا قریب چهل سال و حرارت در صبی و شباب برای جالینوس
در کمیت متساوی باشد اما حرارت در صبی بواسطه کثرت رطوبت شدید
نباشد و در شباب بسبب قلت رطوبت شدید و حاد بود و چنانچه از هیزم
تر و خشک را علی حده مشتعل گردانی در نار این متساوی اند در کمیت سیوم
سن کهولت بود و آن از انقضای سن وقوف است تا قریب شصت سال
و درین سن حرارت در نقصان و یبوست در تزاید بود و چهارم سن
شیخوخت است و آن از انقضای سن کهولت بود تا آخر عمر و درین
سن یبوست غالب میشود و برودت بسبب رطوبات غریبه
و این مجموع که گفته شد بحسب اغلب باشد اما بحسب مواضع و بلدان

متفاوت شود

وحدت ذهن وکثرت کلام وسرعت انفعالات دلیل حرارت بود
وضد و بلادت وفرط حیا و وقار و بطوء انفعالات دلیل برودت بود
دهم فضول مثل دمعه سبب شدت رایحه وصبغ آن دلیل حرارت بود
وضد آن دلیل برودت وکثرت آن دلالت بر رطوبت کند وقلت
بر یبوست **فصل دوم** در علامات امتلا و آن زیادتی در کمیت اخلاط
ردیه و صالحه بود وعلامات امتلا مجملا ثقل اعضا وضعف اشتها وانتفاخ
عروق وامتلاء نبض وانصباغ وغلظ قاروره وکلال بصر بود واما علامات مفصل
علامتهای غلبه دم ثقل سر وتمطی وتثاؤب ونعاس وکدورت وبلادت حواس
وحلاوت دهن وحمرت لون وزبان وظهور بثور ورفتن خون از مواضع
سهل الانصداع مثل بینی وبن دندان وتخیل چیزهای سرخ بود وعلامتهای
غلبه بلغم بیاض لون وسستی ونرمی نبض وبرودت اعضا وکثرت بزاق
وقلت عطش وضعف هضم واجتناب ترشی وکثرت خواب وبلادت حواس
وتخیل آب وسرما وچیزهای سفید بود وعلامتهای غلبه صفرا صفرت لون وچشم
وتلخی دهن وتشنگی وضعف اشتها وغثیان وقی صفرا وخشونت زبان
وخشکی منخرین وتخیل شعله آتش وچیزهای زرد بود وعلامتهای غلبه سودا
تیرگی وخشکی بدن بود وغلظ وسواد خون وشهوت کاذب وکثرت
افکار و وسوسه وخوف وتخیل دود وتیرگی وچیزهای سیاه بود **فصل سیوم**

در نبض و آن حرکتی است از اوعیهٔ روح که عبارت از قلب و شرائین باشند و
هر نبضه مرکب است از انبساطی و سکونی و انقباضی و سکونی و قبض و بسط او جهت
جذب نسیم و دفع دخان است ~~و اقسام نبض بسیط که جنس است~~
طول و عرض و عمق و هر یکی او طرف افراط و تفریط و وسط و اجناس اول نبض
نه است جنس اول ماخوذ است از مقدار انبساط و اقسام بسیط این نه
است اول طویل است و او آنست که اجزای او در حال حرکت اکثر در طول
محسوس شود و سبب آن شدهٔ حاجت ترویح بود و کنافت لحم و صلابت
جلد دوم قصیر و او در مقابل طویل بود سیوم معتدل در قصر و طول بود چهارم عریض
او آنست که اکثر اجزای او در عرض محسوس شود و سبب آن خلو عروق
و رطوبت آلت بود پنجم ضیق است و او در مقابل عریض بود ششم معتدل
بود در عرض و ضیق هفتم شاهق است و او آنست که اجزای او در عمق محسوس شود
و سبب آن شدهٔ حاجت و مطاوعهٔ آلت بود هشتم منخفض است و او
در مقابل شاهق است بود نهم معتدل در شهوق و انخفاض و از ضرب این
بیست و هفت قسم حاصل شود و اما آنچه مشهور است و اسمی دارد شش است
اول عظیم است و آن نبضی طویل و عریض و عمیق بود دوم صغیر و او در مقابل
عظیم بود سیوم معتدل در عظم و صغر باشد چهارم غلیظ است و او آنست
که در عرض و شهوق زاید بود پنجم دقیق و او در مقابل غلیظ باشد ششم

ششم معتدل در غلظ

ششم معتدل در غلظ و رقت بود جنس دوم ماخوذ است از زمان حرکت
و آن سه قسم است اول سریع و آن آنست که زمان حرکت او
کوتاه بود و سبب آن شدة حاجت باشد و ضعف قوت دوم بطی و او
در مقابل سریع بود سیوم معتدل در سرعة و البطوء جنس سیوم ماخوذ است
از زمان سکون و آن سه قسم است اول متواتر است و او آنست
که زمان سکون او کوتاه بود و سبب شدة حاجت بود و ضعف قوة دوم
متفاوت و او در مقابل متواتر است سیوم معتدل در تواتر و تفاوت
جنس چهارم ماخوذ است از قوام آلت و آن سه قسم است اول صلب بود
و او آنست که انگشت با عناد وی تمام حرکت انبساط او را فرو نشاند
و سبب آن یبوست رگ باشد دوم لین است و او در مقابل صلب است
سیوم معتدل در صلابت و لین جنس پنجم ماخوذ است از لمس آلت است
و آن سه قسم است اول حار و سبب آن اسباب مسخنه بود دوم بارد
و او در مقابل حار بود سیوم معتدل در حرارت و برودت جنس ششم
ماخوذ است از امتلاء و خلو و آن سه قسم است اول ممتلی و آن چنان باشد
که در اندرون عروق چیزی زاید از حد اعتدال محسوس شود و سبب آن
امتلاء بود دوم خالی و او در مقابل ممتلی بود سیوم معتدل در خلو و ملاء
جنس هفتم ماخوذ است از کیفیت قرع و آن سه قسم است

اول قوی و او آنست که در انبساط سخت بر انگشت که بر سبب آن
قوت مزاج بود از غذا و شراب و فرح معتدل دوم ضعیف و او در مقابل
قوی بود سیوم معتدل در قوت و ضعف جنس هشتم ماخوذ است
از استوا و اختلاف و آن دو قسم است اول مستوی است و آن
عبارت از آن باشد که در جمیع نبضها است یعنی قرعات او متساوی بود
دوم مختلف و او در مقابل مستوی بود و مختلف بر دو قسم است منتظم و
غیر منتظم و مختلف منتظم آن است که اختلاف او در انتظامی باشد یعنی در چند
دوره که کند بر آن یکی اختلاف باشد و مختلف غیر منتظم آن است که اختلاف
او را هیچ انتظامی نباشد بلکه در هر دوری او را اختلافی دیگر ظاهر شود جنس نهم
ماخوذ است از حال وزن و آن جید الوزن باشد یا ردی الوزن جید الوزن
آنست که بر مجری طبیعی بود یعنی وزن آن نبض مناسب مزاج سن
صاحب نبض بود و ردی الوزن سه قسم است اول متغیر الوزن و آن
نبضی باشد که از وزن لایق سن صاحب نبض تجاوز کرده باشد چنانکه وزن
صبی مثلا همچون نبض شاب بود دوم مباین الوزن بود و آن نبضی بود
که از وزن لایق سن چنان باشد قاصره بود چنانکه نبض شاب همچون
وزن نبض صبی باشد سیوم خارج الوزن و آن نبضی بود که وزن او
مشابه به هیچ وزنی از اوزان نبض نباشد باید دانست که در هر کار

متفاوت گردد چنانچه گویند در حبشه در یکبار انسان تا سی سال و چهل
سال منقضی میشود اما اجناس مزاج اناث برطوبت و برودت مایل
باشد و این نیز باعتبار اغلب بود نه آنکه کل واحد من الذکور به نسبت
با کل واحد من الاناث چنین بود اما صناعات هر قسمی ازان موجب
امری شود مثل آنکه هر صناعتی که دران مجاورت با شراب باید بود و همچنین
قصارت موجب ترطیب شود و صناعتی که دران مجاورت آتش
باید بود همچون حدادی موجب تسخین و تجفیف بود و افراط دران
بسبب کثرت تحلیل موجب تبرید شود و صناعتی که در و مجاورت
گل باشد موجب یبوست گردد مثل گلکاری و طیانی اما عادات
ازان جمله است که ترک آن تغییر مزاج بود و مراعات آن حافظ
صحت و استقامت مزاج بود اما عادات مذمومه مثل آنکه کسی
عادات بچیزی کرده باشد که موجب مواد فاسده او خواهد بود اگر
بکلی ازان دفعةً باز آید موجب ضرر و تغییر مزاج گردد پس بتدریج
ازان باز آید و ازین جهت گفته اند العادة طبیعة ثانیة اما وارد
خارجی مثل ضمادات و اطلیه و کمادات و مشمومات بود که هم حافظ
صحت و هم متغیر مزاج باشد و تغیری که از مشمومات حاصل میشود از دیگران
بیشتر شود آنچه طیب است بواسطه مناسبت با روح و سرعت نفوذ

مقوی و جاذب است و آنچه کریهه بود بالعکس و از آنجمله تضیق بادهاست
که موجب تحلیل رطوبات و استفراغ بود دلق و صداع بارد را مفید بود
و همچنین ابزن حار در زمان کرم امراض رطوبی را نافع باشد و استنقاع در
زیت لتسخین و اعیا را مفید است و مثل نشستن آب بارد که موجب
انتعاش قوت و ازاله گرمی بسبب میشود خصوصاً که کلاب بود فصل دوم
در تعدید اسباب عوارض بدنی بدانکه اسباب حرارت حرکات لطیفه
بود همچون حرکت ریاضت و ملاقات مسخنات از اغذیه و ادویه خواه
بسبب خارج و تکاثف مسام و عفونت اخلاط و اسباب برودت
حرکت و سکون مفرطین بود و استعمالات مبردات داخلی و خارجی
و فجاجت اخلاط و افراط در استعمال مسخنات و افراط در تقلیل و تکثیر غذا
و اسباب رطوبت استعمال مرطبات بود و کثرة اکل با وجود هضم و سکون
و نوم و اجتناب محللات و مجففات بود و اسباب ملابسات از
داخل مثل تناول مرطبات و مولدات اخلاط رطبه لزجه بود و از خارج
مثل استعمال متوم روغن و اطلیه مملسه و هوای نرم و اسباب خشونت
ملاقات محللات و مجففات بافراط و قابضات بود خارجی و داخلی
و اسباب استفراغ قوت دافعه و ضعف ماسکه و رقت ماده
و توجه طبیعت بدان طرف و اسباب احتباس قوت ماسکه

فکر با بدنی بود همچون

و نفوذ داد

وضعف دافعه وغلظ ولزوجت ماده بود وتوجه طبیعت بطرف دیگر واسباب
فساد شکل قصور قوت مصوره یا رداءت منی بود در اصل خلقت یا رداءت
انفصال از رحم یا رداءت تقمیط یا سرعت حرکت طفل نه در وقت خویش
یا ضربه وسقطه ومثل آن بود واسباب سده حدوث چیزی غلیظ بود در
مجاری از خلط وثفل یا التحام منفذ یا انطباق مجری بواسطه ضاغطی یا یبس مجاری
واسباب اتساع مجاری ضعف ماسکه باشد یا شدت حرکت دافعه یا
ادویه مفتحه یا رخوه واسباب زیادتی مقدار وعدد کثرت ماده وشدت
قوت جاذبه باشد واسباب نقصان مقدار وعدد در اول خلقت نقصان
ماده یا ضعف مصوره بود وبعد از خلقت بسببی از اسباب خارجی بود مثل
قطع ویا اکل واسباب فساد وضع مفارقت عضوی بعضوی تشنج یا التحام بود
یا ولادی باشد ومساعدت عضوی از عضوی تشنج یا استرخا یا اثر قرحه
باشد یا ولادی باشد واسباب تفرق اتصال از داخل ماده اکال یا محرق
یا لذاع بود یا امتلای مدد باشد دافعه نه بر مجرای طبیعی یا حرکت عنیفه یا
انفجار ورمی بود واز خارج مثل قطع سیف وکشیدن بریسمان وسوختن
باتش واسباب قرحه جراحت بود که متقیح گردد یا ورمی که منفجر شود
یا بثره که متاکل شود واسباب ورم امتلا از اخلاط یا از ماده ریحی یا
مائی بود وقوت عضو دافع وضعف عضو قابل یا اتساع مجاری [illegible]

شدید بود و اسباب خلع شاید که بدنی بود مثل قیله که از رطوبة در خصیه
پیدا شود یا امری خارجی باشد مثل ضربه و سقطه و اسباب وجع که عبارت
از احساس و ادراک منافی بود من حیث هو منافی سوء المزاج مختلف بود
یا تفرق اتصال و چون اوجاع مختلف متعدد است اسباب نیز متعدد
و مختلف بود و اوجاع مشهوره پانزده است اول حکاک است و سبب ان
خلطی حریف یا مالح بود دوم خشن است و سبب آن خلط خشن است
سیوم ناخس است و سبب آن ماده تیز بود یا ریحی بود که ممدد غشا بود
از جهت عرض چهارم ممدد است و سبب آن خلطی یا ریحی بود که ممدد عصب
یا عضل بود از جهت طول پنجم ضاغط است و سبب آن ماده ریحی بود که
جای بر عضو تنگ کند ششم مفسخ است و سبب آن ماده بود که میان
عضل و غشا حادث شود هفتم مکسر است و سبب ان ماده ریحی بود که میان
عظم و غشا حادث شود هشتم رخو است و سبب ماده بود که ممدد لحم عضل
باشد نهم ثاقب است و سبب آن ماده غلیظ یا ریحی بود که میان طبقات الحشا
واقع شود دهم مسلی است و سبب او همان سبب که در ثاقب است و
فرق میان او و میان ثاقب آنست که ماده ثاقب را نفوذی بود چنانچه
محسوس شود که عضو را سوراخ می کند و ماده مسلی در آن موضع
محتبس شود یازدهم خدر است و سبب آن خلطی بارد بود یا انسداد

منافذ روح

منافذ روح نفسانی دوازدهم [12] ضربانی ست و سبب آن ورمی حار بود در عضو
حساس سیزدهم [13] اعیائی ست و سبب آن یا تعب بود و از اعیائی تعبی
گویند یا خلطی ممدد و از اعیائی تمددی گویند یا خلطی لاذع و از اعیائی قروحی گویند
یا سبب ریح باشد و از اعیائی ریحی گویند چهاردهم [14] لاذع ست و سبب آن
خلطی حار بود یا تیز پانزدهم [15] ثقل ست و سبب آن ماده بود در عضوی غیر حساس
که در غشا احساس ثقل کند یا سبب ورمی بود که در عضوی حساس واقع شود
و حس عضو را باطل کند همچون سرطان نعوذ بالله منها اسباب سکون وجع قطع
سبب موجع بود و محللات و مستفرغات یا مخدرات و خواب هم از مسکنات
وجع بود و بحقیقت مسکن وجع قطع سبب ست اسباب تخمه و امتلا از دو حال
بیرون نیست یا امری خارجی مثلا استعمال مرطبات یا توفر رطوبت فضلی
و موانع تحلل یا امری داخلی بود مثل ضعف هاضمه یا دافعه بود یا ماسکه یا ضیق مجاری
و اسباب ضعف انواع ست زیرا که این سبب یا وارد جرم عضوی شود
یا وارد روح یا وارد قوت و اگر وارد عضوی شود سوء المزاج و سوء الترکیب
و تفرق اتصال بود و اگر وارد روح میشود سوء المزاج و تحلیل بکثرت استفراغ
و اگر وارد قوت شود نیز از اسباب ضعف بود و اگر اعتبار اسباب بعیده کنند
فساد هوا و مأکول و مشروب از اسباب ضعف بود و اسباب حرکات
غیر طبیعی یا سببی مضعفه بود همچو رعشه یا لبسه یا یبوستی متشنج همچون

فواق یابس یا فضول موذی به تبرید چون نافض یا موذی بلیغ چون تشنج یا حمی
که طالب خروج بود چون اختلاج مقالهٔ چهارم در احوال و اعراض و علامات
و این مقاله مشتمل بر دو باب است باب اول در احوال و اعراض بدانکه او
بدن انسان را بمذهب جالینوس سه حال است صحت و مرض و حالت
ثالثه اما صحت هیئتی طبیعی بود که با وجود آن افعال از بدن انسان سلامت
صادر شود و مرض هیئتی غیر طبیعی بود که بواسطه او موجب آفت افعال بود و حالت
ثالثه هیئتی بود که نه حد صحت بر و صادق و نه حد مرض زیرا که حالتی است که
افعال مطلقا سلیم نیست و مطلقا غیر سلیم هم نیست چون حال شیخ و طفل و ناقه
و بیماران و غیر آن یا صحت و مرض هر دو مجتمع اند در وقتی واحد به نسبت
با شخصی در دو عضو چون حال اعور یا مجتمع اند در شخصی اما در دو جنس چون
صحت مزاج و مرض ترکیب یا صحت خلقت و مرض مقدار یا مجتمع شوند
اما در دو وقت چون شخصی که در تابستان یا در سن شباب
صحیح بود و در زمستان یا در طفولیت سن مریض و بعکس این اما احوال
پیش شیخ الرئیس صحت و مرض است و میان ایشان واسطه
نیست و بر تقدیر ثبوت واسطه در حد یک او گفته است خالی نیست اما
عرض هیئتی غیر طبیعی بود که بواسطه مرض موجب آفتی شود و او تابع مرض
باشد و شاید که عرض بنفس خود مرض باشد چون صداع که عرض حمی بود

دلیل

و بنفس هیچ دو مرضی باشد و شاید که عرض سبب مرض باشد همچون وجع قولنج
که سبب غشی میشود و باشد که چیزی هم سبب و هم عرض و هم مرض باشد چون
حمی و سعال که عرض ذات الجنب باشد و چون مستحکم شود بنفسه مرض باشد
و سبب انفجار عرق میشود بواسطه اقتضاء حرکت عنیفه و سل که عرض قرحه
ریه است و سبب ضعف معده میشود و بنفس خود مرض باشد بدانکه مرض یا مفرد
بود یا مرکب و مفرد سه جنس است اول امراض سوء المزاج ساذج بود
یا مادی و جنس دوم امراض ترکیبست و آن چهار قسمست امراض خلقت
و مقدار و عدد و وضع اما امراض خلقت چهار است اول مرض شکل و آن
آنست که شکل عضو از مجرای طبیعی متغیر شود بحیثی که مضر باشد مثل اعوجاج مستقیم
و استقامت معوج دوم امراض مجاری یا آنکه فراخ شود مثل اتساع عصبه
مجوفه یا تنگ شود مثل خناق که آن تنگ شدن منافذ نفس است یا منسد
گردد مثل انسداد عروق کبد وغیره سیوم امراض تجاویف یا آنکه بزرگ
شود همچو کیس انثیین یا کوچک گردد همچون تنگ معده یا خالی شود همچون خلو
تجاویف قلب در فرح مهلک یا ممتلی گردد و منسد شود همچون صرع
و سکته چهارم امراض صفایح است همچون ملاست معده و خشونت قصبه
ریه اما مرض مقدار یا بزیادتی عضوی خاص بود همچون عظم لسان و داء الفیل
و بزیادتی عام بود همچون سمن مفرط و بنقصان خاص بود همچون ضمور لسان

چون

د به عام بود و همچو هزال مفرط اما مرض عدد بزیادتی طبیعی بود اصبع زایده یا غیر طبیعی
همچون ضلع یا نقصان بود همچون قطع اصبع یا نقصان آن در اول خلقت
اما مرض وضع همچون زوال عضوی بود از موضع خود بخلع یا بغیر خلع جنس سوم
از امراض مفرده تفرق اتصال است و نام مرض بحسب موضع مختلف بود
اگر تفرق اتصال در جلد باشد خدش و سحج گویند و اگر در لحم باشد جراحت گویند
اگر متقادم و متقیح شده باشد قرحه گویند و اگر در عظم واقع شده باشد کسر گویند
و اگر بعرض بود صدع گویند و اگر بطول بود و تفرق در غضروف بود اگر بعرض بود
فسخ گویند و اگر بطول بود تفتت گویند و در عصب شق و شدخ گویند
و در عروق بتر و شق اما مرض مرکب آنست که از اجتماع امراض حادث شود
همچو سل مثلا که از حمی دق و قرحه ریه مرکبست و تسمیه بعضی امراض بحسب مشابهت
بود همچون داء الفیل و داء الثعلب یا بحسب محل همچون ذات الجنب
و ذات الصدر یا بحسب عرض بود همچون صرع و بدانکه مرض اصلی باشد و یا شرکتی
باشد آنچه اول حادث شود یا اشتداد از اول اشتداد کند و بسکون اول اصلی بود و هیچ
ساکن گردد و شرکتی شود و این که شرکتی بود یا بواسطه مجاورت بود
یا بواسطه آنکه از عضو ما دف بطریق بدو بود یا آنکه میان دو عضوی خادمی
و مخدومی بود چون عصب و دماغ یا مبدا فعل او بود چون حجاب و ریه
یا فوق مجاری عضو ما دف بود چون دماغ معده را یا منصب مواد

عضو بود

عضو بود چون نبض قلب را و لبس گوشت دماغ را و اربیه کبد را
و بدانکه اوقات ازمنه در مرضی که بسلامت منتهی میگردد چهار است
ابتدا و تزید و انتها و انحطاط ابتدا مرض زمان ابتدا را گویند و مادام
که در تزاید بود زمان تزاید و چون واقف باشد و نه زاید شود و نه کم
زمان انتها گویند و چون نقصان باید زمان انحطاط **باب دوم در علامات**
و دلایل و آن مشتمل بر مقدمه و هشت فصل است اما مقدمه بدانکه علامات
آنست که بدان استدلال کنند باحوال بدن و افعال که از قوی صادر میشود
و این علامات و امارات یا دلالت بر نفس مرض کند هم چون عسرت
و اختلاف نبض منشاری که دلالت بر حمی کند یا دلالت بر محل مرض کند
همچون نبض منشاری که دلیل ورم حجاب بود یا دلالت بر سبب مرض کند همچون علامات
امتلا و یا علامات ملازم عرض بود چون تب حار و ضیق و وجع ناخس در برسام یا
ملازم نبود و علامات یا دلیل امراض ظاهری بود چون لون و لمس یا دلیل امراض
باطنی بود و این نوع مشکل است و موقوف بر معرفت تشریح است
و استدلال بر آن بچند چیز کنند اول افعال اگر نه بر مجری طبیعی بود دلیل آفتی بود
در مبدا افعال که قوی است و آفت قوی دلیل آفت آن عضو بود که مظهر اوست
چنانچه دلالت افعال ارادی و حس بر حال دماغ و دلالت نبض بر احوال
قلب و دلالت بول بر کبد و براز بر معده و امعا دویم موضع مرض چنانچه وجع

در طرف ایمن که دلیل ورم کبد بود و طرف الیسر که دلیل ورم طحال است سیوم
تشکل مرض همچون دلالت ورم هلالی اشکل بدانچه ورم بر محدب کبد است
چهارم بالستفرغ همچون بول و براز که در باب خود یاد کرده آید چون استدلال
بانواع است در هشت فصل یاد کرده میشود **فصل اول** در علامات مزاج
بدانکه علامات و اثارات مزاج ده است اول ملمس است اعتدال آن
دلیل اعتدال مزاج بود و میل آن بکیفیتی از کیفیات اربع دلیل آن کیفیت باشد
دوم سحنه است سمن لحمی دلیل حرارت و رطوبت بود و سمن شحمی دلیل
برودت و رطوبت و هزال از لحم دلیل برودت و یبوست و از شحم دلیل حرارت
و یبوست سیوم لون است بیاض لون دلیل برودت بود و حمرت و سمرت
دلیل حرارت و صفرت دلیل صفرا و کدورت دلیل سودا چهارم موی است کثرت
و سواد و جعودت دلالت بر حرارت مزاج کند و شقرت و حمرت
بر اعتدال و صهوبت و بیاض بر برودت پنجم هیئت اعضاست سعت عروق
و سینه و عظم تمامی خلقت دلیل بر حرارت بود و ضد آن دلیل برودت
ششم کیفیت انفعالات است سرعت انفعال آن بکیفیتی از
کیفیات دلیل بر غلبه آن کیفیت بود هفتم افعال طبیعی است از افعال آنچه
کامل بود دلیل بر اعتدال بود و آنچه مشوش و سریع بود دلیل حرارت
دکتر است بیداری دلیل یبوست نهم افعال نفسانی است طیش و جرات

نبض طبیعی موسیقاری موجودست زیرا که همچنانکه تالیف نغمات با دوار الفاع و تقدیر ازمنه که میان نقرات متخلل میگردد و تمام میشود نسبت ازمنه نبض نیز بسرعت و تواتر نسبتی القاعست اگر این نسبت متفق بود چنانچه در ازمنه هیچ اختلاف نباشد آنرا منتظم گویند والا غیر منتظم و انواع نبض مرکب که آنرا نامی نهاده اند مشهورست اول غزالی ست و آن نبض بود که مختلف بود در سرعت و بطو چنانچه اول بطو باشد آنگاه میل بسرعت مایل شود و بتدریج هر بار سریع تر بود تشبیه بحرکت غزال دوم موجی و آن نبض باشد مختلف در عظم و صغر و شهوق و عرض و امتلا و بطریق موج آب محسوس شود سیوم دودی و آن نبضی بود همچون موجی اما او را عرض و امتلا نباشد و ضعیف و صغیر تر بود و باز بدرجه اول عود کند و برین طریق دیگر ضعیف شود چهارم نملی و او ضعیف تر از دودی بود پنجم منشاری و آن نبض بود که مختلف بود در عظم و صغر و انخفاض چنانکه بعضی اجزا او بلند و بعضی منخفض ششم ذنب الفارست هفتم مسلی مثلا بره کلان و او همچون ذنب الفارست الا آنکه عود او بدرجه اول بتدریج بود چنانکه بتدریج ضعیف شده و ذنب الفار دفعتاً عود کند هشتم ذو الفتره و او آنست که در زمان که توقع حرکت بود ساکن گردد نهم واقع در وسط و او آنست که در زمان که توقع سکون بود متحرک گردد دهم مرتعش و او آنست

که حرکت او همچون حرکت رعشه بود ۱۱ یازدهم ملتوی و او انست که همچون
ریسمان پیچیده محسوس شود ۱۲ دوازدهم مطرقی و ذو القرعتین نیز
گویند و او انست که دو قرع کند چنانچه صیحه لرزان و حرکت انقباض او
محسوس شود و شبیه بحرکت مطرقه ۱۳ سیزدهم مرتعد و او انست که حرکت
او همچون حرکت رعد محسوس شود و این دلالت بر سوی حال بحران کند

فصل چهارم در نبض اسنان و اجناس و فصول و اعراض اما نبض باعتبار
اجناس نبض ذکور اعظم و اقوی بود از نبض اناث اما نبض حبالی عظیم و
سریع و متواتر بود اما نبض باعتبار اسنان نبض صبیان بلین مایل بود و
شباب مایل بعظم و قوت بود و وزن لایق بصبیان انست که در جوانان
زمان انقباض و انبساط متساوی بود و در شبان زمان انقباض
از انبساط اندکی زاید بود و نبض مشایخ صغیر و بطی و متفاوت بود
و وزن لایق بایشان آنست که زمان انقباض از انبساط کمتر بود
باندکی و نبض کهول بصغر و بطوء مایل بود و وزن لایق بایشان انست
که زمان انبساط بیشتر از زمان انقباض بود باندکی و اما باعتبار فصول
نبض در ربیع معتدل بود و در صیف سریع و متواتر و در خریف
مختلف و ضعیف و در شتا بطی و متفاوت و نبض باعتبار
بلدان مناسب فصول بود اما باعتبار نوم و یقظه در ابتداء خواب

نبض صغیر

نبض صغیر و متفاوت بود و در بیداری اگر بطبع خود بیدار شود سریع و عظیم
بود و اگر فجاءةً یا بسببی خارجی بیدار شود نبض سریع و متواتر و مختلف بود
و باشد که مرتعش بود اما باعتبار ریاضت اگر بحد تعب نرسد نبض قوی
و عظیم بود و متواتر و سریع و اگر بحد تعب رسد نبض در عظم و قوت ناقص
شود و در سرعت و تواتر زاید و اگر بافراط بود نبض دودی و نملی شود اما
باعتبار استحمام اگر با آب گرم بود و باعتدال باشد و تحلیل نرسد نبض
سریع و قوی بود و اگر بتحلیل رسد صغیر و متفاوت بود و اگر تحلیل بافراط بود
سریع باشد و استحمام با آب سرد نبض در قوت بیفزاید شود و در سرعت
و تواتر ناقص و اگر بافراط بود ضعیف و بطی و صغیر و متفاوت گردد اما
باعتبار عوارض نفسانی در حالت غضب نبض عظیم و سریع و متواتر شود
و در خوف و فجاءت عظیم و بطی و متفاوت بود و در فزع سریع و مرتعش
و غیر منتظم بود اما نبض در اوجاع در ابتدا رجع عظیم و سریع باشد و اگر متمادی
شود صغیر و متواتر شود بسبب دودی و نملی شود اما نبض در ورم اگر ورم حار بود
نبض منشاری و صلب و مرتعش بود و در انتها در سرعت و تواتر
افزاید و در ورم بارد نبض بطی و متفاوت بود و در ورم لین موجی
و در ورم صلب منشاری بود فصل نهم در قاروره و آن را تفسره
میگویند و استدلال بدان باعتبار هفت جنس بود جنس اول:

دو ... در شکم صغیر و ضعیف و بطی و متفاوت ...

لون سبزست و طبقات آن پنج باشد طبقهٔ اول صفرهٔ ست و مراتب آن
شش ست اول تبنی واو دلالت بر قصور نضج کند دوم اترجی
واو دلیل حسن حال نضج باشد سیوم اشقر واو دلیل حرارت بود
چهارم نارنجی واو دلالت شدهٔ حرارت کند پنجم ناری و او زاید از
نارنجی بود ششم زعفرانی واو دلیل حرارت مفرط باشد طبقهٔ دوم
حمرتست و مراتب آن چهار باشد اول اصهب واو دلیل غلبهٔ دم
باشد دوم وردی و حمرت او زاید از اصهب بود سیوم احمر قانی
چهارم اقتم واو حمرت بکمال بود مجموع دلیل غلبهٔ خون باشد طبقهٔ سیوم
خضرتست و مراتب او پنجست اول فستقی وان دلیل برودت بود دوم
آسمان گونی وان دلیل برودت سخت باشد یا شرب زهر
سیوم نیلنجی وان دلیل برودت افراط بود و این هردو در صبیان و
مشایخ دلیل تشنج و فالج بود چهارم کراثی وان دلیل احتراق اخلاط بود
پنجم زنجاری وان دلالت کند بر احتراق شدید و دلیل هلاک بود
طبقهٔ چهارم اسودست و مراتب او چهارست اول اسودی که ماخوذ
از زعفرانی باشد که بسیاهی زند واو دلالت کند بر یرقان و نکایت
صفرا دوم اسودی که با حمر اقتم بسیاهی زند و دلیل غلبهٔ خون و
احتراق آن باشد سیوم اسودی که از سیاهی ماخوذ باشد واو

واو دلالت کند بر احتراق

و اسود دلالت بر احتراق بلغم کند و بول اسود بالجمله دلیل حرقت مواد با موت است مگر آنکه
بحرانی و بغایت بد باشد خصوصا که در مشایخ و زنان و ابتدای حمیات اما اگر
از تناول چیزی سیاه مثل الکامه و انبق و مویز بود آنرا اعتباری نباشد طبقه پنجم
بیاض است و آن دو قسم است اول رقیق و شفاف است و آن دلیل برودت بود
یا علو نسبی بنسبت بانضج بود دوم ابیض حقیقی و آن اصناف است اگر مخاطی بود دلیل
غلبه بلغم و اگر بان دسومتی باشد و با محو سمن بود دلیل ذوبان باشد و آن در اواخر
دق باشد و فقاعی باشد و دلیل قروح آلات بول باشد و فقاعی بی مده حصات
و مواد خام بود و رصاصی بی رسوب بغایت بد باشد و اگر مشابه منی بود دلیل
بحران امراض بلغمی باشد و آنچه مشابه ماست و شیر بود در امراض حاره دلیل هلاکت بود
و از الوان بول یکی آنست که مشابه غساله لحم باشد و آن دلیل ضعف کبد یا غلبه دم باشد
و دیگر آنست که بمشابه لون زیت باشد و آن دلیل بد بود خصوصا که منتن باشد جنس
دوم از دلایل قوام بول باشد و آن سه قسم است اول رقیق و آن دلالت کند بر
برودت و عدم نضج و ضعف کلیه و آلات بول دوم غلیظ و آن دلیل کثرت اخلاط
و عدم نضج بود و باشد که دلیل نضج مواد غلیظ یا انفجار اورام یا انفتاح سده باشد
و غلظ و رقت بول اگر بتدریج کم شود نیک باشد و اگر متمادی گردد خصوص در حمیات
حاره باشد سیوم معتدل در غلظ و رقت و آن دلیل نضج تام و حسن حال بود جنس سیوم
رایحه بول است و آن شش قسم باشد اول عدیم الرایحه و آن دلیل [illegible]

برودة مزاج بود ونقصان حرارت غریزی دوم منتن وان دلیل قروح مجاری بول بود
ویا اخلاط عفنه سیوم حامض الرایحه وان در مرض حار دلیل موت حرارت غریزی
بود ویا دلالت کند بر حدوث حرارت غریبه که از مواد بارده حادث شده
باشد چهارم حلو الرایحه وآن دلیل غلبه دم باشد پنجم حریف الرایحه وان دلیل فساد
صفرا بود ششم زهیم الرایحه وان زهومت ناک بود وان دلیل فساد
رطوبت بود جنس چهارم فاز در بست وماده زبد رطوبتی لزج بود وفاعل
آن ریحی بود که در جوهر بول باشد وسواد وشقرت زبد دلیل یرقان بود وقلت ان
دلیل لزوجت اخلاط وکثرت ان دلیل ریح ورطوبت جنس پنجم قلت وکثرت
بول ست وان اگر کمتر از ان باشد که میاید بنسبت با مشروب دلیل مقدمه
استسقا یا اسهال یا تحلیل مفرط بود واگر بیشتر از ان باشد که می باید دلیل
استفراغ رطوبات زایده بود ویا ذوبان اعضا بود جنس ششم صفا وکدورت است
وان غیر رقت وغلظ بول بود وکدر دلالت کند بر اشتغال طبیعت بنضج اخلاط
یا بر سقوط قوت وصافی دلالت بر عدم نضج کند جنس هفتم رسوب ست
ورسوب جوهری باشد که از مائیه غلیظتر بود واز و متمیز شود خواه مترسب باشد
خواه معلق یا ستد واستدلال از و از چند وجه بود اول از جوهر او وان یا طبیعی
باشد ویا غیر طبیعی اما طبیعی سفید باشد بارزد ومتصل الاجزا ومتخلخل و بی نتن وراست
بود چون تحریک کنند زود منبسط شود ومتفرق گردد وزود در اسب شود

دلالت کند بر هضم طبیعی و نضج تام اما غیر طبیعی یازده قسم است و هر یکی را
اسمی هست اول خراطی و آن همچون صفایح بود و او کبار باشد و صغار
اما کبار آنچه سرخ باشد از قروح کلیه بود و اگر قروح کلیه ثابت بود دلیل تراشیده
شدن اعضاء بول بود و اگر گنده بود یا شبیه فلوس ماهی بد بود و آنچه سفید باشد
دلیل قروح و جرب مثانه بود اما صغار اگر سفید بود نخالی گویند و دلیل جرب مثانه بود
یا ذوبان اعضا بود و اگر سرخ از آن اگر کرسنی گویند از کبد و یا از کلیه آید یا دم محترق
دوم دشیشی و سویقی نیز گویند و از نخالی خردتر بود و اگر سفید باشد دلیل ذوبان یا
جرب مثانه بود و اگر سرخ یا سیاه باشد دلیل احتراق خون باشد سیوم لحمی
و آن شبیه بجوهر گوشت و سبب آن سبب کرسنی بود چهارم دسمی
و آن همچو چربی باشد و دلالت کند بر ذوبان شحم یا سمین پنجم مدی و آن
دلیل انفجار ورمی بود یا قرحه ششم مخاطی و آن از اخلاط خام بود هفتم
شعری و آن همچو تارهای موی باشد و آن از اخلاط خام و انعقاد رطوبت
حرارت غریبه باشد هشتم شبیه بقطعهای خمیر و آن از ضعف معده
یا امعا بود یا از تناول لبنیات نهم رملی و آن دلیل حصات و رملی بود
اگر سرخ بود در کلیه و اگر سفید یا زرد باشد در مثانه دهم رمادی و آن
همچو خاکستر نماید دلالت کند بر احتراق ماده که بطول مکث منعقد شده باشد
یازدهم علقی شبیه بخون بسته باشد اگر مائیت ممتزج باشد دلیل ضعف کبد

والا فروح مجاری دوم استدلال از مکان رسوب وان بسه قسم است اول
غمام واو آنست که طافی بود و بر سر آمده دلالت بر قلت نضج وکثرت ریح کند
دوم معلق واو آنست که در وسط باشد و دلیل بر توسط حال نضج باشد سیوم
راسب و آن اگر طبیعی بود نیک باشد واگر غیر طبیعی بود بد باشد زیرا که دلالت
بر استحکام سبب کند سیوم استدلال از وضع رسوب بود ملاست واستوا
رسوب محمود دلیل نیکو بود و در رسوب مذموم بعکس این بود و تشتت
وپراکندگی آن از هضم وکثرت ریاح بود چهارم استدلال از هیئت رسوب
مخالطت وممازجت آن با بول دلالت بدان کند که از کبد و حوالی آن
باشد واگر متمیز بود و ممتزج نباشد دلالت کند از مثانه و مایلی اوست پنجم استدلال
از زمانه رسوب اگر ظهور رسوب زود باشد دلیل هضم نیک باشد و اگر دیر بود
بعکس این باشد و بباید دانست که بول زنان سپید و غلیظ تر از بول مردان بود
و بول زنان آبستن صافی بود و در وسط آن چیزی مجوف منفوش ظاهر بود
و بول ایشان در ابتدای حمل مایل برقت بود و در انتهای مایل بحمره و بول اط
فال مایل بسواد بود و بول صبیان سفید و غلیظ بود و بول شبان مایل
بناری و معتدل القوام بود و بول کهول بیاض مایل بود و بول مشایخ سفید
و رقیق باشند فصل ششم در براز و استدلال بدان از چند وجه کنند اول
از کمیت آن اگر زاید بود از فضله طعام دلیل کثرت اخلاط باشد و بان اعضا

بود و اگر کمتر ازان باشد بسبب ضعف واقعه بود یا احتباس که در امعا
و لون حادث شود دوم از قوام اگر رقیق بود و لزج دلالت بر اخلاط
لزجه کند و در تب حار دلیل فروبان باشد و اگر رقیق غیر لزج باشد دلالت
بر سده یا ضعف مجاری یا سوء هضم یا تناول مرطبات کند اما غلیظ اگر با رطوبت
نیامیخته باشد از تحلیل و حرارت یا حبس اغذیه یا طول کشش بود و اگر با رطوبت
مخلوط باشد دلیل بر کثرت رطوبات و قلت حرارت بود سیوم استدلال
از لون او بدانکه لون بول طبیعی آنست که ناری بود و شدت آن دلالت
بر غلبه صفرا کند و نقصان او دلیل ضعف هضم بود و بیاض آن از سده
مجاری مرار باشد و بیم یرقان بود و اگر بوی ریم ازان آید دلیل انفجار
قرحه بود و خضرت آن از مرار زنجاری و کراثی باشد و باقی دیگر الوان
بول باشد چهارم استدلال از هیات آن و هیات طبیعی او آنست
که جلی بود و بس اگر منتفخ بود همچون زبد کاو دلیل کثرت ریح بود پنجم استدلال
از وقت آن اگر پیش از وقت تقاضا کند و در خروج سریع باشد
دلیل کثرت صفرا باشد یا ضعف ماسکه و اگر تاخیر کند و بطی الخروج باشد از ضعف
هاضمه یا دافعه یا برد امعا یا تناول قابض بود ششم استدلال از رایحه
اگر بوی آن زاید باشد از آنچه معتاد است از عفونت اخلاط یا ذوبان
اعضا بود و باقی همچون روایح بول بود هفتم استدلال از زبد آن کنند

و زبد دلالت بر غلیان اکثر است ریاح کند و براز طبیعی متشابه الاجزا
بود و معتدل باشد در رقت و غلظ و از قراقر خالی بود و منتن و عدیم
الرایحه نباشد و سهل الخروج بود و غیر لاذع فصل هشتم در بحران
بدانکه بحران عبارتست از تغیر عظیم که دفعتاً واقع شود و از مقاومت
طبیعت با مرض و تشبیه کرده اند طبیعت را بسلطان و مرض را
بدشمن باغی و بدن را بمملکت و روز بحران را بروز قتال پس اگر درین روز
سلطان که طبیعتست جبر دشمن را که مرضست بشکند و برو غالب اید
و از مملکت بیرون اندازد آنرا بحران تام گویند و این بحران موجب صحت شود
بزودی و اگر سلطان غالب شود و لیکن نه چنان که دشمن را بکلی دور کند
بلکه محتاج باشد بمقاومتی دیگر این بحران ناقص جید خوانند و دلیل طول مرض باشد
و اگر دشمن غالب شود و نعوذ بالله که سلطان را بشکند و مملکت را بدست
فرا گیرد این بحران تام ردی گویند بغایت بد باشد و اگر دشمن غالب اید
اما محتاج باشد که یکبار دیگر مقاومت کند تا مملکت را تمام مسخر کند این بحران
ناقص ردی گویند و بدانکه انتهاء مرض یا به بحران باشد یا به تحلیل ماده
بتدریج بی وقوع بحران یا با انتقال ماده از عضوی بعضوی و این را بحران
انتقالی گویند پس اگر ماده از عضو رئیس بخسیس نقل کند انتقال جید گویند
و اگر از عضو خسیس برئیس نقل کند ردی گویند و بحران محمود دلالت

کرد انتهای

که در انتهای مرض بعد از نضج تام در روز باحوری واقع شود بحران بدفع ماده باشد
نه بانتقال و در عقب آن خفت و راحت حاصل شود و بحران مذموم بعکس
این باشد و همچنانکه در روز جنگ و مصاف که از طرفین تهیه اسباب جدال
مشغول میباشند و امورهایی مثل صیاح و عجاج و خوف و تحیر میباشد در روز بحران
نیز امورهایی مثل اضطراب و سوء حال مریض واقع میشود و بحرانی که بدفع ماده باشند
بقی یا باسهال یا رعاف یا ادرار یا عرق دفع ماده کند و هر یکی را ازین علامتی باشند
که دلالت کند بر آنکه طبیعت بکدام جهت دفع ماده خواهد کرد اما علامت
قی ضیق نفس و غثیان و تلخی دهن و اختلاج لب و وجع معده و ثقل آن و
تاریکی چشم بود و علامت اسهال ثقل بطن و قراقر و درد پشت و عدم علامت
قی بود و علامات رعاف صمم و طنین گوش و اشتعال سر و سرخی روی
و خارش بینی و علامات ادرار ثقل مثانه و غلظ و کثرت بول بود و علامات
عرق نبض موجی و ندآوة انتفاخ بشره بود و بحرانی که بعرق و ادرار واقع شود
ماده رقیقه دفع کند ازینجهت بحران که بدان باشد اکثر اوقات ناقص بود و
هر بحران که در ابتداء مرض واقع شود مهلک باشد و در وقت تزاید ناقص بود
و در انتها تمام باشد و در انحطاط بحران نباشد و در روزهای باحوری طریقه اینست
که مریض را بهیچ نوع تحریک نکنند و روزهای باحوری میگویند اول آن چهارم
مرض است و باشد که در امراض حاده تقدم کند و در سیوم واقع شود و بحران

چید در روز چهارم منذر باشد بحران هفتم و روز ي منذر باشد به بحران ششم و اگر
در ششم بحران واقع شود بد باشد و اگر در هفتم بحران واقع شود نیک باشد
و روز هفتم روز بحران است و درین روز بحران چند قوی واقع شود و روز نهم
روز بحران است و منذر روز بحران یازدهم و اگر در روز دهم بحران واقع شود
بد باشد و در هشتم نادر بحران واقع شود و اگر شود بد باشد روز یازدهم
روز بحران است و منذر است بحران در چهاردهم و دوازدهم بحران بد باشد
و در سیزدهم همچون روز ششم بود و روز چهاردهم روز بحران است و درین
روز بحران قوی و جید و سلامت بود و بحران در یازدهم بد باشد و روز
هفدهم روز بحران است و منذر بحران بیستم و بیست و یکم اگر هژدهم
و نوزدهم بسبب نادر بحران واقع شود بد باشد روز بیستم و بیست و یکم
روز بحران است اما بیستم اقوی باشد و روز بیست و چهارم روز بحران است
و درین روز قوی واقع شود و روز بیست و هفتم روز بحران است و بعد
ان سی و یک و سی و چهارم و هر بحران که بعد ازین واقع شود از ان
قوتی نباشد و روز سی و هفتم روز بحران است و بعد از ان روز
چهلم و بقول بقراط بعد از چهل روز بحران نباشد اما بقول بعضی در شصتم
و هشتادم و صدم و صد و بیستم نیز واقع شود فصل هشتم در علامات
ردیه و محموده در امراض بدانکه علامات محموده در امراض بابت قوت

و سخنه و اشتها و سلامت عقل و ذهن و خلق و انتفاع بمعالجات و سهولت
احتمال مرض بود و در حمیات ظهور بثرات بر لب و بینی و بحران جید در روز
بحران و خواب بشب اول و زخفت و راحت بعد از خواب و تنفس
طبیعی مجموع علامات نیک باشد و علامات ردیه در امراض خلاف این
باشد و چشم در کو افتادن و کشاده ماندن دهان و تنفس های و حدت
سر بینی و سرد شدن گوش و تیره شدن چشم و اعانظر بیکجا داشتن
و بسیار انگشت در بینی کردن و سجیده شدن لب و به پشت باز افتادن
و روی از مردم گردانیدن و دست و جامه و دیوار مالیدن چنانکه کسی چیزی طلبد و سکوت
بسیار و کم گوئی و اضطرار در غیر روزهای بحران و هر لحظه برخاستن و نشستن
و از مرگ ترسیدن و یرقان پیش از هضم و رعاف مفرط پیش از ظهور خفت
و عطسه در اول مرض همه علامات بد بود و در حمیات حاده برهم سودن
دندان و برودت اطراف با حرارت تپ و سبات و ضعف
نبض و وجع احشا و حدوث رعشه و سواد زبان و ثبور عدس سیاه
بانفسجی و رعاف سیاه و اندک و لون سپید و سیاه مجموع علامات
بد است و نتن بینی و حدوث خناق در غیر ایام بحران و طلب جای
تاریک و سواد و خضرت و تیرگی لون و هذیان گفتن با سکون و دوار و سیاه
و تیره شدن ناخن و کشیده شدن پوست پیشانی و سرد شدن آن

و کوشش و بول رقیق ابیض و درسرسام و اختلاط عقل و برودت ظاهر
با حرارت باطن و کشاده ماندن چشم مجموع دلیل مرگ بود و بسیار بود
که نزدیک مرگ مرض و وجع ساکن شود و بغتةً بی سببی ظاهر و آن بجهت
این باشد که طبیعت از حیات نومید گردد و ترک تصرف کند و آن
نیز دلیل مرگ باشد و علامات نکس ساکن شدن تب بود بی وقوع بحران
و ضعف و عدم اشتها و غثیان و خبث نفس و فساد هضم و خواب
بسیار و تهیج روی و پلک چشم و صبغ بول و علامات طول مرض استمرار
در اعراض و کثرت اختلاج و احتلام در ابتداء مرض بود والله اعلم **خاتمة**

فی الانذار بالحوادث والانتقال من علة الی الاخری اما انذار الحوادث
چنان باشد که کسی را تغیری حادث شود در عادات طبیعی مثل شهوت طعام
و جماع و بول و براز و عرق یا در عادات غیر طبیعی مثل قی و رعاف و سیلان
دم بواسیر و طمث منذر بمرض باشد و خفقان دایم منذر باشد بمرگ
مفاجات و کابوس و دوار بصرع و سکته و اختلاج بسیار به تشنج
و خدر شدن اعضا بفالج و اختلاج وجه بلقوه و ثقل کلال بدن با کثرت عرق
منذر باشد بسکته و فالج و حمرت روی و چشم و سیلان دمع
و نفرت از روشنی منذر باشد بسرسام و خوف و غم بی سبب
و کثرت فکرهای بیهوده منذر باشد بمالیخولیا و سرخی روی با کمودت

و علامات منذر

وغلظ منذر باشد بجذام وتهیج ردی چشم باستسقا ودوام صداع وشقیقه
منذر بنزول آب در چشم وانتشار وثقل وتمدد در طرف راست منذر باشد بعلل کبد (به نزول)
وثقل کمرگاه وخاصره بعلل کلیه وسقوط اشتها وقی ونفخ ووجع اطراف بقولنج
وحکه مقعده بسبب کرمهای خورد منذر بود ببواسیر وحدوث قوبای
بسیار به برص وبهق ابیض وسیلان طمث در زنان حمل باسقاط وتحت
شدن وبرامدن عروق بدوالی وداء الفیل وکثرت زکام ونزله بذات الجنب
وذات الریه وسل وعرق وبول منتن بحمی عفنه وحرقت بول بقروح مثانه
اما انتقال از علتی بعلتی دیگر چنان باشد که اگر در حمیات حاده صمم حاصل شود
وبعد از ان اسهال صفراوی دست دهد صمم زایل شود وهمچنین رمد باسهال
صفراوی زایل شود واسهال صفراوی نیز بلطمم زایل شود واستسقا باسهال
بلغمی ومائی وتشنج رطب بحمی وجنون ببواسیر وسعال بورم خصیتین وفواق
امتلائی بعطاس زایل گردد وهمچنین داء الثعلب بدرد گرده ودرد دیگر اعضا
بدوالی وداء الفیل زایل گردد والله اعلم قسم دوم در طب عملی مشتمل
بر پنج مقاله مقاله اول در حفظ صحت وعلاج کلی مشتمل بر دو باب باب
اول در حفظ صحت واین باب مشتمل است بر ده فصل فصل اول در تدبیر
حبالی ومولود بدانکه هرگاه علامت آبستنی ظاهر شود باید که از غضب وحرکت
وقی واسهال وفزع واصوات هایله وریاضت وتعب وبویهای تیز

احتراز کنند تا چهار ماه بگذرد و بعد از آن اگر چیزی از اینها بحسب اضطرار بوقوع شود
مضر نباشد و چون ماه هفتم رسد همان احتراز مرعی دارند و سکنجبین و
گلنگبین و لطیف غذا و التقاط شهوت کل کنند اما مولود باید که در خانه
معتدل بزاید و چون جدا شود ناف او بالای چهار انگشت قطع کنند
و خرقه بروغن بیالایند و بر آن نهند و مولود را باب و نمک بشویند خاصه
آب بدن و بینی او شوند و اگر با آن آب سماق و شادنه و حلبه و قسط
باشد بهتر بود و بعد از آن باب فاتر عذب بشویند و انگشتی عسل در دهن
او نهند و در قماط پیچیدن هر عضوی بجای خود نهند و برفق ببندند و بخانه تاریک
پرورش دهند و هر روز برفق او را تحریک کنند چند روز باب فاتر بشویند
اما رضاع بدانکه شیر مادر به نسبت غیر با طفل مناسب تر می افتد اگر
مادر صحیح المزاج باشد و لیکن تا چهل روز نگذرد شیر مادر ندهند بلکه کسی دیگر
شیر دهد تا چهل روز بگذرد و اگر خواهند که دایه بگیرند اختیار مرضعه کنند
خوش شکل نیک خلق که بقوت بود و سال او میان بیست و پنج
و سی و پنج بود و معتدل مزاج و بزرگ پستان و بسیار شیر بود و شیر او
معتدل القوام باشد و شیر پسر بهتر از شیر دختر است چنانچه گفته شد
چهل روز از وضع حمل گذشته باشد و غذاهای لطیف معتدل تناول
کند و باید اول پستان را اندک بدوشند پس در دهن طفل نهند و از

40

حرکت مفرط و ریاضت احتراز نمایند و با او مجامعت نکنند و اگر شیر غلیظ بود
ملطفات تناول کنند مثل سکنجبین ساده یا بزوری و صعتر و نانخواه و ریاضت
معتدل مفید بود و اگر شیر رقیق بود اغذیه غلیظ مثل هریسه و ثرید تناول
کنند و اگر شیر بسیار بود چنانچه مودی بفساد شود تقلیل غذا کنند و تضمید
پستان بزیره و عدس و سرکه کنند و اگر امور خارجی عارض او شود
شیر بطفل ندهند تا اثر آن عارض زایل شود و مدت رضاع دو سال است
چون نزد فطام باشد آب بدهند و بتدریج معتاد بطعام کردانند و بتدریج
و نان در شیر و عسل آمیخته می دهند و چون اثر ثنایای او ظاهر شود روغن
بابونه و عسل در لثه او بمالند و پیه مرغ و مغز خرگوش در کردن و بن دندان
او بمالند اگر انکشت بسیار خاید دهن او را بعسل و نمک بشویند و قطعه
بیخ مهک بدست او دهند و در وقت سخن گفتن بن زبان او را آمی مالند
و در امراض که او را عارض میشود معالجه طفل و مرضعه هر دو باید کردن و مرضی
که اطفال را بسیار عارض میشود ذکر کرده میشود اما در استطلاق شکم او را
کمون و انیسون و ورق کل و سرکه کرم کرده طلا کنند چنانچه از آن متادی
نشود و زرده تخم مرغ نیم برشت بدهند و پست نیز مفید بود و اگر متمادی
شود اکلیل الملک با پیه بزغاله تا آب سرد بدهند و در احتباس شیافی از
عسل و فقو دنه و کتیرای موش استعمال کنند و روغن زیت در شکم

تیز بودن نان در شوربا تر کرده

جاله فطام از شیر باز داشتن

بمالند و در سوء تنفس بن کوش به روغن زیت چرب کنند اگر
بدهند تا بیاشامد و بر زبان و کام سر طفل را گرم دارند و اندکی عسل بدهند و دهن
و سعی کنند تا قی کند یا بانگ انگشت یا پر مرغ چرب کرده بحلق او فرو برند
چنانکه اذیتی بدو نرسد و در سعال صمغ عربی و کتیرا و دانه به و خشخاش نرم بسیار
با روغن بنفشه بدهند و در وجع گوش خفض و صعتر و مرزنجوش در روغن
بجوشانند و در گوش چکانند و اگر از گوش رطوبت بیرون آید پاره صوف
بعسل و شب یمانی و زعفران آلوده کرده در گوش نهند و در قی کردن
بسیار شیر و اندکی پوست پسته بدهند و معده را بجالبنات طلا کنند
و در پیچیدن شکم آب گرم بدهند تا بیاشامد و بر شکم نیز ریزند و روغن زیت
در شکم بمالند و در قلاع که عبارت از ثبراتی بود که در دهن حادث شود و
از آن هرچه سیاه بود قتال بود باید که دهن را آب انار العسل بشویند و بنفشه
و گل و کشنیز بسایند و بر آن افشانند و سماق و گلنار و پوست انار
نیز مفید بود و اگر عطسه متواتر کند و علامات ورم دماغ و حوالی آن ظاهر
بود علاج آن باید کرد و اگر علامات ورم نباشد بادروج بسایند و در بینی
او دمند و اگر از قطع ناف در آن موضع ورم حادث شود تنکار
و علک البطم در روغن بجوشانند و اندکی در حلق بچکانند و در ناف نیز بمالند
و اگر در پیرمندمل نشود قرن و خون سیاوشان و انزروت و اشنه

تنکار سهاکه

زنبو جوب   دم الاخوین
انگبرت   لوند سرخ رنگ   چهرچهر
دم ابنه

و در لب پاشند و بران افشانند و در اضطراب و بیخوابی روغن خشخاش
در سر مالند یا پوست خشخاش با کاهو در آب بجوشانند و در سر مالند و
شیر خشخاش بدهند یا لعوق کنند و در فواق خوردنی و شکر بدهند و در
ورم حلق ملین کنند شیاف ورب توت و شراب بنفشه بدهند و در خره
خواب بزرگ بگویند و با عسل بدهند و در ریح الصبیان که عبارت از هیات سپت
که شبیه بصرع بود صعتر و جندبیدستر و کمون و عود الصلیب بپاشند و بدهند و در خروج
مقعد بلوط و گل سرخ و مورد و گلنار و پوست انار و شبیانی بجوشانند و در ان
آب نشانند یا آب آن بر کوی بر چینند و بر اینجا می نهند یا آب ورق بارتنگ
بر مقعد مالند و در تزحیر که از سرما بود کمون و بذر سپندان با روغن گاو بدهند
و اجزای گرم کنند و نمدی بر سران اندازند و بران نشانند یا زرده تخم مرغ ناپخته
بر سر نمدی نهند و بر سران نشانند چنانچه ان زرده بمقعد او رسد و در تولد
کرمهای خورد در نواحی مقعد رسن و عروق و شکر بدهند و شیاف از مغز
استه زردآلو تلخ و استه شفتالو و یا برگ ان استعمال کنند و در کرم
که در شکم پیدا شود افسنتین و درمنه و زهره گاو و شحم حنظل بر شکم طلا کنند
و طفل را چون از شیر باز گیرند باید که ابتدا را با طعمه لطیف لین کنند تا قوت
بگیرد و بحمام برند و از خوف و غضب و اخلاق بد و غم و بیخوابی نگهدارند چون
قوت دویدن و بازی کردن پدید آید رها کنند تا بلعب مشغول شود چه

الکوی

الهم چون رياضت ايشان بهمت و چون شش ساله شود بمودب سپارند
و در اثنا بالش دادن بتدريج کم می کنند و رياضت می افزايند بحدی که
از کار و شغل نيز ملول شود و در خير الامور رعايت می کنند تا با خلاق حميده
باليده شود فصل دوم در تدبير فصول در فصل ربيع موادی که در زمستان
افسرده باشد در حرکت آيد و منبسط گردد و تدبير انست که آنرا کم کنند
بتقليل و تلطيف غذا يا استفراغ ان بقی يا فصد و اسهال کنند بحسب عادت
و غلبه خلط و احتراز از مجففات و مسخنات شديده و کثرت حرکات و استحمام
و کثرت اکل لحوم و حلاوی و شراب احتراز بايد کرد و از اشربه بمثل شراب
حماض و ليمو و صندل و ريباس و سکنجبين اقتصار کنند و از اغذيه زرشک
و سماق و انار و امثال ان مناسب باشد و در فصل تابستان بانتعاش
و رفاهيت مشغول بايد بود و در جهت شمال قريب آب روان که از بخار
و دخان و غبار دور باشد مسکن سازند و از حرکات عنيفه و خواب روز
و کثرت مجامعت و اکل و شرب شراب صرف و مسخنات اجتناب
نمايند و بحمامی که بغايت گرم نباشد روند و اشربه و اغذيه و فواکه آنچه
مبرد و مرطب باشد خورند و از جامهای کتان پوشند و استفراغ
بقی کنند و در فصل خريف از سرمای بامدادها و گرمای ميانه روز خود را
نگاه می بايد داشت و از خواب روز و مجامعت و کثرت اکل و

و شرب شراب

وشرب شراب واکل فواکه و استحمام بآب سرد اجتناب باید کرد و اگر
بدن ممتلی باشد در ابتدای خریف استفراغ کلی باید کرد و در وسط آن استفراغ
بمسهل و در زمستان خود را پوشیده باید داشت حرکات و ریاضت
و کثرت اغذیه و لحوم و شراب درین فصل مفید بود و قی و استحمام و استعمال
مسخنات شاید کرد و اگر جامه موئینه و پشمینه باید پوشید اما در وبا
نعوذ بالله منها که هوا از مجری طبیعی بگردد تدبیر آنست که تقلیل اخلاط و رطوبات
کنند بتقلیل غذا و استعمال مجففات و اصلاح هوای مسکن کنند بریاحین
طیبه مثل سیب و ترنج و به و مشمومات مثل صندل و کافور و عنبر و مشک
و بخورات مثل عود و عنبر و قسط و سندروس و قرنفل و لادن و اشنه
و سعد و اذخر و اهل و پوست انار و مورد و آبنوس و زعفران و باید که خانه
را بگلاب و سرکه و انگور خوشاینده مرشوش دارند و گوشت و شراب
کمتر خورند و قی و فصد و مجامعت و ریاضت در استحمام احتراز نمایند و
در موضع مکشوفه ساکن نشوند و قطعاً توهم بخود راه ندهند و باشربه شراب
حماض و لیمو و ریباس و صندل تناول کنند و از اغذیه اقتصار بحموضات کنند
و آب سرد بسیار بخورد و گل ارمنی با شراب و بر وبا آورده اند که مفید بود
و تریاق فاروق و مثرودیطوس پیش از علت و با مفید افتد و صبر و مر و
زعفران بکوبند و با عسل قرص سازند و بامداد آن یکدرم بخورند فصل سیوم

اذخر

در تدبیر ماکول و مشروب و در و دو بحث است بحث اول در ماکول بهترین
غذا آنست که از و خون نیک حاصل شود و لذیذ بود چون نان گندم نیک
نارسیده و گوشت گوسفند یکساله و از میوه آنچه قریب بغذا باشد
انگور است و انجیر و رطب و امزجه ماکولات در فن دوم گفته خواهد شد
و بهترین وقت غذا آن زمان باشد که اشتها صادق بود و بعد از ریاضت باشد
و بی اشتها چیزی نباید خورد و اشتها را بچه را دفع نباید کرد و از ادخال و تطویل
زمان اکل اجتناب باید نمود و جمع میان الوان اطعمه نکند که موجب تحیر
طبیعت شود و بیک غذا عادت نباید کرد و عادت بحموضات ضعف
و نحافت آرد و اعصاب را مضر بود و غذاء لطیف موجب کسالت باشد و اشتها
ببرد و شیرینی و چربی اشتها را باطل کند و بدن را گرم گرداند و غذاء مالح لاغر
و خشونت آرد و چشم را مضر بود و دفع مضرت حلو و دسم بحامض کنند
و بالعکس و عادت باجتماع کردن دایم مزاج را ضعیف کند و مناسب مزاج
صفراوی اغذیه مرطبه بارده مثل قلیه کدو و کشک جو و حموضات غیر بالغه
مثل تمر هندی و نارنج و غوره باشد و دموی مزاج را سکنجبین لطیف گوشت گنجشک
و کبک و طیهو باشد و سوداوی مزاج را مرطبی معتدل در حرارت مثل مرق
و گوشت بره و زرده بیضه و بهترین نوبت غذا آنست که روزی دو نوبت
و روزی یک نوبت اتفاق افتد و آب در عقب غذا و در میان غذاها

تواند خواند

توانند نخورند خصوصاً که بسیار بود و در عقب غذا آب جهت انحدار غذا مطلوبست
اما هرگاه که عفونت نباید کرد و شراب و شیرینی بر سر غذا از هضم نشده مضر بود
و بیم سده باشد و در عقب غذای که بر و باییت غالب باشد ریاضت مناسب
بود و صاحب معده ناری را اغذیه لطیف نباید خورد و صاحب سکون و دعت
و معده ضعیف را گوشت و اغذیه غلیظ کمتر میباید خورد بخلاف مرتاض
که او را اغذیه غلیظ کثیر الغذا مناسب بود و کسی را که بعد از غذا احساس حرارت کند
غذا بدفعات اندک اندک باید خورد مطلقاً از تخمه احتراز باید نمود و اگر امتلا محسوس
باشد و غذا در معده باقی باشد قی باید کرد و الا تلیین طبیعت ضروری بود و مبرودان را
گوارش کمونی و شهریاران و محروران را اطریفل و گلقند موافق بود و اگر هیچ از این
تدبیرات سود نکند خواب بسیار کردن و شبانروزی امساک نمودن باید و بعد از آن
استحمام و اصلاح اغذیه حاره بسکنجبین کنند و از آن بارده بعسل و دفع مضرت
اشیاء غلیظ مثل هریسه و پاچه و فالوده و نان فطیر باشیاء ملطفه باید کرد
مثل الکامه و گشنیز و سرکه و پیاز سرکه و برگ ترب و همچنین دفع مضرت هر چیزی
بدان کنند که در مزاج ضد آن بود و جمع میان لبنیات و حموضات و ماهی تازه
و لبنیات نباید و ماست و ترب و مرغ نخورند و سرکه با برنج نباید خورد و شیر
با شراب و باقلی و ماست با هم جمع نکنند و از کبابی که از چوب انار خروج کرده
باشند و از بریانی که پوشیده باشند احتراز نمایند و از دسومات و حموضات

که در ظرف مسین باشد اجتناب نمایند خصوصا که دران پخته باشند و در
زمستان غذائی باید خورد که بحرارت مایل بود و بالفعل حار نبود و در ربیع
و خریف معتدل مناسب بود **بحث دوم** در مشروب اما آب بعضی از ان
خورند که غذا شروع در هضم کند و در میان غذا آب بخورد و بعضی گفته اند هر گاه
که غذا آب طلبد باید خورد خصوص که در میان غذا خوردن عادت کرده باشند
و آب ناشتا نباید خورد و اما مخموران را و محروری مزاج را از آب منع نباید
اما در عقب استحمام و ریاضت و جماع و کل فواکه خصوص خربزه و در اثنای خواب
مطلق آب نباید خورد خصوص آب سرد و اگر صبر نتواند کرد اندکی مص کنند و مطاوعت
عطش کاذب نباید کرد و جمع دو آب نباید کرد و جمع میان آب رودان و آب
چاه منفر بود و اصلاح آب فاسد را بطبخ کنند یا بنجاک یا کسیا منرند صاف کنند
و آب کدر و غلیظ را اصلاح بشبیه شراب کنند و آب شور را بسکنجبین و آب
زاجی بچیزهای نرم و آب تلخ را با چیزهای چرب و شیرین و تریاق همه اینها
مخالف باز است خصوص بسر که پرورده اما شراب قرشی در موجز گفته
که بهترین شراب انست که طعم و بوی وی خوش بود و صافی و معتدل القوام بود
و اگر اندکی از ان در ظرفی کنند و چند روز بنهند فاسد نه شود و باید که تا چهار ده
سال و بقول افلاطون هژده سال نرسد در شراب شروع نمایند و مشایخ
و سوداوی مزاج را شراب احمر و اصفر غیر ممزوج باید کرد و کهول را صرف

باید خورد

باید خورد و در زمستان و بلاد بارده بیشتر متحمل باشند و در تابستان بلاد
حاره بعکس این و در بهار صرف اندک باید خورد و در خریف کهنه و ممزوج
و شراب آنگاه خورند که غذا هضم شده باشد و بعد از آن غذای ردی الکیموس
نخورند و غذای که مناسبست زرشک و سماق و انار دانه و آب غوره ترش
و امثال آن بحسب مزاج و در میان غذا و از عقب آن پیش از شروع در هضم
نباید خورد و اگر برای اعانت هضم بدان معتاد باشند شاید غذا در میان لکن
شراب باید خورد و بناشتا نخورند و مادام که سرور و نشاط در تزاید باشد
و ذهن سلیم و عقل بحال خود در عقب ریاضت از کثرت شراب خوفی نبود و حد
انتهاء او این باشد که نگذارند که طافح شود و چون خواب غلبه کند و غثیان
پیدا آید و دماغ و بدن ثقیل گردد و ذهن مشوش شود و حرکت سست گردد
قی باید کردن و ترک شراب و بخواب مشغول شدن و بر سر شراب اندک قی
نباید کرد و تشربه کاسهای کوچک بهتر بود و بتانی نخورند و بیکدفعه خوردن
مضرت باشد مگر کسی را که بدان معتاد باشند و کسی که خواهد که بسیار شراب
تناول کند غذا اندک باید خورد و در غذا او باید که چیزی از مدرات باشد
و از چیزهای شیرین احتراز باید کرد کسی خواهد که زود مست شود عود
و زعفران و جوز بوا در شراب کنند اما نقل در شراب حکما از آن منع
کرده اند لیکن اگر بدان معتاد محتاج باشند محروری مزاج را سیب و به

وامرود وانار وزعرور وحماض وربوبات حامضه وقرص لیمو وسکنجبین
واز بقول کاهو وخیار وکاستی مناسب بود واکر مزاج در غایت حرارت
باشد قرص کافور رخصت داده اند ومزاج سوداوی را از نقل بکوارش امیرباریس
وعود وزعفران وکلقند وقند وپسته وجوز مناسب بود ومرطوبی مزاج را
نخود بریان وفندق وپسته وبادام بریان نمک شور کرده ویابس را
لبوا که مرطبات نقل باید کرد ونشستن در مجلس فراخ وروشن ودر بستانها
وکنار جویها کنند وبا اصدقا واحبا وکسانی که از ایشان تنفری نباشد نشینند
وآداب صحبت آنست که تزئین بدن کنند چنانکه اندام را از وسخ پاک کنند
وجامها لطیف وپاک بپوشند وناخن بچینند واصلاح ریش وبوی خوش بکار
دارند ودر مجلس از چیزی که موجب تنفر باشد مثل قی وتف وبینی پاک کردن
احتراز کنند واکر غثیان شود از دور مجلس شوند وچون قی کنند با مجلس معاودت نکنند
وکلمات ظریف وحکایات لطیف کنند واز حکایتی وسخنی که موجب غم وحزن
باشد احتراز کنند واکر مجلس بهم براید زود متفرق باید شد واکر جماعتی مست شوند
ویکی هنوز مست نشده باشد خود را مست نماید ودر مجلس مزامیر ورباعین
طیبه حاضر باید کرد ومطرب باید که خوش شکل وخوش طبع وخوش آواز
باشند وخلوت والوف ومتمیز بود ودر مستی افراط نباید نمود ودر مستی
مجامعت نکنند که موجب ضعف اعصاب شود اما بر شراب اندک

خمار بعد بود

خمر مفید بود و بقول حکما در ماهی دو نوبت و بعضی سه نوبت بیش شرب نباید کرد

و اقل مقدار آن رطلی باشد بدانکه سرعت سکر یا از ضعف دماغ یا از

قلت اکل باشد یا حرارت مزاج یا لقدح یا باقی یا قوت شراب یا تناول

مبخرات و مجففات مثل زعفران و جوزبوا و قرنفل و بطو سکر از تنها بود

و تناول مسومات و حلوای عسل چرب و به وکبر و کشنیز و نمک و سداب

و زیره و دوغ و آب سرد یا سرکه از آنجمله است که دیر مستی آرد و گویند

اگر کسی پیش از شراب پنجاه عدد بادام تلخ بخورد مست نشود و اگر صندل

و تخم کاسنی و تخم کاهو و گل سرخ و تخم کرنب هر یکی سه درم و کافور

دانگی بکوبند و حب سازند بمقدار نخودی و پیش از شرب یکی از آن

بخورند دیر مست شوند و شراب با عرق گاوزبان تفریح زیاده کند و کلاب

انجنه مقوی معده بود و با عرق بید و کاسنی محرور و جگر گرم را مناسب بود

اما خمار عبارت از ارتفاع بخارات شراب بود بدماغ چنانچه موجب

صداع شود و جمیع افعال نفسانی مضطرب گردد و خفقان و غثیان

پیدا شود و سبب آن بقیه شراب باشد که منهضم و منحدر نشده باشد

و خمار از امتلا و کثرت فضل بود و از ضعف هاضمه و دافعه و کثرت شرب

شرابها مختلف بیشتر بود و بهترین علاج خمار آنست که معده را از بقیتی که باشد

پاک کنند با تلیین طبیعت کنند و مشمومات بارده و مقویه بو بیند و آب

رطل
۱۸ اثر
اثقال

عکس

جار بهل

مطور از بید محمد

برف و یخ در خمار مفید بود و ... حمام و دلک و ریاضت نیز مفید بود و بعد از
تنقیهٔ معده از بقایای شراب از انبرکه شراب زرشک و ماش و مایه بسیب
و انار و سکنجبین مناسب بود و از اغذیه حموضات و اسفیدباجات رقیق
و گویند اگر دو سه کاسه شراب جهت تنفید و تحلیل آن بخورند مناسب بود چنانچه
اعشی گفته است شعر و کاس شربت علی لذة * و اخری تداویت منها بها
و مجنون عامری گفته شعر تداویت من لیلی بلیلی من الهوی * کما یتداوی شارب الخمر
بالخمر و این بهترین معالجات نهاده اند و اگر کسی خواهد که از مستی بهوش آید دلک
اطراف و پاشویه کند و آب برف بیاشامد و بر روی زند و سرکه و گلاب
و صندل و کافور ببوید و آب مصل و غوره و دوغ و سکنجبین و انار ترش و گلاب
با برف مناسب بود و آب کشنیز و بید و خیار و کدو و عرق طلع و شاه حسی
بستانی و سرما البدن مفید بود و آنچه رائحه شراب کم کند کشنیز و رازیانه
و عود و دارچینی و قرنفه و کبابه چینی و دارسن و حب المشک بود و مضغه
اسپرکه و آب غوره هم مفید بود فصل چهارم در نوم و یقظه بهترین خواب آن است
که مغرق و متصل بود و معتدل المقدار و گفته اند که باید که کمتر از شش ساعت
نباشد و وقت خواب از زمان باشد که غذا در هضم شروع کند و شاید که برای
اعانت هضم خواب کنند پس اول بر طرف راست خسبند تا غذا در قعر معده
قرار گیرد و در هضم شروع کند پس بر طرف چپ گردد تا کبد ملتف بر معده مشتمل گردد

و بر بسط نشستن تا هضم کامل شود و بعد از هضم بطرف راست باید خفت تا
انحدار غذا بکبد اسهل باشد و پیش از خفتن دفع فضلات غذا باید کرد و بر شکم
خفتن مدد هضم باشد و بر پشت باز خفتن موجب ضرر شود مثل نزله و سیل و درد پشت
و کابوس و صرع و خواب بر خلو معده مضر باشد و ضعیف کرداند و آواز آب
و آواز آسیا که نزدیک باشد و حکایت کردن و کتاب خواندن خواب آورد
فصل پنجم در تدبیر استفراغ و احتباس بدانکه استفراغ طبیعی آنست که هر روز
دو نوبت طبیعت مجیب کردد تا فضله لیلی و نهاری مندفع کردد پس اگر در
طبیعت حبس واقع شود با سفید با چهار چرب با اسفاناخ و حلیم کنند و حبو
و امثال آن طبیعت را نرم باید کرد و از قابضات احتراز باید نمود و اگر احتیاج
افتد بشیافات و حقنه نرم مدد دهند خصوص مشایخ را چه قوای ایشان ضعیف
باشد و محتاج مددی بود و اگر طبیعت زیاده از معتاد مجیب شود نه بسبب امتلا از اخلاط
یا غذا یا تناول اغذیه مختلفه بود سعی باید کرد که زاید نشود بمثل سماق و زرشک و قلیه سیب
حبس مائی کنند و خیر الامور رعایت کنند و باقی علاج اسهال و حبس طبیعت
در باب خود گفته شود **فصل ششم در تدبیر جماع** بهترین وقت جماع آن زمان است
که غذا هضم شده باشد و وقتی بود که معتدل باشد و بدن ممتلی نبود و جماع
در خلو معده مضرتر از آن باشد که در امتلا و باید که آنگاه شروع کنند که
شهوت و شوق بحد کمال باشد نه آنکه به تکلف و تصور و تخیل خود را بدان دارند

ومجامعت با عجایز وکریه القامت کسی که ازو متنفر باشند یا حایض وصغیره نباید کرد
وافراط در جماع نکنند که موجب امراض عصب وضعف بصر شود ودر عقب
خوف وغضب وفرح وغم مفرطین واسهال وفصد وحجامت مجامعت نباید کرد
وکسی که یابس مزاج بود یا قلب یا معده یا احشا یا چشم یا اعصاب او ضعیف بود
او را مجامعت نباید کرد یا کمتر باید کرد وجماع با محبوب موجب مسرت بود
وضعف نیارد با وجود کثرت استفراغ منی وبهترین اشکال جماع آنست که مرد
بر زن در آید وبدترین هیأت بعکس این بود زیرا که منی تمام مستفرغ نشود
وشاید که منی زن با حلیل مرد برود وموجب تعفن وورم قضیب گردد وهمچنین
نشاید وبپای ایستاده ضعف آورد وباید دانست که مدار این فعل بر
حرارت باشد که فاعل است ورطوبت که منفعل است پس اگر مرد در هر دو نقصان
یابد تدارک او مشکل بود واگر یکی باقی بود ویکی ناقص تدبیر آن آسان تر باشد
وآنچه بواسطه تری باشد تدبیر آن نتوان کرد پس مراعات حرارت ورطوبت
بطریق اعتدال موجب تقویت این امر باشد وشاید که ضعف فعل از ترک
استعمال ونسیان بود چنانکه در فطام یا از تخیلات فاسده واوهام بود
چنانکه تصور احتشام وجلالت قدر آنکس که با او جماع میکند ودر نفس متاثر
گردد یا وهم کند که او را بسته اند وفرط محبت وتعشق نیز موجب ضعف
این فعل شود وتدبیر آن دفع این تخیلات بود ومطالعه کتبی که در فن

ز جماع وباه

جماع و نوم و نگاهی که تعلق بآن دارد و استماع کلام نسا و نظر در ایشان قد جنوات
موجب تهییج این قوت بود و چون معالجه این مرض در باب خود گفته
خواهد شد بهمین قدر اکتفا کرده شد **فصل هفتم در تدبیر حمام** بهترین حمام آنست
که هوای او بلند باشد و مکان او فراخ و آب آن خوش و بنای آن قدیم
و بسیار کهن گرم نکرده باشند و معتدل بود و وقت استحمام آنگاه باشد که
غذا هضم شده و بتدریج اندرون حمام باید رفت یعنی در خانه اول زمانی
توقف کنند پس در خانه دوم پس در خانه سیوم روند و آب بر زمین
ریزند و بنشینند و اگر مرطوب مزاج باشند اول بنشینند و آب بر خود بریزند
تا هوای حمام در وی اثر کند و استعمال هوا بیشتر از آب کنند و اگر یابس مزاج
بود اول آب بر بدن ریزد پس بنشیند و استعمال بیشتر از هوا کند و بتدریج
از حمام بیرون باید آمد و رعایت تبرید باید کرد تا هوا اثر نکند و کسی که او را
ورم یا تفرق اتصال یا حمی عفنه بود و تخمه یافته باشد بحمام نباید رفت
و عقب حمام غذا خوردن فربه گرداند و در عقب غذا استحمام تخلیل بود
اما آن خوف سده باشد و بر خلو معده بحمام رفتن هزال و جفاف آورد
و مرطوب را این مناسب بود و کسی را که استعمال ریاضت کمتر کند
استحمام بعرق باید کرد اما اغتسال بآب سرد جوان محرور مزاج را
در تابستان مناسب باشد و صبی و شیخ را و کسی را که اسهال باشد

بانزل آب سرد نشستن مضر بود و اغتسال با آب کبریتی تحلیل فضلات کند و امراض جلد را زایل کند و رعشه و فالج و تشنج را مفید باشد و عرق النسا و مفاصل و اوجاع ورک را نافع باشد

فصل هشتم در تدبیر حرکت و سکون

بدانکه بعد از استقرار غذا در معده حرکت مناسب باشد نامحمود بود و بر هضم داکدر و وقت ریاضت آن زمان باشد که فضلات بدنی بول و براز دفع شده باشد و غذا هضم گشته و هنوز وقت غذا نیامده و ریاضت بر امتلا مضر بود و تا حمرت لون و نشاط در حرکت باقی و موجود بود و سیلان عرق پدید نیامده ریاضت مفید بود و چون تغیر در لون و کلال در حرکت پدید آید ترک کند و در خلو معده و بعد از جماع مضر بود و ابدان ضعیف را ریاضت نباید کرد و اعضاء ماوف را تحمل ریاضت نباید داشت مثل کسی که او را دوالی نقرس ریاضت باید کرد که پای را در آن حرکت نباید داد و علی هذا القیاس و ریاضت بعضی سخت و شدید بود و مناسب ابدان قویه باشد مثل کشتی گرفتن و اسب دوانیدن و پیاده رفتن و کمان کشیدن و تیر انداختن و دولاب بر گرفتن و گوی زدن و نیزه بازی کردن و بعضی لطیف و نرم باشد مناسب اطفال و ابدان ضعیف بود همچو ان سوار شدن و آهسته رفتن و در زورق نشستن و این ریاضت نسبت با جمیع اعضا بود و آنچه با عضوی خاص بود همچو افکار که ریاضات دماغ است و استماع اصوات حاده و الحان لذیذه که ریاضت گوش بود

ولطر در اشیاء دقیق ریاضت چشم بود و ریاضت آلات کلام و نفس
بقراءت بلند بود و باواز ثقیل و حاده و ابتدا بخفیف باید کرد و بتدریج بجای رسانید — باید
و دلک نیز نوعی از ریاضت است و او را تاثیر تمام است دلک سخت
بدن را قوی کرداند و دلک خشک نرم را زار کند و دلک بسیار هزال آورد
و دلک بخرقهای درشت جذب خون کند و بخرقهای نرم با دست حبس خون
کند و پیش از ریاضت و بعد از ان دلک عظیم مناسب بود و بعد از دلک
اعضا را باید کشید و دلک از اعالی ابتدا باید کرد و باسفل قطع کردن
و بعکس آن نشاید **فصل نهم در تدبیر مشایخ** بدانکه چون در سن شیخوخت
برودت و یبوست غالب شود تدبیر ایشان بمسخنات و مرطبات
باید کرد و دلک و استحمام و ریاضت معتدل مناسب ایشان بود و تقلیل غذا
کنند و اگر چه بدفعات خورند و اجتناب از اغذیه سوداوی و بلغمی کنند
و استعمال طیبها مثل عنبر و لادن و غالیه و تدهین بروغن نرگس و یاسمین
و زنبق مناسب باشد و از اغذیه آب گوشت چرب و حسو و حلیم
و شیر و عسل خورند و از میوهای انجیر و رطب و مویز و از شرابها شراب — و رطب
کهنه و متوسط غیر ممزوج و از بقول کرفس و کندنا و سیر و پیاز و باید که
طبیعت ایشان محتبس نباشد و الا تلین کنند بآب کرنب و لبلاب
و شیر خشکدانه و کشک جو و مرق مرغ با کرنب و سلق و اگر

علک البطم یا شکر بخورند طبع نرم کند و انجیر خشک در ماء العسل جوشانند
و بخورند همچنین نیز نافع بود و اگر احتیاج افتد حقنهاء نرم و مسهل بکار دارند و از
فصد مضر بود مگر که بدان محتاج شوند و در زمستان احیانا تناول اطریفل کبیر
و نوشدارو و مادة الحیوة و قرص مصطکی و عود و عنبر و امثال آن کنند

فصل دهم

در تدبیر مسافر کسی که بسفر خواهد رفت باید که اگر ممتلی بود تنقیه بدن
کند از فضلات و بتدریج ریاضت افزاید و بجوع و عطش و سهر و پیاده
رفتن و امثال آن که در سفر بدان احتیاج افتد عادت کند و در سفر رفق
بسیار باید کرد و از اطعمه که تشنگی آرد احتراز کنند و دفع تشنگی بتخم خرفه
کنند یا بسرکه و آب سیب پخته و اگر در گرما سفر کنند سر را از آفتاب پوشیده
دارند و روغن بنفشه بر سر مالند و سینه را بلعاب بنکو و تخم کدو
طلا کنند و اگر خواهد که رنگ بشره وی متغیر نشود لعاب بنکو بر روی مالند
و شربت حماض و لیمو و سکنجبین خورند و در موضعی که سموم باشد دهن ببندند
ببندند و پیاز با دوغ بلیته خورد و پیاز با خود داشتن مفید بود و اگر کسی را
سموم بزند اطراف را بآب سرد بشویند یا در آب سرد بنشینند و
روغن گل و آب بید و کدو در سر مالند و اطعمه بارده خورند و ناصبر
باشند آب بخورند و چون تحمل نمانده باشد مص کنند و تخم کدو و کاهو
و خیار خورند و اگر تب نباشد شیر و دوغ مناسب بود و اگر در سرما

سفر کند

سفر کنند خود را پوشیده دارند و از سرما احتراز کنند و بینی و دهن را بپوشند
و بامداد از آن طعام که در دو سیر بسیار باشند خورند پس سوار شوند و
با آتش عادت نکنند و اگر سرما یافته باشند زود پیش آتش نروند بلکه
بتدریج نزد آتش بروند و سیر و جوز خورند و شراب نیز مفید بود
و اگر سخت سرما رسیده باشد یک درم حلتیت با رطلی شراب بخورند
و اطراف را بروغن زیت و یا سمن و سوسن و بان چرب کنند
یا در آب شلغم نشانند یا در آبی که در آن انجیر و بابونه و شبت پخته باشند
و از آتش دور نشانند و بعضی گویند دست و پای در آب سرد باید
نهاد و اگر رنگ بگرداند نشتر زنند و علاج آن در باب خره و کفه شود
و مضرت آبها مختلف را بالطبخ و بالتقطیر زایل کنند و بسیار سرکه یا غیر
محلل و سیر و کاهو جهت مضرت آبها بغایت مفید بود و آب شور را
بسکنجبین اصلاح کنند و آب شیرین را انجیر نرم و آب غلیظ
و تیره را بسیر و اگر ممکن باشد آب بلد خود مصاحب دارند و الغار مختلف
بیامیزند با گل مملکت خود نگاه دارند و با آب بیامیزند و صافی می کنند
تجارت نیک باشند و کسی که در کشتی نشیند اگر او را غثیان آید
دفع نکنند و قی کردن مفید بود اما قی چند افراط رسد عمل سیب
و به و انار و شراب از نیها منع کنند و سرکه و عدس خورند و تخم

کرفس و فستقین ستر ارزد افعات فی بود و سوراخ بینی را ما فید اخ
مالیدن مفید بود والله اعلم

باب دوم در معالجات کلی

مشتمل بر
بدانکه معالجات سه نوع است تدبیر و علاج بدوا و عمل ید اما تدبیر
آنست که در اسباب سته ضروری تصرف کنند بر وجهی که مطابق
صحت باشد و احکام آن از جهت کیفیت همچنانست ادویه باشد و غذا
از آن جمله است که او را احکامی چند خاص است مثل آنکه در بحران و وقت
نوبت تب از آن منع کرده اند تا طبیعت بواسطه هضم غذا از دفع مرض
نمانند و وقتی که بدن محتاج غذا باشد و مشهوت و هاضمه ضعیف بود
تقلیل در کمیت و تکثیر در کیفیت آن کنند یعنی غذائی باشد بمقدار اندک
و تغذیه بسیار تا بواسطه کثرت تغذیه تقویت حاصل شود و بواسطه قلت
مقدار آن هاضمه عاجز نشاید و وقتی که اشتها قوی داشته باشد
و هاضمه بقوت بود ولیکن بدن از اخلاط ممتلی بود تقلیل کنند در کیفیت غذا
و تکثیر در کمیت او یعنی غذا در کیفیت کم باشد و از آن غذا بسیار
حاصل نشود تا موجب زیادتی اخلاط نگردد و در کمیت بسیار بود تا
معده و قوی بدان مشغول شوند و وقتی که اشتها نباشد و معده ضعیف
بود و اخلاط بسیار باشد تقلیل در کیفیت و کمیت غذا کنند و باید
دانست که غذا اگر چه ممد قوت است مرض را نیز مدد دهد پس

درامراض

در امراض آنقدر که لابد باشد بکار دارند و در امراض مزمنه رعایت قوت ضروری
بود اما در امراض حاده که دراز نمی کشند تقلیل غذا اولی باشد اما در علاج بدوا
سه قانون رعایت کنند اول اختیار کیفیت دوا و آن موقوف باشد بر معرفت
کیفیت مرض چنانچه اگر مرض حار باشد دوای بارد استعمال کنند و بالعکس جهت
آنکه در مرض معالجه بالضد باید کرد بخلاف حفظ صحت که بمثل کنند دوم
اختیار کمیت دوا و آن موقوف است بر معرفت کیفیت و درجه دوا و تا قدر
وزن آن توان کرد و تعیین درجه دوا و وزن آن موقوف بر آنکه از معرفت
طبیعت عضو و مقدار مرض و اعراض مثل سن و فصل و عادات و صناعت
بسبیل حدس اخذ کنند اما معرفت طبیعت عضو مستلزم معرفت مزاج
و خلقت و وضع و قوت عضو باشد زیرا که چون مزاج اصلی صحیح عضو معلوم
باشد بحدس دریابد که چه مقدار از مزاج آن تغیر یافته تا تعیین از آن دوا کنند
و چون خلقت عضو معلوم باشد یا آنکه مجوف سخیف است یا کثیف مصمت
بر آنکه در عضو مصمت ادویه قویه استعمال باید کرد و در عضو مجوف و سخیف
ادویه ضعیفه و معرفت وضع عضو مفید باشد بچند وجه یکی آنکه داند که عضو بعید را
بادویه قویه علاج کنند و قریب را بالعکس و دیگر آنکه بداند که با دوا چه میباید
آمیخت تا با آن عضو رسد چنانچه زعفران با ادویه قلب و مدرات
با ادویه اعضای بول مزج کنند و دیگر آنکه داند که دوا بکدام جهت بعضو رسانند

چنانچه در امعاء سفلی بحقنه و در امعاء علیا بمسهل و دیگر آنکه داند که جذب ماده
بکدام طرف باید کرد و در جذب ماده که هنوز تمام نه ریخته باشد چهار شرط
رعایت کنند شرط اول مراعات مخالفت جهت چنانچه از یمین به یسار و از فوق
باسفل جذب کنند دوم مراعات مشارکت چنانچه در حبس طمث محجمه
بر پستان نهند و جذب کنند سیوم مراعات محاذات چنانچه در علل
کبد باسلیق ایمن کشایند و در علل طحال باسلیق الیسر چهارم مراعات تبعید
کنند یعنی عضوی که ماده از ان جذب کنند به بسیاری نزدیک عضوی
که بدان جذب میکنند نباشد و اگر ماده تمام ریخته باشد اگر متمکن شده باشد
از نفس عضو جذب باید کرد و بعضو که قریب باو باشد و شرط آنست
که از عضو اشرف بعضو اخس نقل کنند نه بالعکس و معرفت عضو مفید باشد
از سه وجه یکی مراعات ریاست تا در عضو رئیس ادویه قویه استعمال نکنند
و مواد را دفعتا مستفرغ نگردانند و ادویه او را از مقویات خالی نگذارند مستفرغ
دوم آنکه مراعات فعل مشترک عضو کنند یعنی عضوی که فعل او به نسبت
با جمیع بدن مشترک بود مثل معده و ریه در ان ادویه قویه استعمال
نکنند و از این باشد که در حمیات اگر ضعف معده باشد ادویه که آنرا
بی وقوتی شدیده باشد بکار نگارند سیوم مراعات حس عضو کنند
چنانچه در اعضاء زکیة الحس استعمال ادویه لذاعه و ادویه شدیدة التحلیل
نکنند

نکته در معرفت مقدار مرض معتدل آن باشد که اگر کیفیتی کمی عارض شده باشد
شدیده است ازا باد ویه قویه علاج کنند و اگر ضعیف بود باد ویه ضعیفه اما امراض
ملائمه خود ظاهر است که هر مزاج و هر سن را چگونه علاج باید کرد و عادات را
مرعی باید داشت قانون سیوم در استعمال ادویه باعتبار وقت چنانکه
در ابتدا ورم رادعات کنند و در انتهاء استعمال محللات و منضجات
دیگر آنکه در مرضی که مواد آن بسیار بود و در مرضی که خطرناک باشد در ابتدا
استفراغ ماده کنند و انتظار نضج نکنند و اگر مرض بخطر بود و مواد آن معتدل
المقدار باشد و بیم آن نباشد که قوت مریض ساقط شود اول نضج دهند
پس استفراغ کنند و چون مرض و الم با هم جمع شوند اول تسکین وجع باید
کرد و آنگاه معالجه مثل جبر استخوان شکسته و رد مخلوع و لطخ که عبارت
از شکافتن است و یکی که داغ کردن بود و قطع و خیاطت و امثال
آن و چون معالجه انواع است و حکم هر یک مختلف علی سبیل الاجمال
بیان هر یک در سه فصل گفته میشود فصل اول در معالجات سوء المزاج
هرگاه سوء المزاج ساذج را معالجه بتعدیل مزاج کنند فقط چنانکه سوء
المزاج گرم را باشیاء بارده و بالعکس و اگر سوء المزاج مادی بود اول
اول استفراغ ماده باید کرد و بعد از آن اگر سوء المزاج باقی بود تبدیل مزاج
کنند و تسخین مزاج بارد در ابتدا اسهل باشد و در انتها مشکل بود

وچون مستحکم شود وتبرید بعکس این بود واگر ماده مستحکم نشده بلکه در ابتدای
ظهور بود منع سبب کنند وتبدیل مزاج و بباید دانست که استفراغ وقتی
کنند که ده شرط بود اول امتلاء از مواد دوم قوت بدن سیوم مزاج حار
رطب چهارم سخنه معتدل در سمن ونحافت پنجم بلد معتدل در حرارت
وبرودت ششم عادت استفراغ هفتم عدم اعراض لازمه یعنی مستعد
قروح امعاء وذرب نباشد هشتم معصر بود یعنی سن شیخوخت وطفولیت نباشد
نهم فصل ووقت مناسب بود یعنی سرما سرد وگرما گرم نباشد
دهم صناعت او شدید التحلیل نباشد ودر استفراغ رعایت پنج چیز کنند
اول اخراج ان خلطی که بدن از ان متاذی شود دوم رعایت جهت
میل ماده چنانچه غثیان را بقی دفع کنند ومغص را باسهال سیوم مخرج ماده
مخرج طبیعی بود چنانکه الات بول بسته با مدر کنند وامعا بسته
با مفتح ان چهارم ماده را چندانکه احتیاج باشد مستفرغ گردانند اگر مریض متحمل
باشد از کثرت استفراغ اندیشه نباشد پنجم رعایت وقت استفراغ
کنند چنانکه در امراض مزمن ومی خطر بعد از النضج با تمام استفراغ کنند فصل دوم در تدبیر
مسهل وقی وحقنه اما قانون مسهل انست که پیش از خوردن مسهل ماده را النضج
دهند وپیش از ان یک روز بحمام روند ودر عقب مسهل پیش از انکه
در عمل اید خواب نباید کرد اما اگر مسهل قوی بود وپیش از انکه در عمل آید

جاز ناید

جایز نباشد و بعد از شروع در عمل فقط آگاه خوابیدن نشاید کرد و تا مسهل در معده باشد
غذا نخورند و آب گرم بر سر مطبوخ قوت اثر ازایل کند اما اگر تشنگی
بیحد شاید که اندکی آب گرم بخورند و دو سه قدمی بنهند و بعد از
جهانیدن و محو شدن آب گرم مفید بود و کسی را که از شرب مسهل غثیان آید
مقویات معده مثل سیب و به و ریباس باید که تناول کنند و کسی را که به
مسهل قی عادت باشد پیش از شرب مسهل بدو روز قی کنند تا معده
پاک گردد و بعد قطع اسهال شربتی از نبات تا آب فاتر با نبات بنهند
و محرور مزاج تخم بالنگو شیر آن کنند و مبرود تخم مرو و معتدل مزاج تخم شاهسپرم
و چون این شربت بگذرد غذای لطیف تناول کنند چون کنجیده و نان بخورند و چون
و چون کسی مسهل بخورد و عمل نکند شیاف یا حقنه نرم نخست باید کرد
یا دو مثقال مصطکی سایند و بر سر جلاب گرم تناول کنند و اگر در
مسهل اعراض منکره حادث شود بسبب آنکه ماده بعضو رئیس
مایل گردد فصد باید کرد و گاه باشد مسهل مقی شود و سبب آن ضعف
معده یا تخمه یا سستی ثقل یا کراهت دوا بود و چون اسهال از حد
تجاوز کند و عطش غالب شود و رنگ مستفرغ بگردد قطع باید کرد با آنکه
اطراف ببندند و قابضات تناول کنند و بر معده ضماد نمایند و تقویت
بمشمومات و تعریق بحمام مفید بود و شراب ریباس و غوره به برف

مسهل

سرد کنند و بخورند و اگر با تنگی در شیر بجوشانند و بخورند مفید بود و اگر
ساکن نشود حب الرشاد بریان کنند با دوغ بدهند و تهیج قی نیز
اسهال باز دارد و اگر از اسهال فواق حادث گردد نکو
بروغن گل چرب کنند و آب سرد بخورند و عطسه آرند و باید دانست
که ادویهٔ مسهله بعضی بتلیین عمل کند مثل آلو و بنفشه و ترنجبین و بعضی
بازلاق مثل سپستان و خطمی و بعضی بعصر مثل هلیله و ورق گل و بعضی بجذب
مثل شحم الحنظل و سقمونیا اما استفراغ یعنی صحیح مزاج را مناسب بود
و مفاصل و نقرس و رعشه و فالج و مالیخولیا و جذام را سود دهد و در ماهی
دو روز بیابی قی کنند و از بهر قی کردن طعامهای مختلف باید خورد
و آشهای مختلف با مقیات مثل مطبوخ شبت و بیخ مهک و تخم
ترب و اندکی عسل و نمک و بلغمی مزاج را سکنجبین و آب گرم
و صفراوی مزاج را در حالت قی کردن شکم و چشم بندند البته
و بعد از فراغ دهن و روی را به آب سرد بشویند و شراب سیب با گلاب
تناول کنند و اندکی مصطکی بخایند غذا نخورند تا اشتها صادق شود
و اگر از استعمال مقیات اعراض ردیه مثل کرب و عرق و انقطاع
صوت پیدا شود ماء العسل نیم گرم بیاشامند و اگر از قی سوزش
معده حادث شود مرقها چرب بخورند و اگر فواق حادث شود

آب گرم

آب گرم اندک اندک خورند تا بکه عطسه آرند و قی کردن بسیار معده را ضعیف کند
و فایده فضول کرداند و دندان و چشم و گوش را مضر بود و کسی را که ورم حلق
و ضیق صدر و ضعف معده و سینه و دماغ و اعضاء سر و گردن باریک بود
و کسی را که بغایت فربه باشد و آنکه معتاد نباشد قی نباید کرد و در صیف و ربیع
قی باید کرد و در شتا و خریف کمتر باید کرد اما حقنه علاجی فاضل است
در استفراغ فضلات معدی و تسکین اوجاع کلیه و مثانه و قولنج و کسی را
که معده ضعیف بود از استعمال غثیان شود حقنه باید کرد و در امراض دماغ
و اورام مفید بود اما کبد را ضعیف کرداند و پیش از حقنه شربتی که مقوی
معده باشد بخورند چه حقنه بر خلو معده مضر بود و بهترین وضع حقنه آنست
که به پشت باز خفته و سر بر بالش نهند و اسفل نیز بر بالش نهند چنانکه
میان او بر زمین باشد و از طرف وجع میل کنند و در وقت معتدل اگر گرم
و پیش از آن استحمام نکنند **فصل سیوم در فصد و حجامت و ارسال علق**
بدانکه استفراغ بفصد استفراغ کلی است زیرا که در آن از هر خلطی چیزی
کم میشود و غرض از آن تقلیل در کمیت اخلاط بود یا اصلاح کیفیت
آن یا هر دو و یا محتاج بفصد نگردند نباید کرد و وقت مختار آن بعد از
هضم غذا بود در زمان معتدل و باید که ماه در نقصان بود اما وقت
مضطر آنگاه بود که بجهت حدوث مرضی فصد واجب شود و درین

اگر قی به افراط رسد اطراف را به بندند و معده و کبد را [illegible] قابضه ضماد کنند و [illegible] کنند و اگر [illegible] خون منعقد [illegible] سکنجبین با برف [illegible] تا [illegible] معده [illegible]

تاخیر نباید کرد و در روز بحران فصد نکنند و در زمستان و در مرضی که از بحران
میباشد خون بسیار بیرون نکنند و تا چهارده سال نگذرد فصد نباید کرد
و کسی که ضعیف باشد و خون او کم بود و بعد فواتست اخراج دم بکنند و بعد از
حمام و اکل و تخمه و جماع فصد نکنند و آبستن و حایض و قولنجی و فربه و لاغر را
تا نیرا او را فصد نباید کرد و کسی را که خلط غلیظ بود و بعد از استحمام فصد کنند
و کسی که در فصد غشی کند پیش از فصد قی باید کرد و صفراوی مزاج را پیش از
فصد کشراب سیب ترش و غوره و بلغمی مزاج را شراب نعناع و سیب
و به مرهمی بهاسند دفعا از غشی ایمن شود و فربه را رگ فراخ باید گشود
و در زمستان مجلس و تخفیف رگ در تابستان بر عکس این و عروق
مفصود آورده و شتر اهن باشد اما آورده آنچه مشهور است و در دست
شش عرق است اول قیفال و آن اعالی بدن و اعضاء دماغ را
مفید بود دوم باسلیق و فصد آن تنور بدن را و ذات الجنب و امراض
جگر و سپرز و امراض اسافل را مفید بود سیوم اکحل و آنرا بهر البدن
نیز گویند و او متوسط میان هر دو و از مجموع بدن استفراغ کند چهارم
حبل الذراع و او حکم قیفال دارد پنجم ابطی و او حکم باسلیق دارد ششم اسیلم
و او از طرف ایمن اوجاع کبد را و از طرف الیسر طحال را نافع بود و آنچه
در پاست چهار ورید بود اول عرق النساء جهة اوجاع و دوالی و النقرس

عرق النسا دوم صافن واو برای علل اعضاء اسافل وادرار حیض گشایند و در امراض
دماغ جهت امالهٔ ماده باسافل خصوص در مالنخولیا مفید بود سیوم مابض وان در
باطن زانو باشد و فصد ان در ادرار طمث واوجاع مقعد از صافن اقوی بود
وجاری مجرای او بود چهارم عرق عقب واو هم همین حکم دارد و انچه در سر است یازده
اول عرق جبهه برای تسکین ثقل سر و چشم و صرع و بثور چشم دوم عرق
یافوخ وان برای شقیقه و قروح سر گشایند سیوم عرق ماقین برای رمد و دمعه
و غشاوه و جرب عین گشایند چهارم وداجین برای خناق و جذام و ضیق
نفس پنجم عرق ارنبه برای بثور و حکه و ناصور بینی ششم محروق آنکه در
پس گوش است برای ابتدای نزول و بخار سر و قروح گوش گشایند هفتم
عرق که در پس قمحدوه بود که پس [illegible] گوش نزدیک به فقره گردن سبدار
دموی واوجاع سر که مزمن باشند نافع بود هشتم چهار رگ برای قلاع
و قروح و بثور دهن نهم عرق زیر زبان است در باطن ذقن برای خناق واورام
لوزتین دهم عرقی که بر نفس زبان است از زیر او برای ثقل زبان مفید بود
یازدهم عرق عنفقه وان زیر لب است برای بخر بگشایند اما انچه در یدین مفصوده بود
چهار است اول شریان که زیر ظهر کف است میان سبابه و ابهام برای
اوجاع کبد گشایند دوم شریان صدغ وان برای حبس نزلات عین
وانتشار گشایند سیوم شریان پس گوش است برای رمد و غشاوه و صداع

گوی
یافوخ
مالو
عنفقه

نکنند مگر کسی که خون او غلیظ بود و حجامت بر مقدم گردن حس چشم را
مضر بود و بر نقره کردن خلیفهٔ اکحل بود و جرب غلیظ و بخر را مفید بود
اما نسیان آرد و بهتر آن باشد که زیرتر از نقره باشد و بر میان شانه‌ها
خلیفهٔ باسلیق بود و خفقان و فم معده را سود دهد و بهتر آن باشد که میل
الی الاسفل کنند و حجامت اخدعین که بر کنار گردن است خلیفهٔ قیفال
بود و بر ساق خلیفهٔ صافن بود و بر قمحدوه و هامه در اختلاط عقل و دوار نافع
افتد و بر زیر زنخ دندان و رمد و حلق را مفید بود و بر کاهل و بر نور فخذ و نقرس
و داء الفیل و مثانه و رحم و مقعد را نافع بود و حجامت فخذ از قدام ورم خصیتین
و جراحات فخذین و از خلف جراحات انثیین زایل کند و بر زیر زانو برای
ضربان زانو و جراحات ساق مناسب افتد و بر کعب بر حبس ادرار طمث
و عرق النسا و نقرس مفید بود و حجامت بی شرط برای آن باشد که
ماده را از جهتی بجهتی جذب کنند یا ورمی غایب را ظاهر گردانند تا
ماده را از عضوی بعضوی نقل کنند یا برای جذب دم و تسخین عضو
یا برای تحلیل ریاح و تسکین وجع کنند یا برای رد عضو بموضع خود همچنانکه
در فتق که التساع انثیین ست و آن بسبب نزول چیزی در داء الامعاء
و ثرب که اگر در حمام محاجم بر پوست شکم بنهند انچه فرود آمده باشد باز گردد
بعد از آن که شکم را بروغن مالیده باشند و حجامت بی شرط از دو سبب

دواخدعین

و بر قطن

سر بیستن

نافع بالل

تا شصت سال جایز داشته اند اما **ارسال علق** و آن کرمیست رنگین
که در آبها باشد و آن را زلو میگویند و در امراض جلد از او بر عضو می نهند
و خون میمکد و گفته اند که او خون بد جذب میکند و آن در سعفه و قوباد
جمیع امراض جلد مفید بود و قایم مقام حجامت باشد و بهترین علق آنست
که از آبی بگیرند که دران ضفدع و طحلب باشد و آنچه بر پشت و آنچه بر پشت او
خطوط زرد باشد و آنچه شکم او سرخ و پشتش سبز باشد و آنچه شبیه
بدنبال موش بود و آنچه سر خرد و جگری همه رنگ باشد اما آنچه سیاه باشد
و بزرگ سر بود و آنچه شبیه مار زو ماهی بود و آنچه از آبهای گندیده بگیرند و آنچه
بر وی خطهای لاجوردی یا ملایم بود مجموع بد باشد و باید که علق را بگیرند بعد از
دو سال گذشته اول او را اشکون باید کرد تا قی کند و بشویند و عضو را اینب
دبور بمالند تا سرخ شود پس علق بران نهند و اگر نگیرد پاره خون دران
عضو بمالند و چون خواهند که جدا شود نمک و خاکستر بر وی افشانند و چون
بیفتد محجمه نهند و بر فوق مص کنند تا اگر لعقتی از ماده باشد بیاید پس بشویند
و اگر خون باز نایستد جالبات بران افشانند **خاتمه** بدانکه چون امراض
جمع شوند ابتدا بمعالجه مرضی باید کرد که مهم را یکی از سه شرط باشد اول آنکه تا بهر دو
موقوف بود دوم آنکه اول مثل ورم و قرحه که چون جمع شوند ابتدا بعلاج ورم
باید کرد دیگر دفعی که ورم تابع قرحه باشد دوم آنکه یکی سبب دیگری بود

طحلب کائی

ارسال

بهر دو سه

مثل سده و تب که سده سبب تبست و باید ابتدا بمعالجه او کرد و لیست
و اگرچه حاجت بمسهل افتد که تب مضر باشد و مثل سل و حمی علاج بحقنات
کنند و از تب باک ندارند سوم آنکه یکی از دیگری خطرناکتر بود مثل
حمی محرقه و فالج که اول علاج تب باید کرد و از استعمال مسخنات اگرچه
فالج را مضر بود اندیشه نباید کرد و چون مرض و عرض جمع شوند اول معالجه
مرض باید کرد مگر وقتی که عرض غالب آید چنانچه در وجع که عرض قولنجست
اندیشه — استعمال مخدرات جایز داشته اند از اضطرار ان بقولنج نکرده اند
و این مجموع که گفته شده بحدس طبیب وابسته است و باید
دانست که غیر ازین معالجات که گفته شد معالجات دیگر هست
مثل تفریح و تنشیط مریض باخبار و حکایت ملایم و کلمات طیبه
و احضار اینسان و آوازهای لطیف و لونهای خوش و از جمله
انتقال از هوا بهوا و از مسکنی بمسکنی بود و تغییر هیات نیز موثر
بود مثل آنکه صبی احول را تکلیف کنند از نظر بگوشه چشم کند
و صاحب لقوه را که در آینه چینی نگرد و امثال این بسیارست
ایست — و همه بتقدیر او فرید کار چه بتقدیر او صحت بواسطه این اسباب حاصل
میگردد و بتقدیر او صحت نشود غایت این امور زایل میشود
خدا ابد — اوست قادر بهر چه خواهد و خواسته هر چه کند که حکم اوراست

والسلام علی من اتبع الهدی مقاله دوم در امراض که اعضا را حادث شود
از سر تا قدم و علاج آن مشتمل بر بیست باب است باب اول در امراض
سر و دماغ از انجمله صداع است و آن را بپارسی درد سر گویند و سبب آن
سوء المزاج مادی بود یا ساذج انچه مادی بود از دم یا صفرا یا بلغم یا سودا
یا ریح اما صداعی که از غلبه دم بود علامت آن حمرت و انتفاخ وجه
و ثقل و ضربان سر و عظم نبض و غلظ قاروره بود علاج آن فصد قیفال و تلیین
طبیعت بمطبوخ فواکه و از شربت شراب عناب و نیلوفر هر یک بیست درم
خورند با تمر هندی و ترنجبین و نبات هر یک ده درم و غذا تمر هندی با آلوچه
با نبو یکشی و مغز بادام و اگر تب عارض شود کشکاب باید خورد و سرکه
و گلاب بوئیدن و لعاب اسبغول و خطمی با سرکه بر سر نهادن و تسعیط بروغن
بنفشه و کدو مفید بود و انچه از صفرا بود علامت آن شدت حرارت
ملمس و خشکی منخرین و تلخی دهان و سهر و سرعت نبض و صفرت و صفای قاروره
علاج آن جلای از بنفشه و نیلوفر و تخم کاسنی هر یک سه درم ترنجبین
و نبات هر یک ده درم تناول کنند با شراب بنفشه و نیلوفر با آب گرم
حل کرده یا شاشند و غذا انار دانه با تمر هندی با آلوچه خورند و بر سر بوی فواکه
بارده و سنگچینی بغلل کنند و اسهال طبیعت بمطبوخ فواکه یا بمطبوخ هلیله
با قرص بنفشه یا حب بنفشه یا باین حب صفته بنفشه دو درم سقمونیا

بریان کرده نیم دانگ و دو تربد سفید کوفته بر روغن بادام چرب کرده یکدرم
هلیله زرد نیم درم بکوبند و بآب بید از یانه بسرشند و حب سازند و بخورند
یا نیم دانگ سقمونیا بریان کرده با ده درم شراب خاص بخورند و کافور و صندل
و گلاب و کدو و کاهو و خیار و بید ببویند و پای بشویند بآب گرم و سبوس گندم
و خطمی و بنفشه بکنند و آنچه از بلغم بود علامت آن ثقل سر و سبات و کدورت
حواس و برودت ملمس و رطوبت منخرین و نبض بطی و قاروره سفید و غلیظ بود
علاج هر روز جلابی از پنج هلیله کابلی سه درم رازیانه سه درم گلقند ده درم تناول
کنند و غذا نخود آب و شیره خشکدانه خورند و تنقیه کنند بعد از نضج بحب
صبر با حب اسطمخیقون و بابونه و شبت و اکلیل الملک بجوشانند و سر بدان
بشویند و آنچه از سودا بود علامت آن ثقل سر و جفاف بدن و کمودت
لون و بیخوابی و نبض بطی و قاروره سفید و تنک باشد علاج هر روز جلابی از
بالنگو و پنج هلیله هر یک چهار درم و گاوزبان سه درم نبات ده درم
تناول کنند و غذا نخود آب و شیره خشکدانه و بعد از نضج تنقیه و بعد از تنقیه
بمطبوخ افتیمون با غاریقون و اسطوخودوس کنند با حب ایاره و شبیار
و بعد از تنقیه روغن نرگس و بادام و سوسن بسر بمالند و آنچه از ریاح
غلیظ باشد که در دماغ محتبس شده علامت آواز گوش و انتقال وجع
و ضربان آن بود علاج آن بتحلیل و تلطیف بگلقند بود با شراب گاوزبان

و بالنگو با گلقند

وبالنکو باکلقند و رازیانه باید کرد و از میوه و اغذیه نفاخ احتراز کنند و حمام
و استعمال نطولات و بخورات حاره مفید بود و اگر مرزنجوش بویند یا آب
آن در بینی کنند یا روغن آن در سر مالند نافع افتد اما صداعی که از سوء المزاج
ساذج بود یا حار باشد یا بارد آنچه حار باشد اگر از اسباب خارجی حادث
شود مثل ملاقات آفتاب و قرب آتش علامات آن عطش و حرارت
ملمس و قلت آب دهن و خشکی منخرین و زبان باشد علاج آن شربتی از سکنجبین
با شراب غوره یا شراب زرشک یا آب سرد و عرق گل و بید بیاشامند و
شیره تخم خرفه و آب خیار و کدو با سکنجبین بنوشند و غذا آب ماش
با مغز بادام و اسفاناخ یا تمر هندی خورند و در جایهای خنک آرام گیرند
و مشمومات بارده بویند و روغن بنفشه و کدو بر سر مالند و اگر از اسباب
داخلی باشد مثل تناول ادویه حاره همین علاج کنند و درین نوع تلیین
طبیعت بنقوع فواکه و ترنجبین مناسب بود و آنچه از سوء المزاج بارد بود
علامت آن تقدم سبب بود و ثقل و بلادت حواس و میل صداع
بموضع سرد علاج آن تناول حلاوی از زنجبیل و رازیانه و گاوزبان
و گلقند با شراب گاوزبان و بالنکو با گلقند و رازیانه و اطریفل کبیر و کوارش
حاره تناول کنند و غذا نخوداب با کبک و تیهو و زیره و دارچینی خورند
و نطولات و مشمومات حاره استعمال کنند و صداع لشرکت معده

تیز بود و اگر سوء المزاج معده باشد علامت آن اشتداد وجع بود در حالت
ثقل معده و سکون وجع در خفت معده علاج آن اصلاح و تقویت معده
بود و اگر سبب اخلاط بلغمی بود که در معده جمع شده علامت آن غثیان و جشای
ترش و کثرت بزاق بود علاج تنقیه معده باشد بآنکه تخم شبت و تخم خربوزه
و برگ ترب بجوشانند و اندکی عسل و نمک در آن حل کرده بیاشامند و قی کنند
و بعد از قی کلقند و رازیانه خورند و بعنبر و امثال آن تقویت دماغ کنند
و غذا نخود آب و صعتر خورند و اگر بقی ساکن نشود احتقان کنند و اگر سبب
مره صفرا باشد علامت آن غثیان و تلخی دهن و تشنگی و قلق و سوزش
معده بود و در حالت گرسنگی تیز باشد علاج آن با آب نیمگرم و سکنجبین
قی کنند و بعد از آن شراب انار ترش لعوق کنند و غذا انار یا تمر هندی
خورند و اگر سبب اخلاط سوداوی بود که در معده باشد علامت آن سوزش
فم معده و ترشی دهن و کثرت اشتها بود علاج آن تنقیه معده بقی و تلیین
طبیعت بمطبوخ افتیمون کنند و شراب بالنگو بلیمو بخورند و نرگس و یاسمین و غالیه
و مرزنجوش بویند و اگر صداع بسبب ریاح معده باشد علامت آن تقدیم
وجع معده بود بر صداع و رسیدن ریاح از اطعمه نفاخه زاید شود علاج تقویت
معده و تحلیل نفخ بجوارشات حاره کنند و اگر صداع از ضعف معده و
شدت حس او باشد علامت آن اشتداد وجع بود در بامدادان

ودر خلو معده

بود در خلو معده علاج نیز بدان آب غوره و آب ریباس و انار خورند و اگر صداع از بسیاری جماع و خلو

دماغ باشند علامت آن حدوث صداع بود در عقب استفراغ یا جماع

یا رعاف یا سهر یا غم علاج آن تناول اغذیه مرطبه وحیده الکیموس بود مثل

زرده تخم مرغ و آب گوشت مرغ و حمام معتدل و تدهین مفید بود و اگر صداع از

قوت حس دماغ باشد علامت آن است باندک سببی مثل بخار غذا حادث

شود و انفعال دماغی بقوت بود علاج تناول اغذیه غلیظه بود مثل هریسه و کله

و پاچه و صداع بشرکت کبد و طحال و رحم و کلیه و پای نیز حادث شود و علاج آن

علاج اعضا بود **بیضه** صداعی مزمن باشد که مجموع سر فرو گیرد و سبب آن اخلاط

غلیظه یا بخارات است که در زیر غشا محلل دماغ محتقن بشود و علامت آن

باشد که باد فی سببی اشتداد کند و چشم نتواند داشت و از کلام و صوت

متاذی شود و کاسه چشم و پوست چشم نیز درد کند علاج تنقیه بدن بحب

ایاره و شبیار و قوقایا و حب هار حاده و سداب در روغن بجوشانند

بر سر مالند و باقی علاج آن همچون علاج صداع بلغمی و سوداوی بود و این

صداع عسر البرء باشد و مقدمه نزول آب بود **شقیقه** وجع شقی از سر باشد و الم

آن کمتر از ماده صداع باشد و شقی که ضعیف‌تر باشد قبول کند و علاج آن همچون

علاج صداع بود و تناول دواء المسک معتبر مفید و اگر صمغ و افیون و تخم کاهو

و کتیرا بر کاغذی طلا کنند و بر صدغ نهند مفید بود **سرسام** ورمی گرم باشد

که در نفس و دماغ را در حجاب او حادث شود وانرا قرانیطس گویند و بیان آن
اگر از غلبه خون باشد علامت ان تب مطبقه و ثقل سر و هذیان و تمدد
و حمرت وجه و عین بود و نبض عظیم و قارورهٔ سرخ و غلیظ و علاج ان در ابتدا
فصد قیفال کنند و هر روز جلابی از عناب و آلو سیاه از هر یک ده عدد و سپستان
بیست عدد و بنفشه نیلوفر از هر یک پنج درم نبات ده درم تناول کنند و اگر
ترنجبین ده درم با آن ضم کنند بهتر بود و غذا کشکاب با نیلوفر و عناب خورند
و در بحران توقف نباید نمود و روز پنجم تلیین باید کرد باین مطبوخ صفت سنا
هفت درم بنفشه پنج درم نیلوفر چهار درم تخم کاسنی سه درم اجاص و سپستان
هر یک بیست دانه عناب ده دانه شیرخشت ترنجبین خیارشنبر
هر یک ده درم و استعمال مرطبات بارده کنند و پای شویه با آب گرم
و بنفشه و خطمی و سبوس کنند و ثقل شراب اجاص و اگر بیخوابی باشد
شراب خشخاش لعوق کنند و میان هر روز شربتی از نبات و عرق گل
و بید مناسب بود و اگر از ماده صفرا بود علامت ان کثرت هذیان
و تشنگی و جفاف عین و منخرین و صفرهٔ لون و زبان و اضطراب
و غضب و سوء خلق و سرعت نبض و ناریت قاروره بود و علاج هر روز
جلابی از تخم کاسنی سه درم آلو سیاه ده عدد بنفشه پنج درم عناب
هفت عدد و نبات ده درم ترنجبین یا تمر هندی از هر یک ده درم

تناول کنند

تناول کنند و شراب بنفشه و بنفشه پرورده و شراب خشخاش
منقل کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه کنند و این حقنه نیز مفید بود
صفت خطمی سپستان جو بنفشه نیم کوفته از هر یک کفی عناب سپستان
از هر یک بیست عدد نیلوفر چهار درم سنا پنج درم بجوشانند و صاف کنند
و مغز خیارچنبر و ترنجبین هر یک ده مثقال دران حل کرده ده درم روغن بنفشه
بادام بر سر آن ریخته استعمال کنند و اگر حرارت و تشنگی غالب باشد
کشکاب بیست مثقال لعاب بنکو و روغن بنفشه و روغن کدو هر یک ده درم
باهم بیامیزند و استعمال کنند و شربت میانه در خیارچنبر که گفته شد بیاشامند
و منقل آلوی مربا کنند و در هر دو نوع تسکین حرارت باب خیار و کدو
و شیره تخم کدو و شراب صندل و حماض و بنفشه و نیلوفر و امثال آن کنند
و برگ بید در فرش بریزند و کدو و خیار و بنفشه بویند و سرسام از غلبه
سودا و اخلاط محترقه نیز حادث شود و علامات آن هذیان بسیار
و تحیر و گریه و بیخوابی و زوال عقل و خشکی حلق و منخرین و دهن بود
و بروز رابعه تغیری ظاهر شود و نبض ضعیف و بطی مختلف و صلب باشد
و قاروره سیاه و غلیظ بود و علاج آن جلاب از بنفشه و گاوزبان
هر یک چهار درم پنج فنک ۳ درم نبات ده درم باشد و غذا جو و نخود
با شیره خشخاش و بعد از نضج منقیه تجربها و حقنها کنند که مسهل سودا

بود **صفت مطبوخ** سنا هفت درم بیخ مهک بنفشه نیلوفر تخم کاسنی
کشوث هر یک سه درم مویز منقی ده دانه پرسیاوشان اسطوخودوس
خودوس بسفایج نمکوفته هر یک چهار درم ورق گلسرخ پنج درم بالنگو گاوزبان
هر یک دو درم خیار چنبر ده درم تمر هندی پانزده درم و بعد از تنقیه بنفشه
و شبت و بابونه و ریحان بجوشانند و بر سر ریزند و روغن بادام و روغن
و شیر خران بر سر مالند و میانهای روز شربتی از نبات و گلاب
و گاوزبان و تخم شاهسفرم تناول کنند و شراب گلاب و زبان لعلل **لیثرغس**
سرسام بلغمی بود علامت آن تثاوب و کسل و نوم و ثقل دماغ و ثقل
سر و حیرت و اختلاط عقل و سکوت و نسیان علاج هر روز طلای از
بالنگو و بیخ مهک هر یک [illegible] درم نبات ده درم تناول کنند و غذا
نخود و نخود خورند و بعد از نضج تنقیه بحب ایارج کنند و حقنهای
حاده استعمال نمایند **شیاف** زهره گاو یک درم شحم حنظل نیم درم
بوره ارمنی خطمی هر یک سه درم بکوبند و شکر بسایند با عسل بسرشند
بدان بسرشند و شیاف سازند و استعمال کنند و در ابتدا امر که و
روغن در سر بمالند و بعد از آن محللات مثل بابونه و شبت طلا کنند
و بمشک پاک کنند با شونیز عطسه آرند **ماشرا** ورمی دموی باشد که در روی
و پیشانی ظاهر شود و گاه باشد سرخ نیز و کبود و سبب آن غلیان دم

و علامت آن

و علامت انتفاخ و حمره و صربان دجه و حمی حاده و تشنگی و کرب و لهیب بود
علاج فصد قیفال کنند و جلاب از بنفشه و نیلوفر و تخم کاسنی از هر یک
سه درم و عناب و آلو سیاه هر یک ده دانه نبات ده درم بیاشامند
و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه کنند و در آن روز که مسهل خورند سینه
و حلق را الصندل و اقاقیا و فوفل و ماميثا طلا کنند تا ماده قبول نکند و بعد از آن
تنقیه باب خیار و کدو و شیره تخم لونرک با سکنجبین و شراب نیلوفر و حماض سبز کنند
و طبیعت را محتبس نگذارند دوار مرضی بود که چنان تخیل کند که چیزها می گردد
و سبب آن بخاری بود که از اخلاط خام که در دماغ باشد یا در معده یا از عفونتی
دیگر متصاعد شود و محرک گردد و در روح لطیفی نیز با آن متحرک شود
و این حالت بظهور رسد اما آنچه در نفس دماغ باشد اگر بلغم باشد علامت
آن بلادت حواس و طنین و دوی بود و علامت بلغم ظاهر باشد علاج
جلابی از انیسون و بالنگو و گاو زبان و بیخ بهک هر یک دو درم گلقند
ده مثقال بنهاده کنند و غذا نخود آب با شیره خشکدانه و زیره دار چینی
خورند و بعد از نضج تنقیه بحب ایارج کنند و شونیز و خردل و فلفل در
ماء العسل بجوشانند و بدان غرغره کنند و چند بیدستر و شونیز
و فلفل و مرزنجوش بکوبند و در خرقه بندند و می بویند و بابونه و اکلیل
الملک و صعتر و مرزنجوش بجوشانند و سر بدان آرند و اگر بیبو دادی

علامت آن وسواس و کثرت فکر و خاموشی بود و نبض صلب و ضعیف
و قاروره کدر باشد علاج هر روز جلابی از بالنگو و بیخ مهک و گاوزبان و بنات
خورند و غذا بنو ماکش با مغز بادام و بعد از نضج تنقیه بحب افتیمون و مطبوخ
آن و مطبوخ هلیله کنند و تقویت دماغ بمشمومات حاره طیبه مثل عنبر
و مشک کنند و غرغره و نطول مذکور مناسب است و صاحب دوار بلغمی و سوداوی
هلیله پرورده و اطریفل کوچک و گلنگبین با انیسون و مصطکی مفید بود اما
دوار که از شرکت معده باشد علامت آن غثیان و جشا و سوء هضم
ضعف معده باشد و اختلاف دوار و اشتداد و سکون باختلاف حال
معده در خلو و امتلا علاج بیخ مهک و تخم ترب و برگ آن و شبت و تخم خربزه
مجموع یا بعضی بجوشانند و اندکی عسل و نمک بیاشامند و قی کنند
بعد از آن گلقند و ازارانه بخورند یا سکنجبین لعق کنند بحسب مزاج و تقویت معده
بجوارش مصطکی و عود کنند و تنقیه بجوارش سفرجلی مسهل و معجون خار
کنند و اگر احتیاج افتد این حقنه کنند صفته سنا ... درم قنطوریون
باریک سه درم هر یک حلبه خطمی سبوس بنفشه هر یک کفی بجوشانند
و صاف کنند و بوره نمک هر یک درم روغن بنفشه ده درم تا آن
ضم کنند و اگر دوار بسبب ضعف قلب باشد یا در حال نقاهت از غایت
ضعف حادث شود علاج آن تقویت بشراب حماض و لیمون و صندل

دلیمبیلاد

وسیب باید کرد و مفرحات مناسب مزاج و اغذیه لطیف خورند و
دوار از سبب غلبه دم صفرا انگیز بود علامت صفراوی قلق و التهاب
و عدم اشتهاء سرعت نبض و بول ناری علاج جلابی از تخم کاسنی و بنفشه
و بیخ مهک و نبات بیاشامند و غذا نبو ماش یا مغز بادام و بعد از نضج
اسهال صفرا کنند بمطبوخ هلیله یا قرص بنفشه یا سقمونیا و علامت دموی
حمرت لون و عین و ثقل سر و کثرت عرق و سیلان دمع باشد علاج
فصد قیفال و حجامت ساق مناسب بود و از اشربه تمر هندی و نبات
یا آب انارین یا نبات یا شراب عناب و نیلوفر یا گلاب و عرق بید خورند
و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه کنند و اگر دوار بسبب سرما که بر سر زنند
عارض شود تسخین دماغ بکمادات و ضمادات مسخنه باید کرد
و تناول اغذیه که دران بزور و توابل بود و اگر بشرکت عضوی دیگر حادث
شود علاج آن عضو باید کرد و تقویت دماغ سدر مرضی باشد که چنان
محسوس شود که بجای از بدن متقاعد شود و بسبب ان چشم
تاریک شود و طنین گوش بود و ماده این مرض اگر سودا بود علامت
آن تبلد حواس و تحیر و ثقل سر و فساد فکر و سکوت و فزع و تخیل
اشیاء سیاه علاج آن هر روز جلابی از بیخ مهک و گاو زبان هر یک
سه درم و بالنگو ده درم و نبات ده درم تناول کنند و غذا نخود آب

یا مغز بادام خورند و بعد از نضج تنقیه بحب ایارج یا مطبوخ افتیمون کنند یا این حب صفقته هلیله سیاه انیسون از هر یک سه درم نفت دو درم تربد یکدرم اسطوخودوس بسفایج هر یک درمی نیم کوفته ده حب از زیانه حب ساخته فرو برند و در عقب ان جلابی از نبات نیم گرم بیاشامند و علاج او ترد یک بعلاج دوار باشد و ان خفقته که ذکر رفت مفید بود و اگر شدر بسبب ضربه یا سقطه حادث شود فصد کنند و سر از نی روافتاب نگاه دارند و موم روغن گل بنفشه و کتیرا طلا کنند سبات خوابی طویل مفرط بود چنانچه دشوار بیدار شود و سبب ان سوء المزاج بارد مادی بود و علامت ان ثقل سر و سیلان آب از بینی و کثرت بزاق و حبس چشم دارد و صعوبت انتباه از خواب بلود و علاج هر روز جلابی از بالنگو و بیخ مهک سکا و زیان و انیسون و نبات تناول کنند و غذا نخود اب با شیره خشکدانه و فلفل و زیره و دارچینی و شراب بالنگو لعق کنند و بعد از نضج تنقیه بحب ایارج و لوغازیا با استعمال این حقنه نمایند خبک بنفشه بابونه سنا هر یک هفت درم بیخ مهک رازیانه تخم کرفس هر یک سه درم بلیله بنخ درم اشق مقل هر یک ده درم سکنجبین دانگی در شش رطل اب بجوشانند تا با دو رطل اید صاف کرده نورد و نمک هر یک نیم درم آب کامه و عسل و روغن زیت هر یک ده درم

افاو

اضافه نموده بدفعات استعمال کنند و بعد از تنقیه اطریفل کبیر و صغیر
بنا بر آن کنند و صغیر و در زنجوش و بنام بویند و روغن نرگس و زنبق
و خیری استنشاق کنند و اگر سوء المزاج ساذج بود بواسطه ادویه مبرده
مخدره که از داخل یا خارج استعمال کنند یا سرما که بدماغ رسد علامت
آن سبوق اسباب مذکوره و برودت ملمس سر باشد و کمودت لون
و بیاض قاروره و خالی شبیه بحرقی علاج آن همین معالجات مذکوره
باشد اما درین قسم به تنقیه احتیاج نباشد و تدهین سر بروغن بابونه و شبت
و زنبق مفید بود و تناول مشروبات لطیف مناسب باشد و اگر بواسطه بخارات
معده باشد علامت آن سبوق امتلا و تخمه و دوی و طنین گوش
و خفت آن در حالت جوع علاج تنقیه معده کنند بقی و استعمال ایجبا
و حقنها و اگر بسبب ضربه یا سقطه باشد که بر سر واقع شود در ابتدا
و مقویات مثل آس و مغاث و گل سرخ و صندل طلا کنند و علاج
سقطه و ضربه کنند و در سبات وج و زنجبیل و شونیز با عسل مفید بود
و شونیز و جوز و نارجیل و قلایا که در توابل بسیار بود نافع افتد سهر
بیداری و بیخوابی با افراط بود و سبب آن سوء المزاج یابس بود
با مادة یا بی مادة علاج هر دو نوع ترطیب دماغ بود بشراب بنفشه
و خشخاش و دوشیدن شیر زنان بر سر و تدهین سر بروغن بنفشه و کدو

غذا ابو ماش با شیره خشخاش و اسفناج خورند خیار و کدو و کاهو خورند
و بوییدن مناسب باشد و نیلوفر و بنفشه و تخم کاهو و پوست خشخاش
بجوشانند و بر سر بیمار ریزند و استعمال مرطب و دلک و آواز با دواب
موجب خواب بود و اگر افیون و قنبیت و کشنه و زعفران و شاهسفرم
در زیر بالش نهند بخاصیت خواب آرد و در سوء المزاج مادی اول تنقیه
باید کرد از سودا و بعد از آن استعمال مرطبات سبات سهری مرضی باشد
که از اجتماع اسباب سبات و سهر حادث شود و علامت او
آنست که گاهی خواب طویل باشد و گاهی سهر مفرط و روی برآمده باشد
و رنگ آن مایل بسرخی یا سیاهی علاج تنقیه دماغ بود از هر خلطی که
غالب باشد و بعد از آن استعمال مشمومات و سعوطات کنند
و درین مرض این حب مفید افتد صفته بنفشه دو درم تربد یکدرم هلیله
یکدرم رازیانه تخم کرفس ملح نفطی هر یک نیمدرم سقمونیا مشوی نیم
دانگ بکوبند و با آب رازیانه حب زنند و بعد از آن نضج یا مطبوخ
کنند حقنه که مفید بود سنا پنجدرم پرسیاوشان خیار ده درم بنفشه
نیلوفر هر یک سه درم حلبه کفی عناب نه دانه سپستان بیست دانه
بابونه اکلیل الملک هر یک هفت درم مغز خیار چنبر ده درم عسل و
روغن کنجد پانزده درم نمک و بوره هر یک نیمدرم شخوص علتیست

کردم

که مردم ناگاه بر یک حال بمانند مثل اگر اگر ایستاده بماند و اگر خفته و نشسته
همچنان و بدین سبب این لغت را نیز شخوص گویند و سبب آن سده باشد که در موخر
دماغ تو بسطه خلطی غلیظ حادث شود و علامت آن شخوص عین و فساد
حرکات بود و هرچه مریض را گویند جواب ندهد علاج آن اگر موجبات فصد باشد
فصد اکحل بکشایند و حجامت ساق کنند و جلاب سازند با لنگو و افتیمون هر یک
ده درم گاوزبان سه درم بادیه درم گلقند بناول کنند و غذا نخوداب شیره
خشکدانه خورند و بعد از نضج تنقیه بمطبوخ افتیمون با حب ایارج کنند و استعمال
عطسه کنند و نیز بر سر روغن بنفشه و کدو و نطولات محلله مفید بود
حقنه آب سلق و خطمی و سپستان و تربد یک رطل حاصل کنند و یا بکدرم بوره
وداکلی شحم حنظل و روغن کنجد و شکر سرخ هر یک ده درم نیم گرم استعمال
کنند کابوس آنست که چون در خواب روند خیال کنند که در زیر سنگ
چیزی ثقیل یا انبوهی آمده باشد یا کسی او را فشار دهد و نفس او تنگ شود
و آواز نگیرد و سبب این بخاری بود که از اخلاط غلیظه متصاعد شود پس
اگر غلبه خون باشد فصد قیفال کنند و حجامت ساق و تقلیل غذا و اگر
از بلغم باشد یا سودا تنقیه کنند چنانچه مکرر معلوم شده و تغافل نباید کرد
که این مقدمه صرع باشد صرع سده غیر تام باشد که در بطون دماغ و مجاری اعصاب
حادث شود و روح نفسانی را از نفوذ در اعضا منع کند و جمیع اعصاب

متشنج گردد و سبب او خلطی بود که در تجاویف دماغ حادث شود
پس اگر بلغم باشد علامت آن کثرت بزاق و مخاط و کثرت زبد
در حالت صرع و کدورت حواس و برودت و بیاض لون و رطوبت
و اختلاف نبض و بیاض و غلظ قاروره علاج آن هر روز جلابی از رازیانه و
انیسون و بالنگو هر یک سه درم گلقند ده درم تناول کنند و غذا نخود آب
و شیره خشکدانه یا دارچینی بخورند و کبک و تیهو مناسب بود و بعد از نضج
تنقیه بحب ایاره و حب اصطمخیقون و قوقایا و مطبوخ تربد و حقنهای قویه
کنند و این حب مفید بود صفته ایاره فیقرا انزروت صبر هر یک
نیم مثقال انیسون حب النیل هر یک نیم درم شحم حنظل نمک هندی
هر یک نیم دانگ مقل کثیرا مصطکی هر یک دانگی کوفته بیخته باب رازیانه
حب سازند و مصروع از گرما و سرما و جماع و نظر در آب روان و
نشستن در مهب باد و جایهای بلند و مکث در حمام و تناول بخورات
نبیل سیر و پیاز و کرفس اجتناب نماید و تجنب از مستی و سواری خصوص
اسب دوانیدن و در دولاب و چیزهای براق نظر کردن احتراز کنند
و جندبیدستر با روغن زنبق در بینی کشند و حلتیت در ماء العسل
بجوشانند و در وقت صرع بحلق ریزند و مثرودیطوس و تریاق
اربع تناول کنند و معجون سیسالیوس نیز مفید بود صفته

سیسالیوس

سنبساليوس عاقرقرحا اسطوخودوس هريك پانزده درم غاريقون نيم درم
قردمانا هليلت زرد هر مدحرج هريك دو درم بكوبند و با سكنجبين عنصلي سرشتند
و يك مثقال تناول كنند و اگر از سودا بود علامت آن خفقان و افكار فاسده
و مموضه رديه بود و علاج تنقيه دماغ بمطبوخ افتيمون و حبان و تقويت
دماغ ببوييدن نرگس و مرزنجوش و بابونه و مشك و غاليه و شونيز كنند
و بابونه و اكليل الملك و شبت و مرزنجوش بجوشانند و بر سر ريزند
و شراب بالنگو و ترياق اربعه و مثرود يطوس تناول كنند و عود فادا
بسايند و در بيني دمند و بسركه عنصل و عسل و خردل غرغره كنند و اگر
از ماده خون باشد علامت آن ظهور علامات غلبه خون بود و در حالت
صرع وداجين ممتلي شود و روي برآيد و سرخ شود و باشد كه رعاف حادث شود و
علاجش فصد صافن كنند و تقليل غذا و تقويت ببوييدن سركه و گلاب و ماليدن
روغن گل و تناول رب فواكه و اگر از ماده صفرا بود و اين نادر افتد علامت
آن التهاب و اخلاط عقل و صفرت روي و چشم علاج تنقيه بدن كنند
بمطبوخ فواكه و قرص بنفشه و رب سيب و رب به تناول كنند و پاشويه
بآب سبكرم و سبوس و خطمي و آنچه اطفال را حادث شود و آنرا ام الصبيان
گويند از اين قبيل باشد و اگر صرع بشركت معده باشد علامت آن غثيان
و اختلاج لب در غشي در حالت خلو معده و كثرت لعاب و اشتداد صرع

در امتلا و خفت آن در عقب قی علاج قی کنند بطبخ شبت و ترب
و اندکی عسل و نمک و تلیین طبیعت بمعجون خیارشنبر و شهریاران کنند و بعد از آن
تقویت معده بجوارش مصطکی و عنبر و بادة الجبوه کنند و غذا نخود آب با کزبره
خشک دانه و دارچینی و کردیا و کبک و تیهو خورند و اگر بشرکت عضوی دیگر بود مثل
قدمین و ساقین و فخذین و رحم بواسطه ریحی غلیظ یا ماده بخاری غلیظ بود که
از آن عضو متصاعد شود و علامت آن باشد که احساس بخیزی کنند چون
بخاری یا دبیب نمل که از آن عضو مرتفع می شود و بدماغ او رسد و بان تمطی
و شخوص عین و تثاوب در بدن باشد علاج تنقیه بدن و دوای حب قوقایا و ایارج
کنند و تقویت و تسخین سر با دهان حاره و اصلاح حال آن عضو کنند
بدلک و نهادن محجمه بی شرط و صرع بواسطه بخارات که از کرم کدو و حیات
متصاعد شود حادث میگردد و علامت آن کثرت لعاب و بسیاری
هیجان اشتها و وجع بطن و احساس صعود بخار بود و علاج قتل و اخراج
کرم بود چنانچه گفته خواهد شد و اگر بسبب لدغ عقرب و گزیدن جانوران
حادث شود دو درم راز یانه یا ده درم کلنگبین بجوشانند و صاف
کرده یک درم تریاق اربعه در آن حل کنند و بیاشامند و اختناق رحم نیز
شبیه بصرع است علاج آن بجای خود گفته شود و جالینوس گفته
که صرع در اکثر اوقات لعالج انجامد و بران دشوار بود و اگر شیر خورده را

صرع حادث شود و علاج نکنند که خود زایل شود و گویند اگر عاقرقرحا بکوبند
و در شیر دختر صرع دمند اگر عطسه کند امید بر آن توان داشت و تریاق
ثمانیه مصروع را عظیم نافع باشد صفت آن زراوند طویل بوزیدان جعدی پوست بیخ
کبر حب الغار جنطیانا افسنطین مر فوه مساوی بکوبند و بعسل کف گرفته
بسرشند شربتی یک مثقال بود سکته سده تامه باشد که در بطون دماغ
واقع شود و مجموع اعضا را از حس و حرکت باز دارد بواسطه آن که حایل
شود میان روح حیوانی از قلب بدماغ و میان روح نفسانی از دماغ
بجمیع اعضا و این مرض بغتة حادث شود و سبب این سده بلغمی
لزج باشد علامت آن ثقل بدن و بیاض لون و کثرت بزاق و
ثقل سر و کدورت حواس و کثرت خواب بود و باشد که با آن خرخره
و نفیر بود و این دلالت کند بر اختناق حرارت غریزی و فنای
جوهر روح در دماغ و اگر نفس ظاهر نباشد و خواهند که معلوم شود که زنده
یا نه پاره پشم یا پاره پنبه و آینه بر بینی او نهند اگر متحرک شود دلیل حیات
باشد یا ظرفی پر آب کنند و بر سینه او نهند و تفحص نفس کنند یا
اصبع در زیر او کنند که آنجا شریانی هست که تا حیات باقی بود
او متحرک باشد یا چشم او باز کنند اگر حدقه او ظاهر شود زنده
بود علاج او اول سر او بتراشند و پاره نمد گرم کنند و بر سر شکوت

نهند و آجری گرم کرده بر بالای آن نهند و کندش و خردل و قرنفل و چند
بید ستر و درمنه هر یک بعضی بکوبند و در بینی او دمند و عطسه آرند و اطراف
بخرقه‌های درشت سخت بمالند و پر مرغ بروغن و آب یا پاره فیقرا بیالایند
و در حلق او فرو کنند و می جنبانند و باید که قی کنند و فربیون و چند بیدستر
و کندش و فلفل و زنجبیل و شونیز بکوبند و بر سر او طلا کنند و یک مثقال
شبرم و دیطوس با تریاق کبیر در ماء العسل داخل کرده در حلق او بریزند و
با انیسون و زیره و مصطکی و کلنگبین بجوشانند و بر ریزند در زیره کلنک
و مرزنجوش در بینی چکانند و گفته که تا هفت روز هیچ تحریک نباید کرد
اما بعد از هفت روز جلابی از زرازیانه و انیسون و گاوزبان هر یک سه
درم و گلنگبین ده درم تناول کنند و غذا کبک و تیهو و نخود آب خورند
با زنجبیل و فلفل و میان نهار روز ماء العسل بیاشامند و بعد از نضج ماده تنقیه
بحب ایاره و ایاره لوغاذیا کنند و در هفته یک نوبت بحب سکبینج
و قوت و احتیاج تا بیست و چهار روز بدین معالجه مداومت نمایند و سکته
اگر بر بماند بلقوه و فالج منتقل گردد و سکته از امتلائی خون نیز حادث
شود و علامت آن علامات غلبه خون باشد و علاج در آن فصد
قیفال بود و حجامت ساق و اخراج دم بحسب قوت و جلاب از شربت
عناب و بنفشه و نیلوفر خورند و غذا نخود آب و مزوّرها ماش با مغز بادام

و بنفشه نیلو

و تنقیه بحب بنفشه و قرص آن کنند و حقنهای لینه کنند و اگر سکته بواسطه ضربه یا سقطه باشد که بر سر واقع میشود فصد کنند و تقویت دماغ بمشمومات بارده مقویه کنند **حقنه** که سکته بلغمی را مفید بود ورق غار قسط مرزنجوش حلبه جشاشمت اکلیل الملک عرق سداب انجیر مرما خور سداب کرنب برزکرفس تخم شبت هر یک ده درم شحم حنظل ابو... هر یک ... بنفسج قنطوریون دو درم بجوشانند و صافی کرده عسل بیست درم و الکامه پانزده درم بوره و نمک هندی و مقل هر یک نیم درم کوفته و بیخته بر سر آن کنند و بکار دارند **مالیخولیا** تغیر ظنون و افکار بود از مجری طبیعی و سبب آن سودا یا اخلاط سوخته بود که در دماغ حادث شود یا جمیع بدن از آن ممتلی شود و اکثر کسته از ... بود علامت آنچه از امتلاء بدن یا دماغ بود تنها خفت بدن باشد و سیاهی لون و لاغری و صلابت و اختلاف نبض و صفای قارورة و تنهای دوست دارند و نظر در زمین یا چیزی کنند و همچنان باشد و کثرت فکر و غم و سکوت و غضب نیز باشد علاج فصد صافن کنند و هر روز جلابی از بنفشه و نیلوفر و گاوزبان هر یک سه درم عناب ده دانه سپستان بیست دانه نبات ده درم تناول کنند و بعد از نضج تنقیه دماغ بحب افتیمون و مطبوخ آن کنند یا مطبوخ هلیله و نقوع ... یا مقعد یا دم

واسفاناخ خورند وبالوده از شیره سبوس ونبات وروغن بادام نیز
مفید بود وشراب رقیق بود وادمان حمام وتدهین بروغن بنفشه
وکدو مفید بود واز اغذیه غلیظه واطعمه سوداوی واشیاء حریفه ومالحه
وحامضه احتراز کنند واستعمال تعب وریاضت نباید کرد واز معالجه
این مرض ملول نباید شد ومکرر تنقیه باید کرد واگر این مرض از احتراق بلغم
باشد علامت آن رطوبت منخرین وسیلان لعاب وبلادت و
کسل وسکون وقلت اضطراب بود وعلاج هر روز جلابی از رازیانه وبالنگو
ونیلوفر وبیخ مهک وگلقند تناول کنند وغذا نخود آب بازیره باج
بشیره خشکدانه خورند وبعد از نضج تنقیه بدین مطبوخ کنند **صفت**
سنا هفت درم بالنگو نیلوفر هر یک سه درم عناب ده درم با ترنجبین
بجوشانند وصاف کنند ومعجون نجاح پنج مثقال یا هفت مثقال در آن
حل کنند وبیاشامند واین حب نیز مفید بود **صفته** افتیمون چهار درم سفایج
دایاره قیقرا هر یک ده درم غاریقون یکدرم نمک هندی نیم درم اسطو
خودوس یکدرم ونیم بکوبند وبآب رازیانه حب سازند شربتی یک
درم باشد واین مفرح نافع بود **صفته** بالنگو پوست ترنج قرنفل مصطکی
قرفه دارچینی جوز بوا قاقله نارمشک بهمن سفید وسرخ زرنباد درونج
عقربی زعفران تخم بادروج تخم فرنجمشک هر یک دانگی مجموع

زاده

کرده هلیله کابلی چهل عدد آمله سی عدد در سه رطل آب بجوشانند تا رطلی آید
پس صاف کنند و با رطلی عسل بقوام آرند و از آتش فرو گیرند و ادویه
در آن ریزند و بر بندند و احیاناً منقالی از آن تناول کنند و اگر از احتراق صفرا
بود علامت آن هذیان و بیخوابی و اضطراب و غضب و دشنام و صیاح
و سفرت لون علاج تنقیه بمطبوخ هلیله یا افتیمون یا معجون نجاح یا قرص بنفشه
کرده روغن بنفشه و شیر زنان بر سر چکانند و نشاط و سماع
بالحان و نغمات خوش و حضور یاران انیس مشغول کردند و استحمام بآب
معتدل بود و خطمی و بنفشه و برگ بید بر سر و اندام بشویند و پوست خشخاش و بنفشه
و نیلوفر و تخم کاهو و خطمی بجوشانند و بر بخار آن بدارند و بر سر ریزند
و اگر از احتراق سودا باشد تمکث آن بیشتر و معالجه آن مشکلتر بود علامت
آن کثرت فکر و غم و گریه و فزع و تخیلات فاسده و دوستی خلوت بود
علاج هر روز جلابی از گاوزبان و نیلوفر و بنفشه هر یک سه درم و بالنگو
دو درم گلقند ده منقال تناول کنند و غذا نخوداب و تنوماش
یا اسفاناخ و مغز بادام خورند و بعد از نضج تنقیه بمطبوخ افتیمون و ایاره
جالینوس و ایاره لوغاذیا و یا معجون نجاح کنند و ماء الجبن در این
قسم مفید بود صفته شیر بز رطلی بجوشانند و در حالت جوش ناید آن
فرو گیرند و یک اوقیه سکنجبین افتیمون بدان ریزند و بر هم زنند پس

صاف کنند و از بیرا و تشرب نمایند و احیانا اگر امینی مفرح خورند مفرح
ورق گل سرخ سعد قرنفل هر یک نیم درم قرنفه قرنجمشک لاجورد
ترنج هر یک سه درم مشک ۵ دانگ کوفته و بجلّت شراب سیب سرشند
و یک مثقال در شراب گاوزبان حل کرده تناول کنند و دار المسک
حلو نیز مفید بود و اما آنچه تعلق بمراق بود دلیل اسطه ورم آن باشند
باشد آن از خلط سوداوی و بدین سبب بخارات متصاعد شده
دماغ را متغیر شود علامتش آن انتفاخ و لین بطن و ضیق نفس صدر
و کثرت دیق و جشا و جوع بود دوا چیانی بخارات کند که متصاعد
شود علاج هر روز جلابی از بادرنگبویه و گاوزبان و رازیانه و گلقند تناول
کنند و غذا از زیرباج و بعد از نضج سناء مکی نیم درم و شکر ده درم
بجوشانند و معجون خیار شنبر نیم مثقال در آن حل کنند و بیاشامند
و حقنهای لینه استعمال کنند و اگر با این نوع حرارتی باشد جلاب
از نیلوفر و تخم کاسنی و عنب الثعلب و ترنجبین و نبات خورند
و شراب بنفشه و خشخاش لعق کنند و غذا ماء الشعیر و بنو ماش خورند
با مغز بادام و استعمال کنند و ترطیب دماغ کنند و شیر زنان بیفشر
زنان بر سر و بینی نهند و روغن بنفشه مفید بود و استحمام با آب گرم
بر مراق ریختن مناسب باشد و از اجل انواع مالیخولیا مانیا بود

دا آن جنون سبعی باشد علامت ان غضب و قصد ایذا بود و از
جمله ان داء الکلب است و آن بیشتر از احتراق دم باشد علامت
ان ضحک و لعب و عبث و قصد اذیت مردم باشد همچون طبیعت کلب
و از انجمله قطرب باشد علامت ان تحریک بسیار و بی آرامی و از مردم
گریختن و شدت عبوس بود و بر ساق ایشان اکثر اوقات
قروح چند باشد و علاج ان همچون مالیخولیاست عشق آنرا نیز
از مالیخولیا شمرده اند و آن وسوسه باشد که مردم را بفکر صورتی
خوب دارد و علامت آن صفرت لون و غفلت و حیرت
و سکوت و کثرت فکر و نجوا و سرعت نبض و صفرت و صلابت
ان بود و دایما انفس و آه سرد کشند علاج او آنست که بکارهای
بزرگ و سفر و صید اشتغال نمایند و ترطیب دماغ با دهانها و
نطولات کنند و تقویت قلب بشراب حماض و صندل
و سیب و مفرح یاقوتی و غذا زیرباج خورند و ترک دیدن محبوب
و ذکر او کنند و اگر وصال ممکن باشد بهترین علاج آنست والا
بمذمت و تقبیح معشوق و سرزنش و امثال ان سعی کنند که از این
باز آید و کثرت مجامعت با غیر محبوب نیز مفید بود نسیان فراموشی
بود و ان فساد فکر یا ذکر یا متخیله باشد و سبب ان استیلاء

بلغم بر اجزاء دماغ علامت کثرت خواب وتری بینی و چشم وگرانی سر
وکدورت حواس بود علاج هر روز جلابی از بالنکو و بیخ مهک هر یک
سه درم رازیانه گلنگبین ده درم تناول کنند وغذا نخوداب باشوره
خسکدانه وکبک وتیهو ودراج خورند وتوابل دران کنند وبعد از نضج
تنقیه بحب ایاره وقوقایا کنند وفودنه وخردل در ماء العسل بجوشانند
وبدان غرغره کنند وروغن زنبق وخیری ومرزنجوش بر
سر مالند وجند بید ستر وفودنه ومشک بو بینند وبابونه ومرزنجوش
بجوشانند وبخار ان فرو آرند واحیاناً ماده انجوت ووج وزنجبیل
پرورده وسرکه عنصل وسکنجبین ان تناول کنند ومصطکی وکندر
بخایند ونقل بجوز هندی کنند واگر بجای اب ماء العسل با شراب ریحانی
خورند بهتر بود وبحث ودرس واستماع آوازهای بلند مفید بود دوای
مفید فلفل دارفلفل دارچینی زنجبیل وج هر یک ده درم سنبل جوزبوا
هر یک سه درم زعفران عود هر یک دو درم مشک واملی کوفته بیخته
بعسل سرشته یک مثقال از ان بخورند آخر کندر وج سعد هر یک ده درم
زنجبیل فلفل هر یک پنج درم کوفته با دو چندان عسل بسرشند ونسیان
بسبب سودا نیز واقع شود وعلامت ان سهر وبیخوابی وخیالات
متحزن وکدورت لون وبطوء الکلام بود علاج هر روز جلابی از بالنکو و

نانخواه

نیلوفر و کاوزبان و نبات تناول کنند و تنقیه دماغ بحب افتیمون
و مطبوخ آن و غذا نخوداب و شوربا با مغز بادام بخورند و استحمام
و تدهین بروغن بنفشه و نرگس مفید بود و نسیان السبب سوء المزاج
گرم دماغ حادث شود و علامت آن خشکی منخرین و دهن و گرمی
ملمس سر و تخیل آتش و شعله و چیزهای رنگین بود علاج شراب بنفشه و نیلوفر
با عرق گل و بید آب بسر دماغ بنشانند و غذا شوربا و اسفناج و مغز
بادام با جزیره از شیره سبوس و نبات و روغن بنفشه و ترطیب دماغ بر
بارده و نطولات بارده مفید **فالج** استرخای بود که در شقی از بدن حادث
و سبب آن خلطی بلغمی بود که مسالک روح نفسانی را ببندد و گرد آید
علامت آن بطلان حس و حرکت بود و نبض بطی و متفاوت و متقارب و
سفید و اگر لون عضو مفلوج متغیر شود و لاغر و پژمرده گردد امید برء آن نتوان
علاج تا چهار روز تا توانند تقلیل طعام کنند و از ادویه و از ادویه هیچ ندهند
و بانکی آب گوشت با زیره و دارچینی بسازند و بجای آب ماء العسل
خورند و بعد از چهار روز حلابی با زرازیانه و بالنگو و بیخ مهک و انیسون
و کلنگبین خورند و غذا نخوداب با شیره خشکدانه با فلفل و دارچینی باشد
و بعد از نضج تمام این حب فرو برند **صفت** صبر یک مثقال بوزیدان
ماهیزهره هر ... شیده بروغن بادام حب کرده هر یک درمی غاریقون

شحم حنظل انیسون هر یک سه درم ملح هندی وانکی و نیم مثقال یکبار اکب کوفته
با آب رازیانه حب سازند و بعد از دو روز این حقنه استعمال کنند
صفته برگ سلق برگ ابداخبر و برگ سلق شبت نانخواه مرزنجوش خبک
اکلیل الملک حلبه حرمل هر یک ده درم باده درم بجوشانند و صافی کنند
و شکر سرخ و عسل و انگامه هر یک ده درم دران حل کرده با روغن زیت
پانزده درم استعمال کنند و اگر مزاج قوی بود حقنه که در باب سکته گفت
معتد بود و تریاق کبیر و مثرودیطوس و جوارش بلادری هر کدام که باشد مثقالی
احیانا تناول کنند با شراب بالنکو و فلفل و دارچینی و بیخ اذخر و عاقرقرحا
بخایند و چون اثر بیران ظاهر شود روغن قسط و ناردین و شونیز و نفط سپید
و سداب و امثال ان در اعضا علیل بمالند و مشک و فلفل و نوشادر و کندش
کوفته در بینی دمند و سوسن و نرگس و یاسمین بویند و این ماء الاصول هر روز
نمایند صفته بیخ رازیانه بیخ کرفس اذخر هر یک هفت درم تخم رازیانه تخم کرفس
انیسون هر یک سه درم نانخواه زراوند شونیز هر یک سه درم در دو من
آب بجوشانند تا یک من آید و با یکمن عسل بقوام آرند تشنج آنست که عصب
با مبدا از خویش جهد و عضو نیز تابع او شود و بواسطه ان از حرکت
انبساطی باز ماند و سبب این رطوبتی بود که عضل و عصب را ممتلی گردانیده
باشد و در طول ان نقصان شود و در عرض ان زیادتی واقع شود و آن تشنج

الل و املاء

رطوبت و امتلائی نیز گویند و این بغتة واقع شود و علامت آن علامت
امتلا و غلبه بلغم بود و علاج آن همچون علاج فالج باشد و اگر سبب یبوست
بود که عصاب را عارض شود و آنرا تشنج یابس گویند و این نوع تشنج اکثر
بود و سبب آن یبوست و استفراغ بسیار یا سهر یا غم یا حرکات
عنیفه بود و علاج ترطیب بدن و امثال آن کنند با غذیه چرب گوشت
بره و بزغاله و مرغ و ماهی تازه و حسو و حریره و شیر تازه و امثال آن از
اشربه بنفشه و خشخاش و انار عذب و آب خیار و کدو و نبات
و شراب رقیق جدید یا ممزوج مفید بود و نیلوفر و بنفشه و خطمی و خشخاش
و برگ چغندر و کاهو و کدو بجوشانند و در آن نشینند و بر عضو میریزند
و بعد از آن موم روغن از روغن بنفشه و موم و کتیرا در بدن بمالند و روغن
بنفشه و شیر زنان استنشاق کنند و اگر تشنج بسبب گزیدن عقرب
حادث شود تریاق اربعه در شربتی از نبات حل کنند و بیاشامند
و اگر سبب قرحه عصب باشد علاج آن خواهد آمد و بسبب کرم نیز حادث
شود علاج قتل و اخراج بود ذکر کزاز و تمدد اما کزاز تشنجی بود که عضلات را ستر قیده
حادث شود و تمدد و تشنج عصبی دار جهة مبداء و از جهت
خلاف چنانچه عضو از هیچ طرف حرکت نکند و علاج هر دو همچون علاج
تشنج باشد لقوه مرضی بود که در عضلات روی و چشم واقع شود

بشقی از روی بجهتی غیر طبیعی منجذب شود و از هیأت بگردد و سبب آن
یا تشنج باشد یا استرخا آنچه از تشنج بود علامت آن تمدد پوست همه
و قلت بزاق بود و از جانب صحیح چشم بر هم نتوان نهاد و علاج آن
همچون علاج تشنج بود و آنچه از استرخا بود علامت آن استرخا و ضعف
حرکت دهن و کدورت همه تن خصوص حس ذوق بود و جفن زیرین
فرو آمده باشد و حکایت مسترخی شده و تدبیر لقوه آنست که تا بهفت
روز و چهار روز معالجه نکنند و آب نخورند و تا توانند چیزی نخورند خاصه
در اوائل که گفته شد و بعد از آن حلاوی از زرنا نه و انیسون و بالنگو و گلقند تناول
کنند و غذا نخود آب با فلفل و زعفران و دارچینی و گوشت سهب
و تستر بچه و کبک و تیهو مفید بود و تنقیه بحب صبر و حقنهای حاده کنند
و بوست تنج که در ماء العسل بجوشانند و بدان غرغره کنند و در خانه
تاریک نشینند و مرزنجوش و صعتر و خندبیدستر بجوشانند و روی
بنجاران فرو آرند و کندر و مصطکی و حلتیت بخایند و وج و فلفل و خولنجان
و قرنفل و عاقرقرحا در دهن گیرند رعشه علتی است که در اعضای آلی ظاهر
بسبب عجز قوت محرکه از تحریک عضل با ثبات آن بر سبیل اتصال
بس حرکات ارادی با ثبات بحرکت غیر ارادی مختلط شود و سبب
این مرض سوء المزاج بارد بود مادی یا ساذج که عارض عصب گردد

ون نها

و مشایخ مثل الخمر را بسیار واقع شود و از شراب و آب سرد و بافراط
و امراض خفقانی نیز حادث شود و آنچه سوء المزاج بارد مادی بود
علاج و علامت آن غلبه بلغم باشد علاج هر روز جلابی از افتیمون در آب
و گلنگبین تناول کنند و غذا نخود آب با فلفل و زعفران بگوشت
اسپ و کبک و دراج خورند و تنقیه بحب ایارج کنند و بعد از تنقیه
روغن قسط و روغن نرگس در سر و پشت بمالند و بحمام گرم رفتن و
بافتاب نشستن مفید بود و تناول ارجیل و مغز خرگوش سود دهد
و آنچه از سوء المزاج ساذج بود بسبب سردی داخلی یا خارجی بود علاج
آن حلتیت با ماء العسل یا گلنگبین تناول و ادهان حاره استعمال
و آنچه از کثرت شرب خمر باشد ترک شراب باید کرد و تقویت دماغ
بروغن گل و مورد و رب سیب فواکه مفید بود و آنچه بسبب اعراض نفسانی
بود مثل غضب و خجالت بود ازاله آن سبب باید کرد بهر حیله
که باشد و اگر بسبب گزیدن حشرات حادث شود شراب یا لنگو
یا تریاق تناول کنند و ازاله سبب کوشند و گاه باشد که رعشه
بسبب یبوست بدن بود بواسطه استفراغ بسیار و تحلیل بافراط
و این قسم مشکلتر بود و علاج آن ترطیب بدن بود و تناول
شراب بنفشه و خشخاش و غذا ابو یا ش با مغز بادام و اسفناج و

وفروج فربه باشند وصریره ازن ناسته وروغن بادام ونبات خورند ودندهن بروغن بنفشه بادام کنند **اختلاج** حیلتی اندام باشند وابرو وچشم ولب وروی ومقدمة القوه باشند وسبب ان رطوبتی لزجه باشند که حرارت غریزی انرا به تحلیل باریح وبخار کنند وان سبب ودر انسام بیرون نتوانند شد وقوت دافعه خواهد که انرا دفع کند پس میان ایشان مدافعتی حاصل شود وموجب اختلاج کردد تریاق اربعه با شراب یا لنکو تناول کنند وآن عضو را بروغن قسط وناردین بمالند واکر احتیاج باشد تنقیه بحقنهای وایارج های که مسهل بلغم باشند کنند **خدر** آنست که اعضا تیره شود وبخواب رود وان مرضی است که موجب نقصان یا بطلان حس شود وسبب ان سده باشد که در عصب واقع شود بواسطه خلطی غلیظ ومانع روح نفسانی کردد پس علامات غلبه خون ظاهر شود فصد کنند وتقلیل غذا واکر علامات غلبه بلغم باشند تنقیه کنند ومعالجات فالج استعمال نمایند واکر بواسطه یبوست بود وعلامات آن همچون علامات تشنج یابس بود وعلاجش همان باشد واکر سبب ضغط ورمی باشد یا بستن یا برای نشستن علاج ان منع ضاغط بود وتقویت عضو **زکام ونزله** عبارت از فضلاتی بود که از دماغ فرود آید اکر بمنخرین آید زکام واکر

و اگر بسینه و حلق فرو ریزد نزله گویند و سبب این مرض اگر سوء المزاج
حار بود که عارض دماغ گردد بسبب حرارت آفتاب یا تناول
اشیاء حاره حریفه علامت آن حمرت و حرقت چشم و خاریدن
بینی بود علاج در ابتدا فصد کنند و اگر سن و مزاج مقتضی بود و
شراب بنفشه و عناب و نیلوفر تناول کنند و غذا آبنو ماش و مغز بادام
و اسفناج خورند و از گوشت و شیرینی و منجرات پرهیزند و اگر علامات
امتلا باشد یا قرص بنفشه یا مطبوخ فواکه تلیین کنند یا شراب بنفشه و
ترنجبین و شیر خشت یا خیارشنبر هر یک ده درم و بعد از تنقیه استحمام
کنند و روغن بنفشه استنشاق و اگر سیلان رطوبت متمادی شود
سبوس و سرکه یا صندل و کشنیز تبخیر کنند و اگر سبب سوء المزاج بارد
بود که بسبب داخلی و خارجی عارض شود علامت آن تنخر منخرین و
کلال حواس و ثقل و کسل بود بهوای گرم استراحت کنند علاج
سر بدستار پشمین و غیره گرم دارند و جلابی از بیخ مهک و پرسیاوشان
و نبات و بالنگو تناول کنند و غذا نخود آب با مغز و مغز بادام
خورند و اگر طبیعت محتبس باشد سنا پنج درم بنفشه نیلوفر پرسیاوشان
بیخ مهک هر یک سه درم شکر سرخ خیارچنبر هر یک ده درم بادیان
و شبت و بابونه و بیخ و اکلیل الملک و مرزنجوش سحوق نهند و

و سر به بخار آن فرو آرند و اگر در حمام نیز بر سر ریزند مفید بود و اگر آنچه
از منخرین آید رقیق بود شونیز و انیسون بکوبند و در خرقه بندند و می بویند
و بعد بر آتش گرم کنند و بر سر بندند و اگر سیلان رطوبات متمادی
شود بگیرند کندر و سندروس و کاغذ تبخیر کنند و بر پشت باز نخسپند
تا ماده بسینه نریزد و اگر احساس دغدغه در حلق کنند [illegible] انرا دفع کنند
و سنگی گرم کنند و سرکه بر ان ریزند و بینی بر ان فرو آرند اما در نزله
از حموضات و چیزهای که شور باشد و تیز احتراز نمایند و جلابی از تمر آ[illegible]
بنفشه یا بنفشه مربی یا ترنجبین خورند و باقلی آب با روغن بادام و جرعه
از شیره سپستان و نبات و روغن بادام و تخم شاهسفرم مناسب
بود و اگر با ان سعال بود علاج ان کنند چنانچه گفته شود در باب امراض صدر

باب دوم در امراض چشم به حافظ صحت عین واجبست که از امتلا
و سکر متواتر و تناول عدس و باقلا و بادنجان و قدید و گوشتهای
و طعامهای شور و هریسها و ابکامه‌ها احتراز کنند و چشم را از هوای
گرم و سرد و دود و غبار نگهدارند و از ادمان کتابت و گریه و
بیخوابی مجتنب باشند و نظر در اشیای براق نکنند و استحمام
معتدل و تدهین سر بروغن بنفشه و کدو کنند و روشنائی و کحل الجواهر
احیانا در چشم کشند **ضعف البصر** اگر بواسطه غلبه خون باشد

و علامت آن ظاهر بود فصد قیفال کنند و شراب بنفشه و عناب تناول کنند
یا بنفشه و نیلوفر و عناب با ترنجبین جلاب بسازند و غذا ابو باش یا آب
مغز بادام و اسفاناخ خورند و تنقیه بقرص بنفشه کنند و توتیای غوره
و لد و کحل کنند و اگر از ماده بارد رطب بود علامت آن دمع و رمص
بود بی حمرت و وجع در عقب خواب اکثر زیاده شود علاج هر روز
جلابی بود از رازیانه و بیخ کهسک و نبات تناول کنند و بعد از نضج تنقیه
با یارج فیقرا یا قرص بنفشه یا ترید و سقمونیا کنند و غرغره با ماء العسل
و رازیانه کنند و روشنائی کبیر و باسلیقون در چشم کشند رمد دموی
حار بود که در ملتحمه حادث شود از ماده دم باشد علامت آن وجع
محرق و خاریدن چشم و ضربان صدغین و کثرت رمد و دمعه در رمص و ثقل
باشد علاج فصد قیفال کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و نقوع آن
و شراب عناب و نیلوفر با شامند و اگر صفراوی بود علامت آن شدت
وجع و خاریدن بی دمع و رمص باشد علاج آب انارین با تمر یا نبات
تناول کنند یا بنفشه و اجاص و عناب با نبات یا جلاب خورند
و تنقیه بمطبوخ هلیله زرد کنند و قرص بنفشه و در هر دو نوع شیر
زنان و سفیده تخم مرغ بر بندد و در چشم چکانند و صندل و روباه ترک
و گلاب و لعاب بزرقطونا و ماميثا بر حوالی چشم ضماد سازند

و شیاف ابیض و کافوری در چشم کشند و اگر بلغمی باشد علامت آن انتفاخ
چشم بود و کثرت رمص و دمعه و التصاق جفن و ثقل و اما حمرت باشد
علاج بتنقیه دماغ کنند بحبها و ایارجها و حقنهای نرم و لعاب و حلبه سنبته
و برگ در چشم چکانند و ذرور ابیض بکشند و صبر و حضض و اقاقیا و زعفران
طلا کنند و اگر سوداوی بود علامت آن صداع و یبوست چشم بود
و جفن بر هم نرسد علاج شربت بنفشه و نیلوفر و خشخاش تناول کنند و غذا
بنو ماش با مغز بادام خورند و ضمادات و نطولات مرطبه استعمال کنند
وردنج رمدی عظیم بود که بیاض متورم شود و چشم نیک فرو نتواند
گرفتن و بیشتر صبیان را عارض شود و علاج آن همچون علاج رمد باشد
و حجامت نقره و ارسال علق مفید بود و در رمد مطلقا از شیرینی و گوشت
و جماع احتراز کنند و شراب عناب و بنفشه خورند و تنقیه بقرص بنفشه
یا سقمونیا و مطبوخ هلیله خورند و شیاف ابار کشند **صفت آن** اسفیداج
مغسول ده درم انزروت سه درم نشاسته کثیرا هر یک دو درم افیون
نیم درم سحق کنند و شیاف سازند و در وقت حاجت به آب بسایند
و بکشند **طرفه** نقطه خون باشد که در طبقه ملتحمه حادث شود بسبب سقطه
یا ضربه یا حرکتی عنیفه یا صیحه شدیده علاج آن فصد و حجامت کنند و شراب
عناب و ترنجبین تناول کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه بالقوع

ان کنند

آن کنند و قطرهٔ خون بال کبوتر یا بط تنها یا با گل ارمنی و شیر دختران
در چشم چکانند و روغن گل و سفیدهٔ بیضه نیز شاید و هم ابتدا با مامیثا و
گل ارمنی و فوفل بر حوالی چشم ضماد سازند و باز در انتها و اکلیل الملک
و بیخ مهک و دم الاخوین و زعفران و زردهٔ بیضه با روغن گل ضماد سازند
ظفره زیادتی بود که از کنج چشم ظاهر شود و منتشر گردد تا بسیاهی چشم
علاج آن در ابتدا فصد قیفال باید کرد و تنقیه بحب ایارج و ایارج جالینوس
کنند و از لبنیات و دسومات و مولدات بلغم احتراز کنند و
شیاف باسلیقون و قیصر و روشنائی در چشم کشند و اگر ظفره
غلیظ بود بهترین علاج کشط باشد سبل پرده باشد که از اطراف چشم
ظاهر شود و بتدریج زاید گردد و سبب آن امتلای عروق چشم باشد
از خون غلیظ علامت آن حکه و سیلان رطوبت و ضعف بصر و ظهور
عروق بسیار بود در چشم و از روشنی و چراغ متاذی شود علاج
او فصد عرق پیشانی و عرق ماق کنند و احتراز از غبار و دود و جماع
و طول سجود و هر روز جلابی از بنفشه و نیلوفر و عناب و ترنجبین و نبات
ناول کنند و غذا انبوباتش با مغز بادام خورند و بعد از نضج این حب تناول کنند
صفته سنا کل سرخ بنفشه هر یک پنج درم نیلوفر چهار درم هلیله سیاه
و زرد و کابلی هر یک هفت درم تربد و درم خیارشنبر ترنجبین

هر یک پنج درم سقمونیا نیم دانگ بعد از آنکه فرو برند بگیرند و بر مطبوخ
ریزند و شیاف احمر و شیاف قلقطار و باسلیقون و دو بار چون
در روشنایی در چشم کشند **صفت** شیاف قلقطار زنگ سوخته پنج درم
زنجار دو درم نوشادر بوره زرنیخ مصعد هر یک سه درم سحق کنند
و شیاف سازند و وقت حاجت با آب رازیانه بسایند و بکشند
و اگر باین معالجت به نشود بمقراض لقط باید کرد **جرب عین** خشونتی باشد
که بباطن جفن حادث شود با آن خارشتی بود علاج فصد قیفال کنند و شیاف
احمر و اخضر و روشنائی بکشند و اگر با جرب رمد منضم شود ادویه حاره
استعمال کنند و تنقیه بمطبوخ هلیله با حب افتیمون کنند و جفن
باز گردانند و بوره سحق کرده بران افشانند و زمانی بگذارند پس بآب
روند و اگر مزمن شود و جفن غلیظ گردد هر بامداد و شب جفن باز گردانند
و بشکر طبرزد میکنند تا از آن خون بیاید و ادویه حاره بران افشانند
و شیاف ابیض و شیاف اباره در چشم کشند **قروح عین** سبب آن
ماده تیز باشد و علامت آن وجع با خلش و ضربان علاج فصد و حجامت کنند
و تنقیه و شراب بنفشه و عناب تناول کنند و غذا ابنو ماش یا مغز بادام خورند
و اگر حرارتی باشد سکنجبین با شیره خشخاش خورند و شیخ سوخته دمان
بشویند و ذرور سازند **حرقت عین** سوزش چشم بسبب انصباب

اخلاط تند

اخلاط نیز بالیدتقای بخارات بود علاج اگر علامات امتلا ظاهر بود فصد
کنند و تلیین طبیعت و بعد از تنقیه این کحل بکشند و فلفل و دارچینی
هر یک درمی زعفران چهار درم حضض شش درم سنبل چار درم کافور
دانگی بکوبند و استعمال کنند و اگر علامات امتلا نباشد توتیا و غوره
بکشند و کاسنی نیز بکوبند و بروغن گل ضماد سازند **نزول آب** عبارت
از رطوبات بود که در ثقبه عنبیه ریزد و مانع ابصار شود و سبب آن برودت
مزاج دماغ بود یا ضربه یا سقطه که عارض شود یا در عقب صداع مزمن حادث
شود علامت آن در ابتدای تخیل مثل پشه و موی و دود و شعاعات
مشاهده کنند علاج هر روز چلابی از رازیانه و بالنگو و بیخ مهک و گلقند تناول
کنند و غذا نخوداب و بعد از نضج تنقیه دماغ بحب ایارج و قوقایا کنند
و از اطعمه بارده و بقول و فواکه و جماع محترز باشند و شیاف مرارات
و باسلیقون در ابتدا کشند و این شیاف نیز مفید بود **صفته** شحم
حنظل یک مثقال فرفیون نیمدرم نوشادر نیمدرم سکبینج یکدرم و نیم
زهره هژده درم همه را با آب رازیانه باسداب شیاف سازند و خشک
کنند و بوقت حاجت بگلاب بسایند و در چشم کشند و آب
چون محکم شود و منع ابصار کند از آن غیر از قدح علاجی نباشد **جهر**
آن باشد که بروز نه بیند و سبب آن قلت روح باصره یا رقت

آن بود علاج ترطیب و تقویت دماغ کنند با غذیه رطبه و تغلیظ خون
با غذیه لزجه مثل هریسه و پاچه و از میوها انجیر و انگور مناسب بود و درد
چشم هم درچشم کشند غشا ان بود که شب نه بیند و سبب انجا ی
بود که بخار غلیظ مرتفع شود و روح باصره را غلیظ کرداند و در روز بواسطه حرارت
و ضو آفتاب ان بخارات لطیف کردد و ابصار حاصل شود علاج از
جلابی از رازیانه و بیخ کاسنی و کلقند تناول کنند و غذا نخود اب با مرغ
جوان و کبک و تیهو و فلفل و زنجبیل و دارچینی خورند و بعد از نضج تنقیه بحب
ایاره و فوقایا کنند و عطسه آرند و موی بیدن کندن و چند بار سنبل فلفل
و بابونه و رازیانه و شبت و خشک بجوشانند و بر بخار ان دارند و این
شیاف در چشم کشند صفته مشک زعفران زهره کلنک زهره
شبوط مساوی سحق کنند و با آب رازیانه شیاف سازند
و در چشم کشند بیاض سفیدیست که در طبقه قرنیه حادث شود و اکثر
بعد از قروح و آبله و رمد بود علاج تنقیه بحب ایاره و حب منتنه و ایاره
جالینوس کنند و دران سفیدی زبان مالیدن سود دارد در حمام
یا بعد از حمام ذرور زبد البحر انزروت نبات هر یک چار درم بوره
یکدرم سحق کنند و استعمال نمایند و اگر بیاض غلیظ بود این شیاف کشند
صفته اسکنج انزروت هر یک چار درم و زبد البحر بوره نان تازه

درم یک

هر یک هشت درم و هند نجار زنگار اندرانی هر یک درمی کوفته بیخته بآب رازیانه
باسداب بشیاف بسازند و در وقت حاجت وج بجوشانند
و شیاف را دران حل کرده در چشم چکانند و صیابر البعد از رمد
بواسطه التصاق جفن و ریختن مواد بچشم حادث شود و بسبب عدم
تحلل متمکن شود انرا بدین شیاف علاج کنند **صفته** کندر انزروت صبر مر
دم الاخوین کحل اقلیمیا قضه ماوی بکوبند و بآب رازیانه شیاف سازند
سلاق آنست که جفن غلیظ و سرخ شود بواسطه ماده غلیظه اکاله که بدان
ریزد که مژه ریخته شود و بیشتر بعد از رمد حادث شود علاج اولا تنقیه
دماغ کنند از خلطی که غالب باشد و استحمام مفید بود عدس با آب
تورک و گلاب بجوشانند تا مهرا شود و ضماد سازند با سفیده و روغن
گل بهم زنند و بران نهند و انچه مزمن باشد تا بشد فصد عرق پیشانی و
حجامت نقره باید کرد و نحاس سوخته نیم درم و زاج سوخته سه درم
و زعفران و فلفل هر یک ربع درمی بسایند و بشراب سرشته ضماد کنند
شرناق شحم زاید بود که در جفن اعلی حادث شود و انرا الثقل کرده اند
و بیشتر صبیانرا حادث شود و مرطوبی مزاج را علاج او آنست که
شق کنند و بیرون آرند و نمک و زیره دران ریزند و خرقه
بسرکه تر کنند و بران نهند تا یقینی که باشد یکدان و بعد از ان با دو

ملصقه علاج کنند **شعر منقلب** این مرض بسبب رطوبتی که در اشعار و جفن
منعفن شود حادث گردد علاج اولا تنقیه دماغ کنند بایاره و قوقایا
کنند و موی را که دراز کونه شده باشد بر کنند و نشیر الخیر و خون
ضفدع یا خون قراد شتر یا قراد سک موضع نتف را طلا کنند و زهره
خارپشت و خون کبوتر با جندبیدستر نیز مفید بود و یا موی بر کنند
و بسوزنی گرم کرده موضع مو را داغ کنند و اگر یک موی یا دو موی
بیش نباشد بدبق یا مصطکی یا موی دیگر بچسبند یا سوزنی باریک
در جفن فرو برند و آن موی در سوراخ سوزن بکشند و از طرف ظاهر
جفن بیرون آرند و اگر موی بسیار بود علاج بهتر از تشمیر نیست
و آن چنان باشد که بعضی از پوست جفن بکشند و بعد از آن بهم دوزند
تا پوست کشیده شود و موی از طرف خارج آید و بعد از آن صدف
سوخته و مصطکی و قطران و زاج را بسابند و در چشم کشند و شیاف
اخضر و باسلیقون و روشنائی مفید بود **برده** رطوبتی باشد که
در باطن جفن متحجر شود و آنرا بانزروت و صمغ و بطم و سرکه طلا کنند
و اگر مفید نباشد شق کنند و بیرون آرند **انتشار اشفار** ریختن
مژه سبب رطوبت بود که در اهداب جمع شود و علامت
آن حمرت و صلابت جفن باشد علاج تنقیه دماغ کنند و بعد از آن

بایزند

تدهین سر بید و روغن بنفشه کند و اگر انتشار بعد از امراض حاده شود استفراغ
نباید کرد و حجر ارمنی اکتحال مناسب بود **دوائی** که منبت اشعار بود
پنج فی و شیح و استخوان خرما دود کنند هر یک سه درم سنبل حب
بلسان هر یک درمی حجر لاجورد چهار درم سحق کنند و بمیل در اشعار
میکشند **قمل اشفار** جانوری بود که از رطوبت عفنه در اشعار حادث
شود علاج تنقیه دماغ بحب ایاره و قوقایا و اجفان را باب نمک بشویند
و روغن استه زرد آلو تلخ دران بمالند و صبر و مویزج طلا کنند یا بوره
و شب یمانی با زیبق مغسول با خشک حنا و نمک و از امتلای غذا و شرب
احتراز کنند و استحمام در حالت خلو معده مفید بود **خیالات**
اشکال و الوان مختلف بود که احساس کنند و شاید که سبب آن
قوت حس بصر بود که غبار هوا و بخار غذا احساس کنند و علامت
این سلامت قوت ابصار بود و تدبیر آن با غذیه غلیظ کنند
و گاه بود که تخیل ابلوهانه از دود کند که از چشم بر آید و سبب آن
خلطی سوداوی بود که در شریان حادث شود علاج تنقیه دماغ بود
بحب ایاره و حب قوقایا بعد از آن تناول اطریفل مفید بود
و اگر تخیل کنند در حالت عطسه یا مالیدن چشم که چیزهای سفید از زیر
و بالای بر می آید یا از بالا بزیر می آید دلالت بر امتلای معده

وحوالی علین کنند علاج تنقیه معده بقی و تنقیه دماغ بحب ایاره وحب ذهب

وبعد از ان اصلاح غذا و تناول اطریفل صغیر حول کج شدن چشم بود اگر

خلقی بود علاج پذیر نباشند و اگر عارضی بود سبب ان تشنجی بود که در اعصبه

دماغ حادث میشود و طبقه صلبیه را مدد نکنند و اگر بواسطه یبوستی باشد

که از استفراغ مفرط یا مقاسات امراض حاده و حرارت شدیده

حادث شود علامات ان تقدم سبب بود و علامت تشنج یابس

علاج شیر بنفشه و خشخاش تناول کنند و غذا ابو ماش و شیره بادام

و اسفناخ و کدو خورند و روغن بنفشه و کدو و شیر زنان بر سر مالند و

بنفشه و برگ بید و کدو و خشخاش بجوشانند و بر سر ریزند و اگر از امتلاء

اعصبه دماغ حادث شود علامت ان علامت تشنج امتلائی بود

علاج تنقیه دماغ کنند بحبها و ایارها و روغن بابونه و شبت و نرگس در سر مالند

اگر در طفولیت از بهایت شیر دادن و خوابانیدن واقع شود تکلف

طفل کنند تا نظر بجهتی خلاف ان و از اغذیه مبخره و مجففه احتراز کنند

و برده را در چشم بندند و در برابر علین سوراخ چنان کرده باشند که اورا

نظر راست باید کرد تا زمان طویل تا باز بحال خود بود باب سیوم در

امراض گوش حافظ صحت سمع را باید که از اغذیه غلیظه و مبخرات و با

سرد و گرم و اصوات عظیمه مثل طبل و بوق و رعد اجتناب نمایند و

اجانا

احیاناً روغن بلسان و زیبق در گوش چکانند و بعد از زمانی شستن کنند
و چرک از گوش پاک کنند تا جمع نگردد که متحجر گردد و هر سال تنقیه دماغ
بحبوب و ایارجات مناسب بود **وجع اذن** اگر از غلبه خون باشد علامات
آن ظاهر بود فصد قیفال کنند و شراب بنفشه و عناب و ترنجبین تناول
نمایند و تنقیه دماغ بمطبوخ فواکه با هلیله و اسطورک و شیر زنان و روغن
گل و آب کدو و آب غوره و خل در گوش چکانند و اطراف گوش بصندلین
و گلاب و آب کشنیز و کاهو و بید و لسان افروز طلا کنند و اگر علامت
غلبه صفرا ظاهر بود باستعمال مبردات مذکوره کنند و اگر وجع بغایت سخت
باشد حب افیون در روغن گل بگدازند و در گوش چکانند و اسهال صفرا
کنند و اگر علامات غلبه بلغم ظاهر شود تنقیه بحب ایاره و قوقایا کنند
و غرغره بسکنجبین عسلی و روغن قسط و سوسن و مرزنجوش
و بادام تلخ در گوش چکانند و آب سذاب و مرزنجوش نیز
بسایند و گلقند و رازیانه و شراب بالنگو بخورند و اگر علامات سودا
ظاهر شود بحب افیتمون و اصطمخیقون کنند و روغن نرگس و بادام
در گوش چکانند و شیر زنان بر سر دوشند و اگر وجع از شیر مادر می
باشد علامت آن تپ و ثقل سر و پیشانی و قلق و اضطراب و سیلان
دمع بود علاج فصد کنند و شراب بنفشه و نیلوفر و عناب تناول

وغذا کشکاب با شیره خشخاش خورند وتلیین طبیعت بمطبوخ هلیله یا
مطبوخ فواکه یا نقوع آن یا ترنجبین وشیرخشت نمایند وشیاف
ابیض بشیر دختران بسایند ودر گوش چکانند ودر وباء تریاک وصندل
وآب کشنیز در حوالی گوش بمالند ونیلوفر وبنفشه وخطمی وبابونه هر یک
یک درم وآرد جو وآرد باقلا هر یک ده درم باهم بسایند وبآب کشنیز
در وباء تریاک وبنفشه ضماد نمایند واکر بتحلیل نرود وعلامات تجمع
مده وقیح ظاهر شود لعاب حلبه وبزر کتان ومرو زرشک وشیر زنان
در گوش چکانند تا نضج یابد ومنفجر شود وبعد از آن فتیله از کتان بعسل
وانزروت بیالایند ودر گوش نهند تا ماده پاک شود واکر بسبب طول
قرحه ومواد عفنه کرم متولد شود وعلامات آن احساس حرکت وخارش
بود آب درمنه ومرزنجوش وآب ورق شفتالو یا بوره وسرکه یا آب
شحم حنظل در گوش چکانند وبعد از آن فتیله در ابریشم پیچند ودر گوش
میکردانند وسعی کنند که عطسه آرند واکر وجع گوش بسبب ریاح غلیظه
باشد اکر بشرکت معده بود علامت آن غثیان وسیلان لعاب
وصداع بود وعلاج آن تنقیه معده بقی وتلیین طبیعت بمطبوخ فواکه وادهان
حاره در گوش چکانند واکر بشرکت دماغ بود علامت آن دوی
وطنین وصداع بود وعلاج تنقیه دماغ کنند بحبها وایارجها واکلیل الملک

وروغن

دورق غار و برنج بسف و مرزنجوش بجوشانند و سر به بخار آن
فرو دارند و بثقل آن ضماد کنند و اگر درد گوش بسبب ماده سرد
باشد که بگوش رسد یا از سبب سرد که بر سر ریزد روغن مرزنجوش
و بابونه در گوش چکانند و سر را گرم دارند و گوش را بخار شلغم پخته و خردل و
بابونه و حنا لیشن و تخم گوره فرو دارند صمم گرانی گوش اگر مولودی یا در پیری
بود یا بسبب ضربه و سقطه که موجب هتک عصبه مفروشه شود علاج
پذیر نباشد و اگر از غلبه صفرا باشد چنانچه در حمیات حاده حادث شود
هر روز جلابی از بنفشه یا ترنجبین و عناب خورند و غذا تمر هندی یا آلو بخارا
و اگر تب باشد چو آب و اسهال طبیعت کنند بمطبوخ فواکه یا بمطبوخ
هلیله یا نیم دانگ سقمونیا و روغن گل در گوش چکانند یا آب انار قشر ده
او بپوست لعقد و بچکانند و اگر سبب غلبه بلغم باشد علامت آن ثقل سر
و بلادت حواس و کثرت خواب بود علاج هر روز جلابی از انیسون
و بیخ مهک و کلنکبین تناول کنند و غذا نخود آب با شیره خشکدانه
و بعد از نضج منقیه بحب ایاره و قوقایا کنند و مغز زرد آلو تلخ و بادام
تلخ و سداب در گوش چکانند یا زهره کلنک و آب مرزنجوش و شحم
حنظل یا انجیر و خردل بکوبند و فتیله سازند و در گوش نهند و اگر بسبب
یبوست دماغ بود علامت باریک شدن روی و بینی و غور در عین

باشد و این نوع بعد از سهر و جوع با تعب مفرد حادث شود
و علاج آن ترطیب دماغ بود بروغن بنفشه و شیر زنان و تناول اغذیه
مرطبه مثل سفیدباج و کدو و گوشت بزغاله و روغن بادام و شیر زنان
بچکانند یا در شب روغن بچکانند و بامداد بحمام روند و گوش بر تابه نرم
نشند تا بیرون آید طنین و دوی آواز گوش آنچه باریک و حاده بود طنین
گویند و آنچه نرم و غلیظ بود دوی و حدوث آن اگر بسبب ریحی
بود غلیظه علامات تمدد و عدم ثقل بود و گاه ساکن باشد و گاهی شنیده
کنند و اگر بسبب فضلات بود که بگوش ریزد بواسطه امتلاء دماغ علامت
آن ثقل و تمدد و دوام طنین بود علاج جلاب از رازیانه و بیخ مهک
وافتیمون و گلقند تناول کنند و غذا نخود آب با زیره و دارچینی و
زعفران و برگ شبت و روغن قسط و خیری و سوسن در گوش
چکانند یا آب ترب یا شونیز و جندبیدستر چکانند یا بابونه و شبت
و اکلیل الملک و ورق غار و نرگس و ترب و مرزنجوش و برنجاسف
بجوشانند و گوش بخار آن بدارند و دامان حمام مفید بود
و اگر آنکه از امتلاء دماغ بود اول تنقیه بایارج و اصطمخیقون با
کرد و بعد از آن استعمال بخورات و قطورات و اگر بسبب
یبوست و خلو بدن باشد علامت او آنست که در گرسنگی

زیاده شود

زیاده شود و در پیری بسیاری ساکن کردد علاج ترطیب دماغ بود و مداومت
حمام و تناول اغذیه مرطبه و مالیدن شیر زنان و روغن بنفشه و اگر
بسبب ضعف بود چنانچه ماده زاید واقع شود تقویت کنند شراب
حماض و لیمون و سیب و آب گوشت مطیب و استعمال شمومات
معتدله **شیافی** که گرانی گوش زایل کرداند شحم حنظل یکدرم بوره نان
نیم درم جندبیدستر زراوند مدحرج هر یک درمی و نیم عصاره افسنتین
قسط مر افربیون هر یک دانگی کوفته بیخته بزهره گاو سرشته و شیاف
سازند بوقت حاجت بمقدار عدسی با روغن بادام تلخ بستانند
و در گوش چکانند **قرحه اذن** اگر بود باشد شیاف مامیثا با شیر
یا آب غوره و عسل در گوش چکانند یا مرهم اسفیداج یا باسلیقون
استعمال کنند و آنچه مزمن شده باشد قطران بچکانند **دخول هوام**
و آب اگر جنبنده در گوش رود علامات آن احساس حرکت
بود علاج آب برگ شفتالو با صبر با آب شکر حل کرده یا آب [illegible]
دیگر و افسنتین و شیح و قنبیل و قسط در گوش چکانند تا بمیرد و
سعی کنند که بیرون آید بعطسه آوردن یا بالت مخصوص و اگر
آب در گوش رود علامتش و آنست که بعد از غسل حاصل شده
گردد و بان وجعی باشد پس اگر بتجربه یکسر در جستن بیرون

بیرون نیاید چوب بشبت یا رازیانه یا چوبی که از آن حصیر کنند
در گوش باید کرد و طرفی که بیرون باشد پاره پنبه پیچیده بروغن چرب
کنند و افروزند تا آب بیرون آید یا فتیله از ابریشم یا پنبه بر سر
چوب کنند و گرم کرده در گوش بگردانند تا آب بر آید یا روغن گل
یا سرکه گرم کنند و در گوش بچکانند **انفجار دم** اگر خون بطریق بحران بیرون
آید حبس نباید کرد مگر وقتی که ضعف آرد و اگر بسبب انشقاق عروق
بود یا از صدمه یا ضربه باز و در سرکه بجوشانند و در گوش چکانند
آب بکسان الحمل یا مامیثا یا اقاقیا یا آب انار مر جوشانیده با
کندر یا سرکه و کافور **حکة اذن** اگر گوش بخارد آب افسنتین با روغن
گل یا افسنتین در سرکه بجوشانند و در گوش چکانند **باب چهارم**
در امراض بینی **خشم** بطلان یا نقصان قوت شم باشد و سبب آن
خلطی غلیظ بود که در بطن مقدم دماغ متمکن باشد علاج هر بامداد جلابی
از انیسون و بیخ کرفس و گلقند تناول کنند و غذا نخود آب با زیره
خشکدانه و بعد از نضج منضجه حب ایارج و قوقایا کنند و بعد از تنقیه
استعمال عطوسات مثل کندش و شونیز و فلفل و مشک و اگر
سرکه بجوشانند و در شیشه کنند و بینی بدان فرو دارند مفید بود
و اگر شونیز سحق کنند و با زیت بیامیزند و در بینی کشند بعد از آنکه

بینی از

دهن براب کرده باشند مفید بود و اگر از بینی وجعی و حرقتی حادث شود
روغن بنفشه بینی استنشاق و نشو نیز کوفته با آب مرزنجوش و قوذنه خشم را
سود دارد **نتن الانف** بسبب عفونت اخلاط بود که در مصفات جمع شده
باشند علاج اولا تنقیه بدن کنند بمطبوخ فواکه و سکنجبین و خردل و عرعره و قوذنه
و بادروج بکوبند و در بینی دمند و با قوذنه و بول شتر نیز مفید بود و شراب
زنجانی استنشاق کنند و سعد و سنبل و صبر و قرنفل بکوبند و با آب
قوذنه یا مورد بسرشند و فتیله سازند و در بینی نهند **قروح الانف** اگر ریش تر
بود فصد قیفال کنند و تنقیه بحب بنفشه و مطبوخ فواکه و استعمال مرهم
اسفیداج و اگر یابس بود شراب بنفشه و بنفشه مربی تناول کنند و فتیله
بموم روغنی از روغن بنفشه و موم و مغز ساق گاو و لعاب بهدانه ملوث
کنند و در بینی نهند و از گوشت و شیرینی و منجرات احتراز کنند
و اگر قرحه کهنه بود و بینی ابسر له بکوبند و خربق سفید و فلفل بکوبند و در بینی دمند
بواسیر الانف گوشتی زاید بود که در منخرین بروید و منفذ را تنگ گرداند
علاج فصد قیفال کنند و حجامت و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و هلیله
و استعمال مرهم زنجار بود یا پوست انار زرشک بسایند و با آب
بسرشند و فتیله سازند و در بینی نهند یا زاج دو درم و زنجار نیم درم سحق
کنند و فتیله بدان ملوث و در بینی نهند و اگر باستعمال زایل شود

قطع کنند جفاف الف خشکی بینی که نه در حمیات حادث شود و سبب
یبوست بود که بر دماغ غالب شود و یا خلطی لزج که بواسطه حرارت
خشک شود و این را بدان بدانند که احیانا واقع شود و علاج ترطیب دماغ
کنند بروغن بنفشه و کدو و از مجففات و مبخرات احتراز کنند رعاف
اگر خون از بینی بسبب بحران بود و در روز باحور قطع نباید کرد مگر که از افراط
ضعف غالب شود و اگر بسبب حدت خون آید علامت او آنست که
اندک آید و تنک بود و علاج شراب بنفشه و عناب تناول کنند و آب
برف بر سر زنند و استنشاق آب کشنیز کنند و گل ارمنی با سرکه بر سر طلا
و عصاره بادروج و کشنیز با اندک کافور در بینی کشند و آب سرگین خر نیز
مفید بود و فتیله مداد بر کنند و بارزد و شب و گلنار و نشاسته و صمغ
عربی سحق کرده بپالایند و در بینی نهند و کهربا و کاغذ و صندل و سبد و شاخ
گاو کوهی و پوست بیضه مجموع سوخته نیز مفید و اگر رعاف بسبب غلبه خون
باشد علامت او آنست که بغلبه آید و غلیظ بود و علاج فصد قیفال کنند
و محجمه بر دوش و مراق نهند و فتیله بغبار آسیا و دم الاخوین و شب یمانی
ملوث کرده در بینی نهند و گل ارمنی و عدس و ورق گل و صندل و گلنار و ادرا
انگور و بید و خشخاش و زاج محرق مجموع یا بعضی بسایند و بسرکه
بر پیشانی طلا کنند و نسج عنکبوت و قلقطار محرقه بنجل خمیر فتیله

سازند و در بینی نهند و سر دو بازو ببندند و انثیین را می کشند فتیله
افیون دو کنی حنا آسیا کلنار و عفص هر یک یکدرم بکوبند و با آب
سرگین خر بسرشند و بنسج عنکبوت بیامیزند و در بینی نهند و اگر از طرف
سر است آید محجمه بر کبد بنهند و اگر از چپ آید بر طحال و صندل و گلاب
و آب کاسنی بر کبد طلا کنند باب پنجم در امراض دهان و لب و زبان
از انجمله قلاع است و آن بثراتی بود که در دهن پیدا شود و منتشر گردد و اگر
دموی باشد علامتش آن حمرت و حرارت و برآمدن آن بود علاج فصد
قیفال کنند یا چهار رگ و آب انارین با ترنجبین و نبات بنوشانند و غذا
ماش مقشر با دانه و آلو کیلی با تر هندی خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه
بالقوه آن و دهن را هر روز بسرکه و گلاب بشویند و گشنیز و سماق
و گلنار و گل سرخ و عدس و فوفل و طباشیر متساوی بکوبند و در دهن
افشانند و با گلنار و سماق و گل سرخ و گشنیز و نشاسته و تخم بور
و تخم کاهو و صندل و طباشیر و فوفل هر یک ده درم کافور نیم دانگ سحق
کنند و ذرور سازند و بعد از زمانی بسرکه و گلاب مضمضه و اگر
قلاع از بلغم مالح باشد علامت آن سفیدی زبان و قلت عطش و
وجع بود علاج گلقند و رازیانه و بیخ مهک جلابی سازند و تنقیه بحب
صبر و ایاره و مطبوخ تربد کنند و عاقرقرحا و مامیران و تخم ترب

در سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند و اگر از ماده سودا بود علامت آن
سواد لسان و لذع و خفافت آن و عدم لعاب بود علاج تنقیه
بمطبوخ افتیمون و حب آن کنند و مغز ساق گاو و پیه بط و روغن بنفشه
با هم بیامیزند و بر زبان و دهن بمالند و در ابتدای مرض سماق و گلنار و مازو
در سرکه بجوشانند و مضمضه کنند و در آخر بابخیره سیب و بابونه و اکلیل الملک
و اگر بثرات متعفن شود و از آن نتن حادث گردد اهلیلج و جوز سرو و
پودنه در سرکه و گلاب بجوشانند و مضمضه کنند و زاج سفید و زرد
و قودونه و گلنار و ورق گل و سماق سحق کرده افشانند بخر کنند دهن است
اگر از حرارت معده بود علامت آنست که چون اطعمه بارده تناول کنند
ساکن گردد و در خلو معده زیاده شود علاج آب انار بن با تمر هندی یا
نبات و ترنجبین با آب خیار و کدو و با سکنجبین بالنقوع فواکه تناول کنند
و غذا اسفناج با غوره یا انار خورند و معده را خالی نگذارند و از میوه های زرد
آلو و شفتالو و امرود و خیار و کدو معتدل بود حب نافع سعد اذخر سنبل
عود گلنار صندل سفید پوست ترنج را مامکه قاقله مساوی بکوبند
و بگلاب و نبات سرشته حب سازند بمقدار نخود و در دهن گیرند
و اگر بسبب بلغم باشد که در معده متعفن شده علامت آن کثرت
بزاق و طعم دهن بود و در خلا و امتلا یکسان بود علاج در هفته دو بار

قی کنند

قی کنند و بطبیخ شبت و ترب و تخم جرجیر و اندکی عسل و نمک و بعد از ان
گلقند و ارزیانه بخورند یا سکنجبین لعوق کنند و اگر احتیاج باشد بحب صبر
یا مطبوخ بزر تنقیه کنند و از اغذیه غلیظه و لبنیات اجتناب نمایند
و اطریفل کبیر و صغیر و زنجبیل و هلیله پرورده خورند و کندر و مصطکی و قاقله
و قرنفل بخایند و عود و زنجبیل و سعد و کبابه بکوبند و بعسل سرشته حب سازند
و در دهن گیرند و اگر سبب فساد گوشت بن دندان باشد فصد قیفال
یا حجامت کنند و عناب و اجاص و تمر هندی و نبات جلاب سازند
و از گوشت و شیرینی احتراز و بقرص بنفشه و مطبوخ هلیله تلیین و مورد و مازو
و گلنار در سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند و اقاقیا و صندل و گلنار
و گل سرخ و سعد کز مازج و رامک و مصطکی و عود و فوفل و سک و قرنفل
و هلیله زرد هر یک یکدرم مشک و کافور هر یک دانگی بکوبند و در بن دندان
ریزند و اگر سبب تاکل اسنان بود علاج ان کنند **اکله** همچون قلاع
باشد اما فساد او بیشتر و انتشار او زودتر بود و او را رایحه کریهه باشد
علاج فصد و اسهال طبیعت بمطبوخ افتیمون کنند و مضمضه بسرکه و آب
غوره کنند تا زایل شود و بعد از ان خلد فیون با اقاقیا استعمال کنند
و باقی علاج آن همچون علاج قلاع بود **سیلان لعاب** بدهن آب از دهن در
خواب و غیر ان اگر از حرارت و رطوبت بود علامت او انست که در حالت

جوع و خلو معده بیشتر باشد علاج شراب سیب و به و ریباس تناول کنند
و باب غلبه بلغم باشد علاج تنقیه معده الا و رد سیب و به مضمضه و کاسنی با سکنجبین
با نمک بخورند و اگر علامتشان غلبه خون ظاهر شود فصد کنند و اگر سبب
برودت و رطوبت بود علامتشان غلبه بلغم باشد علاج تنقیه معده بقی کنند
و اطریفل و کلعند و وارزیانه و کوارش مصطکی و عود تناول و قلایا و اغذیه که در آن
رطوبت چندان نباشد با توابل خورند و نان و عسل نیز مفید بود و از فواکه
رطبه و بقول بارده احتراز کنند و لعاب که از دهن صبیان آید اقاقیا بسایند
و در دهن بمالند و در خواب سیلان لعاب بیشتر باشد دلیل گرم بود و علاج او
گفته شود در امراض امعا **اورام لسان** ورم زبان اگر دموی باشد علامت
آن حمرت و حرقت لسان و قلت لعاب بود علاج فصد قیفال کنند
و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا بنقوع آن با ترنجبین و شیرخشت با حبهای نیم
و اگر صفراوی بود علامت آن وجع شدید و لهیب و عطش و صفرت لون
بود علاج شراب بنفشه و عناب تناول کنند و آب انار بن با ترنجبین
و آب خیار کدو با سکنجبین و تلیین طبیعت باین مطبوخ سنا بیخ درم
اجاص بیست درم عناب ده عدد سپستان بیست عدد بنفشه چهار
درم نیلوفر تخم کاسنی هر یک سه درم پوست هلیله زرد هفت
درم ورق گل و روباه ترک هر یک پنج درم تمرهندی و خیارچنبر

با بکر بار زده دو

هر یک پانزده درم ترنجبین ده درم **صفته** سماق هفت درم تخم کاسنی
بنفشه هر یک شش درم عناب ده دانه سپستان بیست دانه سبوس جو
خطمی بنفشه نیلوفر هر یک کفی ورق چغندر دسته خیارچنبر پانزده درم
شکر سرخ در دهن گیرند و آنچه مانده از هر یک ده درم نمک و تعزره هر یک پنج درم
در هر دو قسم مضمضه با آب سماق و توت و انار مناسب بود و با عناب
ده دانه و عدس دو درم باه نرنک هر یک پنج درم بجوشانند و با آن گشنیز
و توت بیامیزند و مضمضه کنند و اگر بلغمی بود علامت آن کثرت لعاب
و بیاض زبان و قلت عطش بود علاج هر روز جلابی از رازیانه و بیخ [illegible]
و گلقند ناشتا کنند و تنقیه بحب ایارج و حقنهای حاده و شبت و بابونه
و بزرک در ماء العسل بجوشانند و اگر سوداوی بود علامت آن سیاهی
زبان و خشکی آن بود و قلت لعاب علاج تنقیه بحب افتیمون و مطبوخ
آن کنند و مضمضه بشیر خر و شیر زنان و شیر بز و با روغن بنفشه
و کدو و با لعاب بزرک و حلبه و آب انجیر کنند و پیه لط در روغن سوسن
در زبان بمالند و اگر ورم بسبب غلبه [illegible] باشد علامت آن ثقل
و استرخاء لسان و اگر بسبب غلبه خون باشد فصد کنند و تلیین
طبیعت بمطبوخ فواکه و مضمضه با آب عنزروت و قفاح اذخر و اگر بسبب فالج
باشد که عارض زبان شود علامت آنست که زبان سست بود و لکنت

ستو شوانکرد و لعاب فرو اید و نغثه حادث شود علاج او تنقیه بدن بحب ایاره
و قوقایا و ایاره فیقرا و لوغاذیا کنند و مضمضه بموج در سرکه عنصل جوشانیده
و یا کبر و خردل و صعتر و عاقرقرحا در آب جوشانیده و صبی چون در
سخن گوید زبان او را لعاب و نمک بمالند **بطلان ذوق** گاه باشد که حس ذوق
ناقص شود یا باطل گردد چنانچه احساس هیچ طعم نکند و ان بسبب فضلات
رطوبی باشد که بعصبهای زبان و خنک ریزد علاج تنقیه دماغ باشد بایاره
فیقرا و حب آن و حب قوقایا و غرغره و مضمضه بسرکه و خردل
و مویزج و عاقرقرحا و گاه باشد که حس ذوق فاسد گردد چنانچه طعم دهان
مجموع طعمها تلخ احساس کند و او دلالت بر غلبه صفرا کند یا شور احساس
کند و دلالت بر غلبه بلغم علاج تنقیه بدن باشد از آن خلط و غرغره بچیزی
که مناسب او بود **جفاف لسان** اگر خشکی زبان بسبب حرارت و خشکی بود
لعاب بهی و بهدانه بمالند و مضمضه آب تورک و خیار و کدو کنند و
اگر بسبب خلطی لزج باشد سکنجبین لعق کنند و گاه باشد که بسبب
بخارات حریقه زبان و خنک متغیر شود چنانچه اگر بخرقه بمالند از آن
پوست سفید تنک مجول پوست پیاز جدا شود و زبان هیچ الم نباشد
علاج فصد و تلیین طبیعت بمطبوخ هلیله بود و مضمضه بسرکه که در آن مورد
و گل سرخ و گلنار جوشانیده باشند **تشقق لسان** علاج ترقید بدن

زبان آنست که بنکو و بهدانه و کتیرا در دهن گیرند و اغذیه لزجه مثل اهریسه خورند

اورام شفت علاج فصد قیفال و چهار رگ لب دو تناول شراب بنفشه و عناب و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه با هلیله و ربوباه ترنگ و فوفل و گلنار و ورق گل و جوز سرو بکوبند و با سرکه و گلاب طلا کنند و از شراب و گوشت و شیرینی احتراز کنند

قروح و بثور شفت علاج فصد قیفال کنند و تلیین طبیعت و مرهم اسفیداج بران نهند یا مردار سنگ و مازو بکوبند و با موم و روغن بیامیزند و نهند

بواسیر شفت آنست که لب سبز شود و در میان آن شقی ظاهر گردد گاه باشد که بران بثره مجول لوت پیدا شود علاج فصد کنند و اسهال بمطبوخ افتیمون و ضمادات محلله استعمال نمایند و آنچه رنگ او بسیاهی زند نیشتر بزنند تا خون برآید و نمک بمالند و بعد از آن محللات یا قابضات طلا کنند

شقاق شفت لب ترکیده و العاب کتیرا و بهدانه و بنکو طلا کنند و کفی از خیار ظاهر شود چون قطع می کنند در بن آب سفید بود و روغن بنفشه و پیه بط گرم کنند و شاخ گاو کوهی سوخته با آن بیامیزند و طلا کنند و پوست بیخ نبات که بر بیضه کشیده باشند ازان نهند

باب ششم در امراض اسنان و لثه در حافظ صحت اسنان لازم است که از فساد طعام و شراب در معده اجتناب نماید و از کثرت قی و خائیدن چیزها که چسبنده باشد مثل حلوا و کله اسکن و

وقرص سکنجبین احتراز کنند وهمچنین آب سرد از عقب طعام گرم و
از چیزهای سخت ترش واز کنند تا احتراز کنند وچیزهای سخت مثل بادام
نشکنند واستعمال مسواک کنند وبهترین مسواک چوب اراک
وزیتون است ودر وقت خواب احیانا روغن گل یا ناردین بحسب
مزاج در دندان مالند وقتها بالعسل **ورم لثه** بسبب ماده حاده باشد
وعلامت آن حمرت ولهیب وضربان بود علاج فصد قیفال وحجامت کنند
وشراب بنفشه وعناب یا شراب اجاص یا آب انارین یا نبات وترنجبین
تناول وغذا تمر هندی با آلوچه کیلی خورند وتلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا ملینه کنند
وبسرکه وگلاب وآب سماق مضمضه وگلنار وجوزسرو وپوست انار ترش
وطباشیر وورق گل وطراثیث وفوفل متساوی بکوبند وبر لثات
ریزند واز گوشت وشیرینی احتراز کنند وانار وامرود وزردآلو
وسیب وشفتالو تعلل کنند **قروح لثه** علاج آن معجون علاج قلاع باشد
اگر متعفن شود فلفل مویه بران ریزند تا گوشت فاسد زایل شود ولثه را
نیکو مالند پس گلنار ومازو وسماق وجوزسرو در سرکه بجوشانند وبدان
مضمضه کنند اگر ناصور گردد وبه نشود داغ کنند واگر خون از لثه آید
شب یمانی بسوزانند وسرکه بران ریزند ویک درم از ان با دو درم نمک
وسه درم تخم گل بکوبند وبران ریزند واگر گوشت لثه کم شود کندر

ازاو

زراوند مدحرج عود اسپیادشان وکرسنه وبیخ مهک بکوبند
وبسرکه عنصل بسرشند وبران نهند **وجع اسنان** اگر از سوء المزاج گرم
بود علامت ان وجع شدید وضربان بود وبملاقات اشیای
بارده ساکن شود علاج فصد قیفال وجهار رگ کنند وتلیین طبیعت بمطبوخ
هلیله یا فواکه وشراب عناب وتمر هندی ونبات خورند وغذا حموضات
با ماش ومقشر یا دام واز گوشت وشیرینی اجتناب نمایند وسرکه وگلاب
در دهن نگاه دارند واگر وجع بغایت بود اندکی کافور با سرکه وگلاب
بامیزند وآب کاهو وخیار وکشنیز وتور سکبیز ندو با افیون مضمضه کنند
واگر از سوء المزاج بارد باشد علامت ان عدم ضربان بود وسکون
وجع بملاقات چیزهای گرم علاج گلقند ودارزانه خورند وغذا نخود آب
با دارچینی وصعتر وتنقیه دماغ بحب ایارج ومطبوخ بزور کنند وعاقرقرحا
وبیخ کبر وزوفا در سرکه بجوشانند وبدان مضمضه کنند وزنجبیل وفلفل
وعاقرقرحا وشیطرج در دهن گیرند ودندان بمالند وسیر بریان
کرده در دندان نهند واگر باین تدبیرها ساکن نشود ولثه متورم شده باشد
قلع کنند واگر خواهد که بی کلبتین قلع کنند زنجبیل بسرکه پرورده
باشند بران دندان نهند یا توبال مس وشیر الخیر یا بتنوع با هم
بامیزند وبران نهند یا عاقرقرحا در شیشه کنند وسرکه بران

ریزند تا هفته ور زیر سرکین اسب پنهان کنند و بعد از ان پاره از ان
عاقرقرحا بر دندان نهند یا پیه ضفدع بحری بران نهند که بریزد یا منقطع شود
اما باید که استعمال این ادویه چنان کنند ضرر ان بدندانهاء دیگر نرسد
و اگر درد دندان از شرکت معده باشد علامت او ان است که بعد از غذای غلیظ
و امتلاء معده زاید شود علاج تنقیه مواد لغی کنند و اطریفل و کوارش
عود و مصطکی تناول و از امتلاء معده و غذا از شب احتراز و اگر سبب
کرم باشد که در او متولد شود دندان را بخار سیر و تخم تره و پیه بز دود دهند
که کرم بیرون آید **سقوط و تحرک اسنان** اگر سبب کبر سن باشد علاج بر نیست
و اگر سبب رطوبتی بود که لثه را سست کند گلنار سماق و برگ گل جفت
بلوط شب یمانی سعد طراثیث فوفل کزمازج صندل از هر یک جزوی بلیله زرد دو جزو
مورد مجموع بالعضی بکوبند و شب در بن دندان ریزند و بامدادان بعسل
و سرکه و گلاب بشویند و شب یمانی در سرکه و گلاب بجوشانند و بدان
مضمضه کنند **اکله و تفتت اسنان** پوسیدن و ریزیدن دندان
یا بسبب رطوبتی ردیه باشد که دران متعفن شود یا بسبب زوال رطوبت
اسنان و استیلاء یبوست بود علاج قسم اول تنقیه دماغ بحبها
دانارها و گلنار و شب یمانی و مورد در سرکه بجوشانند و بدان
مضمضه کنند و شکر و مصطکی بکوبند و بران نهند و علاج قسم دوم

ازطبخ دماغی

ترتیب دماغ نمود و تبدیل بدن و تناول اغذیه مرطبه و لعاب بنگلو و شیر خر
و روغن بنفشه با سفیده تخم مرغ نیم برشت و بران **تغیر لون اسنان** اگر دندان
سبز شود یا سیاه گردد بسبب ماده ردیه که در جوهر ان نفوذ کند
علاج تنقیه کنند و بیخ کبر در ازیانه بجوشانند و بدان مضمضه و شاخ
گاو کوهی و بیخ نی و پوست بیضه شتر مرغ مجموع سوخته با زبد البحر
هر یک ده درم و سه ماده نمک رده بسایند و در دندان بمالند و مضمضه
کنند با سرکه و در وباه ترک **خضرت اسنان** جسمی باشد شبیه
بسفال که در بن دندان متحجر شود و ان سبب بخارات معده باشد
علاج تنقیه معده بقی و تلیین طبیعت به مطبوخ فواکه با هلیله و بجلیات
مثل زبد البحر و خاکستر صدف و نمک بمالند و مسواک کنند و انچه
غلیظ باشد باهن از دندان جدا باید کرد **حکه اسنان** خاریدن بن دندان
بسبب اب های مختلف یا تناول اشیاء حریفه حادث شود علاج اب
کوک با شیره تخم ان با اب خیار کدو یا سکنجبین یا شراب نارنج
تناول کنند و غذا ماش با مرغ و بزغاله خورند یا جلابی از عناب
و اجاص و تخم کاسنی و نبات تناول و تنقیه مطبوخ فواکه با هلیله کنند
و سرکه و گلاب و سکنجبین عنصلی مضمضه **صریر اسنان** اتفاق
که در خواب هم سایند و اکثر صبیان و مشایخ و نسوان را حادث

شود علاج تنقیه بحب ایارج و قوقایا کنند و کردن بروغن زنبق و خیری چرب نمایند و کلقند و رازیانه و شراب بالنکو بنا دل الاضبار را متعرض نمایند شد

رفتن آب دندان چنان باشد که چیزهای سخت مضغ نتواند کرد و تحمل چیزهای گرم و سرد نداشته باشد و آن بسبب برودت دماغ بود علاج کلقند و رازیانه تناول کنند یا جلاب از رازیانه و بیخ مهک و انکلیان خورند و تنقیه بحب صبر و ایارج کنند و مغز جوز بازرده بیضه با عنصل بریان نمایند و بر دندان نهند و حب النار و شب وزراوند بکوبند و در دندان مالند و گاه باشد که بسبب حرارت بود و علامت او آنست که ملمس دندان و لثه بغایت گرم و گوشتهای بن دندان سرخ بود علاج او آنست که دندان بروغن گل و بیره مرغ و صندل و اندکی کافور بمالند و بقیه الحمقا بخایند

باب هفتم در امراض حلق و زان الجمله **خناق** است مرضی باشد که مانع تنفس و بلع شود و سبب آن ورم لوزتین و عضلات مری و حنجره باشد پس اگر ورم صفرادی بود علامت آن وجع شدید و عطش و خشکی و تلخی دهن و بیخوابی بود و اگر دموی علامت آن حمرت روی و زبان و لهب و ضربان و امتلای بدن و حلاوت دهن و گرانی زبان بود علاج هر دو نوع بود و فصد قیفال و عرق زیر زبان و حجامت

ساق و مثانه حجامت کنند و شراب بنفشه و نیلوفر و عناب بیاشامند
و اجاص و نیلوفر و بنفشه و ترنجبین و نبات بجلاب خورند و غذا جو آب
و عناب و نیلوفر و غرغره بعناب و روباه تربات و توت و تخم کاسنی
و اکشنیز کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا باین حقنه صفت سنا
هفت درم بنفشه پنج درم نیلوفر چهار درم آلو کیلکی و سپستان هر یک پانزده عدد
عناب ده عدد سپستان بیست دانه تخم کاسنی سه درم خطمی و
سبوس هر یک کفی ورق چقندر دسته خیار چنبر پانزده درم ترنجبین
بیست درم روغن کنجد و آنکاه هر یک ده درم نمک پنج درم و با نشو
با آب گرم و سبوس خطمی و بنفشه کنند و خون سلحفات در حلق چکانند
در سبابی که بدان حلق افعی گرفته باشند در گردن اندازند و اگر بلغمی بود
علامت آن قلت وجع و تهبج زوبی و چشم و کثرت لعاب بود
و عدم حرارت علاج جلاب اد نج مهک و گاوزبان و رازیانه و نبات تناول
کنند و غذا نخود آب با مغز بادام و تلیین طبیعت بحقنه حاده و غرغره با
کامه و عسل ملح الخبز و تخم شرب و سکنجبین عنصلی بجوشانند و بدان غرغره
کنند و اگر سوداوی بود علامت آن صلابت ورم و قلت الوجع
و کمودت لون بود علاج فصد باسلیق و حجامت ساق و غرغره بنبیذ
الخبز و تخم مرو و زرشک و جلاب و غذا چنانکه در بلغمی گفته شد و [illegible]

مکرر کنند و استعمال این حقنه مفید بود **صفت** سنا هفت درم رازیانه
مرزنجوش بیخ مهک هر یک سه درم بابونه شبت خطمی اکلیل الملک
هر یک ده درم قنطوریون باریک تربد هر یک ده درم عناب انجیر هر یک
ده دانه سپستان بیست دانه منقی ده دانه خیار چنبر مغز ده درم الکامه نمک هندی
زیت هر یک ده درم بوره نیم درم شحم حنظل دانکی **ذبحه** ورمی حار بود که در
طرفین حلقوم حادث شود بسبب امتلائی غلبه خون و تنها و اکثر دست و سینه
و نیز است بسیار و علامت وی آنست که از خارج حمرتی از گوش تا گوش ظاهر
شود و مانع آواز و بلع گردد علاج فصد قیفال کنند و اخراج دم بحسب قوت
و اگر قوت باشد اعاده فصد و از خون رفتن بسیار اندیشه نکنند و تلیین
طبیعت بمطبوخ فواکه و حقنه که در خناق دموی ذکر رفت کنند و غرغره
بشراب توت و آب کشنیز بارو باه بر یک عدس بجوشانند و خیار شنبر
در آن حل کرده غرغره کنند و چون آثار انفجار ظاهر شود غرغره بانجیر
و مرو تخم مرو زرشک کنند و چون منفجر شود تلیین بمطبوخ فواکه با ترنجبین
و شیرخشت و طبیعت را محبوس نگذارند **بثور حلق** از ماده دم یا صفرا
حادث شود و علامت آن وجع شدید و سوزش بود در حالت
بلع خصوص بلع ترشیها و شیرینیها علاج فصد قیفال کنند و شربت
خشخاش و عناب لعوق و لعاب بنگو و بهدانه با نبات و غذا کشکاب

بار دهی بادام

با روغن بادام بخورند یا حریره از شیره سبوس یا نشاسته و روغن
بادام و قند و از گوشت و ترشی و آب سرد احتراز کنند سقوط
لهات افتادن لهاة بسبب خلطی باشد که بحنک و لهات ریزد
اگر خلط حاده بود علامت آن حرقت و لهیب بود و عطش علاج
فصد قیفال کنند و حجامت و استعمال غرغره بشراب توت و آب
انار و سرکه و گلاب و اگر خلط بارد بود علامت آن کثرت بزاق
و عدم وجع و استرخاء زبان باشد علاج تلیین طبیعت بمطبوخ تربد
و یا حب ایارج و غرغره با کامه و عاقرقرحا یا تخم شبت و دارزیانه در ما
العسل بجوشانند و بدان غرغره کنند بحة الصوت تغیر و گرفتن آواز
اگر السبب غلبه خون باشد علامت آن ظاهر بود فصد قیفال کنند
و جلابی از بنفشه و نیلوفر و عناب و سپستان تناول و غذا جواب
یا حلیم گندم و اگر السبب غلبه الریه باشد از نزلات دماغ علامت آن
خشونت قصبه ریه بود و لذع و دغدغه آن علاج شراب خشخاش و بنفشه
و عناب تناول کنند یا جلابی از عناب و بنفشه و بیخ مهک و
گاوزبان خورند و تلیین بمطبوخ فواکه و اگر بعد از حمیات صفراوی
حادث شود شیره تخم کوک یا تخم خیارین یا آب خیار کدو یا
شراب بنفشه و نیلوفر تناول کنند و غذا اسفاناخ با مغز بادام و

واسفناخ یا کرنب خورند واگر بسبب ملاقات هوای گرم سرد حادث شود جلابی از برسیاوشان وبیخ مهک وگاوزبان ودرازیانه وگلقند خورند وخردل بریان کرده وبادام تلخ وفلفل ودارفلفل ودرازیانه هر یک سه درم وزعفران نیم درم بکوبند وبا شکر سرخ یا عسل بسرشند وحب سازند ودر دهان گیرند واگر بسبب رطوبتی باشد که عارض حنجره شود وعلامت آن احساس ثقل بود وعدم خشونت والم علاج گلقند ودرازیانه تناول کنند وبیخ مهک وبیخ درازیانه وشبت وانیسون در ماء العسل بجوشانند وبدان غرغره کنند وزنجبیل پرورده خورند واگر بسبب یبوست قصبه ریه باشد علاج شراب بنفشه ونیلوفر وگاوزبان با لعاب بهیدانه تناول کنند وغذا شیر وگندم وشیر برنج خورند وبنفشه در سینه بمالند واگر بسبب صیحه عظیم باشد علاج فصد کنند وتخم خطمی وخبازی وبنفشه وسپستان ونبات بجلابی سازند وغذا با قلا آب یا حسو شیره شنوس یا نشاسته با نبات وروغن بادام خورند واز لعاب خطمی وکتیرا در روغن بادام وموم موم روغنی سازند ودر سینه بمالند واگر بسبب تناول اشیای حریفه شیره تخم توری با نبات یا شراب انار عذب یا ترنجبین تناول کنند وغذا ماش یا اسفناخ وماچه برنج

نفث دم خونی است که از دهان بیرون آید یا تفل بود یا تنحنح یا تنخع

باقی اما نفث یا از لثات یا از حنک و لهات بود علاج غرغره و مضمضه بود
بقوابض مثل گلنار و پوست انار و مورد و لسان الحمل و تخم گل اما
تنخع آن باشد که از دماغ بحنک فرود آید پس اگر حمرت وجه باشد
و ثقل سر و علامت غلبه خون بود فصد قیفال و حجامت نقره کنند
و غرغره بقوابض و اما تنخع آنست که از قصبه ریه و حنجره باشد و سبب آن
ضربه یا صیحه یا سعال شدید بود علاج قرص گلنار و کهربا تناول کنند و غرغره بقوابض
و آنچه بسعال بیرون آید از ریه باشد بواسطه انشقاق و انخراق عروق ریه
از اسباب داخل یا خارج علاج فصد باسلیق کنند و شراب خشخاش با صمغ
عربی و دم الاخوین بخورند و شراب انجبار با لسان الحمل و کهربا و [illegible]
قرص سفید بود صفته تخم خشخاش بارتنگ هر یک سه درم گل قبرسی نشاسته طباشیر
لولو هر یک چهار درم کهربا شب یمانی شاخ گاو کوهی سوخته نشاسته
کثیرا هر یک دو درم بکوبند و با آب لسان الحمل و لعاب بنکو قرص سازند
و شربتی یک مثقال باشد اما آنچه بقی بیرون آید از مری و معده بود
و در جاهای خود گفته شود دلشوک شوک و علق و عظام در حلق اگر خار یا عظام
در گلو بند شود علامت آن نفث خون رقیق بود علاج و آنست که
اگر توان دیدن و ممکن باشد بکلبتین بگیرند و برفق بیرون آرند و الا ریسمان
دو تو کرده فرو برند و سر آن نگاه دارند تا شد که در آن بچسبد و بیرون آید

بالقمه بزرگ در ریسمان بند کرده فرو برند و سر ریسمان بکشند یا حسو و
فالوده و چیزهای مزلقه مثل العنبه بخورند و قی کنند اما علق که آن کرمی بود که در آب
باشد و اگر با آب فرو رود و در حلق آویزد غرغره کنند بسرکه و نمک یا سرکه
و خردل و سیر با شونیز و خردل و نوشادر بکوبند و در حلق دمند یا آب افسنتین
یا سرکه بیاشامند یا بحمام گرم روند و بخسبند چندانکه عطش و کرب غالب شود و پس
قطعه یخ خورد و دهن گیرند چنانکه آب آن فرو برد و خونی که از حلق آید علاج او
غرغره باشد بگلنار و پوست انار و سماق جوشانیده و گلنار و پسته
و دم الاخوین بکوبند و در حلق کنند **باب ششم در امراض صدر و آلات تنفس**
از انجمله **سعال** است و آن حرکتی باشد که از ریه برای دفع چیزی موذی و سیلان
اگر خشونتی باشد که قصبه ریه را حادث شود بواسطه دخول دود و غبار علاج
شراب بنفشه و شراب خشخاش با آب گرم حل کنند و بیاشامند و غذا
شوربا ش با مغز بادام و اسفناج خورند یا حریره از شیره سپبوس و نبات
و روغن بادام و اگر بعد از زکام و نزله حادث شود پنج مثقال زوفا
هر یک دو درم بنفشه و پرسیاوشان هر یک سه درم سپستان
بیست دانه نبات ده درم جلاب سازند و شراب بنفشه و بنفشه مربا
تناول کنند و اگر بسبب رطوبتی بود رقیق که از دماغ فرود آید علامت
آن سعال می نفث و اشتداد آن در شب و بعد از خواب علاج

شراب

بشراب خشخاش نقوع کنند و کثیرا و نشاسته و مغز بادام و بیخ مهک بکوبند
و بلعاب بهدانه حب سازند و در دهان گیرند و اگر بسبب رطوبت
قصبه ریه باشد علامت آن خرخر سینه و کثرت نفس بود علاج
هر روز جلابی از بیخ مهک و گاوزبان هر یک ۳ درم انجیر ده دانه مویز منقی
ده درم بخورند با شراب زوفا ده مثقال یا سکنجبین بیاشامند و بعد از نضج
تلیین باین صفت سنا نیم درم انجیر عناب هر یک ده دانه سپستان
بیست دانه رازیانه تخم خیارین بیخ کرفس سیاوشان تخم کاسنی بیخ مهک
نیلوفر هر یک ۳ درم خیارشنبر ترنجبین شکر سرخ هر یک ده درم
این حب در دهان گیرند ص رازیانه فلفل فرد مامانا بادام تلخ هر یک ده درم
حلبت نیم درم رب السوس نیم درم بکوبند و بلعاب سرشته حب سازند
و اگر بسبب حرارت مزاج ریه باشد علامت آن سرعت نبض و حمرت وجه
و عدم نفث بود علاج لعاب بنکو و بهدانه بشربت شربتی از نبات
بیاشامند با شیره تخم نوزک با شراب بنفشه و نیلوفر و آب بنفشه و کشنیز
در سینه مالند و سپستان و بهدانه در دهن گیرند و اگر بسبب برودت
مزاج ریه بود علامت آن قلت عطش و اشتداد سعال در سرما و
استراحت باستنشاق هوای گرم و باستحمام ساکن شود علاج او جلاب
از زوفا نیم درم انجیر ده درم بیخ مهک بیخ کرفس سیاوشان هر یک نیم درم

تناول کنند و غذا نخود آب با شیره خشکدانه و سینه با روغن نسرین
و سوسن چرب کنند و اگر یبوست مزاج ریه بود علامتش آن سرعت
و صلابت نفس بود و اشتداد بعد از عطش و حرکت و تسکین آن بعد از
حمام علاج شیر تخم خیارین با نبات و ترنجبین تناول کنند یا لعاب بهدانه
و بهدانه با نبات و غذا انبو باشین با مغز بادام و اسفناج خورند و کشنیز و ناخه
بر عاله مفید بود در ربو مرضی بود که چون حرکت کنند یا باده روند نفس تنگ شود
متواتر شود و سبب آن خلطی بود که در ریه یا در قصبه ریه متمکن گردد علامت
آن خرخر سینه و سعال و نفث بود علاج هر روز جلابی از بیخ مهک
و گاوزبان و پرسیاوشان و انجیر و سپستان و منقی تناول کنند و
شراب زوفا و سکنجبین عنصلی لعوق و غذا نخود آب و باقلا با مغز بادام
و شفقتیه معده لعوق و شفقتیه بدن از خلطی که غالب باشند و لعوق عنصل مفید بود
و لعوق از عنصل و بزرک و روغن بادام بیخبان و مغز بادام و پسته
و جلغوزه بکوبند و بیخ مهک و زوفا بجوشانند و با جلابی از فندق
بقوام آرند و همه با هم بیامیزند و بلیسند و اگر بسبب بخارات قلب باشد
علامت آن خفقان و ضعف قلب و علامات سودا بود علاج
فصد باسلیق کنند و شراب انار عذب و شراب گاوزبان تناول کنند
و تقویت قلب و تسکین حرارت آن و اگر بسبب یبوست ریه
باشد

باشد علامت آن عسر نفس بود و تشنگی و حرقت صوت علاج آن
ترطیب ریه باشد بشراب بنفشه و نیلوفر و گاوزبان و شربت شیر و شیره جو
ذات الریه ورمی بود که در ریه حادث شود و اگر از ماده دم باشد علامت
آن حمی مطبقه و ضیق النفس و وجع ضربانی و حمرت عین و وجه و تشنگی
و خشکی زبان و منخرین و عظم نبض و موجی علاج از اول تا سه روز فصد باسلیق
باکحل کنند و جلاب از بنفشه و نیلوفر و عناب و سپستان و ترنجبین
خورند و میانه روز شربتی از نبات و عرق بید و لعاب بنگو و بهیدانه با روغن
بنفشه نیز کنند و غذا کشکاب با بنفشه و نیلوفر و عناب و سپستان با
خورند و پنجم یا ششم بحسب نضج تلیین باین مطبوخ صفته بنفشه نیلوفر
تخم کاسنی هر یک سه درم عناب ده عدد سپستان بیست دانه تخم خطمی
خبازی هر یک سه درم شیرخشت ترنجبین هر یک ده درم خیار چنبر پانزده
درم اگر احتیاج شود در دویم باز تکرار کنند باین مطبوخ یا استعمال
حقنه لینه و اگر از ماده صفراوی بود علامت وی حمی محرقه و سعال
و تلخی دهن و شدت عطش بود علاج آن همچون علاج دموی باشد
و در تبرید و ترطیب بیشتر باید کرد سل قرحه باشد که در ریه حادث
شود بسبب نزله که از دماغ فرود آید یا در عقب ذات الجنب و ذات الریه
و سعال مزمن واقع شود علامت آن حمی دق بود و با آن سعال و

ذوبان و حمرت وجه و نفث مده باشد و فرق میان مده و خلط آنست
که مده در آب فرو نشیند و چون بر آتش نهند نتن ان محسوس شود بخلاف
خلط که بر سر آب ایستد و آن را نتن نباشد علاج شراب بنفشه و خشخاش با ترنجبین
هر یک ده درم جلابی بسازند و سرطان را با پایها قطع کنند و شلغم بشکافند و
با نمک بجوشانند و در کشکاب زنند و بخورند و اگر از آن کراهتی باشد بی
اوباجه بزغاله خورند و شیر زنان و شیر شتر و شیر خر و شیر بز عظیم
مفید بود خصوص که از پستان بمکند و گفته اند که اگر مداومت نمایند و حمام
نیز مناسب بود بشرطی که سخت گرم نباشد و بسیار مکث نکنند و بعد از آن
روغن بنفشه و کدو در بدن بمالند و درین مرض کلنگ تازه آورده اند که با نان
بخورند و شیره تخم کوکنار با شراب انار عذب و اگر با آن نفث دم باشد
گل ارمنی و نشاسته و بیخ مهک هر یک پنجدرم سرطان محرقه ده درم کثیرا
طباشیر هر یک شش درم کوفته بیخته بلعاب بهدانه سرشته شود و دو درم از آن
بخورند لعوقی که این مرض را مفید بود باقلا و مغز تخم خیارین و خربزه و کدو
هر یک پنج درم صمغ عربی کثیرا نشاسته هر یک هفت درم مغز بادام بهدانه
هر یک ده درم منقی و روغن بادام چرب کرده دوازده درم مجموع
بکوبند و در یک من آب بجوشانند تا بنیم من آید و با نیم من قند بقوام آرند شربتی
ده درم قرصی که نافع است گاوزبان بیخ مهک کثیرا صمغ نشاسته

طین ارمنی

هر یک چهار درم گل پنج درم تخم خیار و کدو هر یک شش درم سرطان محرقه
بادام تلخ هر یک ده درم کوفته بیخته بلعاب بهدانه قرص سازند و یک مثقال
بخورند **شرابی** که نافعست آب انار عذب یکمن آب سیب چهار یک آب
نبات یکمن باهم بقوام آرند و ده درم از آن تناول کنند و درین مرض
چشم بگو فرو رود و رنگ روی تیره شود و پوست شکم خشک و لاغر
گردد و پوست پیشانی کشیده و موی بریزد و اسهال فرو بافی و این
مده بسیار شود علامتست که بود **ذات الصدر** ورمی باشد که در حجاب
که قاسم صدرست حادث گردد و از جانب قص باشد و علامت
آن تب دایم و قلق و شدت عطش و اضطراب بود و مریض از فم معده
تا لقمه وجعی احساس کند و نظر بالا و زیر نتواند کرد و بر پشت
و پهلوها نتواند خفت **ذات العرض** ورمی باشد که در میان حجاب از جانب
فقرات حادث شود و علامت او اینست که مریض وجعی در میان شانها
احساس کند و به پشت باز نتوان خفت **ذات الجنب** ورمی بود که در
غشاء مستبطن اضلاع یا در حجاب که حاجز است میان قلب و معده
حادث شود و این را ذات الجنب خالص میگویند که در طرف ایمن باشد
و در طرف الیسر نیز واقع شود و این بغایت بد باشد و علامت آن تب
دایم و ضیق النفس متواتر و نبض سریع **شوصه** ورمی بود که در حجاب

اضلاع خلف نست و عضلات آن از زیر حجاب حاجز واقع شود و اعراض
وجع او شدید بود و صاحب این مرض حرکت نتواند کرد بهیچ وجه نتواند حقیقت
و علاج این مرض قریب بیکدیگر باشند پس اگر دموی باشد علامتش آن حرارت
وجه و عظم نبض و حمرت نفث بود و اگر صفراوی بود و حدت تب و زیان
در سرعت نبض و صفرت نفث علاج هر دو نوع فصد باسلیق کنند و از اول
تا سیوم اما در دموی در اول از جانب مخالف وجع و بعد از سه روز
اگر قوت باشد از جانب وجع اعاده کند و در صفراوی از جانب موافق
و هر روز جلابی از نیلوفر و خشخاش با ترنجبین با با شیرا بنفشه و عناب
تلیین کنند و غذا کشکاب با بنفشه و عناب و سپستان و نیلوفر
و شیره خشخاش خورند و بعد از نضج باین مطبوخ صفته سه شنبه در نه
بنفشه نیلوفر هر یک چهار درم تخم خطمی تخم خبازی هر یک دو درم تخم
کاسنی سه درم سپستان بیست دانه عناب ده دانه شیرخشت
ده درم ترنجبین خیارچنبر هر یک پانزده درم و میان های روز شربتی
از نبات با لعاب بهدانه و عرق گل و بید مشک تسکین تشنگی کنند
و درین امراض حقنه اولیتر بود و از مسهل و حقنهای الینه استعمال باید
حقنه سناء بعضت درم بنفشه و نیلوفر هر یک سه درم سبوس جو
و خطمی پنبه دانه هر یک کفی ورق چغندر دسته عناب ده دانه سپستان

بسم ١٤

بیست دانه عناب ترنجبین هر یک پانزده درم آنگاه روغن کنجد هر یک ده درم
نمک دو درم و بعد از آن بنفشه و در اختلاط مرض ترطیب و تبرید باید کرد
و شیره تخم کدو و خیار گرد و با نبات و ترنجبین و تنقل بشراب
انار عذب و کاهو شاید و غذا اسفیدباج با مغز بادام و اسفناج خورند و
درین امراض آب سرد نباید خورد و اگر از ماده بلغمی بود علامت وی بیاض
و غلظ قاروره بود و بیاض لثه و بطو نبض و قلت عطش و کثرت بزاق
علاج فصد باسلیق کنند و جلاب از سپستان و بیخ مهک و رازیانه ترنجبین و نبات
و ترنجبین خورند و غذا جو و نخود آب و بعد از نضج مسهلین باین مطبوخ صفته
سنا پنج درم بیخ مهک چهار درم تخم کاسنی بنفشه خیار هر یک سه درم
منقی ده درم انجیر ده دانه سپستان بیست دانه ترنجبین ده درم خیار
پانزده درم و میانهای روز شربتی از نبات و عرق گل و عرق بید و نیلوفر
و تخم ریحان بیاشامند و اگر سوداوی بود علامت آن سیاهی زبان و خشونت
آن و اختلاط عقل و هذیان و اضطراب علاج آن معجون علاج بلغمی بود
و استعمال حقنهای نرم باید کرد و جلاب از بنفشه و سپستان و ترنجبین
و نبات خورند باب پنجم در امراض قلب و ثدی سوء المزاجی که عارض قلب
شود اگر حار بود علامت شدت تشنگی و سرعت و عظم نبض و حمرت
قاروره و غلظ و حرارت سینه و لهیب و قلق و غضب و غم و کرب

باشد علاج شراب نیلوفر و شراب سیب شامی با گلاب و عرق بید و کاسنی
شرب کنند و شراب صندل و لیمو و حماض و زرشک خورند و کشنیز خشک
چهار درم گل سرخ دو درم طباشیر یک درم بکوبند و باده درم شراب سیب بخورند
و صندلین و گلاب بر سینه بمالند و در موضع بارده نزول کنند و مفرح بارد
تناول و این مفرح نیز مفید بود صفته ورق گل طباشیر گاوزبان هر یک دو درم
کشنیز صندل هر یک درمی تخم ترنج و خیارین و کدو هر یک چهار درم
زرشک پنج درم لولو دو دانگ کهربا هر یک نیم مثقال کوفته بیخته بشراب
سیب سرشند اخر تخم کاهو تخم خرفه تخم خیارین گاوزبان هر یک پنج درم
تخم ترنج سه درم لولو کهربا هر یک مثقالی قاقله صغار و طباشیر هر یک
سه درم ورق گل چهار درم زعفران نیم مثقال کافور نیم دانگ مشک و عنبر هر یک
دانگی بکوبند و با شیره قند سرشند شربتی ازین یک مثقال و اگر سوء المزاج
بارد عارض قلب شود علامت آن بیاض قاروره و صغر و لطوء نبض و ضعف آن
و نفس و وحشت و کسل و کثرت خواب و بیدلی و فزع بسیار و بهوای گرم و
موضع گرم راحت یابد علاج شراب بالنگو و گاوزبان و گلقند تناول کنند
و غذا نخود آب با کباب و تیهو و دراج و قلایا که دران توابل باشد خورند و زعفران
و دارچینی بر سر طعامها ریزند و تنقیه بدن کنند و دواء المسک حلو و معجون
مفرح تناول صفته آن مصطکی عود دارچینی هیل قرنفل سنبل مسک جوزبویه

کبابه فاقله پوست ترنج هر یک مثقال مشک و انگی کوفته بیخته بشیر قند
با عسل سرشند و اگر سوء المزاج یابس بود علامت آن هزال و نحافت
بدن و صغر و تواتر نبض بود علاج شراب بالنگو و نیلوفر و گاوزبان و عرق گاوزبان
تناول کنند و استحمام و تدهین و تناول مفرحات معتاد معجون مفید بود
کهربا لولو فرنجمشک سک بوسلت ترنج هر یک شش درم ابریشم بالنگو هر یک
ده درم بادروج کشنیز خشک هر یک دو درم همچنین هر یک نیم درم مشک
عود عنبر هر یک دو درمی با عسل کف گرفته سرشند و مثقالی تناول کنند
و اگر سوء المزاج رطب باشد علامت آن قلت اشتها و سرعت انفعال
و نبض لینی و قاروره سفید و غلیظ بود علاج شراب بالنگو و گلقند تناول کنند
و غذا نخودآب با کبک و تیهو و فلفل و زعفران و اگر علامات امتلا باشد
تنقیه بحسب اماره کنند و حب افتیمون نیز مفید بود و استعمال یافت
معتدل معجون که نافعست مصطکی عود دارچینی قرنفل هیل سک جوز بوا سنبل
قاقله کبابه پوست ترنج مساوی مشک و انگی بکوبند و بشراب سیب سرشند
و مثقالی با شراب لیمو یا حماض بخورند خفقان حرکتی است اختلاجی که بسبب دفع
موذی عارض قلب شود و اگر بسبب غلبه دم باشد علامت آن ظاهر بود
فصد باسلیق یا صافن کنند و سکنجبین با شراب سیب و شراب ریباس و لیمو
و حماض با عرق گل و بید تناول کنند و غذا از زرشک و لیمو و انار دانه

باگوشت مرغ وبزغاله خورند واگر علامات صفرا بود اشربهٔ مذکوره ومفرحات
بارده تناول کنند وصندل واقاقیا وکشنیز وگلاب بر سینه مالند
وبهدانه والو وانار وامرود وسیب تعلل کنند وتخم کاهو ومغز
تخم کدو وتخم تورک وتخم کاسنی ودانه حماض کشنیز طباشیر صندلین هر یک
سه درم زرشک نیم درم بکوبند وبشراب سیب بسرشند واحیانا مقابلا
تناول کنند واگر بسبب غلبه سودا بود علامت ان خبث نفس
ووحشت وفکر وخوابهای بد علاج تنقیه بدن بمطبوخ افتیمون وحب آن
مطبوخ هلیله کنند بعد از تنقیه دوا المسک حلو خورند ومعاجات
یابس بکار برند چنانچه مذکور شد واگر بسبب کثرت صوم بود و یا افراط
ونزف دم وریاضت اغذیه جیده الکیموس خورند ومیل باسایش ونعم
واستعمال سمنات کنند صفته نشاسته ارد نخود برنج هر یک
شصت درم تخم تورک مقشر بادام فندق فستق هر یک بیست درم
تودری هر یک ده درم بکوبند وبا شکر وروغن گاو حلوا سازند وهر بامداد
بیست درم بخورند وهریسه وعصیده بشیر وشکر وامثال ان خورند واگر
از حرکت معده نیز حادث شود وانرا باحوال معده بدانند پس اگر خلطی
لزج در معده جمع شده باشد معده را بقی پاک کنند وگوارش عود ومصطکی
وعنبر ومفرحات حاره تناول کنند واگر بسبب صفرا بود که بمعده ریزد

هرادر فلاما

بر رود جلابی از بوهست بیخ کاسنی و تخم کاسنی و بیخ مهک و نبات
تا دل کنند و بعد از نضج تنقیه باین حب کنند **صفت** افتیمون شاهتره سنا
هر یک درمی هلیله زرد دو ورق گل لاجورد هر یک نیم درم بکوبند با آب
بالنگو بسرشند و بلع کنند و میان‌های روز شربتی از نبات و
عرق گل گاوزبان خورند و اگر در معده سودا شده باشد اثر الفی بر اید علاج
جلابی از بالنگو و بیخ مهک و گاوزبان و نبات خورند و تنقیه باین حب کنند
صفت بزر افتیمون حاشا غاریقون شحم حنظل حجر ارمنی هر یک درمی
سقمونیا نیم دانگ ملح نفطی مقل هر یک دانگی اسطوخودوس نیم درم
بکوبند و با آب رازیانه بسرشند و بعد از تنقیه مفرحات و مقویات
قلب و معده خورند **غشی** حالتیست که مجموع حواس معطل ماند و این
بواسطه ضعف قلب باشد و اجتماع روح درو یا استفراغ و تحلیل روح
و بسبب آن یا ماده باشد که خانق روح باشد همچنانکه در ابتدای حمیات
و امتلاء عروق از اخلاط و امتلاء معده در حالت تخمه حادث شود و یا
بسبب استفراغ و تحلیل بسیار بود که روح نیز تابع آن شود چنانکه در
استفراغ و اوجاع و اعراض نفسانی حادث میشود و علامات
غشی برودت اطراف و نفس ضعیف و نبض ضعیف و صغیر
و صفرت لون در حالت غشی علاج آب سرد و گلاب بر روی

وبعد از ان هر روز جلابی از انیسون و بیخ مهک و بالنگو و گل قند و غذا نخود آب
با شیره خشکدانه خورند و فلفل و دارچینی و زعفران دران کنند و قلایا مزوره
و متوبله تیز مفید بود و بعد از نضج تنقیه بحب ایارج و ایارج جالینوس ولوغاذیا
کنند و یا بحقنهای حاده و معده را بروغن زنبق و خیری و مصطکی بمالند و
گوارش کمونی و گوارش کندر و زنجبیل پرورده تناول کنند و اگر از ماده
سوداوی بود علامت ان حرقت معده و کثرت اشتها و ضعف هضم
و کثرت نفخ و ترشی دهن و غلظ و سواد قاروره و بطوء و صغر نبض و قی ترش
و خشکی دهن و تشنگی بود و طحال بزرگ باشد علاج تنقیه بدن بمطبوخ افتیمون
و مسهلهای سودا کنند و بعد از ان که معده را بقی پاک کرده باشند اطریفل
و گلقند و رازیانه و گوارش کمونی تناول کنند و سوء المزاج ساذج اگر حار بود
علامت آن تشنگی و خشکی دهن و فم معده و بخار دخانی و فساد اغذیه
لطیفه و قلت اشتها و میل بچیزهای ترش بود علاج شراب ریباس و غوره
و لیمو و سکنجبین و مانند ان با گلاب و آب برف خورند و غذا از زرشک
و تمر و انار دانه و غوره خورند و دوغ با تیز مفید بود و اگر سوء المزاج حار یابس باشد
علامت آن هزال و شدت تشنگی و خشکی زبان و حبس طبیعت بود
علاج شیره تخم تورک با خیار کدو و نبات و ترنجبین خورند و غذا انبوها
و بادام و اسفناج و کدو با گوشت بزغاله و زرشک هفت درم گل ارمنی چهار درم

فصل در تشنگی

مغز ستهٔ تخم و تخم کدو و طباشیر و تخم تورک و ورق کل هر یک پنج درم بکوبند
و بعرق بید ابر سرشند و یک مثقال با شیرهٔ غوره تناول کنند و اکر سوء المزاج
بارد بود علامت ان ضعف هضم ولین و انتفاخ بطن و دیر ماندن در معده
بدن طعام و کثرت ریق و جشاء ترش باشد علاج کلقند و دارزیانه
و شراب بالنکو و بزوری خورند و غذا نخوداب با فلفل و دارچینی و احیاناً
زنجبیل و کندر و نانخواه هر یک شش درم فلفل اذخر حب الغار عود هر یک سه درم
بکوبند و با منقی بیست درم بسرشند و دو درم تناول کنند و اکر سوء المزاج
بارد یابس باشد علامت قلت عطش و کثرت اشتها و جشاء ترش
و تخمه بود علاج کلقند و دارزیانه و کلنکبین و هلیله پرورده و اطریفل خورند و سنبل
و مصطکی و اذخر و نانخواه هر یک سه درم سعد پنج درم بکوبند و با شب
بر معده طلا کنند و روغن زنبق و خیری بمالند و شرابی که مفید بود صفته
آب به پنج رطل باتش ملایم بجوشانند تا به نیم اید پس شکر قند بران ریزند
بقدر تنگ و بقوام ارند و در اخر طبخ مصطکی دو درم دارچینی زنجبیل
قرنفل فاقله زعفران هر یک درمی بکوبند و در خرقه کنند و در دیک اندازند
تا بجوشد پس بمالند و بفشارند و چون بقوام آید از آتش فرو کیرند و شربتی
از ان ده درم باشد و اکر سوء المزاج رطب ساذج باشد علامت ان کثرت
ریق و سیلان لعاب و قلت عطش بود و تناول از آب سرد و میوهای
نرم

بار دونرها واز دسومات واغذیه رطبه غثیان بود علاج آن گلقند انیسون گوارش
مصطکی زنجبیل پرورده تناول کنند وغذا نخوداب وباقلا با توابل
واگر با آن طبیعت نرم باشد معجون خبث الحدید خورند صفت آن هلیله سیاه
هلیله امله خبث الحدید هریک ده درم سنبل اذخر سعد زنجبیل فلفل نانخواه
کندر هریک نیم درم جدا جدا بکوبند وخبث الحدید سحق کرده ومغسول هفت درم
در سرکه بخیسانند پس خشک کنند وبا ادویه بسایند وبا دو چند آن
عسل بسرشند ویک مثقال بخورند واگر سوء المزاج یابس ساذج بود علامت
آن نحافت بدن وعطش وخشکی زبان وقلت بزاق بود علاج آن آب
بنفشه ونیلوفر خورند وبا شیره تخم کدو آب خیار کدو وبا نبات شربت کنند
وغذا اسفاناخ وکدو وباگوشت بزغاله ومرغ فربه وماهی تازه خورند وجع معده
اگر بسبب سوء المزاج باشد علاج آن گفته شد واگر بسبب ورم باشد گفته شود
واگر بسبب ریاح باشد علامت آن تمدد شراسیف وقراقر وفواق وجشاء
ترش باشد وبعد از تناول اشیای نفاخه زیاده شود علاج گلقند ورازیانه
وگلنگبین وخشک انگبین ودگر انگبین خورند وگوارش کمونی وکندر واطریفل
کبیر خورند ومصطکی وکندر دگر وبا فور زنجبیل بخایند واین سفوف مفید بود صفت
رازیانه انیسون هریک سه درم نانخواه کرویا تخم کرفس هریک درمی
بکوبند وبا دو چندان قند بیامیزند وپنج مثقال از وی ناشتا بخورند واگر

وجع لب

وجع بسبب بلغمی موذی باشد آب گرم و روغن کنجد بیاشامند و قی کنند
و بعد از آن گوارش عود و مصطکی خورند و اگر بسبب ضعف معده بود
علامت وی آنست که بعد از اکل حادث شود و در خلو معده ساکن
گردد علاج آن تقویت معده باشد و اگر در معده اخلاط ردیه باشد تنقیه
و اسهال تنقیه کنند و نانخواه و کندر هر یک پنج درم سعد و سنبل هر یک
سه درم بکوبند و بعسل سرشند و مثقالی تناول کنند و آب حماض و ترنج
یک رطل آب سیب یک رطل بجوشانند تا نیمه آید پس یک رطل قند و
عسل سفید نیم رطل گلاب بدان ضم کرده بجوشانند تا بقوام آید پس زعفران
و فلفل و دارچینی و قرنفل و مصطکی هر یک درمی بکوبند و بالنگو سه درم
عود ده درم بکوبند و بر سر آن ریزند و باهم بزنند پس از آتش فرود آرند
و در ظرف چینی یا زجاجی گذارند و احیانا سه درم تناول کنند اورام معده
اگر ورم حار بود علامت وی تب و التهاب و حرقت معده و وجع باشد
و ورم ظاهر شود و قی و تشنگی و سقوط اشتها علاج اولا فصد کنند
و شراب بنفشه و نیلوفر و آب کاسنی و باشیره تخم کاسنی تناول
و آب انار ترش با ترنجبین و نبات بیاشامند و غذا آنکه آش
با اسفناج و خبازی خورند و تقلیل غذا کوشند و چون ابتدا از نفخ باشد
جلابی از روباه ترک و تخم کاسنی و بنفشه هر یک چهار درم خیار چنبر

بقدر درم بخورند واگر حرارت چندان نباشد دو درم ازاربارنه بان هم
کنند وحسوا از شیره بستوس وشبت وروغن بادام خورند ودر ابتدا
صندل ومامیثا با گلاب وآب کسنیان افزوز ورد و باه تر نگ بر معده
طلا کنند وبعد از دو روز آرد جو وخطمی وتخم گل با گلاب وآب کاسنی
وبعد از آن حلبه وخطمی وبزرک وبابونه وتخم گل وسنبل وسعد وآرد جو وچون
ورم خراج گردد ومتفتح شود علامت شدت وجع وحمی وضربان باشند
انزروت وبزرک ومرزنجوش وتخم خطمی هر یک درمی بکوبند وبا شیر بز
بیاشامند تا نضج یابد وعلامت نضج سکون تب ووجع باشد وچون
منفجر شود شراب عناب وشراب خشخاش با شیره تخم خیار تناول کنند
وحریره از نشاسته وشیره خشخاش ودر روغن بادام وقند وعلامت
انفجار قی واختلاط مده وخون باشد وچون مده کم شود شربتی
از نبات با تخم شاهسفرم بیاشامند واگر حرارت سخت نباشد ماء العسل
بهتر بود تا معده را از مده پاک کند وچون پاک شده باشد گلنار
گلنار و ورق گل هر یک دو درم گل ارمنی کهربا دم الاخوین هر یک درمی
بکوبند وباهم چندان قند بیامیزند ومثقالی بخورند تا جراحت مندمل
شود واگر ورم بارد باشد از ماده بلغمی بود علامت آن حمی لینه
وانتفاخ معده وسفیدی زبان ولعاب وتهیج روی وورم رخو

علاج ماءالاصول تناول کنند و تریاق اربعه و مثرودیطوس نیز
مفید بود یا جلابی از پوست بیخ کاسنی و بیخ رازیانه و بیخ مهک
هر یک دو درم رازیانه گلقند ده درم بخورند و غذا نخوداب با شیرهٔ
خشکدانه و روغن زیت و روغن بید انجیر بر سر کاغذ کرده و بر معده
مالیدن مفید بود و سعد اذخر و سنبل و خاکستر رز با هم بسایند
و بسرکه بسرشند و ضماد کنند یا صبر دو درم سنبل و قردمانا و مصطکی
افسنتین هر یک درمی بکوبند و روغن یاسمین و روغن بان ضماد سازند
و سهلات لینه استعمال و اگر از ماده سودا باشد ورم صلب بود
و با آن افکار ردیه و وحشت نفس باشد علاج جلابی از تخم رازیانه و بیخ
مهک و بیخ کرفس و گلنگبین بخورند و غذا نخوداب با شیرهٔ خشکدانه
در روغن بید انجیر و معده را بحلبه و برگ خطمی و بابونه و مصطکی هر یک دو درم
سنبل سعد اذخر هر یک درمی شمع سه درم روغن بابونه پانزده
درم تضمید کنند یا سنبل و افسنتین سلیخه مصطکی هر یک سه درم
صعتر میعه هر یک چهار درم حلبه و برگ هر یک پنج درم زعفران درمی
بکوبند و با موم و روغن زنبق یا خیری یا قسط بیامیزند و بمالند و این
ماءالاصول تناول کنند بیخ کرفس پوست بیخ رازیانه هر یک ده درم
انیسون رازیانه هر یک سه درم بیخ مهک بابونه هر یک هفت درم

حلبه چهار درم انجیر ده دانه منقی بار ده دانه در چهار رطل آب بجوشانند
تا با رطلی آید پس صاف کرده شش مثقال از آن با سه درم مغز خیار
چنبر و یک مثقال روغن بید انجیر تناول کنند و تلیین طبیعت با باره
لوغاذیا و ایاره ارکاغانیس **قراقر و نفخ** بواسطه برودت و ضعف
هضم و تناول اشیاء نفاخه بود و گاه باشد که بسبب بادریت معده باشد
که احداث نفخ و بخار کند علاج هر بامداد گلقند و رازیانه و انیسون خورند
و عقد الجوداب بازیره و دارچینی و کرویا و از اطعمه غلیظه و اشیای نفاخ
و حموضات احتراز کنند و شونیز و کاورس و نمک گرم کنند و بر شکم
بندند و سنبل و کندر و رازیانه هر یک سه درم و فودنه و سداب و زنجبیل
و کرویا هر یک دو درم صعتر و نانخواه و مصطکی هر یک درمی بکوبند و با دو چندان
قند بیامیزند و یک درم بخورند و جوارش شهریاران و فلافلی و فلاسفه
و کمونی مفید بود و اگر با نفخ طبیعت نرم بود حب الرشاد بریان کرده
کمونی مدبر هر یک سه درم بکوبند و با مجموع آن قند سه نوبت بخورند
جشاء نفخی بود که بطریق فم مندفع شود و چون بسیار واقع گردد دلیل
فساد تهضم باشد **نفاروب** که انرا دهن دره گویند و از بخارات
غیر منهضم واقع شود و در عضلات فک اسفل پیدا و غلیظ گردد و تمدد
در این عضلات حاصل شود و **تمطی** که همه اعضا کشیده شود و

حدوث آن

و حدوث این آثار بخارات باشد و در همه عضلات حادث شود
و همه دلالت بر ضعف و تقصیر هضم کند علاج مجموع تنقیه و تقویت معده باشد
شهوت کلبی اشتداد اشتهاء طعام و حرص بر ماکولات بود بحدی که سیر
نگردد سبب آن اگر سوء المزاج بارد باشد که فم معده را کثیف گرداند علامت
آن نفخ و ثقل و قلت عطش و تمدد معده و کثرت سیلان لعاب
و لین طبیعت بود و علاج تسخین معده کنند بگلقند و رازیانه و شراب
بالنگو یا کلنکلین یا شامند یا رازیانه در برنج مهک و بالنگو و غذا نخود آب
باشد به جنگدانه و توابل گرم خورند و تنقیه بحب صبر و حب ایارج کنند
و بعد از تنقیه گوارش مصطکی و اطریفل و مقویات معده تناول کنند و مصطکی
بخایند و شراب احمر مفید بود و اگر سبب این مرض کثرت انصباب سودا
باشد بفم معده علامت آن حرقت فم معده و قلت عطش و جشا
ترش بود و علاج تنقیه بدن کنند بحب افتیمون و مطبوخ آن و اغذیه چرب
خورند و از مولدات سودا احتراز نمایند و اگر از شدت خلو بدن
این مرض حادث شود علامت آن تقدم اسباب آن بود مثل حرکت
عنیف و هوای گرم و سهر و غم و مرضهای کثیرة التحلیل و در هضم رابع
آفتی باشد علاج تناول اغذیه غلیظه باشد مثل هریسه و کله و پاچه و گوشت
گاو و قلیه کدو و در روزی سه چهار بار غذا خورند اما اندک باید خورد

وبدن را بروغن بنفشه بادام تدهین کنند واگر جوع بسبب کرم و
حیات باشد علامت آن احساس حرکت ایشان وسقوط احیانا
علاج قتل واخراج کرم چنانچه گفته شود واگر بسبب اخلاط حامض بلغمی بود که
در معده جمع شود علامت آن ترشی دهن وجشا ترش وبراز
رطب بود علاج تنقیه معده کنند بقی وگلقند وانیسون ومصطکی وغذا
نخوداب با فلفل گرد یا مصطکی ودارچینی خورند واگر احتیاج باشد بحب صبر
وایارج استعمال کنند جوع البقری وآن جوع جمیع اعضا باشد با سیری
معده وآنرا بولیموس گویند وسبب آن برودتی مفرط باشد که در فم معده
حادث گردد وقوت حس وجذب از وقوت شود وبدن عظیم
محتاج بغذا باشد وبیشتر این مرض در زمستان سرد بود وکسی را
که در سرما سفر کند واقع شود وعلامت آن نحافت بدن وبطلان
اشتها وضعف قوت ووجع معده باشد واحیانا غشی نیز حادث
شود وبلمس فم معده سرد باشد علاج شراب بالنگو وشراب
گاوزبان وگلقند ورازیانه وانیسون از هر یک درم که باشد جملة ده مثقال بدل
خورند وغذا نخوداب با کبک وتیهو ودراج خورند وتوابل گرم در آن کنند
وشراب ریحانی واطریفل وگوارش کمونی وعود ومصطکی مناسب بود
این مرض را وسعد وسنک ودا مک تمام بکوبند وبر معده طلا کنند

واین علت بسبب ضعف معده یا حرارت جمیع بدن نیز حادث شود
علامت آن کرب ولهیب و عطش و یبوست طبع آرد و چون گرسنه
شود و غذا نخورد غش کند و قوت ساقط شود علاج سکنجبین و شراب
زرشک و شراب انار و سیب بگلاب بیاشامند و غذا از زرشک و تمر هندی
و انار دانه و غوره و لیمو خورند و همین که در غذا اشتها پیدا شود چیزی باید
خورد و تاخیر نباید نمود **عطش کاذب** تشنگی بسیار است اگر بسبب حرارت
قلب و ریه باشد علامت آن کرب و لهیب و احتراق صدر بود و استراحت
بهوا سرد علاج شراب لیمو و حماض و سیب و صندل هر کدام که باشد
با عرق گل و بید و کاسنی یا برف سرد بیاشامند و غذا شیره جو با مرغ
یا بزغاله خورند و صندل و گلاب و عرق بید بر سینه طلا کنند و صندل و گلاب
و خیار و کدو مفید بود و این قرص هم **صفته** صندلین مغز تخم خیارین و کدو
و تخم تورک هر یک سه درم صمغ عربی نشاسته کثیرا هر یک نیم درم طباشیر
دو درم بکوبند و بلعاب بنکوب سرشند و سه مثقال از آن با شراب
سکنجبین بخورند و اگر بسبب حرارت و یبوست معده بود تا بواسطه
تناول چیزی چون چیزها حریفه و حاره و شیر بسیار یا افراط یا بواسطه استفراغ
مفرط علاج او سکنجبین با عرق گل و بید بیاشامند یا آب انار یا آب
غوره با شیر تخم تورک با نبات با شراب لیمو با ریباس تناول کنند

و آب خیار کدو و آب تمر هندی نیز مفید بود و غذا حموضات باشد
و اگر بسبب اجتماع اخلاط شور باشد در معده علامت او آن باشد
که بآب خوردن زایل نشود و اگر صبر کنند و نخورند زایل گردد مگر بآب
ترب و سکنجبین قی کنند و شراب غوره و مانند آن تناول و غذا از زرده
باج خورند و بعد از شراب مسهل تشنگی غالب شود بواسطه استفراغ
بسیار و افراط عمل آن علاج او شراب غوره و آش غوره خورند
و بحمام معتدل روند و تن را بروغن بنفشه کنند و اگر بعد از شراب خمار
واقع شود آب سرد و برف خورند و حموضات بارده مفید بود و اگر
از حد گذرد یک رطل آب خیار کدو با نیم درم طباشیر بخورند سوء هضم
و تخمه آن باشد که طعام نیک هضم نشود و علامات آن نتن جشاء
و براز و حرقت معده و غثیان بود و ضعف هضم آن باشد که دیر بماند
اما هضم نشود و با این ثقل و تمدد باشد و بعد از زمانی دیر که جشاء آید بوی
طعام احساس کند و تخمه آن باشد که معده در غذا اقطعا تصرف نکند و
هضم نگرداند و سبب این مجموع یا سوء المزاج معده باشد یا اخلاط فاسده
که در وی جمع شده است علاج تقویت و تنقیه معده باشد چنانچه گفته شد
و اگر بسبب تناول اطعمه کثیره ردیه باشد تنقیه معده باید کرد بقی یا اسهال
و تقویت آن بمقویات که مناسب مزاج بود و دو روز بر گرسنگی

[illegible]

دبر کنند و اگر طبیعت محتبس باشد جوارش سفرجلی مسهل پنج مثقال
در آب نیم گرم حل کنند و بخورند و روغن مصطکی و ناردین در معده بمالند
و اگر تابستان بود در آب سرد نشستن مفید بود **هیضه** عبارت
از آن باشد که طعام در معده بماند و هضم نشود و فاسد گردد و آنچه لطیف و طافی
باشد بقی دفع شود و آنچه غلیظ و راسب باسهال علاج آنست که طبیعت را
بروغن کنجد و آب گرم مدد کنند تا زود پاک شود و از کلاب سیجوشانیده
نیز مدد کنند و چون معده پاک شود و قی و اسهال باقی باشد و موجب
ضعف کند شراب انار با نعناع یا شراب انارین به با نیم درم طباشیر بخورند یا
سفوف انار دانه پنج مثقال یا قرص طباشیر یکمثقال یا رب به ده مثقال با کوبیده
پسته یکمثقال بکوبند و با ده مثقال شراب سیب بخورند و صندل و کافور
و اقاقیا و گل ارمنی با آب مورد بر معده طلا کنند و در موضع سرد خواب
کنند و دوغ را بسنگ و آهن گرم کنند و داغ دیده بیاشامند و در غذا صبر کنند
تا اشتها صادق شود و سماق با کبک خورند و اگر سن و مزاج و وقت
مقتضی باشد در آب سرد نشینند **قی و تهوع و غثیان** اما قی حرکتی باشد
که از معده حادث شود برای دفع چیزی که در وی باشد و تهوع حرکتی
بی آنکه چیزی دفع شود و غثیان تقاضای دفع بی حرکت و اسباب
هر یک مختلف است اگر خلط در جوف معده باشد قی حادث شود و

واکر داخل جرم معده تهوع واکر مطعوم روی باشد غثیان واقع شود پس اکر
خلطی که در معده ریخته نیست یا داخل جرم اوست صفراوی بود وعلامت آن
تلخی دهن وتشنگی والتهاب وخشکی زبان وقی صفراوی بود علاج او سکنجبین
باب کرم حل کنند وبخورند وقی کنند تا معده پاک شود وبعد ازان
شراب انار یا عرق نعناع یا شراب غوره یا ریباس یا کلاب بخورند وغذا انار دانه
یا زرشک یا سماق ومعده را باب سیب وبه وصندل وکافور تضمید کنند نیز قی
که مفیدست صفت ورق کل طباشیر هر یک سه درم ریوند کبر با پوست پسته
عود هر یک درمی ونیم سماق زرشک انار دانه هر یک دو درم بکوبند وسه مثقال
ازان با شراب سیب یا به تناول کنند واکر خلطی بلغمی وسوداوی بود علامت آن
قلت تشنگی وشوری یا ترشی دهن ونفخ یا قراقر بود علاج آب ترب
وعسل ونمک یا طبخ شبت وتخم ترب واندک عسل ونمک قی کنند
تا معده پاک شود وبعد ازان کلقند ورازیانه یا زنجبیل پرورده یا هلیله پرورده
خورند وتقویت بکوارش عود ومصطکی ودوا المسک حلو کنند واین سفوف
در قی بلغمی مفید بود صفت کندر مصطکی سنبل سک هر یک پنج درم عود
انار دانه پانزده درم قرنفل قاقله جوزبویه سعد نعناع هر یک چهار درم پوست
ترنج قرنجمشک ورق کل هر یک دو درم بکوبند وبا دو مقدار قند بیامیزند
وهشت درم تناول کنند قرص که بلغمی وسوداوی را بود دهد پسته

دلق ما

ورق گل هر یک چهار درم عود و مصطکی هر یک سه درم سک پنج درم
بکوبند و با سیب بسرشند و یک مثقال تناول کنند و اگر غثیان
بسبب کثرت غذا یا اغذیه ردیه یا سوء ترتیب اکل حادث شود
قی باید کرد و بعد از آن مقویات معده تناول کنند **قی الدم** بسبب خون بسته
که بقی بیرون آید اگر انفجار و انقطاع عرق باشد فصد باسلیق کنند و گل
ارمنی و صمغ عربی و بنگو و بارتنگ هر یک درمی بریان کنند و بکوبند
و با شراب سیب بخورند یا قرص طباشیر یا کهربا هر یک درمی یا رب به تناول کنند
و این قرص مفید بود **صفته** کندر تخم حماض هر یک سه درم ورق گل گلنار
سماق صندل سفید هر یک چهار درم شب یمانی اقاقیا کهربا هر یک درمی
بکوبند و با آب سماق یا گلاب بسرشند و یک مثقال از آن با شیره
تخم تورک بریان کرده بخورند و معده را بصندل و اقاقیا و سک و آملک
و گلاب و آب مورد و سرکه تضمید کنند و غذا از زرشک و سماق
و انار دانه خورند و اگر قی دم بواسطه ضربه یا سقطه بود که بر سینه واقع شود
موضع ماوف را بمامیثا و مغاث و اقاقیا و گل ارمنی و صبر با آب مورد
طلا کنند و قرص کهربا یک مثقال با شیره تخم تورک بریان کرده بخورند
و اگر باقی و نفث خون سعال باشد بارتنگ صمغ عربی هر یک درمی
بریان کنند و با گل ارمنی نیم درم با شراب عناب بخورند و کشنیز و

وکشنیز ولولو وصدف سوخته وشاخ گاو کوهی سوخته اقاقیا گل ارمنی
سماق نشاسته وتخم توزک ودم الاخوین هریک یک درم صمغ عربی نشاسته
هریک درمی بکوبند وآب سماق بالسان الحمل بسرشند وسه مثقال
با شراب غناب بخورند واز حمام وصباح واعراض نفسانی احتراز کنند واگر
بسبب قروح وبثور معده باشد علامت آن وجع مبادی ابتداها یا زیر قص نیز
و درقی بود و چون چیزهای شور وترش خورده باشند زیادت شود
علاج از حامضات ومالحات احتراز کنند واغذیه لزجه مثل پاچه وهریسه
زرده تخم مرغ خورند واین قرص مفید بود **صفته** تخم خاص باز تنگ هریک سه درم
طباشیر لولو کهربا شاخ گاو کوهی سوخته هریک دو درم نشاسته کتیرا هریک
چار درم بکوبند وبالسان الحمل بانکلو بسرشند وقرص کنند شربتی یک مثقال
واگر خون از عضوی دیگر بمعده ریزد مثل آنکه از دماغ یا از کبد یا از طحال علامت
آن آفت العضو بود علاج آن عضو باید کرد واگر خون در معده بندد علامت
آن ناقص وعرق سرد وغشی بود علاج تخم شبت بابونه هریک پنج درم
بجوشانند وبا یک درم نمک بیاشامند یا حب الرشاد دو درم باب گرم با
انفحه خرگوش باب بانکلو یا سرکه سفید بیاشامند یا سرگین خرگوش با عسل
وآب گرم بخورند وقی کنند **فواق** حرکتی باشد از طبیعت داخل معده دفع
موذی وآن موذی یا خلطی حار لطیف حار بود یا طعام حار لطیف علامت

ان تام نه بود

آن حرقت معده و قی صفراوی یا سوداوی بود علاج طبیخ شبت و ترب و
عسل و سکنجبین و آب گرم بیاشامند که بقی یا باسهال دفع شود و بعد از آن
شربتی از نبات و عرق گل و بید با لعاب بهیدانه و روغن بنفشه بادام
بیاشامند و اگر فواق بسبب ریح باشد و این بیشتر صبیان را حادث شود و
هم بعد از تخمه نیز بود علاج گلقند و انیسون خورند یا رازیانه خورند و مصطکی بخایند و کوارش
عود و مصطکی و اگر سعی کنند عطسه آید مفید بود و اگر بسبب تناول طعام بود
قی کنند و زیره و نانخواه و انیسون و تخم کرفس و صعتر هر یک بقدر درم کوفته
باشد بخورند و در این نوع حرکات بدنی مثل ریاضت و حرکات نفسانی مثل
غضب و خجالت مفید و هر گرسنگی و تشنگی صبر باید کرد و اگر فواق بعد از
قی و یا اسهال بسیار حادث شود بواسطه یبوستی که موجب تشنج معده
بود شراب بنفشه با لعاب بهیدانه تناول کنند و غذا شیره جو با کدو
و روغن گل و بنفشه خورند و موم روغن از آب کدو و لبستان افروز و خطمی
و کتیرا و موم صافی و روغن بنفشه بسازند و در معده مالند و این نوع بدترین
فواق بود چنانچه بقراط گفته و هذا فواق ماله و از ورم کبد نیز بود و آن
بسبب بزرگی معده شود و یا بواسطه مشارکتی که میان کبد و معده باشد
علاج آن علاج ورم کبد بود **نقصان و بطلان اشتها** اگر بسبب سوء
المزاج معده باشد علامت وی و علاج آن گفته شد و اگر بسبب خلطی

حراری یا خلط مالح بود که در معده جمع شده باشد علامت آن حرقت
معده و حرارت فم یا ملوحت آن و تشنگی بود علاج قی و بعد از آن
تقویت معده بسکنجبین سفرجلی و به پرورده و شراب سیب و مخللات مثل
کبر لیمو نیز مفید بود و اگر بسبب خلط بلغمی لزج باشد علامت آن قلت
تشنگی و میل باشیاء حاره حریفه علاج تنقیه معده بقی کنند و گلقند و انیسون
و جوارش عود خورند و نانخواه و فودنه و دارزیانه هریک یکدرم مصطکی و قرنفل
سنبل هریک دو درم بکوبند و با هم چندان قند بیامیزند و دو مثقال تناول
کنند و اگر بسبب خلطی باشد که در معده متعفن شود علامت آن خروج
بخار منتن و غثیان بود علاج تنقیه کنند بقی و اسهال و بعد از آن تقویت
معده و اگر سبب آن بود که سودا بمعده ریزد که موجب بطلان اشتها
گردد علامت او آنست که اشتها نباشد اما چون غذا بخورند هضم
شود و چیزهای ترش و قابض بخورند اشتها پیدا شود علاج تفتیح مسالک
طحال بود بسکنجبین بزوری و زیرباج و آبکامه و کبر و زیتون بسرکه و مخللات
و اگر سبب بطلان حس فم معده باشد علامت او آنست که احساس
بتناول اشیاء حریفه و مالح نکنند و اورا فواق و غثیان حادث شود
علاج گلقند و دارزیانه و شراب بالنگو خورند یا جلابی از دارزیانه و بیخ مهک
و گلقند و بالنگو تناول کنند و بعد از نفخ بحب صبر و حب فوقایا تنقیه

کنند و بعد از

کنند و بعد از آن بجوارشات و معجونات حاره تقویت معده
کنند باب یازدهم در امراض کبد بسوء المزاج که عارض کبد میشود
اگر حار بود علامت آن تشنگی بشدت و تلخی دهن و خشکی زبان
و قلت شهوت و احتباس طبیعت و سرعت نبض و حرارت ملمس کبد و
سرخی قاروره بود و شاید که با آن قی صفراوی و اسهال صفراوی
باشد علاج جلاب از تخم کاسنی و تمر هندی و اجاص و ترنجبین یا سکنجبین
و آب کاسنی با شیره تخم خیارین و نبات تناول کنند و شراب
صندل و حماض نیز شاید و غذا زرشک با انار دانه و فروج خورند و آب
کاسنی و صندل بر جگر طلا کنند و اگر طبیعت محتبس باشد تلین کنند
بمطبوخ فواکه یا قرص طباشیر نیم مثقال سکنجبین ده مثقال آب کاسنی
بیست مثقال تناول و اگر علامت صفرا غالب باشد این مطبوخ
بیاشامند صفته سنا هفت درم بنفشه هلیله زرد و کابلی ورق
گل هر یک پنج درم ترنجبین بیست درم و آرد جو بنفشه و ورق گل
هر یک سه درم کافور پنج دانگ بکوبند و آب کاسنی گشنیز
بالستان افروز یا بقلة الحمقا طلا کنند و اگر با آن اسهال باشد
یک مثقال قرص طباشیر یا ده مثقال رب به یا سیب بخورند و
غذا برنج و ماش مقشر بریان کرده با زرشک یا سماق یا مغز بادام بپزند

بخورند و اگر سوء المزاج بارد عارض کبد شود علامت آن اسهال و قلت
عطش و بیاض زبان و تهیج روی و اجفان و بطو نبض و بیاض و غلظ قاروره
علاج هر بامداد جلاب از رازیانه و روباه ترکی و گلقند تناول کنند و غذا
نخوداب با شیره خشکدانه و کبک و تیهو خورند و این قرص مفید بود صفته
سنبل مصطکی تخم کرفس انیسون اذخر بادام تلخ حب بلسان قسط هر یک دو درم
عصاره غافث نیم درم فلفل زنجبیل هر یک درمی بکوبند و باب رازیانه قرص
سازند مثقالی با این ماء الاصول بخورند صفته پوست بیخ کرفس بیخ رازیانه
بیخ کاسنی هر یک پانزده درم رازیانه انیسون هر یک سه درم تخم کرفس
دو درم اذخر غافث حاشا جعده هر یک سه درم منقی بیست درم در سه
رطل آب بجوشانند تا یکنیم بماند و بار طلی قند به قوام آرند و بیست درم تا سی درم
تناول کنند و این قرص نیز مفید بود صفته افسنتین ریوند هر یک سه درم
ورق گل چهار درم سنبل اسارون لک مغسول هر یک سه درم بکوبند
و با آب کرفس قرص سازند شربتی یک مثقال بود و اسارون و نمام
بجوشانند و جگر را آب آن تنطیل و ثفل آن تضمید کنند و بابونه
و اکلیل الملک و قسط و سلیخه کوفته با روغن سوسن طلا کنند و اگر
اسهال با فراط بود تخم سپندان شاهسفرم صمغ عربی هر یک سه درم
بریان کرده بگلاب تر کنند و فرو برند و کبک و تیهو بریان با سماق

بادرنک

بازرشک ترش کرده‌اند و بخورند و اگر سوء المزاج رطب باشد علامتش
کثرت لعاب و قلت عطش و تهبج روی و اجفان و کثرت خواب
و بلادت حواس و بیاض قاروره و سوء هضم بود علاج هر روز جلابی از
رازیانه و تخم کرفس و بیخ مهک و گلقند خورند و غذا نخود آب یا
زیره باج با کباب تیهو و زیره و دارچینی و اطریفل کبیر و گلقند و جوارشات
گرم مفید بود صفت قرص که نافع است خرنوب رازیانه تخم کرفس
هر یک سه درم سنبل نیم درم بکوبند و با آب رازیانه بسرشند و مثقالی
یا دو مثقال با سکنجبین بزوری بخورند و اگر سوء المزاج یابس بود علامت
آن نحافت بدن و قلت دم و تشنگی و یبوست طبع بود
با صلابت نبض و بیاض قاروره علاج شیره تخم تورک با شربت نیلوفر
و خشخاش خورند و غذا گوشت بزغاله با کدو یا آش شیربره از شیره
سبوس و روغن بادام و نبات و ماهی تازه نیز شاید و مومی روغن
از روغن بنفشه و روغن کدو و موم و آب کاسنی و آب تورک
بر جگر طلا کنند ضعف کبد یا بسبب سوء المزاج بود و علامت و علاج
آن گفته شد یا بسبب سده که کبد را عارض شود و علامت او ضعف
کبد و قلت اشتها و فساد لون و نحافت بدن و اسهال
غسالی شبیه بغساله لحم و وجع ضلع آخرین از اضلاع ایمن

بود و این سده اگر در محدب جگر باشد علامت آن آنست که بول
اندک اندک آید و رقیق بود علاج هر بامداد جلابی از تخم کاسنی و بیخ مهک
و روباه تربک هر یک سه درم و رازیانه یکدرم نبات ده درم تناول
کنند تا اول کنند یا تخم کرفس یا نانخواه بیخ مهک و رازیانه بیخ کاسنی
و بیخ رازیانه نبات بسکنجبین با قرص زرشک یا سکنجبین ساده یا
بزوری و غذا از زیرباج خورند و از اغذیه غلیظه و اطعمه لزجه و حلاوی
احتراز کنند و اگر سده در مقعر کبد باشد علامت آن براز رقیق بود
علاج هر روز جلابی از بیخ مهک تخم کاسنی رازیانه نبات تناول
کنند و غذا نخود آب و تلیین طبیعت با این **مطبوخ** سنا پنجدرم تخم
کاسنی سه درم بجوشانند و صاف کنند شکر سرخ ده مثقال مغز
خیارشنبر پنجدرم در آن حل کرده میاشامند و بابونه و شبت هر یک
سه درم سنبل تخم کرفس اسارون هر یک درمی بکوبند و باب
سداب بر جگر نهند و معجون کرکم درین صورت نافع بود **صفته** تخم
کرفس رازیانه زنجبیل سلیخه اذخر هر یک ده درم سنبل فلفل روناس
عصاره غافث سیربی بادام تلخ هر یک پنجدرم ریوند چینی
رب السوس هر یک سه درم زعفران درمی کوفته انجبته با شیره
قند عسل سرشته و یک مثقال با ماء الاصول یا آب گرم ستند **اورام کبد**

دارمی که

ورمی که در کبد ظاهر شود اگر دموی بود علامتش آن تب و تشنگی
و لهب و حرقت و وجع موضع کبد و ثقل آن و ظهور ورم و سعال
و فواق و احتباس بطن و ضیق نفس بود و باشد که احتباس بول نیز علاج
اولا فصد باسلیق کنند و اخراج دم بحسب حاجت و قوت
دهند بامداد جلابی از تخم کاسنی مقشر بیست بیخ کاسنی و روباه تربک
هر یک سه درم و عناب و ترنجبین هر یک ده درم غذا جواب خورند
و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه کنند یا این حقنه حقنه سنا هفت درم
بنفشه نیلوفر تخم کاسنی هر یک پنج درم جو نیم کوفته سبوس خطمی هر یک
کفی خیارچنبر پانزده درم شکر سرخ روغن بادام الکامه هر یک ده درم
و اگر ورم بر محدب کبد باشد و در ادرار بول سعی بلیغ باید نمود و شیره
تخم کاسنی و سکنجبین بزوری خورند و این قرص تناول کنند تخم کاسنی
تخم خربزه و تخم کشوث هر یک سه درم طباشیر یک مثقال ریوند یکدرم
لک مغسول یکدرم بکوبند و بآب بسرشند و مثقالی بخورند و در ابتدای ورم
روباه ترک و ورق گل و بنفشه و صندلین و ورق کاکنج طحلب آب بستان
افروز گلاب ضماد سازند و چون از ابتدا تجاوز کند استعمال
ضمادات کنند و اگر ورم صفراوی بود علامتش آن شدت تب
و تشنگی و قلق و سرعت نبض و زردیت قاروره و قی و اسهال

مرّه‌ای بود علاج هر روز جلابی از تخم کاسنی و نیلوفر و بنفشه و تخم ریحان
تناول کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا تلیله یا نقوع فواکه یا خیارشنبر
و تخم ریحان و خیارشنبر و غذای کشکاب یا شوربای اسفاناخ خورند و اگر ورم
بلغمی بود علامتش آن قلت عطش و تغیر عاده و براز بلغمی و مایل
قاروره و احساس ورم کنند و اما وجع با درد انبساط باشد علاج جلابی
از رازیانه و روباه تربک و بیخ بادام خورند و تلیین طبیعت بحقنه‌های گرم
کنند یا باین مطبوخ صفته سنا پنج درم رازیانه انیسون هر یک سه درم
شکر سرخ ده مثقال معجون خیارشنبر پنج مثقال در آن حل کنند و بیاشامند
و بعد از تنقیه اطریفل و گلقند و جوارشن مقوی معده تناول کنند و اگر
ورم شود در وی بود و این بواسطه سده باشد که میان کبد و طحال واقع شود
علامتش دی صلابت کبد و خشکی زبان علاج هر روز جلابی از تخم کاسنی
و رازیانه و کرفس و گاوزبان و نبات تناول کنند و شراب بالنگو
و گاوزبان لعق و غذا زیرباج خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ افتیمون با سنا
هفت درم بالنگو بیخ مهک تخم کاسنی هر یک سه درم شکر سرخ
پانزده درم بجوشانند و صاف کنند و معجون نجاح هفت مثقال
در آن حل کنند و بیاشامند و غذا نخود آب و شیره خشکدانه
و بعد از تنقیه سکنجبین بزوری و عنصلی [illegible] اصیل و قرص زرشک

کبیر خورند

بخورند و کبد را بالحلبه و برگ و شمع و پیه بط و روغن بنفشه و اکلیل
الملک و بابونه در حمام تضمید کنند و اگر ورم جگر از ضربه و یا سقطه باشد
نخود مقشر بخورند هر یک سه درم مومیائی دو درم و روغن بنفشه یک درم
باهم آمیخته طلا کنند دبیله کبد اگر بعد از ورم حادث شود علامت آن
است که تب و دیگر اعراض اشتداد کند و مریض به پشت باز نتواند خفت
و چون منفجر شود علامتش آن قشعریره و اسهال مده یا خیری شبیه
بدردی بود و مریض را خفتی و راحتی حاصل شود و باشد که مده بقی یا ادرار
دفع شود علاج پیشتر از نقی به منضجات تضمید کنند و بیشتر بزر خیار بزرگ
و زرونبک و انیسون و نبات خورند و اگر تب باشد شیره سه تخم با بزرا
عناب و خشخاش و نیلوفر خورند نفخ کبد علامت آن ثقل نباشد و وجع ممدد
بود و تب و حرارت نبود علاج سکنجبین و ماء الاصول و معجون حاره تناول
کنند و بمسخنات تضمید سده کبد بسبب اخلاط غلیظه لزجه حادث شود
و علامت آن ثقل کبد باشد بی وجع و تب و علامات ورم اگر سده
در محدب کبد باشد بول اندک و رقیق بود و اگر در مقعر بود براز رطب
باشد علاج آنکه در مقعر بود مفتحات استعمال کنند مثل شراب دینار
و درنوند و سکنجبین و کاسنی ناشسته را آب بگیرند و تناول و
علاج آنچه در محدب باشد بتناول کنند چون ماء الاصول و سکنجبین

بزوری واگر حرارت و تشنگی باشد شیره تخم لورک و آب کاسنی
با سکنجبین خورند و قرص زرشک نیز مفید بود و غذا از زرشکبا و زیرباج
و انارباو سکباج خورند **سوء القنیه و استسقا** اما سوء القنیه از ضعف کبد و فساد
مزاج آن حادث شود و علامت آن تهبج اطراف و سپیدی لون
علاج تقلیل غذا کنند و از اغذیه غلیظ احتیاط ورزند و زرشکبا و نخوداب
با دارچینی و زیرباج خورند و تقویت کبد کنند چنانچه در سوء المزاج کبد گفته شد
و اسهال در عناب نمایند که این مقدمه استسقا باشد اما استسقا سه
نوع است لحمی و زقی و طبلی اما لحمی آنست که جمیع اعضا برآمده شود
بسبب ضعف جگر و برودت مزاج آن بود و این برودت بسبب آشامیدن آب
دم بسیار از بواسیر یا کثرت حیض یا بسبب شراب سرد بود در عقب
ریاضت یا حمام یا در فراش گرم یا بسبب ضعف طحال که از ضعف جذب
سودا نتواند کرد و در کبد بماند و مزاج او را سرد گرداند یا بسبب ضعف معده
باشد که هضم نتواند شد و کیلوس خام بکبد رود و کبد نیز از نضج آن عاجز شود
و اعضا آن را جذب کنند و چون خام باشد جزو بدن نشود و موجب
این مرض شود و علامت آن سپیدی یا صفرت لون بود و انتفاخ
بدن و سپیدی و رقیق قاروره و چون انگشت بر اعضا نهند فرو رود
و در زمانی همچنان گو شود و علاج هر روز جلاب با تخم کاسنی و رازیانه هر یک

دو درم بیخ کاسنی بیخ رازیانه هر یک سه درم نبات ده درم بخورند
و غذا زیرباج با کبک و تیهو و کبوتر بچه و گنجشک و اندک زیره و دارچینی در ان
کنند و اب جوشانیده که بغایت سرد نباشد اندکی میخورند و استحمام باب
شور و اب شبتی مفید و برتاوه دیرتر خسپیدن و پشت بر افتاب
کرده نشستن نافع بود و درین مرض در ادرار بول مبالغه باید کرد مثل
سکنجبین بزوری و قرص زرشک کبر و کما و ریوس و انیسون و جعده و رازیانه
و تخم کرفس و سنبل و سلیخه بکوبند و دو درم ازان با سکنجبین بزوری تناول کنند
و اگر طبیعت محتبس باشد معجون خیار چنبر و حب اباره تلیین کنند و اگر این
علت از ضعف و برودت معده باشد قی کنند و گلنگبین و انیسون بخورند
و حب اصطمخیقون تلیین کنند و معجون گرم تناول اما استسقا زقی آلت
که ماییست میان صفاق و ثرب با احشا و ثرب حادث شود و این نوع
بدترین استسقا بود و علامت ان ثقل و بزرگ شدن شکم و صقالت
پوست ان باشد و شکم همچون خیکی پر آب بود و چون دست بر وی زنند
یا پهلو بگردانند اواز اب اید علاج هر روز طلایی از رازیانه و تخم و بیخ کاسنی
و گلقند تناول کنند و اگر با ان حرارت مزاج باشد آب کاسنی ناشسته
با سکنجبین بزوری خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ هلیله و آب شاهتره
و هلیله کوفته باید کرد یا باین حب صفته افسنتین غافث انیسون

مصطکی سقمونیا هر یک ۵ درمی الک مغسول ۵ و دلبهان هر یک دو درم بکوبند
و بآب رازیانه حب سازند و دو مثقالی بخورند و بورهٔ ارمنی و بیخ سوسن
و فردمانا و مویزج هر یک ۳ درم تخم کرنب هفت درم لینک بنجاه درم
ارد جو سرکین کاو شصت مثقال بسایند و بآب رازیانه و آب کاسنی
بسرشند و بر شکم طلا کنند و شکم را شق کنند و آنرا ابزل میگویند اما
عظیم الخطر باشد اما استسقاء طبلی آنست که ریاح غلیظه در میان صفاق
و ثرب و امعا واقع گردد و سبب آن حرارت کبد باشد و برودت
و رطوبت معده بود زیرا که چون معده از هضم طعام عاجز شود کیلوس خام بجگر
رود و جگر بطبخ و هضم آن مشغول گردد از آن ماده ریاح و ابخره بسیار
حاصل شود و موجب این مرض گردد و علامت آن بزرگ شدن شکم و
برآمدن ناف بود و با آن ثقل نباشد و چون دست بر شکم زنند از آن آواز طبل آید
علاج هر روز جلابی از تخم کاسنی و بیخ کاسنی و بیخ مهک و افتیمون
و گلقند تناول کنند و غذا نخوداب با مغز بادام و فلفل و زیره و کرویا
و نانخواه و روغن بابونه و سداب و شبت بر شکم ضماد کنند و تخم
کرفس و رازیانه و افتیمون و زیره کرمانی و فطراسالیون و دوقو هر یک
سه درم و بیخ رازیانه و بیخ مهک هر یک ده درم و بیخ کرفس
بجد سعد بیخ اذخر و تفاح آن هر یک دو درم تا ده مثقال بخورند سفوف

تخم کرفس

تخم کرفس و رازیانه و انیسون اسارون و قسط زراوند هر یک دو درم کوفی
سه درم سنبل جعده هر یک درمی و نیم بکوبند و دو مثقال ازان با ماء
الاصول بخورند یا ان کوفته را با دو چندان قند بیامیزند و پنج مثقال تناول کنند
و اگر خواهند که ملین کنند پنج مثقال خیار چنبر و ده مثقال ازین ماء الاصول در آب
تخم حل کنند و بیاشامند و چون مرض منحط گردد و نضج پیدا گردد بابونه و
تخم شبت و پودنه و اکلیل الملک و مرزنجوش و زیره بکوبند و با سداب
سرشته طلا کنند و نوعی از استسقاء طبلی هست که آنرا خبین گویند و علامت
آن انتفاخ و عظم البطن بود بی تواتر و شکم ایشان عظیم شبیه شکم
اللبن باشد علاج هر روز جلابی از تخم کاسنی و کشوث و رازیانه و روباه تربک
و نبات بیاشامند و تلیین طبیعت باین مطبوخ کنند صفته سنا هفت درم
روباه تربک پنج درم تخم کاسنی سه درم شکر سرخ و ترنجبین هر یک
ده درم مغز خیار چنبر یازده درم آب کاسنی ناشسته پنجاه درم و بحرانات
در پشت شکم را بمالند و باید دانست که هرگاه با استسقا تب و
تشنگی با افراط بود و اشیاء حاده معالجه نکنند و بر روباه تربک و تخم کاسنی
و بیخ ازان اکتفا کنند و ماش و مغز بادام خورند و تلیین طبیعت
باین مطبوخ کنند صفته سنا هلیله کابلی آمله هر یک ده دانه سپستان
خیار چنبر ترنجبین هر یک ده درم بعد از تنقیه آب کاسنی و سکنجبین ساده

خورند یرقان اصفر صفرتی فاحش است که در بشره و چشم ظاهر شود
بسبب جریان صفرا در زیر پوست و حدوث آن اگر قبل از بحران
باشد علامت آن یبس طبیعت و تلخی دهن بود و در روز بحرانی
واقع شود علاج آن مسهل تر باشد آب کاسنی بیست درم و ماده
درم سکنجبین تناول کنند و غذا زرشک و مغز بادام و ماهی زهره
با سرکه و اگر یرقان از سوء المزاج گرم باشد کبد را حادث شود و علامت
آن شدت عطش و سرعت نبض و صبغ قاروره و میل آن بسواد بود
و بول آن زرد اصفر باشد و رنگ روی تیره شود و طبیعت محتبس باشد علاج
جلابی از تخم کاسنی سه درم اجاص ده دانه تمر هندی و ترنجبین و نبات
تناول کنند و غذا جو آب خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه
بالقوع ان با ترنجبین و شیرخشت کنند یا بمطبوخ هلیله و بعد از تنقیه
تبرید مزاج باید کردن شیره تخم کدو و سکنجبین با آب خیار کنند و
یا کمثقال قرص طباشیر نرم و غذا الوجه و تمر هندی و زرشک و ماش
و مغز بادام و اسفناج خورند و اگر بسبب سوء المزاج حار بود که مراره را
حادث شود و مره صفرا بسیار جذب نکند در و غلیان پیدا شود
و در بدن منتشر گردد علامت آن شدت عطش و لهیب باشد
و این نوع بغتةً حادث شود و باشد که بسبب حرارت جمیع بدن

حادث شود

عارض شود علامت آن نحافت بدن و خارزیدن منی و بدن
و خشکی براز بود و صفرة القی و براز دفع شود علاج هر دو نوع اسهال
صفرا و تبرید کبد باشد و اگر بسبب ورم کبد حادث شود علاج فصد و تلیین
طبیعت باشد و اگر بسبب زهر یا گزیدن حیوان زهردار باشد یک مثقال
قرص طباشیر مزم با آب انارین تناول کنند یا مثقالی کافور با لعاب بنگو
و بهدانه با [illegible] کرده بخورند و غذا اسفاناخ و روغن بادام و جگر را بورق
گل و صندل و اقاقیا و کشنیز هر یک یک جزء کافور نیم جزء با گلاب تضمید
کنند و یرقان بسبب سده میان مراره و امعا نیز حادث شود
و این نوع تابع قولنج است اولا علاج قولنج باید کرد و استعمال اشیاء
بارده نکنند و ریوند و غافث هر یک یک مثقال افسنتین دو مثقال
با سکنجبین ده مثقال خورند و اگر بسبب سده که میان کبد و مراره حادث
شود باشد علامت آن که براز بتدریج سفید گردد علاج آن اسهال
صفرا باشد و بعد از آن استعمال مفتحات مثل سکنجبین بزوری
و آب کاسنی و تخم کرفس و انیسون و امثال آن

باب دوازدهم

در امراض طحال سوء المزاج طحال را عارض شود اگر حار بود علامت آن
شدت تشنگی و التهاب و حرقت موضع طحال بود و صفرت لون
و کمودت آن و حمرت قاروره و سواد براز و اختلاف نبض و سوء خلق

خورند **یرقان اصفر** صفرتی فاحش است که در بشره وچشم ظاهر شود
بسبب جریان صفرا در زیر پوست وحدوث آن اگر قبل از بحران
باشد علامتش آن است تپش طبیعت وتلخی دهن بود ودر روز باحوری
واقع شود علاج آن مسهل تر باشد آب کاسنی بیست درم با ده
درم سکنجبین تناول کنند وغذا از زرشک ومغز بادام وماهی زیره
باسرکه واگر یرقان از سوء المزاج گرم باشد کبد را حادث شود وعلامت
آن شدت عطش وسرعت نبض وصبغ قاروره وبول آن بسواد بود
وبا آن زبد اصفر باشد ورنگ روی تیره شود وطبیعت محتبس باشد علاج
جلابی از تخم کاسنی سه درم اجاص ده دانه تمر هندی وترنجبین ونبات
تناول کنند وغذا جو آب خورند وتلیین طبیعت بمطبوخ فواکه
بالنقوع آن با ترنجبین وشیرخشت کنند یا بمطبوخ هلیله وبعد از تنقیه
تبرید مزاج باید کردن شیره تخم لوزک وسکنجبین با آب انار کدو و
یا المنتقال قرص طباشیر ترم وغذا الوجه وتمر هندی وزرشک وماش
ومغز بادام واسفناج خورند واگر بسبب سوء المزاج حار بود که مراره را
حادث شود ومره صفرا بسیار جذب نکند در وغلیان پیدا شود
ودر بدن منتشر گردد علامت آن شدت عطش وتب باشد
واین نوع بغتة حادث شود وباشد که بسبب حرارت جمیع بدن

حادث شود

عارض شود علامت آن نحافت بدن و خاریدن بینی و بدن
و خشکی براز بود و صفر القی و براز دفع شود علاج هر دو نوع اسهال
صفرا و تبرید کبد باشد و اگر بسبب ورم کبد حادث شود علاج فصد و تلیین
طبیعت باشد و اگر بسبب زهر یا گزیدن حیوان زهردار باشد یکمثقال
قرص طباشیر بزم با آب انار ترش تناول کنند یا مثقالی کافور با لعاب سبغول
و بعد آنکه با نارنج آب انار کدو بخورند و غذا اسفناج با روغن بادام و جگر را الورق
گل و صندل و افاقیا و کشنیز هر یک بجز درم کافور نیم دانگ با گلاب تضمید
کنند و یرقان بسبب سده میان مراره و امعا نیز حادث شود
و این نوع تابع قولنج است اولا علاج قولنج باید کرد و استعمال اشیاء
بارده نکنند و ریوند و غافث هر یک یکمثقال افسنتین دو مثقال
با سکنجبین ده مثقال خورند و اگر بسبب سده که میان کبد و مراره حادث
شود باشد علامت آن که براز بتدریج سفید گردد علاج آن اسهال
صفرا باشد و بعد از آن استعمال مفتحات مثل سکنجبین بزوری
و آب کاسنی و تخم کرفس و انیسون و امثال آن باب دوازدهم
در امراض طحال سوء المزاج طحال را عارض شود اگر حار بود علامت آن
شدت تشنگی و التهاب و حرقت موضع طحال بود و صفرت لون
و کمودت آن و حمرت قاروره و سواد براز از اختلاف نبض و سوء خلق

علاج فصد اسلیم کنند از جانب چپ و جلاب از تمر هندی و
ترنجبین و نبات خورند با قرص زرشک و سکنجبین بزوری و غذا
زرشک و تمر هندی و الوجه با نخود آش و مغز بادام و تلیین طبیعت کنند
بمطبوخ هلیله زرد و سیاه و ماء الجبن با سکنجبین بزوری و این قرص
مفید بود ریوند یک درم و نیم و زعفران نیم درم ورق گل نیم درم طباشیر تخم
هر یک ۳ درم تخم تورک چهار درم کاهو نیم درم آنک بکوبند و آب کاسنی
سرشته کنند و مثقالی با سکنجبین بیاشامند سفوف طباشیر ریوند پنج مهک
سنبل مصطکی عافث هر یک درمی زرشک چهار درم بکوبند و
مثقالی تناول کنند و کبر سرکه نافع بود و اگر تب و تشنگی مفرط باشد
شیره تخم تورک با آب کاسنی یا آب خیار کد و با سکنجبین تناول کنند
و اگر سوء المزاج بارد بود علامت آن سقوط اشتها و عدم تشنگی و
کثرت ریق علاج جلابی از رازیانه و بیخ آن و انیسون و گلقند تناول
کنند یا بیست مثقال از بن ماء الاصول صفته بیخ مهک رازیانه
ده درم بیخ کبر نیم درم بیخ کرفس ۳ درم منقی ده درم تخم خیارین پنج درم
تخم کاسنی و کشوث رازیانه بنجنکشت هر یک ۳ درم ۳ درم
رطل آب بجوشانند تا یک رطل آید پس صاف کنند و با عسل یا قند
بقوام آرند و غذا نخود آب و شیره خشکدانه خورند [illegible] طبیعت محتبس

باید بابن

باشد باین مطبوخ تلیین کنند صفته سنا پنج درم هلیله سیاه هفت درم
بیخ اذخر غافث تخم کاسنی هر یک سه درم بنفشه ده درم الو سیاه
ده دانه سپستان بیست دانه خیار چنبر پانزده درم ترنجبین بسکنجبین
هر یک ده درم و طحال را بورق و سداب و کبر و بیخ کبر و اشق مجموع در سرکه
بسایند و بر طحال کنند و اگر سوء المزاج یابس بود علامتش آن صلابت
طحال درکار است و کمودت بدن و خبث النفس علاج جلابی از تخم کاسنی
و تخم کشوث و بنفشه و روباه ترک و نبات تناول کنند و غذا ماش و مقشر بادام
و فروج و کدو خورند و ماهی تازه نیز شاید و اگر سوء المزاج رطب باشد علامت
آن ترهل بدن و بیاض زبان و کثرت ریق و قلت عطش علاج سکنجبین
بزوری و ماء الاصول مذکور تناول کنند و غذا نخود آب و زیره خشکدانه
و قلایا متوبله و تلیین طبیعت بحب افتیمون و حب ایارجه **اورام طحال** اگر ورم
دموی بود علامت او تب و سرعت نبض و عطش و التهاب و وجع طحال
و غلظ و سواد قاروره علاج فصد باسلیق کنند و جلابی از تخم کاسنی
و عناب و اجاص و نبات خورند و غذا کشکاب و تلیین طبیعت بمطبوخ
افراکه کنند و صندل و اقاقیا و شیاف مامیثا و کشنیز تر بر طحال
طلا کنند و اگر ورم صفراوی بود علامت آن حمی حاده و عطش مفرط
و زردی چشم و زبان و قاروره و براز بود و گاه باشد که با یرقان

نیز بود و علاج جلابی از تخم کاسنی و زر و باد تر یک و تمر هندی و نبات خورند
یا آب انارین و نبات و غذا خوبا شوربا خشخاش و تلیین طبیعت کنند
بقرص طباشیر نیز هر روز یک مثقال تا ده مثقال سکنجبین و طحال را صندل و تورک
و کشنیز و ورق بید تضمید کنند و اگر بلغمی بود علامات آن قلت عطش
و زیادتی حجم طحال و بیاض قاروره و لطوء نبض بود علاج جلابی از زر و باد تر یک
و بیخ رازیانه و بیخ مهک و نبات تناول کنند و غذا نخود آب و تلیین طبیعت
بآب مطبوخ صفت سنا هلیله زرد هر یک پنج درم تربد دو درم تخم کاسنی
و رازیانه تخم کرفس بنجنکشت و شکوفه کبر بالنکو و کاوزبان هر یک سه درم
انجیر بیست دانه منقی بیست دانه شاهتره یک دسته خیار چنبر ترنجبین
هر یک ده درم بعد از تنقیه قرص زرشک با سکنجبین تناول کنند و اگر سوداوی
بود علامات آن هزال و نحافت بدن و صلابت طحال و خروج آن
از موضع خویش و ضیق النفس و سواد لون و فساد هضم و لین طبیعت
و سرعت نبض بود علاج فصد باسلیق یا اسیلم کنند و تلیین طبیعت بحب
افتیمون یا مطبوخ آن کنند و غذا از زیرباج یا کبک و فروج خورند و بعد از
تنقیه سکنجبین بزوری و قرص کبر صفت بنجنکشت بیخ کبر هر یک ده درم
شونیز زراوند مدحرج تخم سپندان هر یک سه درم فلفل هفت درم
بکوبند و به سه درم اشنه یا اشق بخیسانند و ادویه بدان سرشند و قرص

سازند

سازند و یک مثقال تناول کنند و خردل و بیخ کبر و بوره و غافث بکوبند و با سرکه طلا کنند یا خردل بکوبند و لعل بامیزند و کاغذی بمقدار ورم و بدان بمالند و بر طحال نهند و اگر ورم طحال متقیح شود و منفجر گردد و بعده ریز دلیقی یا براز دفع شود در ان شیر شتر بامدادات مفید بود و سعی باید کرد که طبیعت محتبس نشود **نفخ طحال** بسبب برودت مزاج طحال و کثرت سودا حادث شود و علامت آن تمدد موضع طحال و بر آمدن او چون دست بران نهند از زیر دست بلغزد و باشد که قراقر بود علاج ماء الاصول و سکنجبین بزوری و آب بادیانه با سکنجبین عنصلی خورند و نمک و سبوس و کاورس گرم کنند و بر موضع طحال نهند **سده طحال** حدوث آن بسبب فضلاتی غلیظ بود که در و مجتمع شود و علامت ان ثقل طحال بود بی علامت ورم علاج جلابی از رازیانه و نانخواه و روباه ترک و افسنتین و نبات تناول کنند و سکنجبین بزوری و قرص کبر مفید بود و تخم کاسنی و کرمانه زیره هر یک یک درم و هنگشت دو درم و نیم بکوبند و سه درم ازان با سکنجبین بزوری بدهند و باقی معالجه بسوء المزاج سیاه آرند **یرقان اسود** تغیر لون بدن باشد بسیاهی و سبب ان سده بود که میان طحال و کبد و طحال و معده حادث شود و علامت آن ثقل و تمدد طحال و خبث النفس و قلت الاشتها و نقصان قوت بدن و بطور نبض و بتدریج حادث شود نه بغتة

علاج فصد اسیلم از جانب حیب وجلابی از بیخ مهک وتخم کاسنی ونبات
بالکلقند خورند وغذا زیرباج وبعد از نضج سنا پنجدرم بیخ کاسنی ۳ درم
شکر ده درم بجوشانند وپنج مثقال معجون نجاح دران حل کنند وتناول نمایند هلیله
زرد وسیاه وکابلی هریک ۳ درم افیتمون یکدرم غاریقون بسفایج هریک
نیمدرم بکوبند و ۳ درم از ان با رطلی ماء الجبن بیاشامند واگر این مرض بسبب ضعف
قوت جاذبه یا ماسکه طحال بود علامت آن قی واسهال سود بود وکدورت
عین وسقوط اشتها علاج جلابی از افتیمون وورق گل وسکنجبین بزوری تناول کنند
وطحال را بورق گل وفوفل وفستین ومقل ومصطکی تضمید کنند باب سیزدهم
در امراض امعاء واز انجمله قولنج است وآن مرضی است که مانع خروج براز شود
با وجعی عظیم باشد ووجع قولنج بوجع کلیه مشتبه میشود وفرق بدان کنند
که وجع کلیه از یک موضع تجاوز نکند ووجع قولنج از جای خود تجاوز کند وسبب
قولنج اگر بلغمی بود که با ثقل مختلط شود علامت آن شدت وجع وسقوط اشتها
وسبق تخمه وپیش از حدوث قولنج بلغمی با براز بیرون آید علاج جلابی
از رازیانه وبالنگو وافتیمون وتخم کرفس وگلنگبین تناول کنند وگوارش
سفرجلی مسهل تلیین یا این حب صفت ایارج فیقرا انزروت هریک دو درم
شحم حنظل نمک هندی هریک دانگی بکوبند وبا دو دانگ جوشانیده
حب سازند یا این حقنه استعمال کنند صفت سنا هفت درم

الخمر وغار

انجیر و عناب هر یک ده درم سپستان بیست دانه خشک شبت هر یک
ده درم بابونه اکلیل الملک سداب هر یک کفی برگ چغندر دسته روغن
کنجد الجامه هر یک ده درم شکر سرخ بیست درم بوره نیم درم و اگر قولنج
ریحی باشد که در امعا محتبس شده علامتش تقدم نفخ و قراقر و تمدد و اشیای
نفاخه و انتقال وجع بود علاج جلاب از انیسون و نانخواه و رازیانه و گلنگبین
ناول کنند و گوارش کمونی و سفرجلی مسهل با تخم کرفس و نانخواه
و انیسون هر یک درمی چند بیستر دانگی و نیم بکوبند و با آب رازیانه حب سازند
و بلع کنند و این شیاف استعمال کنند **صفته** خطمی بوره هر یک دو درم
شحم حنظل یک درم سقمونیا نیم درم بکوبند و با شکر معقود بیامیزند و شیاف
سازند یا این حقنه **صفته** سنا هفت درم انجیر عناب هر یک ده دانه
سپستان بیست دانه مویز منقی پانزده دانه خشک بابونه شبت اکلیل الملک
بنفشه خطمی سبوس هر یک پنج درم الکامه عسل روغن زیت هر یک ده درم
بوره و نمک هر یک پنج درم روغن سداب در شکم مالیدن یا ورق سداب
و کرنب هر یک ده درم تخم کرفس پنج درم در رطلی آب بجوشانند تا نیمه آید
در رطلی روغن کنجد سراول کنند و بجوشانند تا آب برود و در روغن بماند
ازان در شکم بمالند و اگر قولنج بسبب ورمی باشد که در موضع امعا واقع شود
علامتش آن است تب و وجع شدید و ضربان و عطش و قی مراری بود آن

قولنج بتدریج حادث شود علاج فصد کنند و جلابی از روناه ترکب بذر
و تخم کاسنی و ترنجبین و عناب خورند یا شیره بنفشه و ترنجبین و غذا آش
و مغز بادام و بلیلین یا این مطبوخ صفته سنا تخم زه عناب ده دانه سپستان
بیست دانه تخم خطمی بسبایا و شاه رونیاه ترکب هر یک ۳ درم خیار چنبر
ترنجبین هر یک پانزده درم یا بدین حقنه صفته سنا هفت درم بنفشه
نیلوفر هر یک ۳ درم جو نیم کوفته خطمی سبوس هر یک کفی ورق چغندر
خیار چنبر شکر سرخ روغن بادام هر یک ده درم بعضی ترنجبین ده درم و روغن
ده درم و اگر با وجع حرارت شدیده بود لذع و حکه باشد این حقنه سود دهد
صفته عناب ده دانه سپستان بیست دانه خطمی ۳ درم بجوشانند
و صاف کنند و اسفاناخ و خبازی و شیره جو و لعاب اسبغول هر یک
پانزده درم روغن بنفشه ده درم با هم بیامیزند و نیم گرم استعمال کنند
و اگر بسبب التواء امعا یا نزول آن بکیس انثیین حادث شود علامت او آنست
که قولنج بعد از حرکتی عنیف یا از بالا بزیر افتادن حادث شود علاج پای علیل
بر ریسمان بندند و بر بالا کشند و ریسمان را تحریک میکنند تا امعا بجای خود
رود و جلابی از روناه ترکب و بنفشه در ازیانه و نبات بدهند و غذا نخود آب
با روغن گاو و اگر بجای خود نرود زیبق ناکشته فرو برند در دو دم کنند
و شکم بمالند تا بیرون آید و اگر بسبب احتباس ثقل و سوست آن باشد علامات آن

تقدم احتباس

نقدم احتیاس و تناول مجففات بود علاج جلابی از شراب بنفشه و ترنجبین هر یک
ده درم بخورند و غذا نخوداب چرب با مرغ فربه یا بنفشه چهار درم سپستان
بیست دانه بزرگ حلبه حب الرشاد هر یک دو درم ترنجبین یازده درم
بخورند و اگر بسبب حرارت امعا باشد علامت آن شدت عطش و دوام
التهاب بود علاج جلابی از بنفشه و ورد باه نرنک و تخم کاسنی و ترنجبین و
نبات ... زند یا آب خیار کدو با شیره تخم توزک یا ترنجبین و تابن حقنه
ملین کنند صفته بنفشه و نیلوفر تخم خطمی و تخم خیارین بابونه اکلیل الملک
سبوس جو نیم کوفته لبلاب برسیاوشان هر یک پنج درم عناب
ده دانه سپستان بیست دانه بجوشانند و صاف کنند و لعاب بزرقطونا
و لعاب بزرک و روغن بنفشه و خیار چنبر و ترنجبین هر یک ده درم بدین ضم کنند
و استعمال نمایند و غذا شیر گندم چرب بخورند و شکم بروغن بنفشه و
لعاب خطمی و کتیرا بمالند ایلاوس نوعی از قولنج است و چنان باشد
که ثقل در امعاء علیا محتبس شود و از دهن بیرون آید و با آن ضعف نبض
و غشی و اضطراب بود علاج اولا فلونیا رومی بدهند سه درم ازان
چون وجع ساکن شود بدان معاودت نکنند و سفرجلی مسهل
با شهریاران بدهند و این حقنه مفید بود صفته بابونه شبت تخم کرفس
رازیانه و حلبه از هر یک دو درم انجیر ده دانه منقی سکنجبین جاوشیر

هر یک ده درم بوره و نمک هر یک سه درم و باید که دو روز غذا نخورند اگر
بتوانند و استعمال ریاضت مفید بود و روغن بابونه و شبت و خیری
در شکم بمالند و شراب صرف گرم کنند و اندک اندک بیاشامند و بابونه
و شبت و اکلیل الملک و نمام و خشک و برگ بید انجیر و صعتر و فودنج و روباه
ترب بکوبند و بجوشانند و در آن نشینند و شیاف از بوره و نمک هندی و سکبینج و
شحم حنظل ترتیب کنند و بکار دارند مغص ریحی بود که در امعا حادث
شود و شکم می پیچد و آن اگر بسبب ریح بود علامت قراقر و نفخ و تمدد
بود و از خروج ریح تسکین حاصل شود علاج جلابی از انیسون و رازیانه و روباه
ترب و گلقند خورند یا دو درم کمونی بخورند و اگر با مغص اسهال باشد علاج
آن گفته شود و اگر طبیعت محتبس باشد رازیانه تخم کرفس انیسون هر یک
سه درم یا نانخواه صعتر هر یک چهار درم قند مثل مجموع بکوبند و سه درم
از آن تناول کنند و شکم بروغن بابونه و گل گرم کرده بمالند و اگر بواسطه
تناول اطعمه حاره و حریفه بود علامت او آن باشد که مرقت التهاب و
تشنگی و خروج مره صفرا بود علاج آب انار دانه با نبات بیاشامند یا شیره
تخم کدوی سه درم با شیر و ده درم نبات و اگر بواسطه خلطی مالح باشد
علامت آن ثقل و تشنگی بود و یا براز بلغم بیرون آید علاج تلیین
طبیعت کنند بحقنهای یا باین مطبوخ صفته سنا سه درم بنفشه بسفایج

دارانم نی

وازیانه تخم کاسنی روباه ترنگبین هر یک سه درم عناب ده دانه سپستان
بیست عدد تربد دو درم خیارشنبر پانزده درم ترنجبین شکر سرخ هر یک
ده درم و اگر بسبب خلط لزج باشد که در امعا متمکن بشود و علامت آن قلت
عطش و کثرت بزاق و وجع از یک موضع منتقل نشود علاج تلیین طبیعت
کنند بحقنهای که در باب قولنج ذکر رفت و تنقیه معده بقی و گلقند و رازیانه تناول
کنند غذا نخود آب و شیره خشکدانه و فلفل و دارچینی و زعفران و صعتر
و بعد از تنقیه جوارش کمون و مصطکی خورند و آب سیر دیگر خورند دیدان
کرمها بود که در امعا متولد شود بسبب رطوبتی فضلی بود که در امعا بماند
و بطول مکث متعفن بشود و چون حرارت در وی عمل کند کرم تولد شود و
اگر کرم دراز باشد از احیات گویند و در امعا دقاق متولد شود و
علامت آن احساس حرکت آن باشد در حالت جوع و تحیدن شکم
و سیلان لعاب و بهم سائیدن دندان در خواب علاج چهار روز
بیای شیر باده مثقال شکر بیاشامند و غذا نخود آب با شیره خشکدانه و صعتر
و دارچینی روز پنجم درمنه ترکی و برنگ کابلی مقشر و تربد و قسط و مر و ترمس
هر یک درمی حب النیل نیم درم بکوبند و بر سر شیر ریزند و بخورند اگر از آن
نفعی نباشد و عمل تمام نکند الکامه ده مثقال با آب گرم بخورند و تخم حنظل
دانگی و نیم قنبیل نیم درم با زهره گاو شیاف سازند و بردارند [illegible]

ثرید کشک با شیر تمام نخورند و از تناول اغذیه غلیظه و بارده اجتناب
نمایند و اگر کرم پهن باشد انرا حب القرع گویند و او در امعاء غلاظ متولد
شود علامت آن صفرت لون بود و خروج ان احیاناً و هر چند چیز خورند
سیر نشود علاج درمنه برنج مقشر هر یک یک مثقال نمک هندی دانگی
و نیم تربد یک درم شحم حنظل یک دانگ بکوبند و بر سر شیر کنند و بیاشامند
و از لبنیات و اغذیه غلیظه احتراز کنند و اگر صغر و ضعیف باشند کرم
سرکه و نیز علامت ان حکه مقعد و دغدغه ان بود علاج حقنه کنند
باین ادویه صفته بابونه اکلیل الملک برنجاسف درمنه هر یک کفی ورق
شفتالو سداب هر یک ده درم ورق چغندر دسته روغن
مغز زردآلو تلخ انکامه هر یک ده درم شحم حنظل دانگی بکار دارند و مقعد
را بروغن استه زردالو تلخ چرب کنند و از بوره و نمک و زهره گاو و شحم
حنظل استه زردالو شیاف سازند و بر دارند و اگر طفل را این
مرض واقع شود درمنه یک مثقال صبر تیدیسم بکوبند و بآب ورق
شفتالو بر ناف طلا کنند زحیر حرکتی است از امعاء مستقیم جهت
دفع فضله و با ان تقاضا چیزی دفع شود و باشد که با آن خونی بود و
سبب آن خلط مراری بود یا رطوبتی مالحه که بمعاء مستقیم ریزد و دغدغه
دهد علامت آن حرقت مقعد باشد و خروج این رطوبت علاج سفوف

انکسته

ز بسته با سفوف گل ارمنی بریان کرده یک مثقال با شیره تخم تورک
بریان کرده بخورند و غذا اکاورس بریان با مغز بادام و شیره تخم خشخاش
خورند و این شیاف استعمال کنند صفته صدف سوخته گل ارمنی اقاقیا
گل انار هر یک سه درم کوفته با لسان الحمل یا اب تورک سرشته
شیاف سازند و اگر سبب ثفل خشک باشد که در امعا محتبس شود و خروج
آن دشوار و موجب زحیر گردد علامت آن تقدم احتباس و تناول مجففات
علاج تلیین بمزلقات مثل بنفشه و خطمی و سپستان و خیار چنبر باشد و اگر
سبب تری باشد که بمقعد رسد علاج آن بدهنین مقعد کنند بروغن گل
و بابونه و شبت و دره روباه ترنک و اکلیل الملک بجوشانند و دران نشستن
و بر سر آجر گرم کرده نشستن بغایت مفید بود باب چهارم در انواع اسهال
اگر اسهال بسبب بحران و دفع فضله موذی بود از احتباس باید کرد
مگر که بافراط رسد و موجب ضعف شود و سبت جو با قند و گلاب تناول
کنند یا لبت جو و سنجد و کنار و گشنیز بریان کرده کوفته باهم بیامیزند
و بخورند یا قرص طباشیر و سبت یا رب به یا سفوف انار دانه و غذا
زرشک و انار دانه و سماق به غوره و اگر اسهال بسبب اخلاط
مراری بود که بمعده و امعا ریزد علامت آن عطش و حرقت و التهاب
و تلخی دهان و صفرت براز و لذع مقعد بود علاج ده مثقال رب به با یک

مثقال قرص طباشیر بخورند و گل ارمنی با رب سیب با کشنیز بریان و توت
خشک و تخم حماض و خرنوب شامی هر یک شش درم و طباشیر سه درم
انار دانه بریان پنجاه درم زرشک سماق پستکنار اسفند هر یک ده درم
بکوبند و با هم بیامیزند و قدری از آن بخورند و اگر اسهال با فراط بود معده را
بگل ارمنی در زیره کرمانی و صندل و رامک و اقاقیا با آب مورد تضمید کنند
و غذا سماق یا انار دانه یا کبک و تیهو خورند و اگر اسهال بلغمی بود علامت
آن نفخ و قراقر و ثقل و خروج بلغم و براز بی صبغ علاج حب شبیار فرفیون
سه درم بر سر جلاب از نبات بنیم گرم بیاشامند تا اخلاط بکلی دفع شود
و چون دانند که تمام دفع شده باشد سفوف مقلیا پنج درم با آب به
تناول کنند با صمغ عربی و تخم ریحان هر یک مثقالی بریان کرده
بکوبند و بروغن بادام چرب کنند و فرو برند و اگر ساکن نشود این حقنه
ممسک استعمال کنند صفته برنج و عدس هر یک کفی پوست
انار بلوط مورد هر یک ده درم مازو گلنار هر یک پنج درم بکوبند
و صاف کنند و کاغذ سوخته و اقاقیا و گل ارمنی هر یک مثقالی
بسایند و بر سر آن ریزند و استعمال کنند و بدفعات این
قرص بخورند صفته سماق چهار درم دم الاخوین صمغ عربی بریان
کرده گلنار اقاقیا هر یک ده درم بکوبند و بسرشند و مثقالی

بارزبس

بار بسیب بخورند و این سفوف نیز مفید بود صفته زیرهٔ کرمانی در
سرکه بخیسانند و انار دانه هر یک پانزده درم دانهٔ مورد مقشر
مصطکی خرنوب کردیا هر یک ده درم انیسون تخم کرفس هر یک پنج درم
بکوبند و دو درم از آن تناول کنند و اگر اسهال سوداوی باشد
علامتش آن حرقت و لذع معده و خشکی دهن و کثرت اشتها
بی هضم تام و قراقر و نفخ بود و رنگ براز مایل بسیاه باشد علاج اولا تنقیه
امعا باید به حقنها و بعد از آن به تنقیه تام کرده باشند قرص طباشیر و پست تخم
دوقرص کهربا بخورند و بنکو و بارتنگ و تخم ریحان و گل ارمنی و صمغ و پسته
بریان بتساوی بکوبند و پنج مثقال از آن با گلاب بخورند و از
حموضات و شیرینی احتراز کنند و مرغ و کباب کردانیده خورند و انار دانه
کوفته و زرشک نیز شاید اسهال دموی اگر بسبب انفتاح عروق امعا بود
و امعا رقاق بود علامت او آنست که غایط بیرون می آید بعد از آن خون
رقیق یا ریاح و قراقر و زبد خارج شود و اگر در امعا غلاظ بود علامت او آنست
که اول غایط با خون بیرون آید و بعد از آن بی خون و با آن علامت بواسیر
نباشد علاج اگر علامات غلبهٔ خون باشد و قوت مزاج و وقت
مقتضی بود فصد کنند و بنکو و بارتنگ و تخم ریحان هر یک مثقالی و صمغ عربی
سه مثقال بریان کرده بروغن گل صبر کنند و فرو برند و غیره

بقشر با شیرهٔ مغز بادام خورند و قرص طباشیر ولیست جو و قرص کهربا
نیز مفید بود و سفوف نشاسته بمثقال بروغن گل چرب کنند و اگر این
اسهال بسبب سحج بود که بواسطه اخلاط حاده و حریفه که بامعا رسند
یا بسبب اسهال بسیار امعا خراشیده شود علامت آن تشنگی
و پیچیدن شکم و وجع امعا علاج سفوف نشاسته با روغن گل بخورند یا صمغ
عربی و نشاسته هر یک ده درم طباشیر یکدرم بریان کرده با شیر داغ
کرده بیاشامند و غذا اکاورس بریان کرده با برنج بریان یا با بیه بزبا
چربی گوشت با مغز بادام خورند و این حقنه ممسک استعمال کنند
صفته برنج شسته جو نیکو فته ذره هر یک کفی بریان کرده لسان الحمل
پوست خشخاش گلنار زرده گل خطمی ورق مورد بجوشانند و حقنه کنند
و صمغ عربی و نشاسته بریان کرده و دم الاخوین و کهربا هر یک درمی بگیرند
و زرده بیضه بریان کرده در روغن گل با پیه بز حل کرده و باهم آمیخته بکار
دارند **ذوسنطاریا** اسهال کبدی باشد و آن با خون صرف بود و
سبب آن امتلاء دم باشد یا تفرق اتصال کبد یا بواسطه قطع دست و
پای واقع شود یا صدیدی بود و سبب آن احتراق بود یا دبیله کبد
که منفجر شود یا تنحی بود یا غسالی و شبیه بغساله گوشت اما آنچه
خون صرف بود اگر تقدم امتلا و احتباس خونی که سیلان آن معتاد

بوده باشد

بوده باشد ظاهر بود و با آن علامت سحج و الم نباشد علاج در ابتدا
غذا نخورند و حبس مطلق نیز نکنند مادام که قوت باقی باشد و ضعف
با فراط نبود و حبس بشره تخم توتک بریان کرده با شراب صندل یا سیب کنند
یا بارتنگ بریان و شنکو بریان بروغن گل چرب کرده فرو برند یا قرص
کافور یا قرص کهربا و شراب سیب بخورند و شراب انجبار لعوق کنند
و غذا جو بریان کرده با شیره خشخاش بریان بخورند یا انار دانه یا زیرباج
یا غوره و لبذر الصندل و گلاب و آب به و آب مورد طلا کنند
اما آنچه صفراوی بود و صدیدی علامت او آنست که یا براز مختلط
بود و از دفع آن خفتی و راحتی حاصل شود و با آن پیچیدن شکم نباشد
و چون معده خالی بود بیشتر بود علاج کل نکنند و ادویه که مقوی
باشد و در و قبض زیاده نباشد تناول کنند مثل شراب صندل و [illegible]
و زرشک و سیب و به و از قابضات صرف صرفی استعمال نکنند و به معالجات
سوء المزاج کبد بجا می آرند تا اخلاط بکلی دفع شود اما آنچه قیحی و غالی بود
دلالت بر دبیله کبد کند چنانچه او گفته شده است ذرب استعمال معدی بود
و سبب آن سستی و تری معده باشد بواسطه سوء المزاج رطب
که عارض او شود و علامت آن قلت تشنگی بود و طعام در معده تغیر
نپذیرد و کمت نکند و با آن قی و براز بلغمی باشد علاج تسخین معده

بگوارشات حاره وسفوف مقلیاثا وسفرجلی قابض کنند وغذا آب کبک
و تیهو وزیره و کشنیز و دارچینی خورند و اگر بسبب کثرت رطوبت
باشد که در معده جمع شود علامت علاج تنقیه معده بقی و بعد از آن
جوارش معده خورند مثل گوارش کندر و لبستهای قابض مفید بود
و اگر بسبب بثره و قرحه باشد که در معده حادث شود و از غذا امتناع
و قوت دافعه آنرا دفع کند علامت او آنست که در معده بعد از اکل وجعی
یابند خصوص اکل حموضات و در براز صدیدی رقیق باشد که مرارت
دهن محسوس شود و باشد که در دست نیز بثرات بود علاج قرص طباشیر
و لبستها و سفوف ناردانه خورند و غذا ناردانه و زرشک و اگر بواسطه
نزلات بود که از دماغ بمعده ریزد و طبیعت آنرا دفع کند و غذا را نیز
مزلق گرداند و این را اسهال دماغی گویند و علامت او آنست که بعد از
خواب بیشتر باشد و بعد از آن محتبس باشد و با آن علامت نزله
و فساد مزاج دماغ باشد علاج تنقیه دماغ بود و تبدیل مزاج او و منع
نزله بشراب عناب و شراب خشخاش و باقی در نزله که گفته شد و به
نسبت بانچه شد و اگر بسبب ضعف کبد باشد که جذب غذا نتواند کرد
و علامت آن اسهال سبز و سفید و تهوکت بدن و قلت
دم و زردی لون علاج تقویت کبد چنانچه گفته شد و اگر بسبب زاید

خمل معده

خمل معده باشد و آن بواسطه اکال یا تناول زهر جارده یا بواسطه اورام واقع شود
علامت او آنست که طعام هضم نشده خارج شود بی لذع و لو جع و تعفن
و از انتن رایحه نباشد علاج تضمید معده باشد بقوابض مقویه و مرق فروج فربه
دهسوار شیره و نان سفید تناول کنند خمل برویاند و پستهای قالفه و مقویه
معده خورند ذلق الامعا اسهال معوی باشد و سبب آن رطوبتی مزلقه که بواسطه
آن نقل در امعا اکثت نکند و بیرون آید و علامت آن خروج رطوبات و صفرت
لون و هزال بدن علاج تناول اشیا محخشنه باشد مثل کبل و به و سیب
دستنبو و کندر و سفوف مغلیا با مفید بود و این سفوف نیز صفته سنبل مصطکی
سک عود هر یک درمی و نیم بلوط بریان کرده شیره انار ترش کرمازج
رانک تخم حماض خرنوب دانه مویز طراثیث سماق کلنار هر یک نیم درم
بکوبند و مقدار دو درم بخورند و اگر سبب بثره یا قرحه باشد که در امعا
حادث شود و چون غذا اندرو رسد رنج و وجع کند علامت او آنست
که احساس وجع امعا کند و ابراز صدیدی تنک باشد علاج قرص طباشیر
و لیست یا قرص کلنار یا رب سیب یا به یا تخم ریحان و بارتنگ
بزر و تنک و صمغ عربی هر یک درمی بریان کرده بروغن بادام و گل
حب کنند و فرو برند غذا برنج یا کاورس بریان کرده با مغز بادام
خورند و طباشیر و ورق گل و صمغ عربی و نشاسته و تخم حماض بکوبند

و بالعاب اسبغول سرشته و قرص سازند و یک مثقال بخورند **باب پانزدهم در**
امراض کلیه و مثانه سوء المزاج کلیه اگر حار بود علامتش حرقت موضع
و کثرت شهوت باه و تشنگی و سرعت نبض و ناریت قاروره باشد علاج
آب انار ترش با نبات یا نبات و ترنجبین و با شیره تخم بورک یا قرص
طباشیر نرم تناول کنند و غذا اشکنابه با غوره ماش با اسفناج خورند
و شراب خشخاش و ریباس غوره لعوق کنند و صندل [illegible] و سماق هر یک
دو درم کافور دانگی طباشیر تخم حماض کشنیز بریان گلسرخ گل ارمنی
هر یک سه درم تخم کاهو تخم بورک از هر یک مقشر درم بکوبند با آب کاهو
و بورک سرشته و قرص سازند و مثقالی با آب انار ترش یا غوره با شیره تخم
خورند و صندل و گلاب بر کلیه طلا کنند و اگر سوء المزاج بارد باشد علامت
آن قلت عطش و بیاض و غلظ قاروره و ضعف شهوت باه علاج گلقند و از
جوارشن کمون تناول کنند و غذا نخود آب با کباب کبوتر بچه و
فلفل و دارچینی و روغن فستق و زنبق و خیری بر کلیه طلا کنند و
نارجیل و فندق و فستق با نبات خورند و از حموضات و فواکه بارده احتراز کنند
اورام کلیه اگر ورم کلیه از ماده صفرا یا دم باشد علامت آن تب
و تشنگی و التهاب و صداع و بیخوابی و وجع کلیه بود علاج فصد
باسلیق کنند و جلابی از عناب و تخم کاسنی و روباه ترک

و نبات تناول

ونبات تناول کنند وغذا جو با شیرهٔ خشخاش وعناب وسپستان
وشراب خشخاش وبنفشه بالعاب بنکو وبهدانه وموضع کلیه را بصندل
ومغاث وشیاف مامیثا وکاسنی وآب وباه ترکیب تضمید
کنند باآب کاسنی وآب گشنیز وکاهو وروغن بنفشه وکدو
وموم باهم بیامیزند وطلا کنند وچون ورم نضج یابد علامتش آن
اشتداد وجع وسکون تب وزیادتی ثقل بود آنزمان خطمی واکلیل
الملک وتخم شبت وحلبه وبنفشه وروباه ترکیب بجوشانند ومحل آن
گرم بر کلیه نهند وچون تب زایل شود ووجع ساکن گردد وثقل باقی ماند
بر کلیه وغبار آسیا ودقیق کرسنه با این ضم سازند چون ورم منفجر
گردد ومده با بول بیرون آید شیرهٔ ۳ تخم با شراب عناب وبنفشه
بخورند واگر خروج مده متمادی شود مغز ۳ تخم وکدو هر یک ده درم
وخشخاش ونشاسته وصمغ عربی وتخم خبازی هر یک دو درم کاکنج
پنج دانه بکوبند و ۳ درم ازان باده درم شراب خشخاش
بخورند واگر ورم بلغمی یا سوداوی بود علامت آن ثقل موضع کلیه
وقلت التهاب وبی شدت وجع بود وشبیه بقولنج بود وفرق
میان آن کنند که حقنه درین محل مفید نبود بلکه زیان کند بخلاف قولنج
علاج جلابی از بیخ مهک وتخم کاسنی ورازیانه ونبات تناول کنند

وغذا اسفناخ و مغز بادام و بعد از نضج تلیین کنند باین مطبوخ صفته
سنا پنجدرم تخم کرفس کاسنی رازیانه ورق گل بالنگو بنفشه نیلوفر هریک
سه درم بیخ مهک چهار درم تربد سفید دو درم منقی ده درم عناب انجیر هریک
ده دانه سپستان بیست دانه مغز خیارچنبر پانزده درم ترنجبین پانزده درم
صفته سنا پنجدرم بیخ مهک چهار درم بالنگو تخم کاسنی رازیانه هریک
سه درم بجوشانند و صاف کرده معجون خیارچنبر دران حل کرده بیاشامند
و بعد از تنقیه شبت و بابونه هریک چهار درم برزک حلبه هریک پنجدرم
تخم خطمی خبازی هریک ده درم بکوبند و با آب رازیانه ضماد سازند یا مقل
در آب گرم حل کنند و با مغز ساق گاو و پیه بط بمالند وجع کلیه اگر از ورم
یا سوء المزاج بود علاج آن گفته شد و اگر از ریح بود علامت آن وجع
و تمدد بود و بان ثقل و علامت حصات نباشد و در حالت خلو معده ساکن
شود علاج آن مدرات مثل انیسون و نانخواه و زیره تناول کنند و روغن
قسط و زنبق در موضع کلیه بمالند هزال کلیه گاه باشد که کلیه عاجز شود و پیه او
کم گردد بسبب کثرت جماع و استفراغ بسیار علامت او بیاض و کثرت
و کثرت بول او درد پشت و نحافت بدن و قلت شهوت باه علاج
تناول اغذیه مسمنه مثل هریسه و کله و هر روز رطلی شیر میش با پانزده
مثقال ترنجبین بر سر آتش نرم کنند تا غلیظ شود و بخورد و پیه بط و مرغ در

طعام کنند

طعام کنند و مغز بادام فستق و فندق و نارجیل خورند و حقنهای مسمنه
استعمال کنند **اورام مثانه** اگر ورم دموی بود یا صفراوی علامت
آن شدت وجع و حرقت مثانه و تب محرقه و تشنگی و لهیب و سواد
لسان و انتفاخ زهار بود و باشد که با آن احتباس بول و براز باشد علاج
فصد باسلیق کنند و جلابی از بنفشه و تخم کاسنی و گلاب و شکر و ترنجبین
خورند و غذا اسفاناخ با شیره خشخاش و شراب بنفشه و بنفشه و خبازی و تخم
خطمی و پوست خشخاش بجوشانند و در آن و بر عانه میریزند و ثفل آن را بجا
می نهند و صندل و روباه ترک و بنفشه و کاکنج با بستان افروز طلا کنند
و اگر حبس بول بود شیره سه تخم سی درم با ده درم نبات بیاشامند یا
سه تخم و کدو مقشر هر یک پنج درم تخم بوزر سه درم تخم خطمی و خبازی
برسیاوشان هر یک دو درم بکوبند و چهار درم از آن با شراب خشخاش یا
بنفشه خورند و ورق کنجد تر بکوبند با کنجد مقشر با شیر حل کنند و ضماد سازند
و چون ورم نضج یابد منفتح شود شراب بنفشه بالعاب اسبغول بخورند و غذا
آب نخود و مغز بادام و بنفشه و خطمی و خبازی و برسیاوشان و حلبه و
اکلیل الملک و بزرک و تخم شبت بجوشانند و در آن نشینند
وجع مثانه بسبب خروج حصات بود و آن گفته شود و یا بسبب
سوء المزاج گرم که او را عارض شود و علامت آن وجع و لهیب

موضع مثانه و تشنگی بود علاج شیرهٔ تخم کدو با آب خیار کدو با
با نبات بخورند و روغن بنفشه بر آن بمالند و در احلیل بچکانند و اگر سوء
المزاج بارد بود علامت آنست که بعد از تناول اطعمه و اشربه بارده تألمات
مثانه حادث شود علاج جلابی از افتیمون و یا نخواه و بیخ مهک و نبات
بخورند و نخود آب با شیرهٔ خشکدانه و زیره و دارچینی و فلفل خورند و روغن
نرگس و زنبق و نفط تضمید کنند عانه را و تقطیر با حلیب خیر و اگر سبب ریح بود
علامتش وجع و تمدد بود و با آن ثقلی نباشد علاج ماء الاصول با روغن
بید انجیر بخورند و مثانه را بآب دم کرده شبت و روغنهای گرم تضمید
کنند **قرحه کلیه و مثانه** سبب آن تفرق اتصال یا خلطی اکال یا انفجار دبیله
بود علامت آن وجع و خروج دم با رفتن بول باشد و فرق میان قرحه کلیه
و مثانه بموضع وجع کنند و در قرحه کلیه سلسل بول باشد و در دهن و در قرحه
مثانه غیر بول و قشوری که از کلیه آید سرخ بود و از آن مثانه سفید علاج هر بامداد
یکمثقال قرص کاکنج با ده مثقال بنفشه یا خشخاش تناول کنند و غذا ماش
و مغز بادام و نخود و اگر مده بسیار باشد ماء العسل با مرزنجوش بخورند
و اگر طبیعت ممتنع باشد جلابی از زوفا و ترنجبین و کتیرا هر یک پنج درم
و بنفشه چهار درم و ترنجبین ده درم و خیارشنبر پانزده درم بیاشامند و
زنبسته خار درم و کثیرا و صمغ عربی و بزر خشخاش هر یک دو درم و گل ارمنی
یکدرم دیگر نفخ

یکدرم و یک مثقال یا دو درم از آن با دو مثقال شراب خشخاش بخورند
یا حب الصنوبر بیست دانه و تخم خیارین دو درم نشاسته یک مثقال
و سنبل و کرفس هر یک سه درم بکوبند و دو درم بخورند و در قرحه مثانه شیاف
ابیض بسایند و در احلیل چکانند و از اطعمه حریفه و مالح و از جماع احتراز نمایند
جرب کلیه و مثانه علامت آن حرقت بول و رسوب نخالی و حکه
نماید و وجع منبع کلیه یا مثانه بود علاج آن شراب بنفشه و شراب
خشخاش بیاشامند با عناب و بنفشه و نبات با لعاب اسبغول و بهدانه بخورند
و غذای آش مغز بادام یا حریره از نشاسته و سبوس و نبات و روغن
بادام خورند و در جرب مثانه بلعاب بهدانه و شیر زنان و روغن بادام
حقنه کنند حرقت مثانه اگر سبب مده لاذع یا قروح باشد گفته شد
و اگر سبب حدت بول بود علامت آن حرارت مزاج و ناریت قاروره
و تشنگی باشد علاج شراب بنفشه و شراب خشخاش با شیره تخم کوک
و شیره سه تخم بیاشامند و غذا اسفاناخ با روغن بادام یا بنوش
یا روغن بنفشه و مغز بادام خورند و مغز تخم کدو و سه تخم هر یک
سه درم تخم خطمی و خیارین هر یک چهار درم مغز بادام و بنفشه و نیم کتیرا صمغ عربی
بکوبند و سه درم از آن با آب خیار و کدو یا شیره تخم تربز با شکر
و شیر زنان و روغن بنفشه و لعاب خطمی و شیاف ابیض با لعاب در احلیل

بکار نند **حصات و رمل** که در کلیه و مثانه تولد کند که بسبب خلطی الرجه
بود که حرارت غریبه رطوبت از ان نشف کند و بمرور زمان متحجر گردد
اگر ماده بسیار بود در غایت لزوجه حصات متولد شود و الا
رمل و حصات کلیه و مثانه و ثقل و تمدد و عسر بول و بیاض قاروره و رسوب ان
باشد و علامت رملی ثقل و تمدد و صفار بول و خروج رمل و سوزش
بول و رملی که اید از کلیه سرخ بود و انچه از مثانه آید سفید باشد و علاج
هر روز حلابی از تخم کاسنی و رازیانه و بیخ مهک و نبات بیاشامند یا تیره
سه تخم و نبات خورند یا رازیانه و انیسون بجوشانند و یا ده درم نبات
بخورند و غذا نخودات با شیره خشکدانه و کبک و تیهو و از اغذیه غلیظه
اجتناب نمایند و ناشتا نگاه غذا نخورند و استعمال ریاضت معتدله
و احیانا قی کردن مفید بود و از میوها انگور و خربزه شیرین بشاید خورد
و اگر بدین تدبیر زایل نشود بدین مطبوخ ملین کنند **صفته** سنا
جبه خشک یا منتیا جا بشاهر یک بجدرم تخم خطمی کرفس رازیانه جابری
هریک سه درم تخم کاسنی بنفشه بیخ مهک هر یک چهار درم عنابی
ده دانه سبستان بیست دانه انجیر با برده دانه انیسیا و شتان
بجدرم ترنجبین و خیارشنبر هر یک ده درم و قطن را بروغن بشتند و بابونه
و خشک نمایند و اکلیل الملک و مرزنجوش و کرفس و خشکدانه

[illegible]

نیم کوفته پرسیاوشان و خطمی و بنفشه بجوشانند و در آن نشینند
و اگر علت مستحکم شود داروئی که مفتت حصات باشد استعمال
باید کرد **دوا مفتت** بیخ کاکنج ده درم حنطیانا رومی چند بیدستر زنجبیل
دارفلفل عقرب سوخته هر یک سه درم بکوبند و بعسل سرشند و بعد
از غسل ماء دانکی بخورند و اگر حرارت مزاج باشد این دوا مفید بود
سه تخم خیار و خشخاش هر یک ده درم تخم شلغم پنج درم کرفس رازیانه
انیسون هر یک سه درم بکوبند و سه درم از آن با سکنجبین ساده یا
بزوری بخورند یا معجون حجر الیهود و یک مثقال اشتر دشته تخم بخورند و موضع را
بروغن بابونه و خسکدانه و عقرب بمالند **صفت** بیخ کرفس بیخ کبر زراوند
مدحرج سعد سلیخه هر یکی ده درم نیم کوفته کنند و با روغن کنجد در ظرفی
کنند و بیست روز در آفتاب بنهند و با آتش نرم بجوشانند پس
صاف نمایند و ده عدد عقرب زنده درون اندازند و بیست روز دیگر
بگذارند پس در شیشه کنند و نگاهدارند و اگر حصات در یک موضع
باشند و قطعاً فرود نیاید جلابی از تخم خربزه و تخم کرفس و انیسون و نبات بخورند
و قطراسالیون و فلفل سفید و سیاه هر یک سه درم زنجبیل و سنبل
و سلیخه و دارچینی و جعد و اسارون هر یک چهار درم چند بیدستر
فقاح اذخر حب بلسان هر یک دو درم بکوبند و بعسل سرشند

دیگر درم بخورند و از ادویه مفتته عقرب سوخته خفاش خشک کرده
زجاج مسحوق اسقولوقندریون اطراغولیدلطوس و آن مرغیست که دنبال
دراز دارد و چون نشسته باشد بر زمین بزند او را زاغ فانیک و ابو الفضل و ابو
الفضل و صفراغون نیز میگویند و او را پخته و خام میخورند و در این مرض مفید بود
و گویند اگر کسی که چهار سال بود در آن زمان که انگور رنگ میگیرد بکشند و
اول خون او و آخر آن بگذارند تا ریخته شود و میانه آن نگاه دارند و سحق کنند
و قدری از آن با شربت با آب کرفس بیاشامند مفید بود و اگر حصات
در مجرای قضیب باشد و بیرون نیاید باید شکافت و در حصات مثانه
ادویه قوی استعمال کنند و در رمل احتیاج با دویه قویه نباشد جمود دم در مثانه
اگر در مثانه خون بسته شود علامت آن غشی و کرب و برد اطراف
بود و علاج سکنجبین عنصل و زهره سلحفات بخورند و جگر خر خشک کرده و پنیر
خرگوش و برنجاسف نیز مفید بود و چوب بکر و چوب الجبن بسوزانند و آب
آن در احلیل چکانند یا بخورند و سداب و آب آن در احلیل چکانند احتباس
و عسر اگر بسبب ورم و حصات بود و علاج آن گفته شد و اگر بسبب خلطی
لزج که در مجاری بول حادث شود و علامت آن سبقت تناول اطعمه غلیظ
لزج و ثقل موضع بود و با بول اخلاط خام بیرون آید علاج جلابی از افسنتین
و تخم کاسنی و تخم کرفس بخورند یا رازیانه و انیسون و نانخواه هندی

ونانخواه

و بانخواه هر یک پنج درم بکوبند و سه درم بخورند و بدهن قطن و مثانه
بروغن بابونه و خیری کنند و گاه باشد که عسر البول بسبب صفرا رقیق
باشد که در مجاری بول فرود آید و علامت آن حرقت مجاری بول و صفرت
بول باشد علاج لعاب اسبغول ده درم روغن بنفشه پنج درم بهر سه شربتی
از نبات بخورند و از مدرات احتراز کنند و غذا ماش و اسفناج و روغن
بادام با جریره از شیره سبوس و نبات و روغن بنفشه خورند و اگر بسبب
اخفقان بول عسر البول حادث شود خربزه شیرین و تخم خربزه و مغز فندق
و فستق با شکر بخورند و شیره تخم تورک و سه تخم و مدرات غیر قویه
استعمال کنند **سلس البول** آن باشد که بول بی اراده بیرون
آید علاج هر بامداد یک مثقال جوارشن کندر یا اطریفل کبیر بخورند و اغذیه
و قلایا که در آن توابل باشد خورند و کندر و سعد و خولنجان و زیره کرمانی و
شاه بلوط و حب الآس و شهدانه متساوی بکوبند و مثقالی از آن
بر سر اغذیه کنند و کندر و حب الآس و هلیله کابلی و هلیله و املج
از هر یک سه درم سعد پنج درم و بلوط در سرکه جوشانیده چهار درم
بکوبند و بعسل بسرشند و مثقالی بعد از آن بخورند و اگر مزمن شود معجون
کلکلانج مفید بود و از آب سرد احتراز باید کرد و کسی که بول در فراش
کند بوده خردل حب الرشاد هر یک سه درم کندر یک درم بکوبند

و بعسل بسرشتند و مثقالی تناول کنند و از فواکه خصوص خربزه و خیار کرده
احتراز کنند و حنجره خروس بسوزانند و بسایند و دو دانگ
آب فاتر بخورند و کندر بلوط هر یک ده درم و سعد و دم الاخوین
و قرفه و خولنجان و وجع و راسن هر یک پنج درم بکوبند و بعسل بسرشتند
و قرص سازند و سه درم بخورند و اگر شهدانه را بریان کنند و بکوبند
و در میان عسل ریزند و احیاناً خورند مفید بود ذیابیطس بلفظ یونانی
دولاب باشد و آن چنان باشد که دایما تشنه باشد و چون آب
بیاشامند باندک زمانی بی تغیر دفع شود و سبب آن ضعف کلیه
با اتساع مجاری او بود و حرارت او قوی بود جذب رطوبات از کبد کند
و چون ضعیف بود قوت امساک و حمل آن بیش نباشد و لا یزال جذب کند
و دفع و چون این مرض مزمن شود کبد ضعیف شود و بدق انجامد علامت
آن تشنگی و عدم نعوظ و بول رقیق سفید دایم مع حرقت بود علاج
قرص طباشیر و کافور با رب به و سیب و شراب ریباس و ترنگ
خورند و غذا انار و زرشک خورند و قطن الصندل و آب کاسنی
و اگر سه مثقال … در سرکه خیسانند و بخورند نافع بود و گاه باشد
که ذیابیطس به سبب برودت کلیه حادث شود و علامت آن عدم
علامات حرارت بود و اما تشنگی باشد علاج تنقیه بدن بقی و حقنها

نکنند و تناول مثرودیطوس و معاجین حاره و تدهین بروغن
گرم **تقطیر البول** حالتی است میان عسر و استرسال و سبب آن
اگر اختلاط بول با اخلاط حاده بود علامت آن حدت بول و حرقت آن
و علامات غلبه مراره بود علاج شیره تخم خیارین با شیره تورک با نبات
بخورند با لعاب بنکو و بهدانه ده درم و روغن بادام یکدرم با شربتی از نبات
و عرق بید بیاشامند و غذا ماش با مغز بادام یا کدو و فروج بخورند و مغز تخم
کدو و سنبه تخم و تخم خبازی و خطمی هر یک سه درم مغز بادام یکدرم و صمغ
الو و کثیرا هر یک دو درم بکوبند و سه درم با شیره تخم تورک یا آب
خیار کدو بخورند و اگر این مرض بسبب ضعف مثانه باشد علامت آن است
که بول اندک اندک آید و او را حرقت و صبغ نباشد علاج تناول اطریفل بود
و غذا نخوداب با شیره خشکدانه و با انجیر و مویز و جوز تنقل کنند و حب الرشاد
و خردل و کندر هر یک یکدرم و مغز جوز ده درم و سعد سه درم بکوبند
و بعسل بسرشند و یک مثقال بخورند **بول الدم** اگر بسبب انفتاح عروق
بود اندک اندک اید و اگر از انشقاق عرق بود دفعته بسیار اید و
خون صرف تازه بود و بسبب ضربه یا سقطه یا تناول ادویه حریفه یا سمیه
حادث شود علاج فصد باسلیق کنند و قرص کهربا با گل ارمنی و صمغ عربی
هر یک مثقالی با شراب سیب بخورند با بنکو و صمغ و بارتنگ و تخم

ریحان هر یک مثقالی بریان کرده با روغن گل چرب کرده فرو دهند
و غذا ماش با سماق یا مغز بادام بریان کرده با فروج خورند و از تناول
اطعمهٔ حریفه و شیرین و ترش اجتناب نمایند و از حمام و حرکات
عنیفه و رکوب و مشی سریع احتراز کنند و نشاسته و کتیرا و صمغ عربی
و کلاب و تخم تورک هر یک ده درم و شناخ کاو کوهی سوخته پنج درم
بکوبند و با آب سماق سرشته قرص سازند و مثقالی بخورند با گلنار
و کندر و گل ارمنی و گل قرسی هر یک مثقالی و نیم و کهربا دو درم و تخم خیار
و کدو و تخم تورک و نشاسته و کتیرا هر یک چار درم بکوبند و با آب لسان
الحمل بیاشامند و اگر بسبب آکل عرق باشد و علامت آن وجع شدید
و بول اندک اندک آید و بان نتن باشد و علاج آن همچون علاج قرحهٔ کلیه
و مثانه بود **باب شانزدهم در امراض اعضای تناسل** اورام انثیین اگر
ورم حار باشد دموی یا صفراوی علامت آن تب و حمرت لون
ورم و حرارت و التهاب و تشنگی و صفرت قاروره علاج فصد باسلیق
کنند و جلاب از عناب و اجاص هر یک ده دانه نبات ترنجبین
هر یک دو درم تناول کنند و غذا جو ماش و مغز بادام و آرد
باقلا و اگر سنبر و روباه ترک و کاسنی و طحلب بر جا نم نهند
خرقه بگلاب و سرکه تر کنند و بدان می تنند و تلیین بمطبوخ

فواکه گز

فواکه کنند با شراب بنفشه و ترنجبین و مغز خیارچنبر هریک ده درم
و چون مرض منحط شود بابونه اکلیل الملک شبت بکوبند و با سفیده
تخم مرغ ضماد کنند و اگر ورم بلغمی بود علامت آن بیاض قاروره
و لون ورم و رخاوت آن بود علاج خلاصی از رازیانه و بیخ مهک
و گلنگبین خورانند یا گلقند و تلیین بمطبوخ که در وی تربد یا افتیمون باشد
کنند و قی به طبیخ شبت و بیخ مهک و تخم خربزه و تب سنبل با ترب یا
عسل و نمک و زیره و آرد باقلا و روغن بابونه ضماد سازند و اگر ورم
سوداوی بود علامت آن صلابت و کمودت ورم و بیاض
قاروره و عدم وجع علاج خلاصی از بادرنجبویه و رازیانه و بیخ مهک و گلقند
خورند و تلیین بمطبوخ افتیمون و حب آن کنند و نخود و شبت
و اکلیل الملک و بابونه بکوبند و با آب کرنب ضماد سازند و پیه
مرغ و بط و مغز ساق گاو و روغن زیت و مقل باهم بگدازند و در آن
عظم و صغر انثیین گاه باشد که خصیه بزرگ شود به واسطه ورم و نفخ بلکه
فربه شود چنانکه پستان بزرگ شود علاج به ادویه کنند که در پستان
استعمال نمایند تا بزرگ نشود مثل گل ارمنی و بزر البنج و سرگین
دشتوگران و خرده آهن و آب شنبز و خرده سنگ آسیا و سنگ
استره و اگر خصیه کوچک شود و در بالا جهد علاج مداومت حمام

واب سنک واستعمال ادهان وادویه مسخنه باشد **اورام قضیب**
علامت وعلاج آن همچون علامات وعلاج ورم انثیین باشد
وانچه مخصوص بدو باشد در ورم حار عدس وکلنار وورق کل
ولوست انار وروغن کل ضماد سازند ودر ورم بارد بابونه واکلیل
الملک وتمام وخطمی واسته خرما وروغن بابونه **قرحه قضیب** انچه
طری باشد صبر ومردارسنک وتوتیا وشادنه وکلنار وعدس سوخته واقلیمیا
شسته بمرهم وضماد وذرور بکار دارند وانچه کهنه باشد کندر وکاغذ
سوخته ولوست چوب سرو سوخته ومر استعمال کنند واکر
متاکل شود وفلفیون وادویه اکاله نهند تا انچه متعفن بود زایل شود
وبعد ازان مرهم های ملحم نهند **حکه قضیب** بسبب ماده حاده باشد
که بدان حوالی ریزد وبواسطه عرق نیز باشد علاج عضو را باب کرم
بشویند وسفیده تخم مرغ وروغن طلا کنند باسرکه وکلاب واب
مامیثا طلا کنند واکر ساکن نشود ارسال علق وادویه جرب استعمال
کنند وبفصد واسهال تنقیه کنند **سده مجرای قضیب**
اکر سده بسبب بثره باشد که در مجری حادث شود علامت ان
حرقت وعسر خروج بول علاج فصد باسلیق کنند وشیره تخم کدو
بانبات بیاشامند وشیاف ابیض وروغن کل در احلیل چکانند

واکر

و اگر بسبب خلطی غلیظ باشد که در مجری بماند علامت آن عسر البول بود
و حرقت و وجع نباشد و با بول اخلاط غلیظ بیرون آید علاج تناول
مدرات باشد **اعوجاج قضیب** بسبب تشنج بود که در عضلات
او حادث شود علاج ترک ریاضت و تناول اغذیه جیدة الکیموس
و استعمال مطولات و ادهان که در تشنج مستعمل است و از نطول
و مرغ و مغز ساق گاو و موم و کتیرا و لعاب خطمی در تشنج و روغن بنفشه
و موم روغن سازند و بر آن بمالند **نقصان باه** اگر بسبب استرخاء
آلت باشد علاج هر روز جلابی از رازیانه و گلقند بخورند و غذا نخود آب
با زیره خشکدانه و حب صبر و ایارج تنقیه کنند و روغن قسط و زنبق
و فربیون در عضو بمالند و اگر بسبب تقدم استفراغ و تحلیل مفرط بود هر روز
شربتی از نبات و عرق گل گاوزبان و تودری سرخ و سفید بخورند
و غذا نخود آب گوشت بره و کبک و تیهو و هریسه از گوشت بره
و بط خورند و جلابی از قند و نشاسته تناول کنند و اگر بسبب ضعف بدن
باشد علامت آن نحافت بدن و رقت منی بود علاج شراب سیب
و گاوزبان و عرق بید و گلاب خورند و گوشت بره و کبک و مرغ
و قلیه جزر و شلغم و پیاز با توابل خورند و حمام معتدل و شراب ریحانی
مفید بود و ترک جماع و ریاضت کنند و اگر بسبب قلت منی باشد

علامت آن نحافت و یبوست بدن و قلت منی بود علاج آن مرغ بریان
و گوشت فربه نارجیل و شکر و فلا یا و حلاوی از پسته و فندق و پسته
و بادام و بن و قسط از مغز بادام و جوز خورند و معجون البعوب و فلاسفه
خورند و این معجون نیز مفید صفته سقنقور نعناع خصیة الثعلب هر یک سه درم
مثقال مغز پنبه دانه باقلا هر یک هفت درم تخم خربزه شلغم و زرب
و انیسون هر یک پنج درم تخم پیاز ده درم بکوبند و بعسل بسرشند و دو
درم از آن بخورند و اگر بسبب برودت آلات منی باشد علامت
آن برودت منی در حالت خروج علاج گلقند و گلنگبین و شراب
و شراب بالنگو و زنجبیل پرورده و گزر مربی بخورند و غذا نخود آب
با کرویا و انیسون و زعفران و این معجون مفید بود صفته لسان العصافیر
تخم خربزه و شلغم و جرجر و نودرین هر یک پنج درم فلفل سه درم
مثقال چار درم مغز کنجشک دو درم بکوبند و بعسل بسرشند و دو درم
بخورند و اگر بسبب حرارت آلات منی باشد علامت آن سرعت
انزال و غلظت منی علاج شیره تخم کاهو و سکنجبین و شراب لیمون
و صندل بخورند و روغن بادام شیرین نیز مفید بود و غذا از شک
و لیمون و انار و غوره بود و اگر بسبب رطوبت آلات منی باشد
علامت آن رقت منی و بیاض و غلظ قاروره علاج جلاقی

از تخم خرزه

از تخم خربزه و شلغم هر یک سه درم و کلنکبین ده درم بخورند و
فلایالی مقوبله و فلفل و دار فلفل و زنجبیل هر یک سه درم تخم پیاز
تخم هلیون چهار درم نخود سفید ده درم کنجد مقشر هفت درم بکوبند
و بعسل بسرشند و یک مثقال بخورند و اگر بسبب آن باشد که بدفعی
ترک کرده باشند ادویه ماهیه تناول کنند و اغذیه مثل شیر و شکر
و زردهٔ تخم مرغ و ماهی تازه و قلیه جزر و پیاز و کیکر خورند و قضیب بروغن
یاروین بمالند یا فلفل و حلتیت و جندبیدستر هر یک نیم درم مشک
دانکی بعتر بعضه دانه دو درم بوره نیم درم بکوبند با روغن تازه بلسب درم
در پا قوت نبک بمالند تا سیاه شود و در قطن و خاصره بمالند و نظر
در لسا قد حیوان هیج ایمعنی بود و اگر نعوظ ضعیف بود این حقنه
استعمال کنند صفته بزرک حلبه قرطم بکوفته شلغم پاره کرده هر یک
بیست درم نخود کندم هر یک پانزده درم مویز طایفی ده درم سلق
چرچر هر یک کفی تخم پیاز هلیون هر یک سه درم انجیر ده عدد و
بکوشانند و روغن جوز و کنجد و شیر تازه هر یک ده درم بر سر آن
کنند و بکار برند و اگر ضعف بسبب ضعف دل بود علامت
آن خفقان و لین نبض و قلت حرارت بدن علاج تقویت
قلب باشد بشراب حماض و لیمون و صندل و سیب و گلاب

دعرق گاوزبان و مفرحات معتدل و اگر بسبب ضعف معده باشد
باید تقویت آن کنند چنانچه گفته شد و اگر بسبب قلت نفخ بود
علامت آن سیلان منی و سلامت اعضا و لشره منی و قلت
نفخ بود علاج تناول ادویه باهیه نفاخه مثل نخود و شلغم و جزر و پیاز
و انگور و جرجیر و انجیر و بن و فستق بود و گوشت بره و مرغابی و گنجشک
و کبوتر و اگر بسبب حرارت و یبوست مزاج بود علامت آن نحافت
بدن و صفرت لون و قلت منی و بطور انزال علاج هر روز رطلی
شیر باده درم ترنجبین با شیره بیاشامند و غذا گوشت بره و بزغاله
باکدو و اسفناج خورند و روغن کدو در قضیب بمالند و این حقنه استعمال
کنند صفته گوشت سر و پاچه بزغاله بیست درم هلیون سبوس
هریک ده درم بجوشانند و روغن گاو و پیه بط و مرغ هریک ده درم
بر سر آن کرده بکار دارند سرعت انزال اگر بسبب ضعف قوت
ماسکه باشد بواسطه برودت و رطوبت علامت آن کثرت
و رقت منی بود بی ارادت بیرون آید علاج شراب بالنگو
و کلقند بخورند و نخوداب و کبوتر و کنگ و تیهو و سرخ مرغ
با دارچینی و زیره و اطریفل کبیر و معجونات حاره بیاشامند
و روغن نرگس و زنبق و بابونه در خصیه و عجان و ناف و عانه

بالمنذ و اگر

بمالند واگر بسبب حدوث منی علامت آن حدت بود و لذع در حالت
خروج علاج شیره تخم کدو و سکنجبین و شراب حماض و صندل و آب خیار کرده و
تناول کنند و از ادویه حاره احتراز در وفور منی و ... اگر منی با احتلام و غیر احتلام
بسیار دفع شود واگر بسبب کثرت آن بود علامتش خروج منی بسیار
بود بی وقوع ضعف علاج فصد باسلیق کنند و تقلیل اغذیه که مولد دم
و منی باشند و شراب غوره و زرشک و ریباس بیاشامند و غذا عدس
و سرکه خورند و آب کاهو و کشنیز و لوبیا و عرق گل و بید و روغن بنفشه
و گل و با هم بیامیزند و در قطن بمالند واگر بسبب ضعف کلیه باشد علامت
آن ضعف و سوء المزاج کلیه باشد علاج شراب ... ده مثقال با
گلنار و گل ارمنی هریک سه درم بخورند و غذا غوره و سماق و زرشک
خورند و گل ارمنی و اقاقیا و طراثیث بکوبند و با گلاب سبز بر قطن طلا کنند
و سیب و به و تمر هندی و انار ترش تناول و تخم کاهو و سداب و تخم کشنیز
هریک سه درم سعد و شهدانه انیسون هریک دو درم گلنار و ورق گل
هریک درمی بکوبند و سه درم از آن با آب سرد بخورند کثرت شهوت
افراط شهوت جماع و قدرت بر کثرة مجامعت و قلت ضعف
از آن بسبب کثرت منی و امتلاء بدن و این معنی از آنست
که اکثر مردم طالب این باشند اما خواهند که در آن تقلیل کنند

اول فصد باید کرد و بزر و شیره تخم تورک با سکنجبین و شراب غوره بخورند
و بالقوع فواکه و آب غوره نیز مفید بود و غذا سکباج و لیمون و عدس خورند و
خیار و کاهو و ماست و دوغ و مصل مفید بود و قطعه ابری بر موضع کلیه اسفنج
نی صیت نافع بود و کافور و گلاب و صندل بر کلیه طلا کردن و تخم تورک و کاهو
و شهدانه و گشنیز و تخم سداب بکوبند و با آب سداب بسرشند و لسکه درم
از آن با آب ریباس یا انار دانه ترش یا دوغ بخورند و گاه باشد که بواسطه
بزه که در اوعیه منی و مجاری آن حادث شود یا حکه بسبب ماده حادی واقع
گردد افراط شهوت پدید آید و علامت او آنست که هر چند جماع کنند
شهوت زاید شود و بعد از جماع المی احساس کنند علاج شراب عناب و نیلوفر
بخورند و غذا ماش و شیره بادام با غوره و تلیین طبیعت بمطبوخ هلیله
بالقوع فواکه یا تنبیر خشت و ترنجبین و اگر بسبب کثرت نفخ باشد علامت آن
شدت نعوظ و تقدم تناول مقشات بود علاج تناول ادویه که کاسر نفخ است
مثل تخم سداب و پنجنکشت و انیسون و غذا زیرباج خورند و از بقول و فواکه
احتراز کنند غذیوط آن باشد که در حالت جماع غایط کنند و آن
بسبب استرخای اعصاب و تحلیل روح بود و بیشتر کسانی را حادث
شود که شغف عظیم بجماع دارند و لذتی مفرط از آن یابند علاج او آنست
که پیش از مجامعت خود را بر خلا عرض کنند و تا غایط نکنند بجماع

مستقل نشوند

مشغول نشوند گلنار گل ارمنی اقاقیا دانه مورد هر یک سه درم صندل
سفید صمغ عربی کندر هر یک دو درم بکوبند و باب سیب سرشته
و قرص سازند و یک مثقال از آن بشراب به یا سیب بخورند و گلنار و آمک
و اقاقیا و گل ارمنی بکوبند و باب مورد سرشته و فتیلها سازند و بردارند

فتق عبارت از آن باشد که بواسطه انشقاق غشا یا صفاق یا اتساع
مجری که بالای انثیین است جسمی نفوذ کند و بکیس انثیین فرو آید
یا در عانه محتبس شود و این جسم نافذ اگر امعا یا ثرب باشد آنرا قیله میگویند
و اگر بتدریج حادث شود و باز گشتن آن بزحمت بود و با آن ورم اگر
نباشد علاج به پشت باز خفتند و دست بر آن نهند تا باز گردد
یا در آب گرم نشینند و مصطکی و انزروت و کندر و جوز سرو
و اقاقیا و گلنار و ... و صبر و اهل و حضض و اشراس و صمغ الو و کزمازج
مجموع یا بعضی بکوبند و باب مورد سرشته و بر موضع ضماد کنند
و ببندند و سه روز نگشایند و جوارش کمونی و جوارش کندر خورند
و غذا اقلا با متوبله و مطجنه بود و از حموضات و لبنیات و بقولات
و دو دلهای و حرکت عنیفه و امثال آن اجتناب نمایند و اگر رطوبتی
مائی نازل شده باشد آدره و قرو گویند علامتش آنست
که انثیین املس و براق و ثقیل و بزرگ شود و بول اندک آید و این نوع

قطعه مراجعت نکند علاج اگر آن بسیار بود و بشکافند تا آب بیرون آید
و بعد از آن موضع شق را داغ کنند و الزم باشند خاکستر چوب
بلوط و خاکستر شاخ کرنب و سعد و جوز سرو و مازو و پوست انار
و جفت بلوط و ازدجو با قلا و حب الغار و زیره و سرگین گاو و مجموع با بعض
با روغن زیت ضماد کنند یا حب الغار و فلفل و بوره ارمنی هر یک یک درم
سرگین کبوتر دو درم کمون یکدرم اشق دو درم زفت یکدرم شب ۳ درم
با موم و روغن زیت مرهم سازند و بمالند و جوارش کندر و کمونی بخورند
و جلاب از بیخ مهک دراز بانه و انیسون و گلقند بیاشامند و رازیانه و شاه
بلوط هر یک ۳ درم سعد سنبل هر یک دو درم تخم جزر و شلغم
هر یک دو درم کوفته بیخته باد و چندان قند بیامیزند و ۳ مثقال بخورند
اگر بسبب ریح باشد علامت آن قراقر بود و چون دست بر و نهند زود
بازگردد علاج هر روز جلابی از رازیانه و انیسون و تخم کرفس و کلنگبین
بخورند و گوشت کبک و کبوتر صحرائی و گنجشک با زیره و دارچینی
خورند و جوارش کمونی و سنجر بینا بیاشامند و این سفوف نیز مفید
بود صفته تخم جزر و تخم سداب و تخم کندنا و کرویا و رازیانه و انیسون
هر یک ۳ درم زیره چهار درم بنکشت دو درم بکوبند و ۳ درم
بیاشامند و تخم سداب و پودینه و لوح و مرزنجوش و اشنج و برنجاسف

در قسم ضماد کی

دهن سوس ضماد کنند و روغن زنبق و قسط و ناردین و شبت و بابونه
دمری بمالند و از اشیاء لفاخه احتراز کنند و موضع را به بندند و اگر
ماده غلیظ بزیر دخصیه بزرگ و غلیظ گردد انرا قرقطی گویند علاج ان همچون
علاج ورم صلب باشد باب هفدهم در امراض رحم اورام رحم بسبب ضربه و یا
احتباس طمث یا نقاس یا عسر ولادت باشد یا کثرت مجامعت حادث
شود علامت ورم حار حمی و ضربان و تشنگی و تلخی دهن و سیاهی
زبان و اختلاط عقل و هذیان و وجع قطن و سرعت و تواتر نبض و عسر
بول و احتباس براز بود علاج فصد باسلیق کنند و شراب عناب و بنفشه
و یا ترنجبین خورند و غذا احواب با شیره خشخاش یا ماش یا مغز بادام
و با فوز نار بارد جو و باقلا و عدس و خطمی و بنفشه هر یک ۳ درم
کافور دانگی با گشنیز و روباه ترنگ طلا کنند و رحم را اگر ممکن باشد
بلعاب شهدانه و روغن بنفشه و کدو و آب روباه ترنگ حقنه
کنند و بابونه و خطمی و تورک و اکلیل الملک در روباه ترنگ بجوشانند
و دران نشینند و بر عانه و قطن بریزند تا ماده بتحلیل میرود و لیس اگر
اعراض لازم و وجع اشتداد کند دلیل آن باشد که ماده جمیع
ملشود بنکاه استعمال منضجات باید کرد چون منفجر شود شیره
سه تخم و تورک با نبات بخورند و رحم را بلعاب بزرگ و عسل

حقنه کنند و اگر ورم صلب بود و سوداوی علامت آن ثقل و
صلابت عانه بود علاج جلابی از بیخ مهک و رازیانه و گاوزبان و بادرنگبو
ونبات با گلقند بیاشامند و بعد از نضج تنقیه کنند بمطبوخ افتیمون با
حب ایارج و عانه را بروغن قسط و شبت و زنبق و صروع بمالند و بیه بز
و بیه بط و مغز ساق گاو و روغن یاسمین و خیری با هم بیامیزند و بمالند و
مرهم باسلیقون یا داخلیون و روغن گل سرخ بدان زنند و در رحم حقنه کنند
اما سرطان رحم اگر بعد از اورام حاره حادث شود و لو بسطه آنکه بکلی پاک
نکنده باشد علامت آن ضربان و وجع و صلابت بود و باشد که از آن
رطوبت منتنه آید و علاج آن مشکل باشد اما تسکین وجع باید کرد با آنکه
تمام شبت و بابونه و اکلیل الملک و خطمی و ورق کرنب و سلق و حلبه
و برگ بنفشه و تخم کرنب هر یک ده درم بکوبند و با روغن سوسن بیامیزند
و بر موضع بنهند و تلیین کنند باین مطبوخ صفته سنا مکی بر سیاوشان
هر یک هفت درم تخم خطمی تخم کاسنی هر یک سه درم بنفشه نیلوفر
و ورق گل هر یک چهار درم عناب الخبیر هر یک ده دانه سپستان بیست دانه
خیار چنبر ترنجبین هر یک پانزده درم و اگر متقرح شود جلابی از عناب
و الخبیر هر یک ده دانه سپستان بیست دانه خیار چنبر شیر ده درم
روغن بادام پنج درم بیاشامند و شیاف ابیض و شیر زنان

وافیون

داسلیقون رحم را حقنه کنند **قروح رحم** علامت آن وجع شدید و ضربان و خروج دم بود و باشد که با ان تب و تشنگی باشد علاج فصد باسلیق کنند و شراب بنفشه و عناب خورند و غذا ماش و مغز بادام و اسفناج بود و پوست انار و چوب سبز و دشت عمانی و ورق گل بکوبند و با آب مورد بشرند و استعمال کنند و اگر انچه از رحم بیرون آید سیاه و منتن باشد علاج آن از تخم کاسنی و عناب و بر سیاوشان و نبات بخورند و غذا نخود و ماش با مغز بادام و شیره جو چهل درم و روغن سوسن و عسل هر یک ده درم و مرهم باسلیقون نیم درم با هم بیامیزند و رحم را بدان حقنه کنند با ماء العسل و آرد حلبه و عدس و کرسنه استعمال کنند و اگر انچه بیرون آید سفید و چرکین بود شراب بنفشه و ترنجبین خورند و ورق گل و بنفشه هر یک ده درم بجوشانند و نیم درم مرهم باسلیقون در آن حل کنند و رحم را حقنه کنند و اگر انچه منبعث شود شبیه بغساله لحم بود شراب سیب و به و گلاب بخورند و غذا سماق یا انار دانه و آرد جو برنج و عدس و پوست انار و گلنار و دیگر مازو و جفت بلوط و دانه مورد با هم بسایند و با روغن گل استعمال کنند و اگر مده از رحم بمثانه ریزد شراب بنفشه و خشخاش با شیره سه تخم بخورند و اگر بمعده مستقیم ریزد سفوف انار دانه با شراب به یا نشاسته

اگر وجع رحم بغایت بود مردارسنج با آب گاسنی بسایند و با روغن گل بفرزجه استعمال کنند با زعفران و افیون با شیر زنان لکا بردارند شقاق رحم بسبب یبوست مفرط باشد که در حالت ولادت حادث شود یا بسبب شده وجع طلق باشد و علامت او آنست که در حالت مجامعت حشفه بخون ملوث شود و علاج شراب بنفشه و خشخاش بخورند و غذا ماش و شیره مغز بادام خورند و بیه مرغ و مغز کاه و هر یک سه درم مرهم سازند و استعمال کنند با زفت و علک البطم در روغن سوسن بگدازند و بردارند حکه رحم عبارت از آنست که زن از مجامعت سیر نشود و هر چند مجامعت کنند شوق زیاده شود و سبب آن بورقی بود حار که بدان موضع ریزد و موجب این حالت شود و علاج آب انار بن و تمر هندی با نبات بخورند و غذا انار دانه یا غوره یا سماق خورند و دوغ گاو نیز مفید بود و حقنه بمطبوخ هلیله زرد یا مطبوخ فواکه کنند و تخم هنگشت و تخم کاهو و خشخاش هر یک پنج درم و کشنیز سه درم بکوبند و سه درم از آن با آب انار ترش یا آب سیب و به ترش بیاشامند بواسیر رحم بسبب غلظی سودا حادث شود و آن را بحس لمس یا بصر دریابد و از آن رطوبتی شبیه بدردی دم آید و علاج تنقیه بدن کنند از سودا و ضماد بر روغن نرگس و سوسن و از عروق و مرداسنگ

و اقلیمیا

وافلیمیا رفضه و برزکسد موم مرهم سازند و استعمال کنند و اگر

به نشود قطع باید کرد **نفخ رحم** بسبب سوء المزاج بارد باشد که رحم را حادث

شود و غذا که باو رسد هضم نتوانند کرد و موجب نفخ شود

علامت آن ورم عانه و صلابت و وجع و تمدد بود علاج جلائی

از تخم کرفس و رازیانه و انیسون و گلقند بخورند و زیره و لوبیه و مقل

هر یک ۳ درم و انجیر ده دانه بکوبند با شیر بز بر عانه طلا کنند

یا جوارش کمونی مثقالی یا نیم مثقال سنجر بینا و آب نانخواه بخورند

و روغن بابونه و شبت بمالند و برنجاسف و افسنتین و مرزنجوش

و شنج و سداب بجوشانند و در آن نشینند **احتباس طمث**

اگر بسبب ورم رحم باشد علاجش گفته شد و اگر بسبب قلت دم

باشد علامت آن نحافت بدن و صفرة لون و تقدم استفراغ

بسیار و تعب با فراط بود علاج تقویت قلب و معده کنند و بر ثوب

و مفرحات و اغذیه کثیرة الغذا خورند و ترک ریاضت کنند و اگر

بسبب غلظ دم بود یا خلطی غلیظه یا برودت که مجاری عروق تنگ

کرداند علامت آن بیاض لون و لطور نبض و غلظ قاروره و ثقل

دلو و علاج جلائی از تخم کرفس و رازیانه و انیسون و گلقند یا برسیاوشان

و سنبل الطیب و اشیع هر یک ۳ درم تابت ده درم بجوشانند

و برنجاسف و تخم کرفس و کرنب و رازیانه و اکلیل الملک و شبت و
و ابهل و سداب بجوشانند و در آن نشینند و بسباسه و سنبل
قرنفل فاقله قسط جوزبوا دارچینی قفاح اذخر بلغور سازند و در آب
بجوشانند چندانکه آب فانی نشود و پس فرزجه کنند و کرم
بر ناف و عانه نهند یا بکوبند و با شیر که طلا کنند و مشکطرامشیع
قسط ریوند اسارون تمام جرمل جعده هر یک سه درم تخم کرفس رازیانج
انیسون هر یک دو درم بکوبند و مشک دو حبه و روغن زنبق بکدازند
وادویه را بدان بیامیزند و بصوف پاره بردارند و اگر احتباس بواسطه
فربهی بود که مجاری را تنگ کرده باشد فصد صافن کنند و استعمال
ریاضت و سکنجبین و سکباج بیاشامند و زنجبیل و عاقرقرحا و میعه
یابسه و عود و جاوشیر و اظفار الطیب و کندر در مجمره آتش نهند
و در زیر گیرند و علک البطم و جاوشیر و مقل و شونیز و نخود سیاه
تبخیر کنند **کثرت طمث** اگر بسبب کثرت دم و امتلای عروق بود علامت
آن سمن و امتلای بدن باشد و از کثرت طمث ضعف و خفقان
و صفرت لون حاره شود تدبیر اول آنست که حبس نکنند و الا
وقتی که موجب ضعف باشد علاج فصد باسلیق یا صافن کنند و محجمه بزیر
پستان نهند و هر بامداد یک مثقال قرص کهربا و یک مثقال گل ارمنی

بار

با رب به ده مثقال یا بشا مند یا صمغ عربی و بارتنگ و تخم ریحان هر یک یکمثقال
بر ذرش گل با جرب کرده فرو برند و غذا اسماق یا انار دانه بخورند و اقاقیا
و کندر و دم الاخوین و کزمازج و مازو و را کهربا و کاغذ سوخته متساوی بکوبند
و با آب بورد سرشته بصوف پاره بردارند و اگر بسبب رقت و حدت
دم باشد علامت ان تشنگی و صفرت لون و لهیب و خبث نفس
و سرعت خروج ان باشد علاج صمغ عربی گل ارمنی هر یک مثقالی با شراب سیب
بخورند یا قرص کهربا و رب به یا گل ارمنی و صمغ عربی هر یک مثقالی با بزره تخم
ترک بریان کرده بخورند و اگر بسبب انفتاح و انشقاق عرقی باشند علامت او
انست که خون بسیار آید و بان اندک وجع باشد علاج قرص کهربا
و گل ارمنی و صمغ بریان کرده با رب به بخورند و کندر و صبر و انزروت
هر یک سه درم و دم الاخوین و اقاقیا و گل ارمنی بسایند و با آب
لسان الحمل بسرشند و بردارند و اگر بسبب غلبه رطوبت بود
که ماسکه را ضعیف کند علامت ان کثرت بزاق و قلت عطش بود
و بیاض لون و کسل و تهبج روی و جفن بود علاج جلابی از بیخ مهک
و بالنگو و رازیانه و نبات بخورند و غذا نخود اب با کبک و تیهو و تقیه
بحب ایاره و ایاره جالینوس کنند یا سنا بنجدره و بالنگو و رازیانه
هر یک ۳ درم شکر ده درم بجوشانند و بمثقال معجون خیار شنبر

در ان حال کرده باشامند و بعد از تنقیه حالبسات که ذکر رفته استعمال کنند

و سرمه و کلنار و تنکار هر یک سه درم طین مختوم و کمونی هر یک نخود درم بکوبند

و با آب سماق لبرشند و بر دل نهند و اگر بسبب غلبه سودا باشد که بواسطه آن

فوهات عروق کشاده کردد علامت ان نحافت بدن و خشکی

دهن و غلظ و سوداوی بود علاج شراب کاوزبان و بالنکو با آب کرم بیاشامند

با جلابی از بالنکو و بیخ مهک و کاوزبان و نبات بخورند و غذا نخود آب تیهو

مغز بادام و بعد از نضج اسهال سودا بمطبوخ افتیمون و معجون نجاح کنند و

بعد از تنقیه استعمال حالبسات کنند سیلان رطوبت اگر بواسطه ضعف

قوت غاذیه رحم باشد علامت آن صفرت لون و ضعف باشد و ان رطوبت

بنرائیب آید علاج شراب صندل و لیمون و به و سیب تناول کنند و قلایا

سنبوسه و مرغ کردانیده خورند و معجون مفرح و جوارشات کرم خورند اگر بسبب

فضلاتی بود که در رحم جمع میشود و استدلال بلون کنند با آنکه پنبه بر بدان

ملوث کنند و در آفتاب نهند تا خشک شود و معلوم کردد که کدام خلط

غالبست علامات آن حمرت لون مستفرغ و حرارت و تشنگی باشد

و غلظ قاروره علاج فصد صافن یا باسلیق کنند و قرص طباشیر بتناول

کنند و قرص کهربا و عفص بلوط و مازو سوخته بکوبند و با آب میوز آمیخته

بر دارند و اگر صفرا غالب علامت آن صفرت لون مستفرغ

[illegible]

وشدت تشنگی بود و باشد که از انیرنتی باشد علاج آب انار ترش
با شکر و ترنجبین خورند و تلیین بمطبوخ هلیله کنند و بعد از آن حالتیکه
استعمال و اگر سودا غالب علامت آن غلظ و سواد رطوبت بود
علاج جلابی از بالنگو و گاوزبان و تخم کاسنی و نبات خورند و غذا
نخوداب با شیره خشکدانه و تنقیه بمطبوخ افتیمون بنجاح کنند و بعد از آن
تنقیه صمغ چار درم با رب به بخورند و غذا اسماق با کبک و تیهو و دم الاخوین
و شادنج مغسول و کهربا و بسد و شب یمانی و گلنار و تخم تور کرد و گل سرخ
بکوبند و سه درم از آن با آب سماق با لسان الحمل بخورند و قشور
کندر و پوست انار مساوی بکوبند و با آب مورد بسرشند و بر قطن
و عانه طلا کنند عقر و عسر حبل زنی که آبستن نشود و اگر سبب برودت
باشد که موجب انسداد عروق رحم شود و بواسطه آن منی رحم را امال
نشود و منجمد گردد و از استعداد قبول حاصیت نباشد علامت آن
قلت رفت و عدم صبغ طمث بود و دیر دیر آید و لون صاحبش
سفید بود و نبض او صلب و متفاوت علاج هر روز جلابی از رازیانه
و بالنگو خورند و غذا نخوداب و شیره خشکدانه و بعد از نضج تنقیه
بحب صبر و حب ایاره و بعد از تنقیه تریاق اربعه و تریاق و مثرو
دیطوس و معجونات و جوارشات گرم بخورند و فلایا ر متوبله

ظهر که دران تواول باشد وروغن زنبق وقسط وناردین در قطن وغاله بمالند واستعمال فرزجات کنند صفت زعفران عود شب سماق هریک دو درم بکوبند وبعسل بیامیزند وبعد از طهر بصوف پاره بردارند چندروز متواتر وانفحه خرگوش وزهره ماهی واگر گوشیر با انفحه خرگوش وسرگین او باعسل بکوبند وباعسل بیامیزند وبردارند بعد ازانکه استعمال فرزجه کنند اگر اتفاق مجامعت افتد البتة به گردد واگر عقر بسبب سوء المزاج گرم بود که منی را بسوزاند ورحم را خشک گرداند علامت ان نحافت بدن وصفرت لون وغلظ وسواد حیض وبسیاری موی در زهار علاج شیره تخم ترب با سکنجبین یا نبات خورند وغذا نخوداب وزیرباج وگوشت بزغاله ومرغ خورند وپیه بط ومرغ ابی وماکیان بگدازند وصمغ بطم دران حل کرده برداشته زند واگر بسبب حدت مفرط باشد علامت ان هزال بدن وقلت منی ویبوست فرج بود علاج شراب خشخاش وعرق گل وبید وبالنگو وبارتنگ خورند وغذا آب گوشت مرغ وبزغاله وماهی تازه خورند واستحمام معتدل وتدهین بروغن بنفشه وکدو کنند واگر بسبب رطوبت بود که موجب ازلاق منی باشد علامت آن سیلان رطوبت رحم بود علاج جلابی از بالنگو ورازیانه وگلقند خورند وغذا نخوداب وتنقیه بدن بقی کنند و

بعد از نقی

بعد از نفقه سعد و کندر هر یک بیست درم بکوبشانند و هر روز ده درم
از ان رحم را حقنه کنند و مینه یا لبنه و ساذج و زعفران بسایند
و با روغن ناردین بردارند و مشک و سنبل و خصیة الثعلب و نشاره
عاج و بول فیل نیز مفید بود و چون مجامعت بکنند باندک زمانی برهمان
هیئت بمانند تا منی بدر رحم قرار گیرد و چون جدا شود زن را النا جدا فشارد
زرقی که بغایت تجربه بود هر شبانات راکع با و مجامعت کنند تا ابستن
شود **علامات** منی که مولد بود انست که سفید و لزج و براق بود
مگس بر ان نشیند و بوی او چون بوی یاسمین یا طلع بود **علامت**
حبل انست که بعد از جماع منی بیرون نیاید و زن میان ناف و فرج وجعی
احساس کند و از جماع متنفر بود و الم یابد و انزال شهوت نشود و حیض منقطع
گردد و غثیان و کرب و کسل و ثقل بدن و صداع و دوار و خفقان
و شهوت فاسده او را عارض شود و اگر خواهند که تجربه کنند عسل
انش ندیده باب باران بخورند و اگر پیچیدن شکم حادث شود
دلیل ابستنی بود و سیر بردارند اگر بوی ان از دهن یابند ابستن
نیابند و زنیکه به پسر ابستن شود روی او خوبتر بود و نشاط او
بیشتر و اشتهای او صحیح باشد در طرف راست ثقلی یابد و پستان
راست بزرگ شود **کثرت اسقاط** و اگر زن ابستن شود اما انکه

نتواند داشت و مسقط شود و اما ان اگر بسبب عوارض خارجی بود مثل حرکات
عنیفه و ضربه و سقطه ازان از اسباب و غالبا اگر از رطوبت باشد
که ارخاء فم رحم کند علامت ان سیلان رطوبتی بود از رحم و تهیج
اجفان و کثرت بزاق علاج شراب سبزوری خورند و غذایها متوبله
و برنج مزعفر با دارچینی و لبنی عادت کنند و اگر حاجت باشد
بحبهای و ایارج با تنقیه کنند و مسجر بنبا خورند و زرنباد و درونج هر یک
دو درم و لولو و کهربا و عود هر یک سه درم سنبل اشنه هر یک
نیم درم تخم کرفس رازیانه انیسون نانخواه صعتر خولنجان و انجدان هر یک
درمی بکوبند و مثقالی ازان بخورند و رحم را لعاسه و خلوق و روغن زنبق
تنقیه کنند و اگر اسقاط بسبب ریح غلیظ باشد در رحم علامت آن
انتفاخ عانه و زیر ناف و قراقر و نفخ معده و تشنج مضمحه و تادی از اطعمه
نفاخه بود علاج حلوائی از انیسون و رازیانه و تخم کرفس و کلنگبین بخورند با ماء
الاصول و اغذیه نخود آب بشیره چکدانه و کباب و تیهو خورند و زرنباد
و درونج عقربی و جلبنت و جندبیدستر و مازو و طباشیر هر یک درمی زنجبیل
دو درم مشک دانگی بکوبند و عسل با میزند و مثقالی بخورند و قطن در جائه
بروغن بلادین دخیری و زنبق چرب کنند و شکر و نارجیل خورند و اگر
اسقاط بسبب لاغری بود چنانکه از غذا او چیزی زیاد نماند که غذا

جنین شود علاج تقلیل اغذیه مسمنه بود مثل هریسه و عصیده و معجون
و شکم و ندهین بروغن بنفشه تا دادم و بعد از غذا استحمام مفید بود و اگر
بواسطه احتباس طمث بود زیرا که آن غذاء جنین میشود و چون محتبس گردد
غذاء او نشود و مسقط گردد و علاج او استعمال مدرات باشد **عسر ولادت**
بسبب فربهی زن و صغرت رحم و ضیق مسالک و ضعف قوت دافعه بود
علاج جلابی از شکر شیع و بر سیاوشان و نبات خورند
شکم و پشت بروغن بنفشه و پیه مرغ و بط و مغز ساق گاو چرب کنند
و بابونه و شبت و مرزنجوش و اکلیل الملک بجوشانند و دران نشینند
و بکندش و شونیز عطسه آرند و چون عطسه خواهد آمد بینی و دهن بگیرند
تا قوت مدد دهد و جنین بیرون آید و سم اسب و استر و خر دود
کنند و اگر بسبب حرارت هوا بود بروغن بنفشه و صندلین و
گلاب شکم و پشت را بمالند و آب انار شیرین با ترنجبین بیاشامند
و اگر مقناطیس در دست چپ گیرند یا لیسند بر آن راست نهند
آسان زاید و گویند چهار مثقال پوست خیار چنبر بجوشانند و بیاشامند
مفید بود **احتباس مشیمه** و جنین میت اگر بچه در شکم بمیرد یا مشیمه
نمی کنند که بیرون آید تا موجب هلاک نشود و علامت میت
جنین آنست که حرکت او محسوس نشود و اطراف حامله سرد شود

ونفس فواید از علاج مشکطرامشیع و برسیاوشان و ابهل هر یک سه درم
بدرمس و دانه هر یک دو درم نبات ده مثقال تناول کنند بافند و جاوشیر
و زهره گاو مساوی بکوبند یکدرم از آن با آب گرم بیاشامند و عطسه
آرند بگندش و شو نیز چنانچه گفته شد و بینی و دهن بگیرند و ابهل و زراوند
و ترمس و حرف بکوبند و بزهره گاو بسرشند و استعمال کنند و شحم حنظل
و قسط و سداب هر یک سه درم و مر یکدرم با زهره گاو و بیامیزند و بر ناف
و عانه طلا کنند یا مر و خیارچنبر و سکبینج مساوی بکوبند و حب سازند
سه درم از آن فرو برند و پوست مار و سرگین کبوتر دود کنند و باید
که اگر فرو نیاید دست ببرند و بیرون آرند و باشد که جنین را پاره پاره
باید کرد احتباس **النفاس** اگر خون نفاس بسته شود جلابی از تخم کرفس و رازیانه
و برسیاوشان و مشکطرامشیع و نبات بخورند و استعمال فرزجات
کنند چنانچه در احتباس طمث ذکر رفته **رجا** علتی است شبیه
بحمل که از احتباس طمث حادث شود و علامت آن سقوط اشتها
و تغیر لون بود و احتباس حرکتی در شکم کنند بسبب انضمام ماده
یا ریاح غلیظه و فرق میان آن و حمل بدان کنند که پیش از وقت
حرکت جنین محسوس شود و شکم سخت باشد و با آن شور ...
و قراقر و خبث نفس و باستسقاء طبلی نیز مشتبه شود و فرق

آن که

...ان کنند که بزرگ شیمه خلق و خبث نفس باشد و علامت ...
نباشد علاج هر روز جلابی از رازیانه و تخم کشوث و تخم کاسنی و انیسون
و گلقند خورند و بجار الاصول مداومت نمایند و این سفوف مفید
بود صفته تخم کاسنی ده درم زیره مدبر ده درم نانخواه زنجبیل
انیسون هر یک چهار درم بکوبند و با مثل ان قند بیامیزند و دو درم
تا سه درم بخورند و غذا زیرباج یا نخوداب با توابل خورند اختناق رحم
گاهی باشد شبیه بصرع و غشی و مبدا ان از رحم باشد و سبب آنکه
منی در اوعیه خویش مجتمع گردد و بمکث در وی مستحیل شود و از ان
بخارات تصاعد کرده و بقلب و دماغ رسد و موجب صرع
غشی شود و این علت بدور و نوبت بود و اکثر زنان غربه را
حادث شود و علامت آن صفرت لون و اضطراب عقل و کسل
و خفقان و ضعف ساقین و صغر و تفاوت نبض و علیل احساس
بخاری کند که از عانه مرتفع گردد علاج در وقت حدوث دلک
قدمین و ساقین و گرفتن منخرین باشد و گلاب [illegible] بر روی
زنند و صیحه در گوش او کنند اگر افاقه نشود و هشیار [illegible]
[illegible] دارند و چیزی منتن مثل نفط و کندش و [illegible] و جند بیدستر
و باز بو یابند و عنبر و مشک با روغن یاسمن بیامیزند و فرج را بدان

بیالایند و هر روز جلابی از مالنکو و ر آزیانه خرچنج نبات و گلقند خورند
و طبیعت را بسنا و شکر نرم دارند و غذا نخوداب و شیره
خشکدانه و چون نفخ ظاهر شود ایاره تر بد و صبر سقوطری هر یک
درمی حب النیل انیسون هر یک دو درمی و نیم غاریقون نیم درم تخم
حنظل و مقل و مصطکی هر یک دانگی با آب رازیانه حب سازند
و فرو برند و با ایارجات و حبها تنقیه تام کنند و بعد از تنقیه مثرودیطوس
دماء الاصول بخورند و از بقول و فواکه و اطعمه بارده احتراز کنند و
و زیره بکوبند بعسل و لصوقه بر دارند و بابونه و شبت و اکلیل الملک
و اذخر بجوشانند و بر بخاسف و شیح و خشک و ورق غار بجوشانند
و در آن نشینند و ناف را به روغن نرگس و یاسمین تدهین کنند و اگر
بسبب احتباس طمث بود فصد باسلیق کنند یا صافن و در ادرار
حیض سعی نمایند و تخم کرفس و رازیانه و انیسون هر یک سه درم تخم
هلیون و بزرک هر یک دو درم بجوشانند و با روغن شبت و بابونه
هر یک نیم درم بیامیزند و رحم را بدان حقنه کنند و اگر علت بکر باشد بعد
از خروج انفرف دیگر کنند **باب هژدهم در امراض مقعد بواسیر** زیادتی
بود که در افواه عروق مقعد حادث شود و آن یا مشابه ثؤلول گویند
و یا مانند توت سیاه و انرا توتی گویند یا شبیه بانگور سرخ و

از اعیبی گویند و مجموع آن یا داخل شرج بود یا خارج شرج و از آن
خون روانه باشد و شاید که از آن خون نیاید علاج مجموع فصد باسلیق
و صافن باشد و اگر خون از بواسیر نیاید مفتحات مثل بخور مریم
و زهره گاو و آب پیاز و مقل و فصد در روغن آسته رز داند و شیافها
استعمال کنند تا خون بیاید و وجع ساکن شود و تلیین طبیعت
بمطبوخ هلیله کنند و اگر سیلان دم و لین طبیعت باشد قرص
کهربا و رب سیب بخورند و غذا سماق با انار دانه یا مرغ و کبک
و لکن چون منقطع بود ص بند کهربا صدف سوخته گل ارمنی هر یک
دو درم هلیله سیاه امله هر یک پنج درم تخم دور کنند تا سه درم
بماند بکوبند و دو درم مقل با آب گندنا تا شسته حل کنند و دارو بهم
بمالند بسرشند و حب سازند صفت اطریفل گلنار حب بلوط املج
و امله هر یک پنج درم مقل بیست درم مقل را با آب ورق تبر حل
کنند و ادویه بدان بسرشند و دو درم بیاشامند و اطریفل صغیر
و اطریفل مقل مفید بود و اگر وجع بغایت باشد اکلیل الملک بنفشه
خطمی خبازی تخم شبت بکوبند و با روغن گل و بنفشه بسرشند و بر
موضع نهند یا ورق کرنب بجوشانند تا مهرا شود و با روغن گل
و سفیده تخم مرغ و افیون طلسوی بهم بسایند تا همچو مرهم شود

واستعمال کنند و اگر خواهند که خناک شود پوست انار و جفت بلوط و جوز سرو
کندر کوفته مجموع یک شبانروزی با آب انگور بجوشانند و در یاد لغ
لبایند و بر موضع نهند و مقل ازرق و کندر و سرنجان و مر و شحم حنظل
و پوست مار و پیاز دود کنند تر مرده کرد و بهترین علاج بواسیر آنست
که قطع کنند یا داغ و مثل دیگ بر وبای فلد فیون و بعد از ان پیه بط
و مرغابی و مرغ و مغز ساق گاو و سرگین شتر و روغن بنفشه و کتیرا و خطمی
کوفته باهم بیامیزند و مرهم سازند و استعمال کنند اورام مقعد اگر ورم
حار غیر بواسیر حادث شود علامتش التهاب و صورت موضع و درد
شدید بود علاج فصد کنند و عناب و اجاص و نبات بجلاب سازند
ماء غذا جو ماش شیره بادام خورند و بنفشه و خطمی و خبازی و در دوا
بر نبک بجوشانند و با روغن بنفشه استعمال کنند یا سفیده تخم مرغ
و روغن گل طلای افیون باهم زنند و بکار دارند یا اسفیداج یک درم و
کندر یک درم و نیم و اقلیمیا فضه دو درم بسایند و با روغن گل و موم
آمیخته مرهم سازند و استعمال کنند و اگر مزمن باشد مرهم داخلیون نهند
ناصور قرحه خبیثه باشد که در طرف معاء مستقیم حادث شود و از ان
صدید آید و اگر غیر نافذ بود بفشارند تا آنچه در وی باشد بیرون آید
و دم الاخوین و سرمه و شب و گلنار هر یکی چهار درم و صبر کندر

اند اون

انزدت هر بار که در مقعد زحیر بیند از آن به روغن بنفشه مرهم سازند
بکار دارند و اگر تا قد بود قطع باید کرد با آهن و یا ادویه تیز و بعد
از آن استعمال داروهای ملحمه کنند و اگر بسبب یبوست مفرط
باشد یا از گذشتن ثقل یابس علاج شراب بنفشه و ترنجبین با آب
گرم بیاشامند و غذا ماش با کدو و اسفناج خورند و طبیعت را نرم
دارند و مرهم شادنه استعمال کنند با پیه بط و مغز ساق
گاو با روغن بنفشه بکار دارند و اگر شقاق با وجع و التهاب باشد
اسفیداج رصاص یک درم کافور دانگی با سفیده تخم مرغ بزنند و طلا کنند
با آب روباه تربک و کاسنی و بزرک و خطمی و خبازی بکوبند و با موم
و کتیرا و روغن بنفشه مرهم سازند و نهند و از آن خون بسیار آید
علاجات دم بکار دارند **استرخاء مقعد** آنست که ریح و غایط بی ارادت
بیرون آید و حدوث آن اگر بسبب بلغم باشد قطع بواسیر
بود علاج بدتر باشد و اگر استرخاء عصب بود بواسطه برودت
علاج حلاوی از بالنگو و رازیانه و نبات خورند و نخود آب با شیره سکنگبین
و قطن را به روغن قسط و زنبق بمالند و شاهسفرم و ورق بنگ و تخم
ترتیب بجوشانند و در آن نشینند و معالجات گرم استعمال کنند
بروز مقعد اگر بسبب استرخای شرج بود علامت او آنست

که چون دست بر و نهند باز گردد و علاج جوز سرو جفت بلوط مازو و
اقاقیا و قشور کندر صدف سوخته بکوبند و بر آن افشانند و غذا
سماق خورند و از لبنیات و حمام احتراز کنند باب نوزدهم در امراض
پشت و حدبه اگر فقره از فقرات پشت از موضع خود بیرون
آید اگر بخارج مایل شود آنرا حدبه گویند و اگر بداخل انرا قعس خوانند
و اگر بجانبی التوا گویند و سبب آن ورمی باشد که در عضلات قفا
حادث شود بواسطه ضغط فقره را از موضع خود زایل کند علامت
آن تب دایم و وجع شدید و ثقل پشت و تشنگی و قاروره ...
و نبض عظیم علاج فصد باسلیق کنند و جلابی از عناب و ورد و باه‌ترنگ
و ترنجبین و نبات خورند و غذا اشکنا در تلیین طبیعت باین
مطبوخ صفته سنا هفت درم نیلوفر بنفشه تخم کاسنی تخم
کشوث هر یک ۳ درم روباه ترباک ... درم ... یک درم خیار چنبر ترنجبین
هر یک پانزده درم و چون وجع ساکن شود دو درم زایل گردد ... مقل ...
درم برگ جوش پنج درم بکوبند و بر موضع نهند یا مقل ده درم با آب گرم
حل کنند و پیه مرغ و بط و مغز ساق گاو و گوهی هر یک ۴ درم
بگدازند و با هم بیامیزند و استعمال کنند و فقرات بر روغن قسط و
ناردین بمالند ریاح افرسه علتیست که بسبب ریحی غلیظ حادث

شود

بود علامت او آنست که با او تب و تشنگی نباشد و بعد از آن
وجع شدید و در پشت پیدا شود علاج هر روز جلابی از افتیمون
در ازیانه و بیخ مهک و کلنگبین خورند و غذا نخود آب سازند با شیره خشکدانه
در بره و دار چینی و تلیین طبیعت بمطبوخ سورنجان یا بان حب
صفته سورنجان نیز بدهد هر یک مثقال صبر یک درم حب النیل غاریقون
هر یک نیم درم مقل مصطکی هر یک دانگی بکوبند و با آب کرفس
حب سازند و این نسخه مجربست ماء الاصول بیخ رازیانه و بیخ مهک
هر یک بیست درم بیخ کبر بیخ کرفس غافث هر یک ده درم تخم
کرفس رازیانه شبت افتیمون هر یک پنج درم در چهار رطل آب
بجوشانند تا بنیمه آید و با عسل بقوام آرند ده درم از آن مداومت
نمایند و شبت و مرزنجوش و نمام و بابونه و اکلیل الملک و خروع
در نقرات بمالند یا زنجبیل چهار درم و خشک ده درم بجوشانند
در روغن شیرج بران ریزند چنانچه آب برود و روغن بماند آن
روغن در استخوان بمالند و اگر این مرض بسبب ضربه یا سقطه باشد
نقره را باز بر فوق بموضع خود بنهند و قسط و کبر و سنبل و مر و کندر
و سلیخه مساوی بکوبند و با خل خمر طلا کنند وجع ظهر درد پشت
اگر از کثرت بلغم بود و برودت مزاج علامت آن مباحث لع

دقاروره و لطوبت نفس و علامت غلبهٔ بلغم بود و بعد از جواب و امتلا و
فواکه و بقول بارده استعداد کنند و در جستی زیادتی منبت شود علاج آن
از انیسون و بیخ مهک و کلنکیان خورند و بعد از نضج مطبوخ سورنجان
حب آن و حب صبر تنقیه کنند و بقی عادت و از تناول فواکه و امثال
شب و جماع اجتناب نمایند و روغن قسط و خیری و بابونه در پشت
بمالند و احیانا انجوش تناول کنند و اگر وجع بسبب توحش و کثرت
مجامعت بود منع سبب کنند و استعمال ترفه و حمام معتدل و تدهین
روغن بنفشه و نرکس کنند و اگر بسبب امراض کلیه بود علامت و معالجه
آن گفته شد و گاه باشد که درد پشت بسبب امتلاء عروق او بود علامت
آن حمرت لون پشت و حرارت و ثقل آن و وجع تشنگی بود علاج
فصد باسلیق کنند و جلابی از عناب و روباه ترپک و نبات با آب انار
... با نبات خورند و غذا ماش و شیرهٔ بادام و اسفناج و در حوض
ساکن شوند **باب بستم در اوجاع نقرس و مفاصل و دوالی** این علتی است که
عروق ساق و قدم فراخ شود و بیشتر بکالان و جمالان و پیادهای ایستادگان
حادث شود و علامت آن ظهور رگهای سبز باشد که گرد قدم
و ساق برآید علاج فصد باسلیق کنند و جلابی از روباه ترپک و عناب
خورند و غذا ماش و مغز بادام بعد از نضج تنقیه این عروق را فصد کنند

و برق تمالد

دبرق بمالند تا باریک شود وازاری بران بپیچند تا محکم بندند واز اغذیه غلیظ
احتراز کنند و پای را بر تا مست تعب نمایند داء الفیل آن باشد که ساق وقدم
بزرگ شود ورنگ شان متغیر گردد وشبیه پای فیل باشد وسبب آن مادهٔ
سوداوی بود که بساق وقدم ریزد وعلامت آن کمودت لون ساق
وحرارت آن بود وعلاج فصد باسلیق کنند ودر هفته دو نوبت قی کنند
وبلیلن بمطبوخ افتیمون وحب آن یا باین حب صفته قنطوریون بارتک [illegible]
شحم حنظل هر یک دو دانگ نیم بکوبند وبآب رازیانه حب سازند وبعد از تنقیه
فصد مابض رکبه کنند وبوره وارد شلیم وخاکستر کرنب بآب راز
بر ساق طلا کنند وساق تا زانو بعصابه محکم بپیچند واز اغذیه غلیظه وکثرت
مشی وایستادن بر پای اجتناب نمایند واگر بسبب مادهٔ بلغمی غلیظه بود علامت
آن غلظ ساق باشد بی حرارت وکمودت علاج جلابی ازبیخ مهاک
ورازیانه وگلقند خورند وغذا نخود آب شیرهٔ خشکدانه وبعد از آن [illegible]
اطریفل نمایند وفلفل وزنجبیل وکندر هر یک ۳ درم فود نانا وکرویا هر یک
چار درم بکوبند وبا چندان قند بیامیزند ودو مثقال تا سه مثقال بخورند
وصبر وکندر واقاقیا ومر وتخم اسپست بکوبند وبسرکه بسرشند وبپای طلا کنند
واز اطعمه غلیظه وفواکه بارده احتراز کنند عرق النساء وجعی بود
که از مفصل ورک ابتدا کند واز جانب وحشی فخذ نزول نماید تا انگشتها نیز [illegible]

[illegible]

پای رسد علاج جلابی از افیثمون و تخم کرفس و رازیانه و بیخ مهک
و کنکلبین خورند و غذا نخود آب با تبیره خشکدانه و بعد از نضج نقیه
بمطبوخ سورنجان و حب آن کنند و بعد از نقیه مرزنجوش و
بابونه و ورق غار و اکلیل الملک هر یک ده درم تخم سپندان مقل هر یک
پنج درم مقل را بآب حل کنند و ادویه بدان بسرشتند و طلا کنند
و اکلیل الملک و بابونه و شبت و قنطوریون و بیخ کرفس جانها و سعتر و
چند چند قوقی بجوشانند و در آن نشینند و در حمام بران ریزند یا بیخ
کرفس و پودنه و عاقرقرحا هر یک ده درم عصاره قثاء الحمار حب الغار
هر یک پنج درم بوره ارمنی قسط حب الرشاد هر یک درمی بکوبند و زفت
دو درم بروغن زیت بگدازند و ادویه بدان بسرشتند و طلا کنند و باقی
مداومت و اگر وجع زایل نشود این حقنه استعمال کنند سبوس خشکدانه
سنا شبت بابونه سداب هر یک هفت درم قنطوریون بارنگ
زیره هر یک سه درم بیخ کبر پنج درم حلبه بزرک هر یک چهار درم خیارشنبر
پانزده درم بوره نیم درم انگامه روغن زیت یا سوسن هر یک ده درم
و از معالجات این مرض ملول نشود و از حقنه و مسهل و قی مکرر و تنقیه لکن
و روغن قسط و ناردین و غیری تدهین و اگر متمادی شود داغ مفاصل کنند
دلفرس اما مفاصل المی باشد که مفصلهای دست و پای را ثابت

شود و دو

شود و نقرس مخصوص بانگشتهای پای و کعب بود و سبب این
اوجاع ضعف مفاصل بود و انصباب مواد بدان و این ماده زود
به تحلیل نرود زیرا که عضو عصبانی و ماده غلیظه باشد علامت ماده دموی
وجع ضربان و حرارت بلمس و انتفاخ عضو بود و علاج فصد کنند
از جانب مخالف و جلاب از عناب و روباه ترباک و تخم کاسنی
و نبات بخورند و غذا ماش و شیره بادام و اگر تب باشد جواب
با عناب و موضع و جع را الصندل و گلاب و لعاب بنکو و سر که
و آب کاسنی و اب لسان اافروز و آب گشنیز و لور ک و تعت
و خشخاش طلا کنند و تلیین باین مطبوخ صفته سنا هفت درم
ورق گل پنج درم روباه ترک بنفشه و نیلوفر تخم کاسنی تخم خیاری و
خطمی هر یک سه درم سورنجان مصری دو درم هلیله زرد سیاه هر یک
هفت درم تمر هندی پانزده درم ترنجبین ده درم و اگر وجع قوی
بود مخدرات مثل بیخ لفاح و بیخ خشخاش سیاه و افیون و
زعفران و ... طلا کنند و آب برف بدان ریزند و اگر ماده
صفراوی بود علامت آن حرارت بلمس و صفرت لون و
زیادت وجع و تشنگی و التهاب و سرعت نبض و صفرت قاروره
علاج سکنجبین و آب گرم قی کنند و جلاب از تخم کاسنی و بنفشه

وعناب و نبات خورند ما اب انار این با تمر هندی با نبات و ترنجبین خورند
و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه کنند یا قرص بنفشه یا این مطبوخ کنند صفته
سنا هفت درم بنفشه شاهتره تخم کاسنی هر یک پنجدرم و عناب ده دانه
سپستان الو هر یک بیست دانه تمر هندی ترنجبین هر یک ده درم خیار شنبر
پانزده درم و استعمال ضماد ابتدا باید کنند مثل ارد جو و سفیده تخم مرغ و
روغن گل و خطمی و عدس و بنفشه و نیلوفر و کوکنار و پوست خشخاش و باید که تا وجع اشتداد
نکند و احتیاج عظیم نیفتد و استعمال ضماد آت نکنند و دران مبالغه نمایند
و چون وجع ساکن شود و حرارت بلمس باقی بود ارد جو باقلا خطمی بنفشه
اکلیل الملک صندل ضماد سازند و اگر ماده بلغمی بود علامات آن بیاض لون
و غلظه و بیاض قاروره و قلت وجع بود بمسکنات و مخففات تسکین باید کرد
علاج هر روز جلابی از رازیانه و بیخ مهک و انیسون و کلکنایان خورند و غذا
نخود آب با شیره خشکدانه و فلفل و زنجبیل و زعفران و بعد از نضج تام تلیین بحب
سورنجان یا حب شیطرج یا این حب کنند صفته حب سورنجان تربد
از هر یک درم بوزیدان ماهی زهره هر یک نیم درم حنظل دو دانگ
نمک هندی دانگی و نیم مصطکی مقل هر یک دانگی بکوبند و با ابکرفس
حب سازند حب شیطرج هلیله زرد تربد هر یک درمی ایاره فیقرا افنا
تخم حنظل انیسون نانخواه تخم کرفس سکبینج مقل هر یک دانگی شیطرج

بضماد

فودنج زنجبیل وج از هر یک پنج درم مقل را در آب حل کنند و ادویه را بدان
سرشته حب سازند و این دو شربت بود و باید که در ابتدا دواهای
قوی ندهند که ماده مرقق و دفع شود و غلظ باقی ماند بلکه بتدریج تصرف میکنند
و از فواکه و آب سرد و جماع و امتلاء شب احتراز نمایند و رزاوند و حب الغار
و خطمی از هر یک ده درم اشق صبر زیره هر یک پنج درم بکوبند و ضماد سازند
احمر بزر کرفس مرزنجوش تخم ریحان سلیخه مغاث هر یک درمی زنجبیل
زعفران هر یک پنج درم نطول شبت صعتر مرزنجوش برنجاسف حاشا خذ
قوی بجوشانند و در آن نشینند و مثرودیطوس و تریاق کبیر خورند و تدهین
بروغنهای گرم کنند و اگر ماده سوداوی بود علامت آن صلابت
و کمودت و تقشف جلد و قلت وجع و صلابت و بطور نبض بود علاج
جلابی از رازیانه و بیخ مهک و گاوزبان و بالنگو و نبات خورند و غذا نخود آب
با شیره خشکدانه و بعد از نضج منقیه حب سورنجان و یا حب [illegible]
ان حب کنند **صفته** هلیله سیاه و زرد صبر رازیانه هر یک درمی فلفل دار فلفل
زنجبیل بزردل [illegible] درم شیطرج نمک هندی مقل هر یک دانگی
بآب کرفس حب سازند و این دو شربت بود یا ملین طبیعت
بان مطبوخ **صفته** سنا شاهتره هر یک هفت درم هلیله زرد و سیاه
کابلی هر یک پنج درم قنطوریون بیخ مهک بالنگو گاوزبان هر یک

سه درم مقل ده درم ایلا اسطوخودوس هریک چهار درم غاریقون
پنج درم سورنجان تخم کرفس یکمثقال افتیمون در خرقهٔ کتان بسته دران اندازند
تا دو ثلث جوش زنند پس فرو گیرند و صاف کنند و ترنجبین و شیر خشت
هر یک ده درم ایارج فیقرا یک درم دران حل کنند و بیاشامند و حقنه و قرو
پنج درم ورق غار ده درم قسط مرزنجوش هر یک سه درم حرف چهار درم
بکوبند و با روغن یا سمن طلا کنند و روغنهای گرم مثل روغن قسط و غیرها بر
مالند و اگر ماده ان مرکب باشد علامت ها دلالت کند که از اشیای
بارده فقط و از حاره فقط متاذی شود و بعضی علامات ماده حاره
باشد و بعضی علامت بارده علاج ان بحسب ماده مرکب باشد و اگر مفاصل
صلب و بسته شود چنانچه حرکت نتواند کرد هر روز جلابی از بیخ
و گاوزبان و رازیانه و نبات خورند و غذا نخود اب و شیره خشکاش
و بعد از نضج بمطبوخ و حبهای مذکوره تنقیه کنند و موضع را بروغن
کنند و به لعاب بزرک و خطمی بمالند یا کنند با آب مرزنجوش سحق
کنند و طلا سازند و از لبنیات و فواکه و حموضات اجتناب
و از امتلا و شب جماع و اب سرد و تناول اشیاء بارده و استعمال
حمام احتراز و بقی مداومت معجون و جوارشنات حاره تناول
نمایند و گویند اگر روباهی یا کفتار زنده در روغن زیت بجوشانند

در آب بجوشانند
تا مادامیکه پخته
بزر اسید بوقت
فرود آوردن

ودران نشسته

ودران نشینند مفید بود و استعمال نطولات و ضمادات از شبت
بابونه و رازیانه و اکلیل الملک و ولشان و نمام و شاهسفرم و ورق غار
و برنجاسف مفید بود. مقاله سیوم در حمیات بدانکه حمی حرارتی غریبه
باشد که در قلب مشتعل شود و از آنجا بواسطه شرائین منتشر گردد
در جمیع بدن و بدن را گرم کند و ضرر آن با فعل طبیعت لاحق شود و اقسام
عالیه حمی سه است حمی یوم و حمی دق و حمی عفن زیرا که ترکیب بدن
از ارواح و اعضا و اخلاط است پس اگر حرارت او تعلق بروح گیرد
آنرا حمی یوم گویند و اگر منشبث باعضا بود حمی دق و اگر لاحق اخلاط شود
حمی عفن زیرا که ترکیب بدن از ارواح و اعضا و اخلاط است پس اگر
حرارت او تعلق بروح گیرد و بیان هر یکی در سه باب گفته شود باب اول
در حمی یوم و آن تبی باشد که اول روح گرم شود پس از قلب منتشر شود در
جمیع اعضا منتشر گردد و آن تب از اسباب بادیه مسخنه
حادث شود مثل ملاقات آفتاب و آتش و تناول اشیاء حاره
و انفعالات بدنی و اعراض نفسانی و شاید که آن تب از انکرو
پس بنا یابد و باشد که سه روز بکشد و تا هفته نیز گفته اند اما آنچه از حرارت
آفتاب باشد علامت آن التهاب و تشنگی و حرارت ملمس
و تنفس جلد بود علاج او در مساکن بارده نشینند و جنبش نکنند

وصندل و گلاب بویند و شربتی از نبات تمر هندی و ترنجبین هر یک ۱
ده درم یا سکنجبین بیست درم با عرق گل و بید خورند و غذا کشکاب
با سفناخ خورند و لعاب کاهو و خیار کدو و اجاص و انار مزه کنند و چون
تب زایل شود بحمام معتدل روند و تدهین بدن بروغن بنفشه و کدو کنند
و بسیار نشینند و اگر بواسطه تناول اشیاء حاره باشد با شراب صرف
علامت آن خشکی دهان و زبان و تشنگی و حرارت موقع کبد و سرخی
روی و چشم و سرعت نبض و حمرت قاروره بود علاج جلاب از ترنجبین کاهی
و عناب و اجاص و نبات یا بشامند یا آب انار ترش و نبات یا شیر تخم
کدو و سکنجبین و ترنجبین بنقوع فواکه کنند و شراب غوره و ریباس
خورند و اگر بسبب غمی مفرط بود علامت آن حدت و حرارت بول و غلبه
پیوسته و ضعف نبض و زردی روی و غور چشم علاج ازاله غم کنند بهر حیله
که باشد و هر روز شربتی از شراب صندل و حماض با عرق گل و بید تشنگی کنند و استعمال
بارده و اگر بسبب غضب بود علامت آن برآمدگی روی و سرخی چشم
و عظم نبض و باشد که با آن رعشه نیز بود علاج شراب زرشک و شراب صندل
و لیمون هر کدام که خواهند بیاشامند و غذا انار دانه و غوره بود و از
جماع احتراز نمایند و اگر بسبب بیخوابی علامت آن ثقل و خفقان
و تکدر بول و ضعف نبض و صفرت وجه علاج شیر نبفشه و خشخاش

باعرق گل

باعرق گل و بید بخورند و غذا نخود آب کدو و اسفناج بیاشامند و شیره بادام
و روغن بنفشه و کدو در سر مالند و نرگس و شاهسفرم و ریحان بویند و اگر
سبب تعب باشد علامت آن تقدم سبب و یبوست جلد بود و احساس
تشنگی و صفرت و صغرت و ضعف نبض و رقیق مائی بود علاج تناول
مرطبات و استعمال تدهین و حمام و اگر سبب ... افراط حس
طبیعت ... مفرح انار دانه و رب به کنند چنانچه گفته شد و اگر بعد از غشی
باشند علاج غشی کنند و تقویت قلب شراب صندل و حماض و به و سیب
با عرق گل و بید و گاوزبان و یکمثقال مفرح یاقوتی بخورند و اگر سبب
کثافت جلد و انسداد مسام بود که بواسطه قلت استحمام یا ملاقات
غبار یا اغتسال با آب سرد بهم رسیده شود و موجب حقن حرارت و تولد تب
بود علامت آن ... و اختلاف نبض و غلظ قاروره علاج جلای
از تخم کاسنی و عناب و نیلوفر و ترنجبین و نبات بیاشامند و بعد از تنقیه
حمام و تعرق مناسب بود و اگر طبیعت محتبس بود شفوع فواکه
با مطبوخ از ... گیرند و اگر سبب تخمه حادث شود قی و طبیعت
را بمطبوخ یا حقنه نرم دارند و بعد از تنقیه استحمام و معده را با روغن
مصطکی و روغن به بمالند و اگر سبب خواب مفرط که موجب عدم تحلیل
گشت حادث شود علامت آن امتلاء و بطوء و اختلاف نبض و غلظ

بخار وره باشند علاج جلابی از تخم کاسنی مربی تخم مهک و نبات خورند و
غذا آماش و مغز بادام و استحمام و تقلیل غذا و ماکول و مشروب کنند
و اگر بسبب کثرة استحمام یا حمامه گرم بود شربة تخم تورک با ربّ حیار کنند
و اگر زکام و نزله بود شراب عناب و شراب بنفشه و نیلوفر و نبات
بجلاب خورند و اگر علامات غلبه خون بود فصد کنند و اگر طبیعت
منقبض بود و منقوع فواکه تلیین کنند یا بر تخلیص و بنفشه باب دوم
در حمی دق و آن تبی باشد که حرارت با عضا علی الخصوص قلب
متشبث گردد و موجب افنا رطوبت شود و مراتب او سه
است زیرا که اگر حرارت غریبه متعلق برطوبات شود که در عروق صغار
موجودست آنرا مرتبه اولی گویند و اگر رطوبات فانی کنند و متشبث
برطوبات شود که در اعضا بمنزله ظلی است آنرا مرتبه ثانیه خوانند و
اگر این رطوبات نیز فانی کند و لاحق برطوبات شود که التیام اعضا
بدان باشد آنرا مرتبه ثالثه گویند و حمی دق اکثر بعد از حمی یوم و حمی
عفن و حمی اورام و اسهال و خطاء طبیب و ضعف مریض حادث
شود و ابتدا اکثر واقع شود و علامت اول آنست که نبض ضعیف و باریک
و صلب و متواتر شود و حرارت قوی و اضطراب باشد و چون
غذا تناول کنند حرارت اشتداد نماید و نبض قوی شود و

از ابتدا اینجا درکیند نحول و نهوک بدن و تقشف جلد و جفاف پوست
شکم و گردن ظاهر شود و باریکی اعضا و زردی رو زایل شود و سر و بینی و روی
و گردن باریک شود و گوشت کم شود و گوشت کوچک و در بول دهنیتی باشد امید برء او
نتوان داشت و اما در ابتدا علاج پذیر باشد علاج او آنست که در ابزن حمام
بارده مثل شمال و کنار آبها مسکن سازند و بر ورق کدو و بید و بنفشه
خوابند و جمیع بدن بکشند و گلاب و کافور بر بدن خود زنند و در تبرید و ترطیب
کوشند و هر روز شربتی از شراب عناب و صندل و خشخاش با شیره
تخم کدو با آب خیار کنند و با نبات خورند و غذا اجراسب با اسفناج
و کدو و فروج کوچک و ماهیات حرو و سرطان و سرعاله مفید بود و تن بدهن
بروغن بنفشه و کدو چرب کنند و از فواکه انار عذب و رز و آلو و امرود
و اجاص و سیب و خربزه و انگور خورند و سینه را بصندل و گلاب
و آب بستان افروز طلا کنند و از جماع و اعراض نفسانی و از اشیای
حاره و مجففات احتراز و سعی نمایند که بهر حیله که باشد بخواب روند
و بحمام رفتن و با آب بنفشه و نیلوفر و برگ بید و کدو نشستن
مفید بود و احیاناً مفرح بارد تناول کنند و اگر این تب بواسطه
سهر مفرط حادث شود شراب خشخاش و بنفشه و لعاب اسپغول و
بهدانه و عرق گل و بید خورند و استحمام و تدهین مکرر کنند و اگر بسبب بهال

حادث شود حبس طبیعت کنند بقرص طباشیر و رب به و این
قرص نیز مفید بود صفته گل ارمنی شاه بلوط هر یک چهار درم ورق گل
تخم حماض صمغ عربی هر یک درمی کهربا دانه مورد هر یک سه درم تخم خیار
و کدو تخم تورک بریان کرده هر یک پنج درم کافور یک درم نشاسته اقاقیا دو
درم مجموع را بکوبند و با بسد سرشند و مثقالی تناول کنند و باید که مدقوق را
از هوای گرم و بغایت سرد محافظت نمایند و تقویت قلب و کبد و معده
در راحت و دعت و لهو و لعب مایل گردانند و آوازهای خوش و نغمات
لذیذه و حکایات ملیح و امثال آن استماع کنند و از حزن و غم
و غضب و جوع و عطش نگاه دارند و این قرص کافور خورند صفته طباشیر
ورق گل صندل سفید رب السوس هر یک سه درم تخم خیارین تخم
کدو و بهدانه مجموع مقشر هر یک پنج درم صمغ عربی نشاسته کثیرا هر یک
دو درم تخم تورک یکدرم کافور نیم درم بلعاب بنکو قرص سازند و
مثقالی بخورند و چون علامات ذبول ظاهر شود قرص کافور با شیر زنان
و شیر خر دهند و بدفعات اندک اندک غذا خورند و اگر گوشت مرغ
و کبک و دراج و سیب و به و امرود و کاسنی و نعناع در قرع انبیق
نهند و عرق آن بگیرند و هر روز بیست درم از آن بخورند عظیم مفید بود
دق شیخوخت پیوستگی باشد که بر مزاج غالب شود فی مرارت و اگر

تشنج را واقع و باشد که بسبب استفراغ بسیار و استعمال مبردات
بادار حادث شود علامت ان ذبول و قشف جلد و التهاب
و اشتعال نایره تشنج بملمس سرد بود و علاج تسخین و ترطیب کنند بمثل
شراب کاوزبان و شیر ماء الجبن و انار عذب و شراب سیب و اغذیه کثیره
الغذا مثل هریسه و مرغ و بط و زرده تخم مرغ و اب گوشت بره و غاله
و حلاوی که از شکر و شیر و شکر و استعمال حمام معتدل و حقنهای سمنه
و مشمومات معتدله مثل عنبر لادن و یاسمین و نرگس و تدهین بروغن
بنفشه و بادام و پیه مرغ کنند باب بیست و دوم در حمیات عفنیه و ان
عبارت از تبی باشد که حرارت اول لاحق اخلاط شود و از اگرم کند
و ان سخونت بقلب و روح متادی شود و بعد بسایر اعضا رسد
و این حرارت که لاحق خلط میشود خالی نیست که از تعفن میگردد یا نه
یا نه اگر نمیگرداند از اسونوخس گویند و ان از غلیان و سخونت خون
حادث شود و اگر متعفن میگرداند نیز منقسم که تعفن او در خارج عروق است
یا داخل عروق اگر داخل عروق است از ان حمیات لازمه تولد کنند
و اقسام ان چهار است اگر خون متعفن شود از ان مطبقه گویند و اگر
صفرا بود محرقه و اگر بلغم لثقه و اگر سودا ربع لازمه و اگر تعفن در خارج
عروق بود مثل معده و کبد و طحال و مراره از ان حمیات دایر

تولد کند زیرا که چون ماده در خارج عروق متعفن شود بسبب حرارت
تب بتحلیل رود و تب زایل گردد تا انگاه که ماده باز جمع گردد و ان ماده
اگر صفرا بود غب خالص گویند و اگر بلغم بود بلغمی نایبه و اگر سودا ربع و تعفن
دم در خارج عروق در اورام بود و ان تب عرضی باشد این انواع حمیات
مفرده بود که اما حمیات مرکبه ترکیب ان یا از اجناس متباعده بود همچون
ترکیب حمی دق و حمی خلطی یا از اجناس متقارب همچون ترکیب حمی
صفراوی و حمی بلغمی و یا ترکیب ان از انواع جنس واحد همچون ترکیب
غب لازمه با غب دایره یا ترکیب ان از اصناف نوعی واحد بود همچون
ترکیب دو ربع و دو غب و بیان هر یک گفته شود و بدانکه عفونت
بسبب غذای ردی الجوهر باشد یا غذای که مستحیل بدم صالح نشود
مثل ماست و خیار یا غذائی که انچه ازو حاصل شود مستعد قبول عفونت بود
مثل فواکه یا عفونت بسبب کثرت و لزوجت خلط حادث میشود

حمی مطبقه تبی باشد که از تعفن و تغیر دم در عروق حادث شود و این
سه صنف است اول متزاید یعنی هر روز که باشد زاید شود بسبب انکه
مقدار دم و رطوبات اغلب بسیار بود و عفونت زاید از تحلیل باشد و این
ضعف بدترین اصناف است دوم متناقصه و او انست که هر روز
که آید نقصان پذیرد بسبب انکه تحلیل از تعفن زاید شود سیوم واقفه

واو یکحال بود

دائم یک حال بود نه زاید شود نه کم بسبب تساوی تعفن و تحلیل
دانند که این تب محرقه و سرسام منتقل شود و اگر درین تب
بثرات سیاه بر بدن ظاهر شود دلیل بد بود و علامات مطبقه حمرت
وجه و عین و ضیق النفس و بحرت و غلظ قاروره و عظم و سرعت نبض و
امتلاء آن و با این تب قشعریره نباشد و اشتداد بطریق نوبت نکند
علاج از روز اول تا سیوم فصد اکحل یا باسلیق کنند و اخراج دم بحسب
قوت و احتیاج اگر چه بدفعات بود و حجامت و ترغیف نیز شاید و هر روز
جلابی از عناب و نیلوفر و تخم کاسنی و نبات یا تمر هندی و نبات
و ترنجبین خورند و غذا کشکاب و عناب و میانه روز شربتی از نبات
و عرق گل و بید و بنکو و اگر سرفه نباشد شراب غوره و لیمون و ریباس
مفید بود و طبیعت را محتبس نگذارند و بمنقوع فواکه و ترنجبین تلیین کنند
و هر روز دهان و زبان بسرکه و گلاب بشویند و لعاب بهدانه و بنکو
بر زبان بمالند و در هفتم و یا هشتم اسهال طبیعت کنند باین مطبوخ
صفته سنا بنفشه نیلوفر تخم کاسنی ورق گل هر یک پنج درم عناب
آلو سیاه آلو کیالی هر یک ده دانه سپستان بیست دانه شیرخشت
ترنجبین هر یک یازده درم عناب ده عدد تخم کاسنی و نیلوفر هر یک
پنج درم شیرخشت ترنجبین هر یک ده درم و سنا مکی خیارشنبر

مدد کنند و اگر احتیاج افتد این حقنه استعمال کنند **حقنه** بنفشه
نیلوفر هر یک سه درم سپستان سی دانه جو نیم کوفته کفی ورق چغندر
جلابی از نیلوفر و بنفشه شکر سرخ روغن بنفشه هر یک ده درم الکامه بحدرم
و اگر با آن تب سرفه باشد جلابی از نیلوفر و بنفشه و عناب و سپستان
و نبات بخورند و ملین طبیعت به بنفشه مربی و ترنجبین و خیار چنبر
ده مثقال کنند **سونوخس** از کثرت و غلیان خون حادث شود
و علامات او همین علامات است و از حمی یوم اقوی باشد و از مطبقه
اضعف علاج آن فصد و تبرید فقط بود و اقتصار بر مزورات حامضه و اگر
احتیاج بتلیین باشد بنقوع فواکه و ترنجبین کنند **تب محرقه** تبی صفراوی
بود که ماده آن در عروق متعفن شده باشد و این تب لازم باشد و بطریق
غب اشتداد کند علامت آن تشنگی و اضطراب و بیخوابی و خشونت
و صفرت زبان و صداع و هذیان و فرورفتن چشم و نبض سریع و متواتر
و قاروره ناری علاج جلابی از تخم کاسنی و بنفشه و نیلوفر و الو سیاه و ترنجبین
و نبات بدهند و غذا جو باش شیره خشخاش و اگر سرفه نباشد میانه روز
سکنجبین و شراب لیمون و حماض خورند و اگر سرفه باشد شراب خشخاش
و بنفشه و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و نقوع آن کنند و اگر از مطبوخ
نفری باشد شراب ورد مکرر چهل درم با سکنجبین ساده ده درم

بابزور

باآب برف خورند و اگر سرفه باشد سنا پنج درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی
تخم خبازی هر یک سه درم عناب ده دانه سپستان بیست دانه
ترنجبین هر یک یازده درم و مشمومات بارده استعمال کنند
و اگر بیخوابی بود وقت خواب شراب خشخاش لعوق کنند و در
تبرید و تلیین کوشند و بعد از تنقیه بشیره تخم لورک با شیره تخم کاسنی
با سکنجبین خورند و بوقوع زردالو نیز مناسب بود و چون تب مفارقت
کند تقویت و تبرید بشراب لیمون کنند و حماض و صندل و مزوره
از تمر هندی و انار دانه و آلو کیلی و نارنج با فروج مناسب بود غب
خالص تبی صفراوی بود که ماده آن در خارج عروق متعفن بشود و این تب
روزی آید و روزی نه و زمان او از چهار ساعت تا دوازده ساعت
بود و با این قشعریره و ناقص باشد و زمان سرما او اندک باشد و باشد
که مرکب از دو غب بود و هر روز آید علامتها و تشنگی با فراط و غثیان
و اضطراب و قی صفراوی و نبض سریع و قاروره ناری بود علاج جلابی
از تخم کاسنی و بنفشه و نیلوفر و نبات خورند با آب انارین و
ترنجبین و نبات و غذا با تمر هندی با آلوچه و تلیین کنند باین مطبوخ
صفته سنا ورق هر یک پنج درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی
هر یک سه درم آلو سیاه و کیلی سپستان هر یک بیست دانه عناب

ده دانه ترنجبین نیز خشت هر یک ده درم این حقنه استعمال کنند
صفته سپستان هفت درم ورق گل پنج درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی
هر یک سه درم عناب ده دانه اجاص سپستان هر یک بیست دانه [illegible]
خطمی خبازی بنفشه هر یک کفی لبلاب ورق گل چغندر دسته خیار چنبر
شکر سرخ روغن بنفشه هر یک ده درم شراب ورد یا سکنجبین و [illegible]
دینار با شراب بنفشه مفید بود و بعد از اسهال صفرا شربه مبرده مثل آب
خیار کدو و شیره تخم تورک و تخم کاسنی با شراب حماض و لیمو و صندل
و سکنجبین طباشیر ترمه و سکنجبین بالنگ بنوشند صفته طباشیر دو درم
و نیم تخم کدو مقشر یک درم و نیم کثیرا صمغ عربی خشخاش هر یک یک درم
بکوبند و بلعاب بنکو قرص سازند و مثقالی بخورند و بعد از مفارقت
تب شراب غوره و لیمون و ریباس و سکنجبین و امثال آن با آب سرد
و عرق گل و بید خورند و مزوره زرشک و انار دانه و تمر هندی با
فروج **حمی البلغمی** و آنرا مواظبه نیز گویند و ماده آن بلغم بود که در خارج عروق
متعفن شود و این تب هر روز آید و عسر البرء باشد خصوص که در شتا
و خریف حادث شود و اقل زمان او هشت ساعت بود
و اکثر آن هژده ساعت علامت آن نافض و شدت گرما و کثرت
بزاق و غثیان و صفرت یا بیاض لون و تهیج [illegible] در چشم باشد

درد کم شود

درد و کرم نشود و تشنگی و اشتها نباشد علاج هر روز جلابی از تخم
کاسنی پنج مهاک و رازیانه و گلقند خورند با سکنجبین و گلقند و غذا
جو با نخود و اندک رازیانه و سیاه نه روز شربتی از نبات و عرق گل
گاوزبان و تخم سنا هفت درم با شبا مند و سکنجبین ساده و بزوری دهند
گاوزبان و نیلوفر و تخم بالنگو نیز شاید و وقت نوبت با شربت
دینار پنج مهاک و اندک عسل و نمک قی کنند و چون ماده نضج یابد
بابن مطبوخ تلیین کنند **صفته** سنا نیم درم پنج مهاک بالنگو
گاوزبان هر یک چهار درم رازیانه افسنتین تخم کاسنی پوست
بیخ کبر هر یک سه درم تربد باردین هر یک درمی و نیم منقی پانزده درم
گلقند شکر سرخ هر یک ده درم خیار چنبر پانزده درم و اگر مزاج قوی
باشد یک مثقال ایاره فیقرا بر سر آن کنند و بعد از دو روز یا سه روز
تکرار نمایند یا این حب **صفته** تربد تخم کرفس انیسون هر یک سه درم
نمک هندی دو دانگ غاریقون نیم درم بکوبند و بآب بد از حب سازند
و بلع کنند و تقویت معده بگلقند و رازیانه و اگر متمادی شود حب ایاره
و قرص ورد و این قرص غافث تلیین کنند **صفته** عصاره غافث
زرنجبین هر یک سه درم طباشیر ورق گل سنبل هر یک دو درم
با آب رازیانه قرص سازند و یک مثقال با سکنجبین بزوری خورند

صفته تخم کاسنی و کشوث و رازیانه هر یک سه درم عصاره
غافث دو درم پوست بیخ کبر و رازیانه و زرفتین هر یک پنج درم
انیسون درمی مجموع نیمکوفته شبانروزی در پنج رطل آب و ربع رطل
سرکه بخیسانند پس بجوشانند تا برطلی آید و با رطلی قند یا عسل قوام
آرند   تب بلغمی لازمه بود که ماده آن در عروق متعفن شده باشد
علامت آن همچون علامات دایره باشد اما آن سرما و نافض نباشد و در
شبانروزی شش ساعت فاتر گردد و باز اشتداد کند و تشنگی
باشد و نبض سریع بود و قاروره غلیظ و کدر علاج جلابی از تخم کاسنی
و بیخ آن و بیخ مهک و رازیانه و گلقند خورند و غذا جو با نخود و بعد از نضج بلغم
تا تنقیه طبیعت با این مطبوخ کنند صفته سنا پنج درم تخم کاسنی و بیخ آن
بیخ مهک مدقوق گل بنفشه نیلوفر هر یک سه درم مویز منقی ده درم عناب
ده دانه اجاص بیست دانه ترنجبین خیارشنبر هر یک ده درم و بعد از
دو روز قرص بنفشه با تربد و سقمونیا تحریک کنند یا معجون خیارشنبر
در آب گرم حل کرده بدهند و باقی علاج همچون علاج نایبه باشد اما قرص
غافث درین قسم مناسبتر افتد حمی ربع دایره تب سوداوی
بود که ماده آن در خارج عروق متعفن شده باشد و این تب روزی آید
و دو روز نه و نوبت او بیست و چهار ساعت باشد و باشد که

دو روز

دوور آید و یکی از غلیظ [illegible] ربع معکوس گویند و تب ربع از سودای
طبیعی یا اخلاط سوخته حادث شود و این قسم بعد از حمیات عفنه باشد
و بنابکه ربع بعد از اورام طحال حادث شود و این بدترین ربعی باشد
علامت ربع البته که ابتدا بنافض کشند و سرمای قوی چون گرم
کنند گرما ان بافراط باشند و آنچه از احتراق خون حادث شود علامت
آن حمرت و غلظ بول و تشنگی بافراط و سرما اندک و عرق بسیار بود
و بعد از حمیات مطبقه و حمیات اورام حادث شود و آنچه از
احتراق بلغم بود علامت او لین نبض و غلظ بول و دور او درازتر باشد
و هیبت و اضطراب کمتر و بعد از حمیات بلغمی حادث شود و آنچه از
احتراق سودای طبیعی باشد علامت او سوء خلق و صلابت نبض و کدورت
قاروره اما علاج این تب اطبا تا چهل روز بمعالجه آن مشغول نمی شوند
و غذا از زیرباج و زرشک و نخود آب با کشک و [illegible] خورند و از اشربه
سکنجبین بزوری و ساده و گلقند اکتفا نمایند و از اغذیه غلیظه و مولد
سودا مثل قدید و بادنجان و ماهی شور و برنج احتراز نمایند و در ابتدا
اگر علامات غلبه خون باشد فصد اکحل یا باسلیق کنند و اگر خون
غلیظ و سیاه بود بیرون کنند و الا زود بسته بندد و بعد از چهل روز
بتنضیج ماده مشغول شوند و هر روز جلابی از بیخ [illegible] و کاسنی

[illegible]

وگاوزبان و بالنگو و رازیانه و گلقند خورند و بعد از انکه طبیعت بنرمی باشد تا شیره
خشکدانه و فرّوج فربه و بعد از نضج تام تلیین کنند باین مطبوخ صفته سنا
هفت درم بنفشه چهار درم بالنگو گاوزبان تخم کاسنی رازیانه کشوث
اسطوخودوس بسفایج نیلوفر هلیله اهلیله هریک ۳ درم منقی پانزده درم
ورق گل چهار درم هلیله زرد و کابلی افتیمون هریک هفت درم شاهتره دو سه
اگر نباشد ۳ درم تخم انتربد دو درم عناب ده دانه سپستان
بیست دانه مغز خیارچنبر ترنجبین هریک پانزده درم و بعد از ۳ روز
مطبوخ افتیمون یا حب ایارج یا معجون نجاح یا شاهتره و بالنگو و سنا خورند
زیرا که این ماده بیک مسهل اید نمیشود و انچه از احتراق صفرا باشد جلاب
از بیخ مهک و گاوزبان و تخم کاسنی و اجاص و ترنجبین و نبات خورند
و بعد از نضج تام تلیین کنند باین مطبوخ صفته سنا هفت درم
بنفشه نیلوفر تخم کاسنی هریک ده درم با سنا هفت درم بالنگو گاوزبان
هریک چهار درم بجوشانند و صافی کنند و معجون نجاح پنج مثقال
دران حل کنند و بیاشامند یا این حب بدهند صفته هلیله کابلی بسفایج
افتیمون ورق گل اسطوخودوس هریک پنج درم نمک هندی
کتیرا هریک دانگی مصطکی یکدرم و انچه از احتراق بلغم باشد جلابی
از بیخ مهک و رازیانه و تخم کاسنی و گلقند خورند و غذا نخود اب

بلغم خام

بالسویه خبث الحدید مربی بلیله ربع باین مطبوخ صفته سنا هلیله کابلی وسیاه
وافتیمون از هر یک هفت درم تربد دو درم رازیانه تخم کاسنی
تخم کشوث افسنتین اسطوخودوس بسفایج هر یک سه درم بالنکو
گاوزبان هر یک چهار درم مقل خیار خبنبر شکر سرخ هر یک ده درم
و در تب ربع طریق آنست که در روز نوبت امساک کنند صبح
نخورند یا چنان سازند که وقت نوبت معده خالی باشد و اسهال
در روز راحت کنند و طبیعت را محتبس نگذارند و اگر محتبس شود بمثل
سنا و شکر سرخ و ترنجبین و آجاص و بنفشه و مقل تلیین کنند و با آب الجبن
باسکنجبین مفید بود خربق سیاه با نخود آب و اندک بسفایج پخته کنند
و مرق آن خورند و احیانا تریاق کبیر و مثرودیطوس و این معجون مفید
بود صفته سنبل ... هر یک پنج درم فلفل زنجبیل حلتیت هر یک درمی نخواه
ملیخه هر یک چهار درم بکوبند و بعسل بسرشند و مثقالی خورند و در غایت
حال طحال و کبد بعرض زرشک و ماء الاصول و سکنجبین بزوری کنند
و بباید دانست این تب مرض بخطر نیست و اما آنست که از خرابی
مالیخولیا و برص اسود و جرب و صرع و تشنج و سکته و فالج دراز
نکند چنانکه گویند ... ده سال تب منماید حمی ربع لازم تب سوداوی
بود که ماده آن در غیر تجویف عروق متعفن شده باشد و با آن نافض و قشعریره

وعرق نباشد و نوبت ربع اشتداد کند و اگر باقی ازان قوت بود علاج
آن همچون علاج ربع باشد و در ... فصد ضروری و استعمال مسهلات ادویه
قویه در و کمتر باید کرد و اعتدال لازم باشد **حمی خمس و سدس و سبع**
خمس آن باشد که یکروز آید و سه روز نه و این تبها از مواد غلیظه حادث
شود و شبیه بربع باشد علاج تلطیف اخلاط و اسهال سودا چنانچه
در ربع گفته شد و در روز نوبت تخم ترب و شبت هر یک سه درم
کنگر زرد دو درم برگ و بیخ ترب بجوشانند و بوره دو درم و عسل دران
حل کنند و بیاشامند و قی کنند و باقی علاج همچون علاج ربع بود **حمی القتیا بوس**
تبی باشد که دران احساس برودت عظیم کنند در باطن و ملمس گرم باشد و عالی
تشنگی و هیبت نباشد و ماده این تب بلغم زجاجی بود علاج جلابی از بادیان
و رازیانه و تخم کرفس و گلقند بدهند و غذا نخوداب ... خشکدانه و بعد از نضج
تنقیه کنند با این حب **صفته** صبر زرد بدهند هر یک درمی غاریقون نیم درم
مقل دانکی بکوبند و با آب بادیانه حب سازند و بخورند و بعد از فور و وزن
گل گلقند با سکنجبین بزوری ده مثقال بدهند و باقی علاج حمی بلغمی بود
حمی لیفوریا تبی باشد که در باطن حرارت شدید محسوس شود و ظاهر حرارت
نباشد بلکه برودتی محسوس بود و با آن تشنگی و هیبت و اضطراب
عظیم بود و ماده این تب بلغمی لزج باشد علاج شربتی از بادیان و نیلوفر در آب

... بعد از آن تا این بمطبوخ خیار چنبر با این مطبوخ کنند

سفوف ... بعد درم بنفشه چهار درم ورق گل سه درم تخم کاسنی سه درم

زبد یک درم اسطوخودوس سه درم عناب الوسیاه و کیلی هر یک

ده دانه رازیانه بالنگو کاوزبان هر یک دو درم مغز خیار چنبر تر بخایند

منقی هر یک ده درم شکر سرخ سه درم بعد از تنقیه کلقند و انیسون تناول کنند

رازیانه و تخم کرفس و انیسون هر یک دو درم بنوشانند یا ده درم کلقند بخورند

حمیات مرکبه بدانکه حمیات مرکبه و فنون ترکیب آن بسیار بود و چهار

ترکیب دایره و بالا از همه و بیشتر ترکیب حمیات از صفرا و بلغم بود

بسیار باشد که از قانون مرتبی بیرون باشد اما آنچه از آن نامی نهاده اند و

قانونی دارد **شطر الغب** است و غب غیر خالص و ترکیب آن چهارگونه

باشد زیرا که یا مرکب از غب دایره بلغمی لازم باشد یا غب دایره یا محرقه

و بلغمی دایره و علامات آن ممتزج باشد از علامت صفرا و بلغم در این

حمیات اعتماد بر دور و نوبت نباشد بلکه استدلال باعراض

کنند و فرق بدان میان شطر الغب صفرا و بلغم ممتزج و

مختلط باشند و نوبت متفرق بود چنانچه فرق و تمیز میان نوبت هر یک

توان کرد و در غب غیر خالص صفرا و بلغم ممتزج باشند و متحد و فرق میان

نوبت هر یک نتوان کرد و این عسر العلاج باشد و از معالجه ملول نباید

و مسهلات قویه باید داد زیرا که صفرا رقیق بود ... و بلغم غلیظ باقی ماند پس درین تبها اگر علامت صفرا غالب باشد هر روز جلابی از تخم کاسنی و بیخ مهک و نیلوفر هر یک سه درم اجاص ده دانه نبات ده درم بخورند و غذا جو با ماش بخورند و بعد از نضج تلیین باین مطبوخ ص سنا هلیله زرد و کابلی هر یک پنج درم بنفشه و نیلوفر تخم کاسنی رازیانه بیخ مهک هر یک سه درم اسطوخودوس تمر هندی هر یک چهار درم منقی ده درم اجاص آلو گیلاس عناب هر یک ده درم خیار چنبر با تربد ده درم ترنجبین ده درم بعد از دو روز تجربه باین قرص بنفشه کنند صفته بنفشه دو درم تربد هلیله زرد هر یک سه درم رب السوس پنج درم سقمونیا پنج دانگ و با جلاب از نبات بدهند و اگر علامات بلغم غالب بود جلابی از بیخ مهک و رازیانه و گلقند مفید بود و غذا جو نخود پس اگر اخلاط بجدر کبد مایل شود و علامات آن ثقل شراسیف ایمن بود علاج مدرات مثل انیسون و تخم کرفس و بادیان با جلاب ضم کنند و اگر بمقعر کبد مایل شود علامت آن ثقل معده و قی و غشیان بود پس مسهلات بلغمی تلیین کنند و بعد از تنقیه سکنجبین بزوری و ساده با گلقند خورند و قرص ورد نیز مفید بود صفته ورد گل ده درم سنبل الطیب هر یک پنج درم تخم خیارین

هر یک چهار درم

جلاب [illegible] آب [illegible] دار با به قرص سازند و بار ثقال اسکنجبین
خورند و اگر تشنگی غالب شود بقرص غافث بکار بندند و معالجات که در
بلغمی دایره ذکر رفت بکار دارند **حمی مختلط** چنان باشد که ازادوار
دلو نوبتی معین نباشد و عوارض آن مختلط باشد و درین تب احتیاط لازم است
بنمایند و حدس معرفت ترکیب خلط و غلبه یکی بر دیگری و تعفن آن
در خارج عروق و داخل عروق حاصل کنند و علاج چنان کنند
که گاهی استفراغ ماده بمسهلات لینه و خفیف و گاهی بتسکین
و تقویت مشغول شوند و ماده که خطر آن بیشتر باشد اول استفراغ
آن کنند چنانچه در تب که از صفرا موجب خطر باشد پس اول
صفرا دفع کنند و اگر مساوی باشد معالجه مرکب کنند و بتقویت
طبیعت کوشند **حمی غشیه** تبی باشد که چون ابتدا کند غشی حادث
شود و این حمی بیشتر از ماده بلغم متولد گردد و حدوث غشی بیشتر
بسبب آن باشد که مواد خام در بدن متفرق گردد و چون بفم معده
رسد [illegible] بشدت حس آن و مجاورت قلب موجب غشی
گردد و علامات تب آن باشد که بیشتر اوقات تب در بلغمی آید و نتیجه
[illegible] و علامات بلغم ظاهر بود علاج در حالت غشی گلاب و آب سرد
بر روی زنند و اطراف [illegible] بندند و شکم [illegible] نمانند و سکنجبین با آب گرم

بربندد و نشاید که قی کند و هر روز جلابی از تخم کاسنی [illegible] و کافور [illegible]
و گلقند بخورند یا سه درم تخم خرفه بخوشانند و با سکنجبین ساده بخورند
و غذا جو با قند و تلیین طبیعت کنند بدین حقنه **صفته** تمر هندی هفت درم
رازیانه قنطوریون بارتنگ بنفشه نیلوفر تخم خطمی هر یک سه درم برگ
چغندر دسته سبوس گندم خیار شنبر بازده درم ترنجبین شکر سرخ روغن
زیت الکانه هر یک ده درم بوره نمک هندی درم و اگر تب از ماده صفرا
گرانی یا بخاری حادث شود علامات آن اضطراب و عطش و کرب
بود و بدن و غثیان بود علاج هر روز آب انار رین یا تمر هندی با نبات
و ترنجبین خورند و غذا اشکاب با انار یا تمر هندی و تلیین طبیعت بمطبوخ
فواکه یا نقوع آن کنند و صندل و گلاب و کافور و عرق بید و اقاقیا
بر سینه طلا کنند و در استفراغ خلط مبالغه ننمایند بلکه بتدریج دفع
کنند تا سبب ضعف غشی زیاده شود **حمی لیلی و نهاری** حمی لیلی
آن باشد که شب آید و روز رها کند و یومیه آنکه بروز آید و شب رها کند
و این بدترین باشد و اغلب آن باشد که بدق گشته علاج سکنجبین
ساده و گلقند بخورند یا جلابی از تخم کاسنی و [illegible] و عناب و نبات
و غذا جو آب یا نخود و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و معجون نهار خیز
در نهاری غذا الشب بخورند اما باید که [illegible] نخسبند بلکه بخوابی

متابر

باشد و در بینی غذا و زر بخورند و خیال کنند که دفعت
نوبت معده خالی باشد **حمّی وبائیه** آن باشد که در وبا حادث شود
و سبب او آن باشد که هوای متعفن فساد مزاج روح کند و موجب
تعفن رطوبات گردد و از آن حمّی تولد کند و علامت وبا آنست که
هوا مکدر شود و باران کم آید و حیوانات زکیة الحس مثل لقلق و هدهد
و خطاف بگریزند و ضفادع و حشرات زیر زمین مثل عقرب و موش
و مار بر روی زمین آید و علامات این تب کرب و تواتر نفس و تشنگی
و تنگی دهن و قی و سقوط اشتها و غثیان و وجع معده و عظم
طحال و غشی و براز منتن بود و علاج فصد کنند و هر روز شربتی از تمر هندی
و ذبابت با سکنجبین ساده و گلاب با آب سرد تشرب نمایند و شراب
غوره و زرشک و ریباس و صندل و لیمون و حماض مفید بود و غذا سماق
و زرشک و انار و فروج خورند و تنقل بحموضات و مخللات کنند اگر
رطوبات بدن بسیار بود و تنگی بهر حال بهتر از تحریک بود و مشمومات
و بخورات استعمال کنند چنانچه در تدبیر فصول گفته شد **حمّی حصبه و جدری**
بدان که ماده آن اکثر خون است و بسبب غلیان او حادث شود و بهترین
آن آنست که سفید رنگ بود و انبوه نباشد و بدترین که سیاه و سبز
و انبوه بود و علامت ظهور جدری درد پشت و خاریدن بینی و تخمین

اعضا و حمرت عین و اضطراب و تشنگی و درد سینه و حلق و تنگی

نفس بود و ماده حصبه صفرا باشد و او کوچکتر از جدری باشد و ابر

نتوی باشد بلکه با پوست راست باشد و اسلم آنست که سرخ بود

و آنچه بنفش و سبز بود بغایت بد باشد و علامت او قریبست

بعلامات جدری علاج پیش از بیرون آمدن حصبه و آبله اگر سن مقتضی

باشد فصد کنند و اما چون ابتدای بروز باشد و نشاید تحریک و تلیین

طبیعت کرد هر روز شراب عناب و نیلوفر و بنفشه بگر خورند و غذا جو

با عدس و عناب و خود را گرم دارند ولیکن سرد نخورند و شکر زرد

ریزند تا تمام بیرون آید و بعد از آن خود را گرم نگاه داشتن احتیاج نباشد

بلکه استنشاق جهت ترویح قلب اولی باشد اگر دیر بیرون آید انجیر و عدس

و منقی بجوشانند و بیاشامند و خود را گرم دارند بچوب انار و انجیر

و رز دود کنند و آبله چون تمام بیرون آید گاورس و زرد آب برپزند

با کیسه بزرگ بندورند و گاورس در آن کنند و بر وی بجنبند

و بچوب گز دود کنند یا چوب گز بجوشانند و با آب بر اعضا

ریزند یا ورق گل سحق کرده بر اعضا مالند و عصاره تخم ریحان و شیر بز

و سماق در چشم چکانند و در عین الدیک نظر کنند و اگر طبیعت برهم باشد

خرص طباشیر و لبوب بادیه آب صندل بخورند و اگر سرفه آید شراب

خشخاش

تشنگی [illegible] در حصبه قطعاً طبیعت را انجبار [illegible] نباید داد و غذا
درین طبیع شعیر یا مغز بادام و جاورس بریان یا خشخاش بریان
خورند و قرص کافور با شراب سیب و ماءبه دهند و اگر یبوستی بر طبیعت
غالب باشد شراب بنفشه و نیلوفر با آب گرم حل کنند و بیاشامند
و سپستان و بنفشه در خواب اندازند و بیش ازین تصرف نکنند
در تبرید و تلطیف دم سعی کنند و اگر سرفه باشد شراب غوره و ریباس
و لیمون و شراب کادی مفید بود و **تدبیر ناقه** چون نقاهت حالتی
میان صحت و مرض تدبیر مشترک باشد میان تدبیر اصحا و مرضی
پس باید که تفقد حال ناقه کنند و احوال و اعراض که او را حادث
شود متفحص باشند پس اگر در نبض او سرعت و در قاروره غلظت
و تبع و صداع و ثقل سر و خبث النفس و قلت نشاط بود دلالت بر آن
کنند که بقیتی از مواد باقی هست باید که بحسن تدبیر و معالجات
که ناقه را ازین تنگ نباید مشغول شوند و بملینات غیر قویه و لقوتها
تلیین کنند و قرص طباشیر نرم با سکنجبین مفید بود و چون چهار روز
از زوال تب بگذرد فروج بدهند و بتدریج عادت بدان کنند
و چون سه روز بگذرد [illegible] دارها که مناسب مزاج بود با گوشتهای
سبک خورند و از امتلاء و جوع و تناول [illegible] تخمات احتراز نمایند

وچون قوت بگیرند استحمام مناسب بود و از تیز کردن بدن از آن
می فقط واجب دانند تا از هوای سرد ضرری نرسد و در مسلخ قرار گیرند
تا اثر بخار حمام زایل شود و بتدریج و تأنی با مسکن روند و از عوارض بدنی
و نفسانی مانند غم و فرح و غضب مفرط احتراز کنند و اگر کما ینبغی نباشد
و طبیعت نرم بود و معلوم شود که غذا بسیار میخورند تقلیل غذا کنند
و تقویت معده بسکنجبین سفرجلی و غذا از زیرباج با انار دانه یا سماق خورند
و گوارش مصطکی و تا بدن را قوت حاصل شود جماع نکنند و چون
قوت گیرند هر ماهی زیان ندارد و بتدریج در غذاهای غلیظ تصرف کنند
و از یاقوتی کبیر و انوشدارو و دوای لولوی تقویت اعضای رئیسه کنند

مقاله چهارم در امراض که بظاهر بدن حادث شود مشتمل بر هفت باب

باب اول در اورام و ورم انتفاخی غلیظی باشد بسبب ماده
که در اعضا ظاهر شود و این ماده یا اخلاط اربعه باشد یا مائیت یا ریح اما ورم
که ماده او دم باشد فلغمونی گویند و آنچه صفراوی بود حمره و آنچه مرکب
از صفرا و خون بود حمره فلغمونی یا فلغمونی حمری اثر آنکه غلبه باشد مقدم دارند
اما ورم بلغمی که مخالط عضو که باشد انزار خو گویند و اگر متمیز باشد سلعه
و ورم سوداوی اگر داخل عضو باشد دمل یا سرطان اگر مولم نباشد
خنازیر و اگر خارج عضو اگر ظاهر بود صلابت گویند و اگر ظاهر نبود غدد و

و آنچه از مائیه باشد اگر عام استسقاء زقی یا لحمی و اگر خاص مائی و آنچه
از ریح بود اگر مخالط عضو بود ولین تهیج اگر مجتمع و صلب بود نفخه و بیان
هر یک گفته میشود فلغمونی از ماده دم حادث میشود و علامت آن
تمدد و ضربان داشتن و انتفاخ بسبب تشنگی بود و رنگ ورم سرخ
باشد یا کمودت مایل علاج در ابتدا فصد کنند از عرقی که مناسب بود
چنانچه اگر ورم اعالی بدن باشد قیفال و اگر در اسافل باسلیق و شراب بنفشه
و عناب خورند یا انارین و نبات یا شراب تخم تورک و سکنجبین
و غذا جواب خورند یا ماش یا مزور بادام و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه
و یا لعوق آن کنند و اگر ورم نه در مغابن بود یعنی مفرغه اعضاء رئیسه
مثل پس گوش و زیر بغل و بن ران و در ابتدا بود که هنوز ماده تمام نریخته باشد
استعمال مبردات و رادعات کنند مانند گلاب و صندل و فوفل
و اقاقیا و گل ارمنی و مامیثا و آب کشنیز و کاهو و بستان افروز
و در استعمال رادعات نیز مبالغه نمایند و بعد از سه چهار روز که مواد
بریزد محللات مثل بابونه و خطمی و روباه ترتیزک و حلبه و اکلیل الملک
با رادعات بیامیزند و چون ماده ریخته باشد محللات فقط استعمال
کنند و اگر ماده جمع میشود محللات با منضجات مثل بزرک و بزر کتان
و حلبه و شیر انجیر و علامات جمع شدن اشتداد وجع باشد و چون

نضج باید منفجر گردانند باَدویه باَهن و علامات نضج منفجر شدن و جمع شدن ریم باشد
بر آن نشتر فرو برند و بعد از آنکه منفجر گردد و ماده بکلی مستفرغ شود مرهم
مدمله استعمال کنند و اما اگر ورم در مغابن اعضای رئیسه حادث شود
یا ورم بسبب ضربه و سقطه بعد از فصد و تنقیه مرخیات مثل موم روغن یا
محللات استعمال کنند و قطعا استعمال مبردات و رادعات
نمایند و صنفی از فلغمونی هست که آنرا اسفاقلوس گویند و آنست که ورم
منحط نشود و نه بتحلیل رود و نه جمع شود و اگر از آن فساد جوهر بدان عضو
و عضو را بمیراند علاج آن قطع باشد تا دیگر اعضا سالم ماند و اگر فساد تمام
نباشد حجامت کنند و نشترهای عمیق فرو برند تا ماده مستفرغ شود
و بعد از آن کرسنه با گلاب طلا کنند حمره ورمی باشد که ماده آن صفراوی
بود و علامت او آنست که مایل بسطح جلد بود و لون او سرخ زرد مایل بسیاهی و براق
و چون دست بر او نهند سرخی برود و چون دست بردارند معاودت کند
و با آن تب و تشنگی و حرقت و التهاب باشد و علاج آن همچون
علاج فلغمونی باشد اما در او تبرید بیشتر باید کرد و در فلغمونی تخفیف
بیشتر ورم رخو او را اوذیما نیز گویند از ماده بلغمی حادث شود و آن
ورمی سفید باشد و با آن الم و حرارت نبود و چون انگشت بر او نهند
فرو رود و دیر زمانی همچنان مغاک بماند علاج خلاف آنچه مهلک ورم از آنه

بیکدانکبین خورند و غذا نخود آب و شیره خشکاش دهند و بعد از نضج بلیلین کنند
بحب ایاره و معجون جار جینی و مسهلات بلغم و بوره ارمنی و نمک و سرکه
نورهم طلا کنند و صدف دریا و سرکه جوشانیده ضماد سازند با اشنان
و صبر با سرکه طلا کنند و سعد و زعفران و ماز و نیز مفید بود **سلعه** ورمی غلیظ
بود که اندر غلافی باشد و از عضو خارج بود و مقدار آن از نخودی تا بطیخی متفاوت باشد
علاج تنقیه بدن بحب ایارج و ایاره لوغاذیا و استعمال مرهم داخلیون
و اگر به تحلیل نرود بشکافند یا ادویه مقرحه مثل فلدفیون و دیگ برد بگذارند
و چون منفجر شود کیسه که در و غلاف اوست بمنقاره بیرون آرند و مرهم
مدمله بکار دارند **سرطان** ورم سوداوی بود و علامت او آنست که در ابتدا
کوچک بود و هر روز که آید بزرگتر باشد و صلب شود و اندک
حرارتی در لمس آن محسوس شود و در عروق سبز و سرخ
مثل دست و پای سرطان ظاهر شود علاج در ابتدا فصد کنند و تنقیه
بدن از سودا بمطبوخ غاریقون و افتیمون و این حب نیز مفید بود
صفته افتیمون یکدرم بسفایج اسطوخودوس هر یک درمی و پنج هلیله
زرد و سیاه و کابلی هر یک درمی نمک نفطی دانگی غاریقون
نیم درم با سکر قند حب سازند و در اول چند روز این حب را (برابر نخود بقدر دو کاره طبیعت بکار دارند)
زاد عادت استعمال کنند و بعد از تنقیه محللات مثل ... و غیرها

و خیری با توتیای مغسول و مرهم دیاخلیون و اگر صلب باشند و ادویه در آن
اثر نکنند طمع از آن قطع کنند و اگر مفتح شود توتیا و دهن مختوم و گل ارمنی
و عرق گل متساوی بکوبند و با روغن گل بر آن نهند یا سرطان نهری
بکوبند و بشکافند و بنهند یا سرطان را بسوزانند و با روغن گل استعمال کنند
و اگر این ورم زنی را حادث شود در ادرار طمث سعی نمایند خنازیر
ورمی مشابه سلعه اما با گوشت آمیخته باشند و متعدد بود و صلب تر از
سایر بود و بیشتر در گردن و بن ران واقع شود علاج تنقیه بدن از ابتدا
و بلغم کنند و اجتناب از اغذیه غلیظ و ادویه محلله استعمال کنند
مثل دیاخلیون با آرد جو و برشن بالعول الطفال یا آرد باقلا و آرد جو هر یک
بیست درم اربسا شنج رفته به بط هر یک ده درم ضماد کنند
و اگر تحلیل نرود بشکافند و بعد از آن ادویه ملحمه بکار دارند ضماد اشق
کرسنه هر یک بیست درم قنار الحمار ورق غار زرباد هر یک سه درم
علک البطم چهار درم بکوبند و با بول کودک استعمال کنند آخر به
رانج بول شتر ضماد سازند و نوعی از خنازیر هست که بر گوشت
نیکو ظاهر نباشد و این بدترین خنازیر باشد علاج آن قطع بود و اما باید
که با احتیاط کنند تا عروق تن ایشان منقطع نشود و بعد از قطع اگر
بقیتی ماند قلقدیون استعمال کنند و بعد از آن ادویه ملحمه بکار

بکار دارند **ورم صلب** آنرا اسقیروس خوانند از ماده سودا و بلغم غلیظ
حادث شود یا از ورمی حار که استعمال مبردات بافراط کرده باشند
و ماده متحجر شده علامتش آنست صلابت و عدم وجع باشد و لون
همچون لون بدن باشد اما آنچه ماده سوداوی باشد لون او همچون
اسرب علاج تنقیه بدن کنند از بلغم و سودا و استعمال محللات
مثل پیه مرغ و بط و خروس و روباه و مغز ساق گاو و مقل و اشق
در روغن بابونه و خیری **ضماد** بزرک و بیروزشاک خطمی مرکب ده درم حلبه انجیر
بیست دانه با هم بکوبند و بنهند **آخر** مقل و جاوشیر اشق پیه شیر در روغن
نرگس بکوبند و استعمال کنند **غدود** فرق بدان و سلعه آنست که
او در میان عضو باشد و از او اعلاقی نبود علاجش تنقیه بدن از بلغم و سودا
در مرهم دیاخلیون استعمال کنند و بعضی از آن بکوبند و قطع اسرب
بران بندند و اگر در پس گوش باشد از افوخلا کوبند و ازان خاکستر
حلزون پیه با نمک طلا کنند **طاعون** ورمی که در اعضای غددوی
مثل خفیه و ثندی و بغل و بن ران واقع شود و حدوث آن از ماده
سمی باشد که عضو را فاسد کند و رنگ آن متغیر گرداند و باشد که از آن
صدید و دمه مترشح شود و علامتش آن قی و غثیان و غشی و خفقان
بود و هر چه رنگ آن سبز و سیاه باشد قتال بود و درین ورم

فصد بکنند و تقویت قلب بمثل شراب حماض و لیموان و صندل و سیب
و به و انار ضروری بود و غذا عدس مقشر و سرکه خورند و در حوالی خود برف
و یخ و برگ بید و بنفشه و گلاب و بستان افروز نهند و در موضع بارده
ساکن شوند و صندل و گلاب و کافور بسوینند و بر سینه طلا کنند
و بر ورم هیچ طلا کنند اما اگر آن موضع حجامت کنند و ماده جذب
و بعد از آن باب گرم بشویند مفید بود **نفخه** ورمی ریحی بود علامت
او آنست که همچون خیکی پر باد بود و چون انگشت بر و نهند فرو رود
و مده نیست و اگر بزرگ باشد چون دست بران زنند آواز کند
علاج جلابی از تخم کاسنی و رازیانه و سداب و گلقند با نبات بدهند و
غذا نخود آب با شیره خشکدانه و توابل و مجمره بران موضع نهند و روغن
بابونه و سداب بمالند یا انیسون تخم کرفس نانخواه هر یک ده درم بجوشانند
تا به نیمه آید و با روغن زیت بجوشانند تا روغن بماند و استعمال کنند
دبیله ورمی بود بزرگ و لون آن همچون لون بدن باشد و صلب
و بان وجعی بود و در دموا خبیثه غریبه جمع شده باشد و خراج آنست
که در و مده جمع شده و با آن سرخی و حرارت باشد علاج استفراغ
خلطی که در بدن غالب بود و منضجات بر ورم نهند تا نضج یابد و
بعد از نضج منفجر گردانند و مواد ردیه بیرون و بعد از آن مراهم مدمله

بکار دارند و اگر بیخ انجر کشتی با عسل طلا کنند یا اقلیمون با لعاب خردل
منفجر گرداند بزودی والله اعلم **باب دوم در بثور** بثرها همچون اورام
بود بعضی دموی بود همچون ماشرا و دمامیل و بعضی صفراوی همچون نمله و حمره
و بلغمی و سوداوی همچون جرب و ثولول و بثر بزرگ باشد و ماده آن دیگر
باشد که با آن رطوبتی باشد و از رداءت هضم و کثرت تناول گوشت
و شیرینی متولد شود و بدترین او آنست که در غوره باشد علاج فصد کنند
و تنقیه بمطبوخ فواکه یا هلیله و از گوشت و شیرینی احتراز نمایند علاج اورام کنند
شری بثوری بین باشد که مایل بحمرت و حکاک بکرب دفعه حادث شود
و سبب آن بخاری بود که از دم صفراوی یا بلغمی بود وقتی برخیزد و آنچه دمی بود
سرخ تر و گرم تر بود در روز اشتداد کند و آنچه بلغمی بود در شب
حادث شود و اشتداد علاج دموی فصد و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه
یا سقمونیا یا مطبوخ هلیله کنند و در بلغمی بتلیین اکتفا نمایند و فصد نکنند
و بدن را با آب گرم و سبوس و سرکه و گلاب بشویند **نبات اللیل**
بثوری خورد باشد که در شب حادث شود و با آن خارش عظیم بود
علاج فصد کنند و بحمام روند و اندام با سبوس و تخم خربزه بشویند
و احتیاج باشد تلیین کنند **نمله و جاورسیه** نمله بثوری صفراوی ریزه
بین شود و بیک دیگر متصل گردد و مایل باشد بصفرا اما جاورسیه بثوری

باشند شبیه لکا ورس و اصل آن سرخ و سر آن سفید و با آن خارش و سوزش بود علاج هر روز تنقیه کنند از صفرا و روناترک و حضض و عدس و صندل با آب کاسنی یا آب روباه ترک طلا کنند و اگر منفرج شود و متمادی گردد قرص اندر و خون برو طلا کنند **صفته** آن مازو کندر شب مرمر یک سه درم قلقدیس یکدرم زراوند ده درم بکوبند و با آب قرص سازند و خشک کنند و بوقت احتیاج بکار برند و با آب بسایند و طلا کنند **مرهمی مفید** مازو و سبز مرداسنج زرد چوبه گلنار زراوند طویل قنبیل بکوبند و با موم و روغن بیامیزند و استعمال کنند **جمره** بثوری چند بود باشند که بغایت سرخ بود و با آن سوزش و الم عظیم بود و ماده آن صفراوی بود که با دم رقیق آمیخته باشد علاج تنقیه بدن کنند از صفرا و محجمه بر موضع نهند با شرط عمیق تا مواد مستفرغ شود و باقی علاج همچون نمله باشد **نار فارسی** بثره چند باشند که حادث شود و زود خشک و نیشه گردد و با آن حکه و حرقت بود در اندرون آبی تنک و در ابتدا ظهور آن خطهای سرخ و طاوسی مانند زبان آتش علاج حضض و کافور با لعاب بنکو ضماد کنند و مازو و فوفل با سرکه مفید بود و از حلاوی و گوشت احتراز کنند **ثآلیل**[؟] **ثالات** آبله چند باشد که در اندرون او خون یا آبی تنک بود و از غلیان دم

حادث شود

حادث شود و علاج فصد کنند و تنقیهٔ بدن و دوام التسکین شراب
عناب و نیلوفر و اغذیهٔ بارده مثل عدس و سرکه و تمر هندی خورند
نقطه را منفجر کردانند تا آنچه درو باشد بیرون آید و مرهم اسفیداج مرداسنج
نهند اگر درشت و خشک شود مرهم قلقطار استعمال کنند عرق مدنی بثره
باشد که حادث شود و شکافته کردد و از و مجوف رگی بیرون آید و گاه باشد
که با آن احساس حرکتی همچون حرکت کرم کند و بعضی گویند آن جز و
کرمی باشد بتدریج دراز کردد و اگر بکشند و بگسلد و آن بغایت
بد باشد و بیشتر در ساق و ساعد پیدا شود و این مرض در مدینه
و مصر و خراسان و طبس بسیار باشد و سبب آن فضلاتی بود که
در عروق جمع شود و بواسطهٔ حرارت منعقد کردد و طبیعت
آن را بآن طریق دفع کند علاج فصد باسلیق کنند یا صافن
و تنقیهٔ بدن بمطبوخ افتیمون یا حب قوقایا کنند و بعد از آن
تناول اطریفلات و کثرت استحمام مفید بود و در ابتدای ابرا
صندل و کافور و صبر طلا کنند و چون بیرون آید بقطعهٔ سرب بندند
و هر چند دراز شود پاره‌ای می‌پیچد و احتیاط کنند تا قطع نشود
و آن زمان آب گرم بر روغن نرگس و بنفشه و لعاب سناکو طلا کنند
تا باسانی بیرون آید و خاکستر نی سه درم مرداسنج پنج درم

باموم وروغن بیامیزند وبمالند واگر بکسلد بشکافند وانچه باقی باشد
بیرون آید وبعد ازان مرهم مدمله بکار دارند سعفه قرحه باشد که در
سر وروی حادث شود ودر ابتدا بثرات متفرقه باشند ومتقرح شود
وخشک بسته کرد واکثر صبیان را واقع شود وانچه از وصدید اید شیرنج
گویند علاج اگر سن ومزاج مقتضی باشد فصد قیفال وعرق بافوخ مناسب بود
وحجامت کنند از پس سر وتنقیه بدن بمطبوخ هلیله وشاهتره
واز گوشت وشیرینی احتراز نمایند وبادام تلخ وارزن وجو بهر یک
بیست درم بکوبند وبخود مقل در خل خمر حل کنند وبا هم بیامیزند
وقرص سازند ودر وقت حاجت بآب کاسنی وروغن گل بسایند
وطلا کنند یا راز یانه وکلنار وبرنج واقاقیا بکوبند وخل خمر وروغن
گل طلا وعروق وپوست انار ومرداسنج وحنا نیز مفید بود وانچه خشک
باشد وبان همچون پوستی سفید باشد از ماده سودا بود در روغن کدو
وبنفشه وشیرزنان در بینی کشند وانرا بروغن کدو واسفناج بمالند
واگر غلیظ وصلب بود باشتره منز اشند وعلق بدان نهند وصبر ومرد اسنج
باروغن گل وسرکه بسایند وطلا نمایند یا فلدفیون با سرکه ونوعی سعفه
هست که انرا شهدی گویند ودر وی سوراخها باشد که دران چیزی همچون
شهد ظاهر شود علاج تنقیه بدن وبرنجار وغسل طلا کنند ونوعی

هست که از ارطوبتی محو غاله گوشت آید علاج محجمه بران نهند با انجه
در آن باشد بیرون آید و گل ارمنی و مرداسنج و روغن گل و سرکه طلا کنند
و نوعی دیگر هست که بغایت سرخ باشد بحدی که بسیاهی زند کاغذ
سوخته و انزروت هر یک سه درم و کبریت یک درم بکوبند و با خل خمر طلا
کنند و صعفه که در روی حادث شود گل ارمنی و کافور زعفران
با گلاب و خل خمر طلا **ثولول** بثره صغیرست بغایت صلب و سبب تنقیه
بدن بمطبوخ افتیمون با غاریقون و لینک بز با سرکه طلا با شیر الخبیر خام
با فنجنکشت با سرکه و آن را با هن قطع نکنند و اگر خواهند که قطع کنند
بلد فیون و دیک بر دمک نهند با اشتان سبز و زهره گاو و زنجار
و شحم حنظل و نوشادر و آنکه آب نرده بسایند و آب اشتان
طلا کنند و نوعی هست که آنرا عدسی گویند و رنگ آن سرخ باشد
و اکثر در روی و پیشانی ظاهر شود و انزا البورق مورد و آب شلغم نیز
با صمغ الوضع بطم و کندش و کبریت و بوره و سرکه طلا کنند
بثره متقرحه باشد که خشک ریشه شود و از ان صدید آید علاج تنقیه بدن کنند
و گل ارمنی با سرکه یا مقل ازراوند زنجار خردل مویزج زراتنبخ مساوی
بکوبند و با عسل یا زیت و سرکه طلا کنند **قوبا** بثره باشد که در اعضا
ظاهر شود و رنگ آن سیاه یا سرخ تیره و بعد وی آن کوستی

همچو فلوس ماهی باشد علاج دوا ابتدا فصد و تنقیه بدن از سودا و اخلاط غلیظ
کنند و از اهلیله زرد و صبر و صمغ الولیسبر که و روغن گل طلا یا علک
البطم و صمغ الو و کبریت با روغن زیت و موم مرهم سازند و بمالند
با پیه مرغ و بط و روغن بنفشه مالند یا مورد و منعات با سرکه طلا کنند
و در ابتدا اگر که بیند ان ضایم و روغن کندم مفید بود و چون مزمن شود
قردمانا و میویزج هر یک ده درم ایرسا کبریت زرد هر یک پنج درم نخود
بکنکنند هر یک شش درم بکوبند و با سرکه طلا نمایند و از موالد سودا
و اطعمه غلیظه احتراز توثه بثره باشد که از اخلاط محترقه حادث شود و اکثر
در روی بود علاج تنقیه بدن و از اشیاء حاده حریفه احتراز نمایند و
مرهم زنجار طلا یا بی نشتر اشند تا از ان خون بیاید پس مرهم ملحمه نهند
جرب بثراتی بود که با ان دنه سوزش باشد و از سودا و بلغم مالح و
اخلاط محترقه حادث شود و بعضی خشک بود و امتلا دنبا بود و
بعضی تر بود و از ان صدید آید علاج فصد کنند و هر روز جلابی از عناب
و سپستان و بنفشه و تخم کاسنی و بیخ نهک و نبات خورند و غذا
ماش و نخود و مغز بادام و بعد از نضج تمام مطبوخ هلیله با صبر و ترید بدهند
با این مطبوخ ص سنا هفت درم مویز طایفی ده درم هلیله زرد
پنج درم شاهتره و بسته بنفشه نیلوفر هر یک سه درم افسنتین

یکدرم

یکدرم الو و سیاه و کیلی هر یک بیست عدد عناب ده عدد سپستان
سی عدد بجوشانند و چون وقت فرو گرفتن باشد افتیمون
هفت درم در صره بسته دران اندازند تا بجوشد بس صاف کنند
و خیارشنبر پانزده درم ترنجبین بیست درم بر سر آن کنند و بیاشامند
و شاهتره با هلیله زرد و ماء الجبن با افتیمون و حب شاهتره این مرض را
بغایت مفید بود صفت هلیله زرد و سیاه و کابلی و تخم شاهتره و صبر هر یک
درمی سقمونیا و مقل هر یک دانگی بکوبند و با آب شاهتره حب سازند و بعد از
تنقیه جرب را با ادویه مجففه طلا کنند دواء کبریت زرد پنجدرم مورد سنج
قردمانا هر یک ده درم بکوبند و با سرکه طلا کنند آخر زیبق مقتول خرزهره
قسط اقلیمیا فضه کندش مساوی بکوبند و با روغن گل و ماست و سرکه
در حمام طلا کنند و بعد از ان بآبی که دران ورق مورد و سوسن جوشانیده
باشند بشویند و بعد از ان الصندل مع کلاسعی و اگر جرب خشک باشد
هر روز استحمام کنند و تدهین بروغن بنفشه و کدو و بادام تلخ
و سنا و مرزه مرداسنگ هر یک سه درم کنجد پنجدرم بکوبند و با روغن
گل و خل و خمر طلا کنند حکه بسبب بخارات حاده و اخلاط مرارئی لذاع
حادث شود علاج فصد و تنقیه فواکه با تمر هندی و ترنجبین و نبات
خورند و روغن بنفشه و کدو در اعضا مالند و گلاب و خل خمر و آب

سلق و خارش در اعضا پیدا آیند و اگر بسبب اخلاط باشد اسهال طبیعت کنند
و اگر بخارات باشد که تحت الجلد متعفن شود علامت آن نتن رایحه
بدن و درین نوع استحمام بآب دریا و آب شور مفید بود و بول کودکان
در اندام مالیدن سود دهد و مقل با دام و خشخاش بکوبند و با سرکه بمالند
و بثایج از سبب ضعف هضم و تولد بلغم مالح حادث شود علاج مداومت
استحمام و تدهین کنند باب سیوم در جراحات و قروح اما جراحت
تفرق اتصالی باشد که لحم را حادث علاج آنرا از غبار و روغن و مو و امثال
آن نگاهدارند تا چیزی در آن نیفتد که مانع التحام باشد و آنرا چنان
ببندند که بیکدیگر متصل گردد و اگر متصل نشود بباید دوخت و اگر جراحت
غار باشد ذرورات مجلیه مجففه استعمال کنند مثل کندر و صبر و انزروت
و زراوند و ایرسا و توتیا و اگر در آن وخز و وسخ بسیار باشد آنرا
با عسل بشویند و استعمال مرهم کهنه در آن کنند تا از چرک پاک شود
آنگاه ذرور و مرهم منبته استعمال کنند مرهمی که گوشت برویاند
کندر انزروت هر یک ده درم مرداسنگ سه درم بکوبند و با موم
و روغن زیت مرهم سازند ذرور دم الاخوین انزروت مر غوانان
مساوی بکوبند و در آن ریزند و جراحت مرکب آنست که با او ورم
و کسر و قطع عروق و عصب و الم و امثال آن باشد علاج فصد باسلیق

و تناول شربتی

و تناول شربتی از تمر هندی با آب انار رین یا نقوع فواکه و اگر با جراحت کسر استخوان باشد ضماد جبر استعمال کنند و اگر با ورم باشد حوالی آن با آب کشنیز تر و روباه تربک و سرکه طلا کنند و اگر گوشت فاسد شده باشد مرهم زنجار بران نهند تا بیندازد **جراحت عصب** جراحتی که بر عصب واقع شود اگر بطول باشد اسلم بود علاج از هوای سرد و آب سرد نگاه دارند و بر روغن زیت میمالند و به بندند تا دو سه روز بگذرد و از حدوث ورم ایمن شود و بعد از ان فرفیون و موم و زیت مرهم سازند و نهند و اگر متورم شده باشد فلفل سپید یکدرم راتینج یکدرم لو بابس ده درم قنه نیمدرم حل شور کندر هشت درم زرفت سی درم با یکرطل آب و سرکه طبخ کنند و سی درم موم با ان ضم و درد تا سنگین مرهم سازند و بکار برند و ادویه بارده مطلقا استعمال نکنند و اگر جراحت موجب تشنج شود عصب را قطع کنند تا متاذی بدماغ نشود و بر روغن داغ کنند و فقرات بر روغن بنفشه و پیه مرغ و مغز ساق گاو بمالند و اگر بر سر جراحت واقع شود و بنواحی غشاء دماغ رسد صوف بزیت بیالایند و بران نهند و سه روز بگذارند تا از ورم ایمن شوند و بعد ازان درور ات استعمال کنند **جراحات عروق** جراحتی که بر شرائین و ورید واقع شود علاج خرقه بسرکه و گلاب

ببالایند و در جراحت اکنند و اطراف جراحت بمبردات قویه
طلا کنند و تار و بسوزن زنند و نخل قمر النیش ابز انبشایند
لیس بایند و در جراحت افشانند با سنگی کج که ابراحین کویند
و غبار اسیا با سفیده بیضه بیامیزند و لیتم خرکوش بدان الوده کنند
و بران نهند و به بندند **قروح** بسبب جراحات متقیحه حادث شود
و چیزی که از قرحه اید اگر تنک بود انرا صدید و اگر غلیظ انرا وسخ
علاج اگر وسخ و قیح بسیار بود تلیین طبیعت بحسب اخلاط و قوت
و حاجت کنند و از کثرت غذا و اطعمه احتراز و ادویه مجلبه و مجففه
مثل مرداسنگ و زرد چوب و ورق مهک و پوست انار و گلنار و
زرو بر زورد و مرهم استعمال کنند و اگر قرحه در اعصاب و مفاصل باشد
ذروری از صبر و مر و کندر و خون سیاوشان استعمال نمایند
و مرهم مرداسنگ بکار دارند و اگر دهن قرحه تنگ باشد بفتیله مرهم بدو
رسانند **ناصور** قرحه باشد که کهنه شود و اندمال نپذیرد و انرا غوری
باشد و قعر ان فراخ بود و گوشت ان سفید و سخت و دایما رطوبات
ازان روانه باشد علاج پنبه کهنه بشراب تر کنند و بدزور زاج
ببالایند و در ان اکنند یا بگلاب و خاکستر زر بشویند و اگر مفید نیفتد
بشکافند و گوشتهای ردی را زایل کنند با اهن یا دارو و دوای

اکال با دارو کنند

اکاله یا داغ کنند باب چهارم در کسر و خلع و حرقه و مانند آن کسر تفرق اتصال بود
که عظم را حادث شود و علاج او اولا فصد و تلیین و عظم را محکم به بندند
و اگر از بستن خارش پیدا شود بگشایند و آب گرم بر آن ریزند
و عصابه به سرکه و گلاب تر کنند و بر آن نهند و به بندند و چون
دو سه روز بگذرد و ورم نباشد مغاث و گل ارمنی و اقاقیا بر آن طلا کنند
و اغذیه لزجه مثل هریسه و پاچه و تخم مرغ خورند و اگر با کسر ورم باشد
صندل و آب کاسنی و آب گشنیز طلا کنند و به بندند و اگر از آن
خون آید کندر و دم الاخوین بکوبند و بر آن افشانند و اگر استخوان
شکسته باشد و از هم جدا نشده بیرون آید و اگر متصل بگوشت باشد
بگو بار جا نهند و به بندند و معالجات جراحت بکار برند خلع آنست
که مفصل از جای خود بیرون آید و علامت آنست که از هیات
خود بگردد و حرکتی که او را میسر بود نتواند کرد و علاج او آنست که مفصل
برفق باز بجای خود برند و بعد از آن تسکین وجع و ازاله ورم کنند
وثی آنست که مفصل از جای خود برود اما بیرون نیاید و مانع جمیع
حرکات نباشد بلکه بعضی حرکات نتواند کرد وهن که عارض عظم شود یعنی اگر
تفرق اتصال حادث شود و علاج همه آنست که عضو را برفق بمالند و اگر
از جای رفته باز بجای نهند و مورد و مغاث و خطمی سحق کنند

زبا زرده تخم مرغ طلا یا ورق کرد مورد و سرو و بید و کل و سک
و خطمی و کل ارمنی و ماش و مغاث و کلنار و اقاقیا و فوفل با سفیده
تخم مرغ **ضربه و سقطه** اکر با آن تفرق اتصال نباشد ماش و مغاث و صبر
و امثال آن طلا کنند و اکر ورم باشد فصد و نیمدرم موسائی با کرم
بخورند و ماز و ماش و طین مختوم هر یک نیمدرم بر سر نخوداب کنند
و بخورند و اکر ضربه و سقطه بر سر واقع شود البته فصد کنند و تلیین
طبیعت و سرکه و کلاب و روغن بر سر مالند یا ورق مورد و کلنار و
پوست انار در سرکه و کلاب بجوشانند و با اندک اشک و عود
طلا کنند و اکر بر سینه و شکم واقع شود از آن نزف دم حاصل
کردد قرص کهربا یا قرص کلنار یا رب به بخورند یا کلنار و کل ارمنی و خون
سیاوشان هر یک درمی بکوبند و با رب سیب بخورند و اکر بر عضل
واقع شود بابونه و اکلیل الملک و شبت و خطمی بجوشانند و آب
و ثفل آن استعمال کنند و اکر بر عصب واقع شود بابونه و روغن
نسرین و انار دین بمالند و اکر از آن التواء عصب حادث شود مقل
و خطمی و مرزنجوش با زیت طلا کنند یا داخلیون بندند و اکر
کسی را تازیانه زده باشند پوست کوسفند که فی الحال باز کرده [کشند]
و هنوز کرم باشد بر موضع ضربه بندند یا خرقه کتان بکلاب و اسبیدز

ترکنند

تر کنند و بران نهند و اعضا را آنک دلک کنند **نشوب شوک و نصل** اگر پیکان
در عضوی رود از انبر انگشتبان بیرون آرند و صبر و انزروت و مرو کنند در آن
افکنند و اگر خار و آبگینه در اعضا رود و بیرون نتواند آورد ذراریح و مدحرج
انزق کنند بیخ نی علک البطم زفت را تنبیح بعضی یا مجموع با عسل طلا کنند
سحوج جلد اگر بسبب ملاقات چیزهای درشت و کشیدن ریسمان
پوست خراشیده شود فصد باسلیق کنند و خرقه بگلاب تر بر آن
نهند و مرداسنگ و گل ارمنی با گلاب و روغن گل طلا کنند یا روغن
گل بمالند و مورد و گل سحق کنند و افشانند یا مرهم مرداسنج
و اسفیداج با روغن گل و بنفشه و سفیدهٔ تخم مرغ یا ذکی کافور نهند و اگر
بسبب عرق حار در جالبین و عانه و اطراف انثیین سحوج جلد حادث
شود روغن حنا بمالند و اسفیداج و مرداسنگ و ورق گل و بید و بنفشه
بکوبند و بران افشانند و شراب عناب و بنفشه بخورند و از گوشت
و شیرینی احتراز کنند **حرق اعضا** عضوی که باتش بسوزد علاج
در حال سفیده تخم مرغ بران ریزند و خرقه کتان بگلاب تر کنند
و بران نهند و عدس بجوشانند و بکوبند و بدان طلا کنند
یا گل ارمنی با سرکه و گلاب یا اسفیداج و مرداسنج با سرکه و گلاب
بمالند و اگر بسبب آب گرم و روغن گرم سوخته باشد پیش از آنکه

ابله کند آب زیتون شور کرده و خاکستر و گلاب سرد کنند و بران
نهند و اگر ابله کند مرهم اسفیداج با بوره بمالند یا سپیدهٔ چوبا سفیده
بیضه و اگر عضو بواسطهٔ بلا در بسوزد و آب خسار کند با شیره تخم تورک
و سکنجبین بخورند و اغذیهٔ حامضه و کدو و اسفناج و آن موضع را حجامت
کنند و مرهم خل خمر طلا و اگر بسبب ملاقات آفتاب بسوزد
مرهم خل و مرهم کافور بمالند **فساد اطراف** بسبب برودت سرما و سخت
چون بعضو رسد پوست سخت کند و مسام به بندد و حرارت
و دم و بخارات مختنق گرداند و موجب تعفن اعضا باشد پس اگر
سرما رسد و عضو متورم نشود و اعضا را پوستین گرم دارند و نخود آب
با گلنگبین و تیهو و گنجشک با شیره خشکدانه و توابل خورند و بحمام گرم روند
اما اگر اعضا متورم گردد بابونه و شبت و گندم و اکلیل الملک و سوس
و کاه و شلغم و کرنب در طبخ و مرزنجوش و برگ ترنج و برنج و سپف و حلبه
بجوشانند و عضو متورم دران نهند و اگر رنگ انگشتان تیره شود و نیشتر
عمیق بزنند و در آب گرم نهند تا خون ازان روانه شود بعد ازان گل ارمنی
با سرکه و گلاب طلا کنند بعد ازان شبانروزی با آب گرم و سرکه بشویند
و اگر متعفن شود چنانکه نزدیک باشد که انگشتها بیفتد اطراف را سلق و
کرنب در روغن بجوشانند و بران نهند و بعد ازان بعلاج قرحه مشغول شوند

انتفاخ اصابع

انتفاخ اصابع بسبب بزرگ شدن و خاریدن انگشتان و احتقان فضلات و بخارات بود و بواسطه برودت هوا علاج کلقند و سکنجبین بزوری خورند و نمک و سپوس و سلق بجوشانند و انگشتان بدان بشویند و بابونه و اکلیل الملک و سلق و کرنب و عدس و انجیر بجوشانند و انگشتان بدان نهند با انجیر در شراب بجوشانند و ضماد سازند و اگر انگشتان تیره شود نشتر بزنند تا خون بیاید عدس و زیت بجوشانند و طلا کنند **اکله** تعفن و فسادی باشد که در اعضا ظاهر شود بسبب ضعف روح حیوانی یا سده که مانع آن شود یا بسبب سموم یا اورامی ردیه که ماده آن سمی باشد اگر بینند که رنگ عضوی متغیر میشود و نضارت او زایل میشود ابتدای تعفن باشد از الوفوق و اقاقیا و ورق گل و صندل گل ارمنی با سرکه طلا کنند و فصد عروق که مقابل آن عضو باشد یا حجامت و ارسال علق و اگر التهاب بود در موضع نارد ساکن شوند و خیار کدو و برگ بید بشس جوشانند و کاهو و کاسنی و خیار کدو خورند و علامت تعفن آنست که عضو سیاه شود و سستی کرد و از زمان ادویه اکاله استعمال کنند تا گوشت زایل کردد و پاک شود از زمان مرهم که گوشت رویاند استعمال کنند و اگر تعفن زایل نشود و زاید کردد داغ کنند و اگر هیچ معالجات

به نشو و اعضا را قطع کنند تا دیگر اعضا سالم بماند **باب پنجم در امراض**
جلدی جذام علتی است بد و مروی است از حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله و سلم که فرموده فروا من المجذوم کما تفر من
الاسد و این مرض را نیز داء الاسد گویند چون از غلبه و کثرت و احتراق
سودا حادث شود و مزاج و هیات و شکل اعضا را متغیر گرداند و
باشد که فساد او بمرتبه رسد که اعضا را از هم فرو ریزد و باشد که متقرح
شود و این علت چون مستحکم شود برء او ممکن نباشد و سبب فاعلی
این علت حرارت مفرط و سوء المزاج کبد باشد و سبب مادی آن
اغذیه سوداوی بود علامت ابتدای جذام حمرت لون بدن باشد
خصوص روی مایل بسیاهی و کمودت و ضیق النفس و بحة الصوت
و باریک شدن موی و ریختن آن و عرق و خبث النفس و خونهای
مایل و مسطح شدن لبها و ظهور غدود در اعضا و بر کشیدن ناخن
بود علاج در ابتدا فصد کنند و داجین و اکحلین و رگ پس گوش
و خون بسیار بگیرند چنانچه بغشی انجامد و هر روز جلابی از نیلوفر
و تخم کاسنی و بالنگو هر یک سه درم با نبات و ترنجبین هر یک
ده درم بخورند و غذا نخود آب و ماش و شیره مغز بادام و اسفناج
و بعد از نضج تامه بمطبوخ هلیله با تربد و افتیمون یا بمطبوخ غاریقون

با ایاره

بالبارده وشحم حنظل تلیین کنند وبعد از هفته که از تنقیه بگذرد
بار الجین یا این سفوف بپاشامند ص بلیله سیاه وکابلی هر یک
پنج درم غار یقون سه درم بسفایج افتیمون اسطوخودوس گاوزبان
هر یک چهار درم ملح نفطی حجر لاجورد هر یک درم و نیم بکوبند وسه
درم از ان شربتی باشد وبعد از تنقیه مکرر استحمام کنند وبابونه و
شبت وبنفشه اکلیل الملک بجوشانند واندام بدان بشوبند وروغن
بنفشه وکدو وبادام بمالند وبینه خروس وروباه ولط ومرغ ومغز ساق
گاو نیز مفید بود واغذیه مرطبه مثل گوشت مرغ وبزغاله وپاچه وشیر
ماهی تازه بخورند وسوار نشاسته وقند وروغن بادام مفید بود
وتریاق فاروق واربعه احیانا خورند وگوشت افعی وخمری که دران
افعی مرده باشد وشیر بزی که جوان وسرخ باشد عظیم مناسب بود
وار تعول کاهو وکاسنی وخیار کدو خورند واز مواضع حاره وار طبه
مسکن سازند واز جماع واز مساکن بارده بالبته احتراز کنند اما ان
علت چون مستحکم شود علاج مداومت فصد واسهال بود دو
در هفته دو نوبت وبدن را این ادویه طلا کنند کبریت قسط هر یک
ده درم حب الغار وصنوبر هر یک بیست درم بکوبند وباب ورق
چغندر طلا کنند ص مازوی سوخته مویزج بلیله سیاه سوخته بلیله

ماوهی بکوبند و با سرکه طلا کنند و علامت برص او آن باشد
که پوست از بدن او جدا شود صفة سفیدی باشد که در بدن
پیدا شود و بسبب ضعف قوة مغیره و غلبه بلغم و سوء المزاج بارد که عضو
را حادث شود و علامت او آنست که نرم و براق و سفید بود و موی
که بران ریخته باشد و گوشت آن هم سفید بود و آن موضع از دیگر بشره
فروتر باشد و اگر سوزن دران فرو برند بجای خون رطوبتی سفید
بیرون آید علاج هر روز جلابی از انیسون و بادرنگبویه و رازیانه و تخم کرفس
کانکبین خورند و غذا نخود آب با توابل و بعد از نضج استفراغ بلغم
بحب ایاره یا بان حب کنند ص صبر یک مثقال تربد شاهتره ایاره
فیقرا هر یک ۲ درمی حنظل مقل مصطکی هر یک ۲ دانکی ملح نفطی دانکی و نیم
حب النیل نیم درم با آب کرفس حب سازند و بعد از آن که فرو برند شیرهی
گرم از شکر بیاشامند و بعد از تنقیه اطریفل کبیر و مثرودیطوس بخورند و زرنیخ
و خردل و اشق و شونیز و بوره و سیطرج و کبریت و زنجبیل و عاقرقرحا
و کندش با سرکه طلا کنند و زفت و نفط سفید و خربق سیاه و سفید
و مویزج و تخم ترب و اصل الغار نیز مفید بود با ادویه مفرحه مثل زراج
و عسل بلادر و اقاقیا و تخم ترب و مازریون و سرگین کبوتر با سرکه طلا کنند
و اگر مفید نیفتد آب مازو طلا کنند پس آب زاج و بعد از آن.

خبث الحدید ومرداسنگ بپوست انار بکوشانند و طلا نمایند تا رنگ آن
زایل شود و بارو باسرغ و نیل و خبث الحدید هر یک درمی و بوره ارمنی
و کبریت و دردی خمر هر یک چهار درم باشد که طلا کنند **بهق ابیض**
سفیدی باشد بسبب رطوبت محترقه که طبیعت را دفع کند و بهق
زود زایل شود بخلاف برص و علامت او آنست که سخت سفید
و براق نباشد و باندام راست بود و چون سوزن فرو برند خون
بر آید و موی آن موضع سیاه بود و اکثر شکل آن مدور بود علاج
هر روز جلابی از رازیانه و با کنگر و گلقند میل کنند و بعد از نضج
تلین بمطبوخ تربد و غاریقون و قی کردن مفید بود و بعد از تنقیه
ادویه که در برص ذکر رفته طلا کنند و اگر بحکی درشت نمالند و بعد
از آن شحم حنظل و قنطوریون طلا مفید افتد **بهق اسود** نشانها
سیاهی باشد که در بدن ظاهر شود بسبب صفراء محترقه و این
مقدمه جذام بود و علامت او آنست که چون آنرا بمالند چیزی مانند
سبوس از آنجا جدا شود و رنگ آن مایل بحمرت علاج در ابتدا
فصد کنند و تلین بمطبوخ افتیمون و حب ایارج کنند و استحمام و تربیب
بدن و بیخ کبر و حرمل و خربق سیاه و شیطرج و زاج و زرنیخ
و کبریت **کلف** نشانی بود که بروی افتد و مایل بسیاهی و

بسبب سودا و حرقت اخلاط بود علاج فصد باسلیق و تلیین بمطبوخ
افتیمون و غاریقون و حب ایاره و بعد از تنقیه تخم خربزه و فلفل
و بادام تلخ باب معصفر طلا کنند یا بیخ ازو تخم ترب و جرجیر هر یک
درمی کنند ازش ۳ درم بکوبند و با سرکه با آرد باقلا و عدس و پوست
تخم مرغ و شیح سوخته و اشنان بکوبند و با سرکه طلا و یکشب بگذارند
د روز دیگر بآبی که در و سوسن و برسیاوشان جوشانیده باشند
بشویند یا زنبق بجای آن کشند یا بادام تلخ با سرکه بسایند و طلا کنند خیلان
و برش و نمش خیلان خالها باشد و برش نقطهای خورد سیاه
که بر روی افتد و نمش قطعه سیاه است بر وی گاه باشد که تمجول کلف
بعین شود و سبب خال دم محترق باشد که در فوهات عروق بیرون
آید و محتبس شود و سبب برش و نمش دم سوداوی است علاج
فصد و اسهال و بعد از تنقیه ادویه که در کلف ذکر رفت طلا کنند
و اگر خال با دویه زایل نشود سوزنی فرو برند تا خون بیرون آید و بنمک
و سرکه بشویند و اگر مزمن باشد بصابون بشویند و بعد از آن ادویه مذکوره
طلا کنند بادشنام حمرتی باشد قبیح شبیه بلون مجذوم که در روی
ظاهر شود و سبب احتباس بخارات که از دم متصاعد شود علاج فصد
و ارسال علق و تلیین بمطبوخ هلیله و تربد و انزا آب گرم و سبوس

بشویند

بشویند و اگر مزمن باشد به صابون طلا کنند و آب سرد بر سر ریزند و
از مساکن بارده احتراز نمایند آثار قرحه و ابله اثری که بر بدن از قروح و ابله
ماند مرداسنج بروغن گل پرورده آرد نخود و برنج و بیخ نی و استخوان
پوسیده و قسط و تخم خربزه با عسل یا قلا طلا کنند یا مرداسنج و اسفیداج
با سرکه و زهره گاو و اما الخضرت و سیاهی که بسبب ضربه و سقطه حادث
شود و بعد از سکون الم و حرارت باقی ماند فصد کنند و بوره ارمنی
با سرکه طلا و اگر خون در زیر پوست بسته شود بشکافند و بیرون کنند
پس بوره طلا اما وشم که به نیل و مداد و امثال آن کرده باشند
و خواهند که زایل شود به آب گرم و سبوس و بوره بسیار بمالند و علک
بطم با عسل طلا کنند و هفته رها کنند پس با آب نمک گرم و سرکه
بشویند و باز همان طلا کنند یا بوره و کندش و صمغ آلو با سرکه
طلا یا سوزن دران نیش زنند تا خون بیرون آید و نمک سوده بمالند و
بعد از آن بوره و علک بطم طلا یا مرهم زنجار یا دیک بر دیگ نهند
تا موضع مجروح شود پس مرهمهای مدمله نهند تشنج جلد اگر پوست سر
متشنج شود و دران خشونتها پیدا شود بسبب ملاقات قابضات
یا استفراغ بسیار از دماغ یا اغتسال به آب شور و شبی
علاج اغذیه و اشربه مرطبه تناول کنند و روغن بنفشه و کدو و شیر زنان

در بینی کنند و بر سر مالند و بنفشه و نیلوفر و خشخاش بجوشانند و
سر بدان بشویند و لعاب بنکو و خطمی طلا و اگر با آن حمرت و خارش
بود سبب آن امتلاء دماغ بود علاج تنقیه دماغ بحب ایاره و حب
نفطه و امثال آن کنند و بعد از تنقیه ادویه مذکوره استعمال
تقشر جلد اگر پوست بشره بغایت خشک شود و از آن چیزی همچون
سبوسه جدا شود سبب آن خلطی سوداوی بود علاج هر روز جلابی از بنفشه
نیلوفر و گاوزبان و بیخ مهک و ترنجبین بخورند و غذا ماش و نخود
و بادام و بعد از نضج بلغمی با این مطبوخ صفته هلیله زرد و کابلی و سیاه
هر یک پنج درم سنا هفت درم بسفایج تربد ورق گل تخم کاسنی
نیلوفر بیخ مهک هر یک سه درم اسطوخودوس چهار درم آلوی سیاه
سپستان هر یک بیست دانه عناب ده دانه خیارشنبر ترنجبین هر یک
پانزده درم و بعد از تنقیه ترطیب بدن بماء الجبن و کثرت استحمام
و تدهین بروغن بنفشه و کدو و پیه مرغ و مغز ساق گاو کنند و از
اغذیه غلیظه و مولدات سودا احتراز و درین مرض اهمال ننمایند
تا بجذام نانجامد باب ششم در امراض که تعلق بموی دارد حزاز سبوسه باشد
که در سر حادث شود بسبب بخارات که مواد بلغمی یا سوداوی متصاعد
شود علاج تنقیه بدن از اخلاط سوداوی و بعد از آن هر روز سر

بابخی

باب خطمی بشویند پس بتراشند و روکل باذکسر که بمالند با زهره
کاو و طین قیمولیا با سرکه داء الثعلب علتیست که موی بریزد و اگر پوست
متجرد شود انرا داء الحیه گویند و حدوث این مرض از ماده ردیه
باشد که در منابت شعر استقرار یابد و غذا از موی منع کنند
و این ماده اگر دم محترق باشد علامت ان حمرت لون و عظم و عبت
نبض و غلظ قاروره بود علاج فصد کنند و شراب عناب و اب
انار بدهند و موضع را باب زوفا تر بخرقه درشت بمالند
با پیاز عنصل و سیر و خردل بکوبند و با سرکه طلا کنند و اگر از ماده بلغم
محترق علامت ان علامات بلغمی بود علاج تنقیه بدن بحب
قوقایا و مطبوخ ترید و غاریقون و غرغره بخردل و سکنجبین عنصلی
مفید بود و موضع را بالحتیه الخضرا و پوست فندق سوخته و پیاز
عنصلی و بادام تلخ و حب البان طلا کنند و اگر از ماده سودا تنقیه
کنند بمطبوخ افتیمون و اسطوخودوس و موضع را بسیر و پیاز بمالند و
کبریت زرد و خردل و فرفیون و بیخ نی و خاکستر سم خر و بز
سوخته با روغن زنبق و ناردین طلا کنند و اگر از صفرا علامت
ان صفرت موضع و تشنگی بود علاج هر روز موضع را باب سلق
و برگ بید و سوس بشویند و تنقیه بمطبوخ هلیله یا شاهتره

با افسنتین و بعد از تنقیه موضع را بخرقه درشت بمالند تا سرخ شود
و سیر بکوبند و با سرکه طلا کنند یا شیح سوخته و حضض و جوز
سوخته و کف دریا بکوبند و با روغن زنبق طلا یا بوتکیس دران
موضع بمالند موی بر رویاند و داء الحیه را هم این علاج بود و دران تدبیر
بروغن بنفشه و کدو مناسب اما اگر ریختن موی بسبب ضیق مسام
باشد روغن استعمال نکنند و بوره و زهره گاو و عکر و شیح سوخته
و قیصوم سوخته بمالند یا بیخ نی و استه خرما و هیمه مجموع سوخته
با روغن زنبق طلا کنند **انتثار شعر** گاه باشد که موی بسبب قلت غذا
و نقصان بخار دخانی بریزد چنانچه در نقاهت و سل و دق و علامات
ان تقدم اسباب محلله و مقاسات امراض بود علاج تناول اغذیه
جید الکیموس کثیرة الغذا بود و استحمام و شستن موی بخطمی و
برگ بید و مرزنگوش و تدهین بروغن بنفشه و اگر بسبب ضیق
مسام یا بواسطه یبس و کثافت جلد علامت ان جعودت
و غلظ شعر بود و موی را تقویت بر نتواند کرد علاج مداومت
استحمام و تدهین بروغن بادام و بابونه کنند و بادام سوخته
و شیح سوخته با زیت بیامیزند و طلا کنند و اگر ضیق مسام بسبب رطوبت بود
علامت ان رقت و سرعت انتثار و چون موی بکبر یدی انکه قوت

کند

کنند جدا شود علاج کثرت استحمام و دلک موضع بخرقهای زبر و درشت
و بعد از ان بر انجا سقف و شیح و بادام تلخ بسوزانند و با زهره گاو
و نوره طلا کنند و از اغذیه مرطبه و لبنیات احتراز و توابل در طعام
و اگر بسبب تخلخل بدن و وسعت مسام بود که موی بریزد زیرا که ماده
موی بسبب ان متفرق شود علاج روغن امله و مورد و هلیله و مازو باشند تا جلد
کثیف گرداند **صلع** انست که موی سر زایل شود و ان اگر در پیری بود
علاج پذیر نباشد و اگر نه در اوان خویش بود و اسباب و علاج ان
همچنان که باشد که ذکر رفت **شیب** سفید شدن موی بسبب ضعف
حرارت غریزی و کثرت بلغم باشد و وقت ان بعد از چهل روز سال
اگر پیش از ان سفید شود تنقیه بدن کنند از بلغم و بر مقیه قی و از
اغذیه بلغم افزا احتراز و طلا یا زیتون بله و گوشت بزدگاک و گنجشک
و ماهی و گوشت شکاری مفید بود و دوا احیانا اطریفل و هلیله مربا خورند
واما چون سفیدی تمام حاصل شود خضابات استعمال کنند چنانچه
گفته میشود **شق شعر** اگر موی شکافته شود بسبب خشکی بوست کثرت
استحمام مفید بود و روغن بنفشه و کدو و لعاب بنگو و بهدانه و مرزنجوش
طلا کنند و اگر با فراط باشند تنقیه بدن از سودا باید کرد **در باب هفتم در**
انچه تعلق بزینت دارد اگر خواهند که موی دراز شود باب برگ

نورک و کنجد و کل و بشویند و روغن مورد و غار بمالند و مورد و کل سرخ
و امله بکوبند و بر موی ریزند و اگر موی ریش و ابرو کم باشند یا دیر بر آید
حب الغار و حبة الخضرا و بادام تلخ بسوزانند و بان موضع مالند
با غالیه یا پیه کرک و خرس و شونیز سوخته بمالند و اگر خواهند که اگر خواهند
که موی بر بغل و عانه بر نیاید چون سلحفات یا ضفدع یا خایه مورچه طلا کنند
یا افیون و بیخ ان و آب کاهو بمالند و اگر خواهند که بی استره موی ستردانند
آهک آب ترده رطلی و زرنیخ و خاکستر زر هر یک بیست درم کل خطمی
ده درم بکوبند و باب گرم طلا کنند اما باید که پیش از طلا کردن و بعد ازان موضع را
بروغن کل بمالند یا آهک پانزده درم زرنیخ سه درم بسیره جو بایر که بیک
سحق کرده طلا و بعد ازان باب باقلا بشویند و اگر خواهند که موی جعد شود
مرداسنج ده درم مازو آمله هر یک پنج درم بکوبند و باب مورد طلا کنند
و امله و ورق سرو و کزنازج بکوبند و بر موی مالند و اگر خواهند که موی باریک شود
بار دجو و باقلا و تخم خربزه بشویند و اگر خواهند سیاه شود و سمه چهل درم حنا
پنج درم لباینده و بروغن مورد چرب کنند و با آب کرم لپس سرشند و
درها کنند تا چون خمیر بر آید و شب در موی بمالند و بامداد باب مورد
بشویند اخر شقایق و کل باقلا سحق کنند و روغن شیره بر سر ان
دور افتاب بنهند و هر روز سه نوبت لباینده تا ده روز بگذرد

بعد از ان در موی مالند اخر پنج درم لادن و زر بیست درم مورد و تک شبانروز در
گذارند پس با آتش نرم بجوشانند و بموی مالند اخر بهار جوز و مقل یهود
با آب بیز و با روغن زیت در موی مالند اخر جوز سبز و در سرکه جوشانیده
در... سیاه شود نشان و شب یمانی و اقاقیا و املج هر یک شش درم میس
سوخته پوست جوز هر یک ده درم بکوبند و اگر موی چنان نماید که جرب است
در ستار و کلاه جرب کنند لقی عادت باید کرد و بعد از فی اطریفل
خورند و سر با آب نمک و بوره بشویند یا سبوس و بنفشه در یا مورد
و بلوط و جوز سرو در آب بجوشانند و سر بدان بشویند **حفظ البشره**
اگر خواهند که روی پاک و سفید گردد هر بامداد سکنجبین با شراب سیب
شامی یا گلاب خورند و گوشتهای سبک با پیاز خورند و از اغذیه غلیظه
و حریفه احتراز کنند و آرد باقلا و نخود و جو و ترمس و بادام تلخ
هر یک ده درم کثیرا پنج درم بکوبند و با شیر بسرشند و در روی مالند یا بیخ
نی و تخم خربزه و پوست عدس و سنان در اندرون خیار کدو
برورده مثناوی بکوبند و با آب جو طلا کنند و اگر خواهند که رنگ
روی سرخ شود گوشت بشیر پزد و پیاز و سیر و جوز و امثال ان
تناول کنند و استحمام مفید بود و روی با آب گرم بمالند و اسفیداج
رصاص و لک در روی بمالند **فساد لون** اگر بسبب فساد مزاج طحال

تا کبد باشد علامت ضعف این اعضا بود علاج تقویت آن اعضا
کنند و اگر بسبب غلبهٔ فضلات بود همچون یرقان علاج آن تنقیه کنند
و اگر بسبب کثرت تناول چیزی بود که موجب تغیر لون باشد چنانچه
کثرت اکل بادنجان و کثرت شرب سواد لون حادث کند و از تحلل
ادویه حار صفرت از ابدان پدید و اکل طین همچنین متغیر شود و علاج از
اشیاء که موجب این تغیرست اجتناب نمایند و اصلاح غذا و استحمام
مفید بود و ادویه مجلیه مثل خربزه و سبوس و آرد باقلا و نخود و
بیخ نی و اشنان در روی مالند و اگر بسبب کثرت صوم و جماع و
مرض و شدت گرما بود اغذیه جیده الکیموس کثیر الغذا خورند
مثل گوشت بره و بزغاله و ماهی تازه و زرده و تخم مرغ و انگور و انجیر
رسیده و اطریفل و هلیله مربا خورند و از ریاضت و تعب احتراز
نمایند

مقاله پنجم در ذکر زهر حیوانات زهردار و دفع ضرر آن مشتمل چهار باب

باب اول در زهر و علاج آن همچنان که معرفت نافع واجبست تا استعمال
کنند معرفت ضار نیز واجبست تا احتراز نمایند پس هر کسی
که خایف باشد از آنکه او را زهر دهند باید که طعام و شراب از دست
کس نخورد و در گرسنگی در جایی که محل توهم باشد حاضر نشود
چه اثر زهر درینحال بیشتر و زودتر باشد و باید دانست که زهر در

در تنها

ترشیها و شیرینیها و چیزهای حریف و مالحه و چیزهای که بوی تیز باشد
دهند و کسی را که این توهم باشند باید که هر روز سه دانه انجیر خشک
بخورد و مثرودیطوس و تریاق کبیر و تریاق اربعه با خود داشته
باشد و بر دوام احتیاطا بخورد و همه مردم را باید که چیزی که نشناسند نخورند
و نبویند و بدست نگیرند و در زیر درختان بزرگ و میان گیاه و نزدیک
آشیانه لقلق و زاغ نخسبند و در آب و چیزهای روان مثل روغن
و عسل و دوشاب و سرکه و شراب احتیاط کنند و بدانکه تاثیر زهرها
که به کیفیت بود یا اکال بود همچون زنجار یا سنخ و بلیت همچون قرون
یا مخدر و مبرد همچون افیون یا مسدد بود همچون مرداسنج و آنچه بجوهر
تاثیر کند همچون بیش و مرارت و کسی را که زهر داده باشند باید
که قطعا خواب نکند و قی کند و معده را با آب و شیر و نمک سنگ
بخورد و سعی کند که معلوم شود که چه زهر بوده تا علاج کنند و بوی
و قی استدلال توان کرد و اگر تعیینه معلوم نشود و اگر در معده
و با امعا حرقت و لذع و تشنگی و التهاب و خشکی دهن بود
دلیل آنست که زهر حار بوده قی کنند و روغن گل بادام و دوغ گاو
و قرص کافور هر کدام که باشد ببرف سرد کرده بیاشامند و خیار
و کاسنی و کدو و شفتالو خورند و صندل و گلاب بر جگر طلا کنند

تریاق طین مختوم حب الغار طین مختوم هر یک سه درم ابهل

دو درم بکوبند و بزیت لسرشتند و مثقالی بخورند و این حقنه بکار

دارند **صفة** بنفشه نیلوفر هر یک سه درم عناب ده دانه سپستان

بیست دانه سبوس جو نکوفته هر یک کفی ورق چغندر دسته

روغن بنفشه بیست درم و اگر سبابت و جمود اعضا و زبان ظاهر

شود بدانند که زهر بارد بود شراب کهنه با شیره سداب بیاشامند

و تریاق اربعه و مثرودیطوس یک مثقال بخورند و ادویه که با سموم

مقاومت کنند شکوفه باقلا و اهلیلج خبازی و دارچینی و بعر خرگوش

و بنجاسف و کوشت اسو خنک و سرگین خرگوش و تخم شلغم

و برسیاوشان و آب ورق سیب و گل ارمنی و بدانکه زهرهای کشنده

بود همچون زیبق و مرداسنگ و اسفیداج و زنجفر و مرگ موش

و زنجار و برادۀ آهن و زرنیخ و آهک و زاج و شب با حیوانی بود

همچو ذراریح و ارنب بحری و ضفدع و زهر افعی و پلنگ و ماهی

مرد دشوار مسموم یا نباتی همچون بیش و قرون سنبل و الوان

ینبوعات و مازریون و بلادر و سقمونیا و خرزهره و خربق سیاه

و پوست ترنج و تربد و کندش و مغزهای کرفته **اما معدنیات**

زیبق الجه مضعد باشد قاتل بود و از شرب ان درد شکم و امعا و اسهال

دم و الفتل

دم و ثقل لسان حادث شود و علاج تخم ترب و شبت بجوشانند
و بانک بوره و عسل قی کنند مکرر و اگر با آن اسفیداج باشد سعوف طین با روغن
گل و شیر و اغ کرده بخورند اما زیبق ناکشته قاتل نباشد اما درد شکم
آرد و علاج شراب کهنه بخورند و قی کنند و اگر زیبق در گوش کسی
ریزند موجب تشنج و اختلاط عقل و وجع شدید بود و تدبیر آنست
که بیک پای و سر را میل دهند و بر می جهند و روغن گرم در گوش چکانند
و کنند بن عطار ریزه و اگر باین تدبیرها بیرون نیاید میلی از رصاص در گوش
کنند و میگردانند تا بدان متعلق شود و بیرون آید زنجفر و شک
مرگ موش باشد اعراض آن همچون اعراض زیبق مصعد بود و علاج
همان مرداسنج از شرب آن قولنج و عسر بول و ثقل زبان و معده
و امعا و ورم بدن حادث شود علاج تخم کرفس و شبت هر یک دو درم
بکوبند و بوره نیم درم و عسل ده درم بیاشامند و مکرر قی کنند
و جوارش سفرجلی مستعمل و فلافلی و شهریاران نوز بحنبل بپرورد
هر کدام که باشد بخورند و غذا اسفیدباج چرب بگوشت بزغاله و علاج
بیران اسهال و ادرار بعل بشد جبسین نوعی از سنگ گچ باشد
و از شرب آن خناق و قولنج حادث شود تا العسل و لعاب
و بهدانه بیاشامند و اگر طبیعت محتبس باشد سقمونیا نیم درم با شکر

ده درم بیاشامند اسفیداج از شرب آن فواق و اسهال و الم معده و خشکی
دهن پدید آید و مراق و استرخاء عصب حادث شود و زبان سفید وگاه
سیاه باشد علاج بطبیخ شبت قی کنند و دانکی [illegible] با ماء العسل
بخورند یا تخم کرفس و رازیانه و انیسون بجوشانند و بیاشامند و یا
گلقند بدهند و پاره کنجد بخورند و شراب بسیار بیاشامند و اگر مفید
نیفتد حقنه کنند زنجار و زرنیخ از خوردن آن پیچیدن شکم و قروح امعا
حادث شود نوره وجع معده و خشکی دهن و عسر بول و اسهال
دم و خناق و غشی و برودت اطراف حادث شود و اگر بول کنند
اهک با بول بیرون آید علاج مجموع بزرگ و جرجیر و خبازی بجوشانند
و با عسل بیاشامند و قی کنند و شیر و لعاب بزرگ و مرزنگوش خورند
و مرقهای چرب با خبازی خورند برادهٔ آهن از خوردن آن وجع شکم
و لهیب و صداع و خشکی دهن حادث شود علاج حسو چرب و شیر
و روغن خورند و گل بنفشه با سرکه در سر مالند و اگر طبیعت بسته شود
مزلقات مسهله بدهند زاج و شب از خوردن آن سعال شدید
حادث شود علاج شرب شیر و مسکه و روغن بادام بدهند و حسوهای
چرب اما نبات بیش بدترین زهرهاست از شرب آن ورم
لب و زبان و دوار و غشی حادث شود علاج تخم شلغم

بکوبند

بخورانند وبا روغن کهنه بیاشامند ومکرر قی کنند وبعد از ان تریاق کبیر دهند ودلطوس خورند وفادزهر بسایند وبا اندکی مشک بخورند ودنریاق بشمن پنج کرست **قردن سنبل** از شرب ان سواد زبان واحمراض بساهم وبول الدم حادث شود علاج قی کنند وبعد از ان قرص کافور با گلاب ودوغ بخورند واب خیار کدو وشیره جو ولعاب بهدانه وروغن بادام سرد کنند وماست ترشی نیز مفید بود **دیون** از ان استعمال مفرط وکرب واضطراب ولذع معده وفواق حادث شود علاج قی کنند وتناول روغن ومسکه واستعمال معالجات قردن سنبل **یتوعات** یتوع نباتی بود که از او شیر بود ومنجمله شیر الحیر چون بجنبد از وظاهر شود از یتوعات انچه مشهور است شبرم مازریون عشرلاعیه عبرطیشا ماهودانه خمسه اوراق وازین الیان اگر قدری تناول کنند استعمال مفرط پیدا شود وتدبیر ان در ابتدای شرب شیر وروغن ومسکه کنند وبعد از ان از قابضات مثل قرص طباشیر وقرص کهربا با رب به وسیب بدهند وگویند دو درم شیر شبرم قاتل باشد ودر شرب ان اب برف بر بدن ریزند وسه درم شیر عشر قاتل باشد وشارب ان نادر خلاص شود **سقمونیا** دو درم از ان قاتل بود وکسر غایله او بدوغ وبرف کنند ورب به وسیب وریباس خورند

مازریون و درم ازان قاتل بود و از شرب آن قی و اسهال دم و لذغ
احشا و فواق و الم جمیع بدن حادث شود علاج شیر و روغن بسیار
خورند و اگر مفید نیفتد تریاق کبیر و مثرودیطوس و تریاق سلاطین مختوم خورند
و بعد از سکون قی و اسهال آب کاسنی و سکنجبین و غذا زرشک با
دفلی خر زهره ست بسیار ازان مهلک باشد و اندکی ازان موجب
کرب و لهیب و انتفاخ بطن علاج قی کنند و بعد ازان لعاب بنکو و بهدانه
و مرزنجوش با روغن گل خورند و فنجنکشت بجوشانند و با شیر بهیا و جر بها
خورند و حلوا بلادر اگرچه بعضی مردم میخورند و مضرت نمی یابند اما بعضی را ازان
التهاب و حرقت فم معده و لذغ امعا و بثور و آبلها در دهن حادث
میشود و گویند که فادزهر ان روغن جوز است علاج بروغن کنجد و آب
گرم قی کنند بعد ازان شیره جو با روغن بادام خورند و ماش و کدو
و اسفناج در روغن بنفشه در بینی کشند و نقوع فواکه و آب انار و ریباس نهند
و در آب سرد نشینند کندش شرب ان موجب غشیان و خناق
بود خربق سفید و خربق سیاه موجب تشنج و عرق سرد بود غاریقون سیاه
موجب اسهال و خناق و تشنج و خفقان و حرق زبان و جشار و
بسیار بود تخم بذر درد سیاه نیز چنین بود علاج مجموع قی باشد و تناول
شیر و روغن و اسهال را بربوبات و اقراص بازده علاج کنند

بوزیدان

لبوب زنخه از تناول مغزها که گرفته مثل جوز و فندق و فستق غثیان
و غشی حادث شود و علاج قی باشد بعد از آن تناول حموضات
افیون موجب سبات و کزاز و خدر بود و دوار و فواق و ثقل زبان
و تاریکی چشم از آن حادث شود و درم از آن قاتل باشد خصوص
با شراب علاج قی کنند و جند و حلتیت و فلفل و ابهل مساوی بکوبند
دو درمثقال با شراب ریحانی یا شراب کهنه بخورند و بدن را بروغن قسط
و ناردین بمالند و اگر طبیعت بسته شود حقنهای بکار دارند جند بیدستر
اگر کنده شود زهر قاتل باشد و از آن سرسام حادث شود علاج قی کنند
و تناول حموضات مثل لیمون و ترنج و سرکه و دوغ گاو و با برف
بزر البنج و غنصل رومی از تناول هر دو مغص و قروح امعا حادث میشود
علاج قی کنند و بعد از آن شراب بنفشه و خشخاش و لعاب بنکو و بهدانه
بدهند جوز ماثل یک درم از آن زهر باشد و اعراض چ دارد و سبات و سکتت
و حمرت عینین و عرق سرد باشد علاج قی کنند با آب گرم و بوره و
روغن کنجد و بعد از آن شراب ریحانی بخورند و روغن زیت و ناردین
در بدن بمالند بیروج اعراض آن همچون اعراض جوز ماثل باشد علاج آنکه نگذارند
که بخواب رود و موی سرش بر میکنند تا متنبه شود و روغن کنجد
و عسل و نمک با آب گرم بیاشامند و قی کنند و روغن گل و سرکه

در سر مالند **شوکران** از شرب ان خناق و برد اطراف و ثقل بدن و
تاریکی چشم حادث شود علاج قی کنند و شراب صرف با فلفل
بخورند و میعه و قردمانا و انجدان سبز با شراب مفید بود و روغن گاو با
افسنتین بخورند و شکم با آرد گندم تضمید کنند **عنب الثعلب** زوما
نرنگ سیاه موجب کدورت لون و خدر و خشکی زبان و فواق
و قی دم و تشنج بود علاج قی کنند و بعد از ان شیر خر با زبا عسل بیاشامند
و ماء الملح نیز مفید بود و نخود آب با مرغ **کشنیز تر** هر که بسیار خورد دوار
و سدر و اختلاط عقل و بحة الصوت و غثیان و سکر و غشی حادث شود **بزر**
قطونا هر که بسیار خورد نبض و قوت او ساقط کرده و بدن سرد و ضیق النفس
و خناق و خدر و غشی حادث شود علاج هر دو قی کنند بطبیخ ترب و
شبت با عسل و بوره و بعد از ان زرده بیضه و فلفل و نمک و مرق مرغ فربه خورند
و دارچینی با شراب مفید بود **کماة** آنچه سیاه و طاوسی بود و بعد آنچه
کریه قاتل بود و اعراض آن خناق و ضیق النفس و قولنج و غشی و عرق تر
علاج قی کنند با آب ترب و فودنه و سکنجبین و بوره و بعد از ان
شراب صرف با الکامه بخاری بیاشامند و تریاق اربعه و سنجربنیا
و فلافلی و کمونی با شراب بخورند **کسب** خره کنجد چون بغایت فشرده
باشند و سوده شده باشد از ان هیضه حادث شود و قاتل بود علاج

قی وبقه

قی و تنقیه معده کنند اما **حیوانی ذراریح** یکدوج قاتل باشد و از ان وجع
مثانه و ورم قضیب و عانه و هیجان شکم حادث شود و بول نیاید و
چون باید خون آید و گاه باشد که سحج و غشیان و اختلاط عقل نیز بود در علاج
قی کنند بروغن کنجد و الکامه و بعد از قی شیر یا لعاب بهدانه و شکوباب
لوزک یا مسکه بخورند و مرقهای چرب با روغن گل یا سفیده بیضه بزنند و در ابزن
احلیل حکانند **وزغه و حربا** از تناول ان قی و درد دل حادث شود و تدبیر
قی باشد و روغن کنجد و طبیخ شبت و استعمال معالجات ذراریح **ضفادع**
از خوردن ان خناق و تاریکی چشم و کمودت لون و دوار و حرقت حلق
و اختلاط عقل و تشنج و غشی حادث شود علاج قی کنند باب گرم
و زیت و بعد از ان بحمام روند و عرق کنند و بدن بروغن قسط و ناردین
و زیبق بمالند **سوام ابرص** چون گوشت بریان کنند باید که سر دیگ
بپوشند تا هوا ازان نزند و اگر نپوشیده دارند از اکل ان هیضه و اسهال
و اختلاط عقل و سبات شود علاج قی کنند و بعد از ان رب به و سیب
با طین مختوم بخورند و معالجات هیضه بجای آرند و در ان روز از خواب
و حمام احتراز کنند **ماهی سرد** از خوردن ان خصوص که در جای نمکین
نهاده باشند ضیق النفس و قولنج و غشی و عرق سرد حادث شود
علاج قی کنند و بعد از ان تریاق اربعه و سکنجبین و فلافلی و شراب

حرف مفید بود مرارهٔ افعی زهر قاتل است و معالجات وی را ان مفید بقید
اما فی الجمله قی کنند و بعد از آن تریاق کبیر و مثرودیطوس و فادزهر و دوا المسک
خورند مرارهٔ ببر زهره پلنگ قاتل است اگر از تناول آن بیک ساعت علاج نکرد
امید نتوان داشت و اعراض آن قی و گرانی و یرقان بود و بوی زهره
از دهن و بینی بیرون آید علاج قی متواتر و بعد از قی طین مختوم بخورند سیم و تخم
حب الغار بنیر مایه آهو بیست درهم تخم سداب مرزنگوش درمی بکوبند
و بعسل بسرشند و دو مثقال بخورند مرارهٔ سگ آبی مقدار عدس قاتل
باشد علاج روغن گاو با دارچینی و حنظیا تا هر یک مثقال بنیر مایه خرگوش
نیم مثقال بخورند اطراف ایل بنیر و دنبال گاو کوهی زهر است و از آن غشی
و کرب حادث شود علاج قی کنند و بعد از آن فندق و فستق خورند
دم ثور اگر خون گاو تازه بخورند خناق و غثیان و کرب حادث شود
علاج بحقنه و مسهل باید کرد و قی نکنند و ادویه که در بستن خون در معده
مفید بود خورند مانند انجیر خام و کرنب و حلتیت و بوره و خاکستر چوب انجیر
و شیر انجیر و فلفل و بیخ انجدان و بنیر مایه خرگوش با سرکه و شیر نیز مفید بود
عرق دواب از شرب عرق چهارپایان خصوص اسب خفقان و تورم
روی و زبان و سیلان عرق منتن از بغل حادث شود علاج قی کنند
بآب گرم و روغن کنجد و بعد از آن تریاق طین مختوم خورند و شراب ورد

وروغن گل نیز مفید بود ولبن فاسد شیری که متغیر شده باشد اگر کسی
بخورد او را دوار و هیضه و پیچیدن شکم حادث شود علاج قی کنند
وروغن بادام گرم کرده در معده بمالند و اگر شیر در معده بسته شود
علامت آن غشی و عرق سرد و نبض ناقص بود علاج یک مثقال پنیرمایه
خرگوش با دو وقیه سرکه کهنه بیاشامند یا فودنه بجوشانند با سرکه بخورند باب
دوم در گزیدن حشرات اگر کسی را چیزی بگزد و نداند که آن چیست باید که
بالای موضع گزیده را محکم بندد و محل زخم را تیغ کنند بعد از آنکه مضمضه کنند بروغن
گل کرده باشند یا محجمه بمکند و اگر وجع بغایت باشد حجامت و ارسال علق
کنند و سرگین باز و کبوتر و فودنه و کبریت و خاکستر چوب انجیر با بول
و سرکه بآن موضع طلا کنند و زیت و نمک و بوزغه و سیر صحرائی
و بنگ بزر و حرمل و شکر اشجع و حلتیت نیز مفید بود و
تریاق و مثرودیطوس و دوا از لعبه خورند و باعراض که ظاهر شود
اگر توان دانست که کدام گزنده بوده استدلال کنند تا علاجی که خاص
بآن باشد استعمال کنند چنانچه گفته میشود لذع حیات مار افعی تحت
و بدترین آن افعی سیاه است و علامت گزیدن او آنست که از موضع گزیده
خون بیرون آید و بعد از آن خون صدید و متورم شود و رنگ آن
سبز گردد و خشکی دهن و التهاب و عرق سرد و تواتر نفس و غشی

و فواق و عسر البول حادث شود و علاج سر جراحت به نشتر فراخ کنند
و محجمه بران نهند و مضمضه بشراب ریحانی کنند بعد از ان بروغن گل و
انگاره مص کنند و در ان مبالغه نمایند و بعد از ان ادویه جذابه مثل
سیر و پیاز و بوره و زرنیخ و جاوشیر و فرفیون بدان موضع نهند
و اگر خروسی بریان کرده همچنان گرم بشکافند و بان موضع نهند مفید بود
۹۰ و اگر ان عضو قطع توان کرد چنانچه انگشتی باشد تا دیگر اعضا سالم
بمانند و تریاق کبیر و مثرودیطوس و تریاق افاعی خورند و سیر و پیاز
و کندنا و حرمل با شراب کهنه بیاشامند و انیسون و تخم کشوث و تخم فلفل
هر یک ده درم زراوند مدحرج چند هر یک بقدر م بعسل سرشند و سه درم
از ان با شراب بخورند و روغن کهنه و گوشت را سوخته خشک کرده
سوده مقدار سه درم و سرطان بریان کرده نیز مفید بود و باید که
قطعاً بخواب نروند و در میان بشیر بنشینند اگر جمیع بدن متأذی
نشده باشد تریاق استعمال کنند و اگر موضع به لسعه خاص متأذی
شده باشد و اضمده بکار دارند و اگر بیار بحری بخایند و آب ان
فرو برند و ثقل ان بموضع نهند مفید بود و سداب در مرزنجوش و در
مخلصه و حلتیت با شراب در دفع سموم مفید بود و بول آدمی
نیز آورده اند و این معجون سود دهد صفته حب الغار ایرسا بجیل

زراوند مدحرج

زرا وند مدحرج هر یک پنج درم سداب بری کندر هر یک چهار درم کرسنه

سه درم بکوبند و با شراب بسرشند و مثقالی بخورند و اگر مهره مار زیر زخم

بندند و لیسانند و لعوق کنند مفید بود **لدغ العقارب** عقرب ماده

بزرگتر بود و از گزیدن آن خفقان و استرخاء بدن و برودت اطراف

حادث شود و گاهی احساس نسبب علاج بالای موضع به بندند و اثر اکنند

و عقرب بکوبند و بر آن نهند یا حلتیت و سیر و عاقرقرحا با مغز فندق

بزرگ و کبریت نمک علک البطم طلا کنند و گویند اگر موش یا صفدع

زنده بگیرند و دو نیم کنند و بر آن نهند مفید بود و انجیر خام و لعاب برگ

و خطمی با نمک و عصارهٔ سداب و بادروج و بیخ حنظل و عصارهٔ چغندر قوقی نیز

و بیخ انفستان و کرویا و زراوند و کاسنی بری بکوبند و لعسل بسرشند و

حبی را دو دانگ و بزرگ را چهار دانگ بدهند یا سیر و جوز هر یک

ده درم سداب حلتیت هر یک پنج درم با انجیر دو سه درم بخورند و

حلتیت قردمانا سعد بادروج سکنجبین با شراب مفید بود و از ادویه

بفتحه خصوص کرفس احتراز کنند و اگر کرفس خورده باشد و او را عقرب بگزد

خلاصی نیابد و شرب و بادروج خورده باشد مضرت با و نرسد من

مجربات حضرت النوریه فی لدغ العقارب مخلصه در آب بجوشانند و موضع

ملدوغ در آن آب نهند یا فادزهر حیوانی یا ماده فرفیون بعرق گاوزبان

ببایند و بران موضع نهند و شراب حماض و عرق گل و عرق گاوزبان
لشربت بخورند و غذا نخود آب مرغ و تریاق اربعه نیم مثقال فرو برند و
قدری بر موضع لسع نهند نوع دیگر از عقرب هست که انرا جراره گویند
وان عقرب خورد باشد و دنبال در زمین کشد و زبران کرد وان
در نواحی اهواز و خوزستان و عسکر بسیار باشد و چون بگزد بعد از
یکروز اثر کند و ازان نادر خلاصی یابند و اطبای انجا معالجه ان بفصد کنند
و فی الحال شیر بیاشامند و موضع را بمحجمه مص کنند و بجنبد و فرفیون طلا
وحوالی انرا بگل ارمنی و سرکه و این تریاق دهند ص کاسنی بری
خشک برگ کبر حنطیا یا افسنتین کشنیز مساوی بکوبند و باب
سیب بسرشند و دو درم با شراب فواکه یا برف دهند و اگر خفقان
عارض شود شراب سیب و قرص کافور و اگر طبیعت محتبس باشد حقنه کنند
و آب کاسنی و سکنجبین غرغره و غذا الغوره و انار دانه خورند نهش رتیلا
و عنکبوت رتیلا نوعی از عنکبوت است و بر وی نقطها سیاه بود و
نزدیک دهن آن دو شاخی باشد که بدان بگزد و انرا اصناف است
بدترین ان مصری باشد و ان شبیه است به پروانه و بعضی سرخ بود
و بعضی سیاه و بعضی سفید و بعضی زرد علاج گزیدن رتیلا انست که
موضع بمکند و بحمام روند و آب گرم بران ریزند و موضع را بنمک دهن

و خاکستر چوب الخیر و قلیه و اشک تضمید کنند و شونیز و تخم کرفس
خورند و این تریاق مفید بود صح کلنار زرناوند ایرسا ناردین عاقرقرحا
دوقو کمون بوره سرانار مایه خرگوش دارچینی میعه حب بلسان مرزبان نهری
سکرذی بکوبند و بآب بخرلس سرشند و دو درم بخورند و از گزیدن عنکبوت
ریاح و قراقر و تشنگی و قشعریره و برد اطراف و انتشار قضیب حادث شود
علاج بحمام روند و عرق کنند و شونیز و سداب هر یک نیم درم با شراب
بخورند و نوعی از عنکبوت هست که آنرا غارب گویند سیاه و پای او کوتاه
بود و از گزیدن آن جای موضع سیاه شدن آن و جعی مطبقه حادث
شود و زهر او حار بود علاج فصد کنند و تمرهندی و نبات با آب خیار کدو
و با سکنجبین خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و نقوع آن کنند و اگر
آن موضع متقرح شود تدبیر قرحه آن کنند و اگر متعفن شود با هم جدا کنند
و نوع دیگر هست که آنرا فهد گویند و آن عنکبوت سفید بود که بر او نقطهای
سیاه و دست و پای او بغایت کوتاه بود و نیش کبر دو از
گزیدن آن حکاک حادث شود و آنرا حضض و روغن گل طلا کنند
و بیخ کرفس در سرکه بجوشانند و بوره در آن ریزند و نوع دیگر
هست که قوایم او بسیار دراز بود و از گزیدن آن وجع معده
و قی و عسر بول و قولنج حادث شود علاج آن همچنان رتیلا باشد

قمله اسم دابه ایست همچو فراخ خورد و از گزیدن او رعاف و نفث الدم و لی دم
حادث شود علاج رب شیب و رب آبی و برف خورند و شیر تخم
لورک و آب کاهو و کاسنی و خیار و کدو و طین مختوم و جدوار با شیر و هندبا
و موضع را آب کاهو و صندل سرخ و فاذزهر طلا کنند زنابیر بانواع
ست بعضی بزرگ و سرخ و سیاه و بعضی شبیه بلون نار و این دو
صنف بدترین زنابیر است و بعضی کوچک باشد علاج موضع را به نشتر
یا سوزن فراخ کنند و مص نمایند و شراب غوره و ریباس و لیمون
با عرق گل و بید خورند و آب ریباس و خیار و کدو بیاشامند و موضع را
باب خبازی و بادروج و روباه ترنک طلا کنند یا اسفنکو با بحر
و سرکه با جوزه و گل یا سرگین گاو و یا ورق کنجد طلا و گزیدن نحل که مکس انگبین است
و زنبور عسل خورد و استلیم باشد و نحل نیش در عضو رها کند غصاب
بیماریست که ماسو گویند چون بگزد دندان ها بیرون آرند و گویند اگر قرما
ابریشم دران مالند دندان بدر رسد و بیرون آید یا خاکستر
و روغن بران نهند تا بیرون آید و موضع را آتش کنند و در آب گرم
نهند و تریاقی که در گزیدن رتیلا ذکر رفت خورند سام ابرص نوعی
از وزغه است و او کوچک تر باشد و بر و نقطهای سیاه بود و در موضع
ضرر باشد و نیز چون بگزد دندان در عضو رها کند علاج پاره سیر بر سر

بگز

بچسبد و در آن موضع غالیه یا بزرقطونا وضع ضماد کنند و شبانروز
بگذارند و بعد از آن بر فوق جدا کنند تا دندان بیرون آید و باقی علاج آن
همچون گزیدن مار باشد **سالامندرا** نامه الیست شبیه بعظایه چهار پا دارد
و دنبال کوتاه بود و اگر در آتش افتد آتش را بمیراند و نسوزد و از گزیدن
آن حرقت شدیده و وجع والتهاب و ورم زبان حادث شود علاج
موضع را بمحجمه مکرر مص کنند و شیر با لعاب بنکو و بهدانه با شیره تخم توری
با روغن گل و بنفشه خورند و سکنجبین ناهار جرعه جرعه دهند و غسل در آب تنبیح
نیز مفید بود و گوشت ضفدع و حایه سلحفات بر موضع نهند **الاربعه والا**
ربعون هزارپای باشد و در گزیدن او سرکه و نمک طلا کنند و نوعی ازوست
که او را دو نیش باشد و چون فرو برد در عضو بگذارد و خود منعقد و حرکت
نکند علاج از آبکو بشوید و بر آن موضع نهند و زراوند و حنطیانا با بیخ کبر با انجرا
بخورند **ضفادع** آنچه بری باشد گزیدن آن سهل باشد علاج آن همچون
زهرهای سرد باشد اما آنچه بحری بود سرخ باشد و از گزیدن آن
ورمی عظیم ظاهر شود و گویند حیث یک قطره در مردم افتد و اگر نتوانند رسید
نفخه بدید و مضرت رساند علاج تریاق کبیر و مثرودیطوس خورند
و معالجه گزیدن رتیلا استعمال کنند **باب سیوم در گزیدن آدمی**
و حیوانات اما آدمی اگر محرور مزاج بود و گرسنه گزیدن بدتر بود

علاج زیت بران موضع مالند و آرد باقلا و سرکه با بیخ رازیانه و عسل
با خاکستر رز و سرکه طلا کنند و اگر متورم نشود مرداسنج و فنه و زیت
و پیه و موم مرهم سازند و بمالند **عض شیر و پلنگ** گزیده و چنگال
این حیوانات سبز را وندوا برسا و عسل طلا کنند و بعد از ان بسرکه بشویند
و مرهمی از ارسا و زنجار و چرک نقره و توبال مس و موم و زیت بمالند
عض سگ و گرگ دران موضع بسرکه بمالند و بوره با سرکه طلا کنند یا با مازو نمک
و سداب و باقلا و بادام تلخ بکوبند و با عسل طلا یا ورق خیار و فودنه با سرکه
و نمک با شراب یا آنکه مرهم بران نهند **کلب کلب** سگ دیوانه باشد و از گزیدن
او وسواس و افکار فاسده و اختلاط عقل و فواق و تشنگی و خشکی زبان
حادث شود و از مردم و جایها روشن گریزند و اعضا خصوص روی سرخ
شود و در روی تقرح پیدا آید و آواز بگیرد و از تشنگی فریاد کند و چون آب
بیند بترسد و دور شود و باشد که آواز سگ کند و خواهد که مردم را بگزد و اگر
کسی از فضله آب و طعام ایشان بخورد او را همین حالت حادث شود
و بعضی را این عوارض بعد از شش روز و بعضی را بعد از شش ماه حادث
و بعد از هفت سال نیز گفته اند و سگ در خریف و ربیع دیوانه شود و علامت
سگ دیوانه آنست که گرسنه باشد و تشنه و طعام و شراب نخورد
و از آب گریزد و چشم او سرخ باشد و گوشها آویخته و چون زبان

را دور رود

را اردوا و از او گرفته بود و چون بهچی بیند حمله کند و سگان از وی گریزند
دیگر آنکه چون سگ بگزید باید که تا تحقیق کنند که سگ دیوانه بوده است
و تجربه بدان کنند که پاره نان که از موضع گزیده آید بیالایند و پیش
سگ اندازند اگر بخورد سگ دیوانه نشده است یا شاه بلوط و جوز بکوبند و نهند
بران موضع نهند و پیش مرغ اندازند اگر نخورد یا بخورد و بمیرد سگ دیوانه
بود علاج جراحت را بگذارند که ملتحم نشود بخلاف جراحتی که از سگ دیگر حادث
شود که دیوانه نباشد و باید که سر جراحت را فراخ کنند و محجمه مکرر مص
کنند تا خون بسیار بیاید و جرجیر با سیر که بران نهند یا حلتیت با جندبیدستر
با انگوزه و زنجار هر یک نیم درم و نوشادر دو درم فلقدیس هشت درم
اسقیل شانزده درم سداب چهار درم نحاس سوخته چهار درم بکوبند
و بسرکه بسرشند و طلا کنند و این تدبیرها در ابتدا باید کرد تا جذب
سم کند بخارج اما چون هفته بگذرد و تنقیه بدن بمطبوخ هلیله و افتیمون کنند
یا با این حب صفته سنا نیم درم هلیله کابلی هفت درم افتیمون یک مثقال
و نیم ملح هندی غاریقون هر یک نیم درم بسفایج حجر ارمنی هر یک مثقالی
بکوبند و با آب انگور بسرشند و دو مثقال از آن شربتی بود و مطبوخ
افتیمون نیز مفید بود و غذاهای چرب و گوشت مرغ و کبک و دراج
خورند و شیر و شراب کهنه دهند و آبی که خورند آهن داغ کرده باشند.

وباید که حیله کنند تا آب خورند والا باب تا خوردن بیم هلاک باشد

واگر از پوست کفتار یا از پوست سگ دلوانه آب خورند مفید بود

واناء اگر از زر خالص پخته باشند و بپوست کفتار بپوشانند و از آن

آب خورند واگر جگر سگ دیوانه بر موضع گزیده نهند تا بریان کنند

و بخورند مفید بود و تریاق کبیر و اربعه و دواء السرطان خورند صفته سرطان

نهری زنده در دیگ مسین کنند و بهیزم رز آتش دهند تا بسوزند

و ده درم از آن با ده درم جنطیانا و پنج درم کندر بکوبند و در روز اول

یکمثقال و در روز دوم دو مثقال و در سیوم ۳ مثقال با روغن بخورند

و دواء الذرایح نیز ص ذرایح یکمثقال عدس مقشر یک مثقال زعفران سنبل

قرنفل دارچینی هر یک نیم درم بکوبند و با شراب بسرشند و قرص سازند و یکدام از آن

با شکر م بخورند و از سرما و حمام احتراز کنند عض تمساح ساق آبی و ماهی سیاه

موضع گزیدن انزا العسل و بوره طلا کنند و نمک و سرکه بمالند عض

سنور اگر از گزیدن گربه وجع حادث شود پیاز و فودنه با شونیز طلا کنند

عض راسو اگر بر راسو بگزد سیر و پیاز و نخود ضماد کنند و اگر پوست

بکنند و بر آن موضع نهند وجع ساکن شود باب چهارم در دفع هوام و حشرات

اگر سینبر و فودنه و پنجنکشت در خانه تر دیگ مرقد نهند هوام بگریزد

و بتخیر بچوب زردالو بیخ مهاک و قنه و فودنه و مقل و سکبینج

ودلق

دملیت وحب الغار واشنه وقردن واظلاف وحوافر حیوانات
همین خاصیت دارد و بگندانیدن لقلق وطاوس وخارپشت وگاو
کوهی وگوسفند کوهی وراسو وگربه در خانه سود دارد و ریسمانی که بقطران
آلوده کرده باشند وگرد مرقد بگردانند هیچ گزنده نزدیک آن نیاید واگر
چراغی دور از مرقد نهند حشرات نزدیک چراغ گردند و پیش مرقد نیایند
طرد حیات از دود کردن شاخ گاو کوهی و پشم بز و موی آدمی و
سکبینج وزفت ماران بگریزند واگر موضع را با آب نوشادر و خردل
آب زنند مار بمیرد طرد عقارب از شاخ گاو کوهی و آب برگ تره و مادرنج
عقرب بگریزد و دود کردن بعقرب کبریت و سم خر و زرنیخ و پیه بز
در روغن گاو و آب حلتیت در خانه ریختن همین خاصیت دارد واگر
پیه و زرنیخ و لیک گوسفند و پیه گاو با هم بیامیزند و در سوراخ عقرب
نهند بیرون نیاید طرد براغیث اگر حنظل با سداب بجوشانند و
در خانه ریزند کیک بمیرد واگر چرمی به پیه خارپشت بیالایند کیک بر آن
جمع شود و از کرنب و ورق خرزهره کیک بگریزد طرد البقه اگر بجوب
سرو و برگ جوز و شونیز و مورد و سرگین گاو و کبریت و حرمل
دود کنند پشه بگریزد واگر افسنتین و صرمل و شونیز بجوشانند
و در خانه ریزند پشه‌ها بگریزند واگر به بدن روغن [illegible] بمالند بر آن

نشینند طرد نمل مورچه از مغناطیس و دفنت و حلتیت و زهره گاو و
دود کبریت و قطران بگریزند طرد ذباب اگر زرنیخ در شیر حل کنند
و بنهند مگس بخورد و بمیرد و اگر زرنیخ دود کنند و همچنین از بوی کندش
بگریزند طرد زنبور اگر سیر و کبریت دود کنند بگریزند و اگر بدن با آب
خطمی و خبازی و زیت بیالایند زنبور بدان نشینند طرد ارضه اگر برده
و کلکلانک و گشنیز و فودنه و پوست لیمو زانند شهر بگریزد و اگر افسنتین
و فودنه و اگر ورق حیار دود کنند خنافس بگریزد و اگر افسنتین و فودنه
و پوست ترنج در میان جامه ریزند سوس بدان نیفتد طرد موش
اگر مرداسنج و خربق و بزر البنج و بیخ کرنب و بصل الفار و مرگ موش
و خبث الحدید و زعفران هر کدام که باشد در چیزی کنند که موش بخورد
بمیرد و اگر موشی خایه بکشند یا پوست بکنند یا گوشش و دمش ببرند
و رها کنند دیگر موشان بگریزند طرد راسو از بوی سداب بگریزد طرد دد
قتل بهایم ورق ازاددرخت و خرزهره جمیع بهایم را بکشد و اگر سگ
و گرگ و خوک خربق سیاه بخورد بمیرد و خانق النمر گیاهی بود که پلنگ را
بکشد و خانق الذئب گیاهی است که گرگ را بکشد و بادام تلخ و خرزهره
روباه را بکشد و گراز جائی که عنصل باشد بگریزد و تمام شد فن اول
در قسمی ... فن دوم در اغذیه و ادویه و اشربه مشتمل بر دو مقاله

مقالهٔ اول

مقاله اول در ذکر بعضی ادویه مفرده و اغذیه مشتمل بر هفت باب باب
اول در منافع و طبایع ادویه و تغیرات آن بدانکه هر چیزی که آنرا در بدن
تاثیری از کیفیات باشد چون وارد بدن شود و از حرارت غریزی
ادمی متاثر شود اگر در بدن تاثیری زیاده از کیفیتی که بدن را حاصل باشد
نکند از معتدل گویند و اگر در کیفیتی زایده تاثیر کند اگر آن محسوس نشود
آن کیفیت در درجه اول باشد و اگر محسوس شود اما مضر نباشد در درجه
ثانیه باشد و اگر مضرت رساند اما مهلک نباشد آن کیفیت در درجه ثالثه
و اگر اضرار آن بهلاک رسد در درجه رابعه چنانچه ادویه سمیه و باید
دانست که تاثیر دوا شاید که در خارج باشد و در داخل نه همچون پیاز که
ضماد آن مقرح است و اکل آن نه و بعکس این همچون اسفیداج که
اکل آن قاتل است و ضماد آن نه و شاید که تاثیر خارجی دوا مضاد تاثیر
داخلی او بود همچون کشنیز که در داخل تغلیظ و تبرید کند و در خارج تحلیل
و بدانکه بعضی ادویه را قوتی مختلف باشد و شاید که آن قوت او
چنان مستحکم باشد که آتش او را به تحلیل نبرد همچون زهر و شاید
که آتش آنرا به تحلیل برد اما بطبخ به تحلیل نرود همچون بابونه که در وی قوت
قابضه و محلله هست و بطبخ نرود و هیچکدام زایل نشود و شاید که
طبخ آنرا به تحلیل برد و لیکن بغسل زایل نشود همچون عدس که بطبخ

قوتی محلل او به تحلیل رود و قوت قابضه باقی ماند و شاید قوت
او چنان ضعیف باشد که بعمل زایل نشود همچون کاسنی که مفتح
و مبرد است و نشستن قوت تفتیح و تلطیف او بتحلیل رود و تبرید
باقی ماند و چون ادویه مفرده بسیار است و معرفت کیفیت
و خاصیت از قوانین بیست ذکر کردن به تطویل می انجامد بذکر
بعضی ادویه که احتیاج باستعمال او بیشتر است کفایة مینماید **ادویه**
که در درجه اول از حرارت مستتر کنند بابونه افسنتین فندق اسقد
مغاث بوست ترنج نخود زوفا رتر اسطوخودوس اشنه کرسنه
بزرگ لادن شاهتره **انچه در درجه دوم** مستتر کنند بوره اذخر ایرسا بابحق
الطفار طیب جعده هزارچشان حلبه فراسیون کندر سلیخه نمام صبر عنبر جند
حوقی شبت **انچه در درجه سیوم** مستتر کنند اسقیل شونیز برنجاسف
سیر رازیانه راسن شیح حب بلسان قرنفل صعتر فودنه مرو
بادیانی
نجنکشت سعد قسط قردمانا مرزنجوش مشکطرامشیع انجدان ابهل
اسارون ملح العلی کرویا مرماحوز انیسون حرمل زرنباد افتیمون
کرفس رومی زوفا رختک حاماز راوند زیره زنجبیل کبر زعفران
کبریت جندبیدستر بهروج دارچینی بیاز دارفلفل حاشا خطبا نادرونج
سقمونیا **انچه در درجه چهارم** مستتر کنند حرف کندش میویزج مازریون
کرکه بزرک بلیجه هلیلنی

آدرک فلفل

خردل فلفل سداب بری ادویه که در درجه اول از برودت مشتر کند
هلیله آمله بلوط خیار چنبر اغدا... اسفناج لبه بنفشه گل سرخ
در درجه دوم مشتر کند به زرشک گلنار زردالو بنکو لسان الحمل
دم الاخوین حماض امرود انچه در درجه سیوم مشتر کند کاهو گشنیز
حماض تورک شعر ورکماه مازو صندل کافور انچه در درجه چهارم مشتر
کند جوز ماثل افیون بنات سیاه ادویه که در درجه اول از رطوبت مشتر کند
الو نخود اسفناج گاوزبان مغاث خیار شنبر انچه در درجه دوم
ترنجبین لبه ترک بنفشه بنکو زردالو زوفا رتر انچه در درجه سیوم کاهو
دطرا سالیون ادویه که در درجه اول از یبوست مشتر کند اذخر فندق
حلبه زعفران اشنه بابونه جوز بوا الخضر اسقند بر سیاوشان انچه
در درجه... فرنوس نبل گلنار کندر حماض سوسن
کاسنج زنجبیل دار فلفل هزار چشان درونج جعده حب بلسان لسان
الحمل ارسا دم الاخوین اسارون بوره ابو... بجا یعف بلسد
زنجنک اقحوان حنطیانا الخبز حب البان هلیله امله اسقیل افسنتین
انچه در درجه سیوم ابهل مقمونیا سیر شونیز اقاقیا راسن
انیسون قرنفل افتیمون فرد ماناز دو خشاک مازو فنجنکشت
سیر و مرزنجوش بلوط خند بیدستر دارچینی قیصوم خبر و صبر

صعتر فودنه زراوند فراسیون سماق زرنباد حماما زیره نانخواه
سعد کبریت کرنمک کرفس مشککطرامشیع آنچه در درجه چهارم
مشتر کنند این کندش موبزج مامیران خردل فلفل سیداشیع
ادویه که مسهل حرارت بود هلیله زرد تمرهندی ترنجبین بنفشه قثنهین
سقمونیا لبلاب اجاص شاهتره صبر کلسیرخ شیرخشت مسهل بلغم
شحم حنظل بوره قنطوریون ماهیزهرج غاریقون حب النیل بزیدمرمل
بسفایج مسهل سودا هلیله کابلی هلیله سیاه افتیمون سنا بالنکو حجر
لاجورد اسطوخودوس بسفایج غاریقون حب النیل کثیوث انله
مقیات تخم ترب وبرک ان کندش کنکرزرد خربق موبزج تخم شبت
پوست خربزه تخم حرحرنمک هندی لوبیا سرخ آسبکد ومرباء العسل
تخم نارزیون بوره سکنجبین مفتحات که سده بکشایند برحس لحوخر
شاهتره غاریقون رازیانه امیسوق قنطوریون افسنتین صعتر فردمانا
اسطوخودوس عود فاونیا افتیمون حنظیا نافراسیون زیره ابرسا
نانخواه حماما هلیون دارچینی زعفران مرزنجوش کرفس زراوند کبابه
کرسنه حاشا کثیوث بوره حرمل ملطفات که تلطیف و تقطیع
اخلاط غلیظه کنند اهل اسقیل جاوشیر که اسطوخودوس حب النیل فجراہ
الخبر بوره حنی بدستر خردل فرطم سیر اذخر بخنکشت بالونه دارچینی

جره

جعده وج زوفا خشک قسط صعتر قردمانا فودنه زراوند حرف کمادریوس
حرمل مشکطرامشیع ابریشم خام سداب نانخواه سکبینج عاقرقرحا
مدرّات که ادرار بول کنند و حیض بگشاید ابهل اقحوان تخم کرفس تخم رازیانه
انیسون انجدان قنطوریون برنجاسف قردمانا بابونه قسط کبابه سیر پیاز و ستان
تمام عود حنطیانا نانخواه فاوانیا جند فراسیون عروق جاوشیر تخم خرز
دارچینی جعده سداب سعد سلیخه زوفا خشک مشکطرامشیع کرفس
مرزنجوش کمادریوس حبة الخضرا مفتتات که حصات در مثانه را بریزاند
اسارون ابهل برنجاسف صمغ تخم خربوزه خسک سیر پیاز و ستان نخود سیاه
حجر الیهود بادام تلخ سعد سکبینج رازیانه قابضات که طبیعت را بندد
بیخ بلوط لسید باقلا جوز سرو بیخ ثمام طریوس اذخر تخم گل سرخ غبیرا
گلنار دم الاخوین زعرور نخود ورق مورد زرامرود طباشیر مصطکی کهربا گل ارمنی
طین مختوم قردمانا باردین عدس گل ابسته تخم شاهسفرم بارتنگ
محللات که غلظ و صلابت را تحلیل برد کمادریوس کبر جاشیر زراوند
اکلیل الملک وج خرزهره مرزنجوش جعده جاوشیر اشق سیر پیاز و ستان
اسقیل بابونه روباه ترکیب برنجاسف اخر باقلا اسارون اقحوان خطمی
زفت صمغ بطم لادن تمام سوسن بیخ سوسن قثاء الحمار قنه مرزنجوش
فودنه خروع ملیّنات که صلابت نرم کند خطمی بیخ کرفس انجیر

مقل سعد روغن خروع دنبه پیه بط و مرغ مغز ساق گاو و گوسفند زفت صمغ
بطم **منضجات** که اورام و صلابت را نضج دهد اکلیل الملک زعفران بزرک
ایرسا کرنب صمغ بطم لادن مرمیعه الخیر موم خطمی مرو ترس **مفتحات** که نفخ
وریح را بشکند و به تحلیل برد انیسون کرنب بابونه افتیمون حماما زیره زراوند
نانخواه کندر زرنباد کرفس کرویا سداب صعتر سعد فلفل نخکشت جاوشیر تخم
خربزه زنجبیل دار فلفل فودنج مات **مقرحات** که عضو را ریش کند و بسوزاند اصل
زرنیخ زاج حرف البان یتوعات سرکین کبوتر آهک قسط سنباده
فرفیون صابون سداب غوده راسن قلقطار سنبر ذراریح **ادویه** که
تسکین وجع کنند افیون پیه بط توزک سفیده تخم مرغ بیخ یبروج صمغ اسفیداج
کتیرا نشاسته **ادویه** که سر گران کنند و خواب آورد کاهو شبت زعفران
حماما لفاح مر شقایق اصطرک شاهسفرم **ادویه** که کرم بکشند در شکم و گوش
برنگ کابلی افسنتین جعده زوفا خشک کرم دیا صرف فودنه قنبیل شیح
شونیز ورق شفتالو ترمس **ادویه** که منع رعاف و نفث دم و اسهال دم
کنند اثمد زرشک بادروج بلوط لسان کلنار دم الاخوین تخم گل حضض گل ارمنی
کهربا کندر کافور لسان الحمل زیره مصطکی نعناع نشاسته مازو قنطوریون
ریوند شادنه جوز سرو کشنیز بزر البنج **ادویه** که قروح را مندمل گرداند کلنار
اثمد صمغ عربی انزروت اسفنج ورق بلوط دم الاخوین زراوند لسان الحمل

ابهل

زیره ایرسا صبر طین مختوم ادویه که قروح وسنجیه را پاک کند ابهل زفت
الکامه نمک سا ایرسا عسل زراوند طویل ملح نبطی ان ادویه که گوشت زیاده از قروح
زایل کند انزروت اشنان نمک مرداسنج توتیا سن صدف
سوخته اشنه خرما سوخته اهک شسته ادویه قلبیه ومقویات ومفرحات
یاقوت کهربا لولو لاژورد کافور طین مختوم زرنباد زعفران دارچینی سیب
به امرود گشنیز خشک طباشیر گل سرخ درونج لبید بالنکو بادروج تمر هندی
انار شیرین صندل ریباس شقاقل فاقله فستق زرنقره عود عنبر نعناع سوسن
سعد سلیخه فنجنکشت گاوزبان هلیله فاوانیا نانخواه نیلوفر مورد واسطوخودوس
اترج ابریشم بهمنین بسفایج بادرنگ مشک جدوار نارنج پوست ترنج ادویه
که مقوی معده باشند پوست ترنج املج هلیله بالنکو جوزبوا اهل دارچینی هلیله
گلسرخ زرنباد طباشیر کندر کرویا مصطکی مشکطرامشیع نعناع سعد سلیخه
سماق سفرجل قرنفل قرفه اذخر سادج هندی ادویه که مقوی کبد باشند
اشنه اظفار الطیب حب بلسان جوزبوا دارچینی حماما کشوث مصطکی
ناردین غافت قرنفل قرفه ادویه باهیه کزر جرجیر هلیون حبة الخضرا
کرفس کنجد حب الزلم باقلا نخود لوبیا قرفه خولنجان دارچینی بسباسه
جلغوزه فندق کتیرا فستق حلتیت قسط زرنباد خصیة الثعلب شقاقل
زنجبیل سورنجان شقنقور بیضه کبوتر گنجشک و بره بیضه نیم برشت شیر میش

مغز

انگور انجیر رطب نارجیل مغز بادام مغز جوز **باب دوم در حبوب** **گندم**
گرم و تر است بدرجه اول و نان او بهترین نانها بود و غذای تمام و نیکو
دهد و نان تنک غذای تمام و دیرگوارد بخلاف کرده و نان ماربن غذای بی دهد
تمام دهد و کلیچه فربه کند اما سده آورد و معده را مضر باشد **جو** سرد و خشک است
بدرجه اول غذا کمتر دهد از گندم و سپست جو قابض و مبرد بود و کشکاب مبرد
مرطب **برنج** خشک است بدرجه اول و در حرارت و برودت او خلافست
و او غذای لطیف بسیار دهد و زود گوارد و او را با زعفران و روغن تمام
بپزند یا با شیر و شربتی **کاورس** و زرت بارد یابس اند غذایی اندک دهند
و قابض باشند و مصلح ایشان شیر و روغن **عدس** بارد یابس است
تکثیف و تغلیظ خون کند و دیرگوارد و سوداوی بود و خوابهای آشفته آرد
و آب او از مطلقات بود و جرم آن قابض و آن را با چغندر بخورند **باقلا**
بارد یابس بود و غذای اندک دهد و آب او لطیف بود و ریه و حلق و امراض
سینه را مفید بود اما نفاخ باشد و مصلح او نمک و سعتر **نخود** حار رطب است
غذا بسیار دهد و تقویت باه آرد و نفخ کند و صفا لون و تسمین بدن
بیدا و آنچه سیاه و سرخ بود گرمتر و ادرار آن بیشتر **لوبیا** قریب است کند
به نخود و در ادرار قوی بود و غلیظ و دیر هضم شود و **ماش** (مونک) بارد و رطب است
و کیموس آن محمود بود و تنها گرم و سرفه را مفید بود و دهن را

لطف بود

مُضر بود و مصلح آن مغز بادام است **کنجد** حار رطب است و دیر گوارد و
افساد غذا کند و معده را زیان دهد و مصلح آن شیرینی است **تخم خشخاش**
بارد رطب است سعال و خشونت حلق و نزله و سهر و ضعف باه را نافع باشد
و انچه سیاه بود مخدر باشد و سبات آورد **بزرک** حار رطب است
نزله و سعال را مفید بود و قوت دهد **بیابدانه** حار یابس است مجفف
و مصدع و مصلح ان شیرینی و شهوت جماع ضعیف کند و سلسل بول را مفید بود
قرطم خسکدانه حار یابس است مسهل بلغم بود و بادها بشکند **تخم ریحان**
حار یابس است مفرح و مقوی قلب و رعاف باز دارد **باب سیوم در لحوم
والبان** بهترین گوشتها گوشت گوسفند است و خصی بهتر از فحل بود و نر
به از ماده و بسیاری موی به از اندک موی و چرا کننده به از معلوف
گوشت گوسفند حار رطب است و گوشت بره را رطوبت بیش بود
و گوشت میش را حرارت و رطوبت کمتر بود **گوشت بزغاله** سرد و تر
باشد **گوشت بز** سرد و خشک و بهترین بز ماده که یکساله باشد **گوشت
کبش** لغایت بد باشد و بهترین خورد است **گوشت شتر** گرم و خشک
است و بهترین ان جزور است **گوشت گوسفندان** گرم و خشک است
لقوه و فالج را مفید بود **گوشت اسب** گرم و خشک است و هر دو را
تبرشی باید پخت **گوشت گاو** گرم و خشک است و غلیظ اولی

النست که از ان اجتناب نمایند گوشت خرگوش سرد و خشک ست
و قابض گوشت گاو و گومیش سرد و خشک ست و غلیظ و اولی انکه از ان
اجتناب کنند گوشت مرغ جوان معتدل بود در حرارت و برودت
و رطوبت و خروس را رطوبت کمتر بود گوشت کبوتر گرم و تر است
و مقوی باه گوشت کبک و فاخته و دراج و کلنک گرم و خشک ست ام
باه گوشت مرغابی و لط گرم و تر ست و غلیظ ماهی تازه سرد و تر ست
و سرد و خشک ست و دیر گوارد و ماهی شور گرم و خشک و ثقیل بود و شیر
حیوانی مناسب مزاج ان حیوانی باشد بلکه ارطب شیر گاو چرب تر
و غلیظ تر بود و شیر شتر و اسب بعکس این باشد اما دفع یبوست و
فربهی آورد و قوت باه دهد و شیر بز معتدل تر بود و شیر میش چرب تر از و
بود و شیر ماده گاو حار و رطب ست تا لین کند و فربهی آورد و سعال و خشونت
صدر را معتدل بود و روغن گرم تر از و باشد پنیر تر سرد و تر ست و فربهیت
بدن کند و تسمین و مصلح ان شیرینی باشد و پنیر خشک گرم و خشک ست
و قابض و مصلح ان جوز و بادام کشک معده را قوت دهد و قابض بود
ماست سرد ست تسکین حرارت کند و دماغ و معده را مضر بود
و مصلح ان نمک و نعناع باشد اما بجهت شیرین باشد سینه و ریه را معتدل بود
و تر طیب و تلیین کند دوغ تبرید کند و قابض نیست و غذا اندک دهد

بیضه هر مرغی که مناسب مزاج او بود وبهترین آن بیضه مرغ خانگی خصوص باشد
زرده نیمبرشت که غذا تمام دهد وتقویت باه کند وسفیده بیضه غلیظ و
مولد اخلاط بد باشد وبیضه گنجشک وکبوتر مقوی باه باب چهارم در فواکه
وشیرینی انگور حار رطب است وخون نیک ازو حاصل شود وفربه کند و
قوت باه دهد وبهترین آن انگور سفید است که پوست او تنک باشد
وآنچه دو سه روز از چیدن آن گذشته باشد نفخ وی کمتر بود ودانه انگور
گرم وخشک است وپوست وی سرد وخشک است مویز سودمند است وما
معده وجگر را مفید بود کشمش ازو لطیفتر است غوره سرد وخشک است
وتسکین حرارت صفرا کند وحبس طبیعت انجیر گرم وتر است غذا بسیار
دهد ومجاری پاک گرداند وتلطیف بلغم وتقطیع اخلاط دهد وادرار بول کند
وحبس پیدا آورد ومصلح وی جوز هندی بادام بود انجیر خشک از رطوبت کمتر بود
ثمره نخل وبسر وقسب گرم وخشک است ومقوی معده وجگر وقابض رطب
گرم وتر است وتقویت باه ومعده ودماغ وتسمین بدن نماید وغذا
بسیار دهد ومصلح آن بادام وخشخاش بود خرما گرم وخشک است
ومقطع بلغم ومقوی باه ودافع برودت وازو سودا تولد کند ومصلح آن
سکنجبین تمر هندی سرد وخشک است تسکین صفرا وتلیین طبیعت کند
ودافع صداع وخمار بود انار شیرین گرم وتر است ومقوی قلب

ومفرح و دافع سعال و مجاری پاک کرداند انار ترشش سرد و خشک است
ومقوی معده ومسکن صفرا و دافع عطش واگر با شحم بشفارند مسهل صفرا
بود به ترشش بارد یابس است ومقوی معده ومفرح و دافع خمار
وقالقی و تولید قولنج کند وانچه ششربتی باشد و باعتدال اقرب بود
سیب شیرین معتدل بود ومقوی قلب في معده ومفرح دماغ و مانع
عفونت با سموم مقاومت کند وانچه ترشش باشد دافع تشنگی و قابض
و سرد و خشک بود امرود یابس است واز سیب به غذا بیشتر دهد
وادرار کند و تقویت دل و معده وتسکین عطش وغشیان کند شفتالو
بارد رطب است دفع حرارت وتشنگی کند و دیرگوارد و مولد
حمیات عفنه وبلغم باشد زردالو بارد رطب است دفع بخر واز حرارت
وتلیین صفرا کند اما در معده فاسد شود و خون بد ازو حاصل آلو سیاه
بارد رطب است وتلیین کند و معده را مضر باشد فراسیا آلو بالو را
گویند بارد یابس است انچه شیرین بود تلیین کند وانچه ترشش معده را
مفید بود توت بارد رطب است تسکین عطش کند و دفع دخون خمار
معده را مضر بود ترنج مفرح است و پوست ان حار یابس است
ومقوی معده ومفرح بود و بوی دهان خوش کند و گوشت ان حار
رطب است و غذا انبسیار دهد و دیرگوارد حماض بارد یابس است

نفوتي

تقویت معده و دل و منع خفقان و غشی و غلیان صفرا کند و تخم آن
حار رطب است و مقاومت با جمیع سموم کند و بوی ترنج دفع
مضرت وبا کند **نارنج** لطیف تر است و خواص او همین است **لیمو**
در طبیعت و خاصیت مانند ترنج است **زیتون** آنچه نارسیده
باشد بارد یابس است و مقوی معده و آنچه رسیده باشد بحرارت
مایل بود اوجاع مفاصل و اعصاب را مفید بود **جوز** گرم و خشک است مقوی
باه و مصدع و مولد اخلاط و مفید معده بود **جوز هندی** نارجیل است
حار یابس لیکن حرارت او بیشتر از یبوست بود و آنچه تر باشد
حار رطب است ولیکن حرارت او بیشتر از برودت و مقوی باه
و دافع برودت باشد و کهنه کرم شکم بکشد **فندق** حار رطب است غذا اندک
دهد و تقویت باه و دفع مضرت زهرها کند **بادام** حار رطب است غذا
بسیار دهد و منی بیفزاید و سینه و مجاری پاک گرداند و مصلح آن
شیرینی باشد و آنچه تلخ باشد بیبوست مایل بود و مفتح و مقطع
و دافع فضول **فستق** گرم و خشک و مقوی باه بود و سعال بلغمی
و گزیدن هوام را مفید بود و پوست آن مقوی معده و دافع
غثیان بود **بن** گرم و خشک است مقوی باه و گرده بود و معده و طحال
را مضر و بجراید **عنبر الکنار** است اجع او بارد یابس است و فایده او بتر

نار پیانی

وقبض باشد **عناب** لقوام اعتدال در کیفیات اربعه ولقولی بارد است
بدرجه اول و معتدل در رطوبت و یبوست و غلظ سینه و ریه و تلیین
دم را مفید و حبس و تغلیظ دم کند **سپستان** بارد و رطب است و تلیین
حلق و سینه و اسهال سودا کند **زرشک** بارد و یابس است تقویت
قلب و کبد و معده کند و تسکین عطش و منع قی و اسهال و سده بگشاید
خربزه آنچه شیرین بود گرم و تر است و ادرار آرد و ارشیرعه الحد ارد
تقویت باه کند و آنچه شیرین نباشد بارد و رطب بود و تولید رطوبات
فضلی کند مصلح آن سکنجبین بود **خیار و خیارزه** بارد و رطب است بوئیدن
آن تقویت دل و دماغ کند تخم آن مدر باشد و معده را مضر **هندوانه** بارد
رطب است تسکین حرقه و جگر گرم را اشود دهد و معده را مضر بود و مصلح
آن شیرین **نیشکر** حار و رطب است حلق و سینه و سعال را مفید بود
و ادرار و تقطیع بلغم کند و اگر بدان قی کنند دفع بلغم نماید **قند** حار و رطب
است تنقیه آلات سینه و مثانه و مجاری کند و مولد صفرا بود و تشنگی
آرد **فانیذ** مقوی باه و بلغم و باد را مفید بود **نبات** از همه لطیف تر باشد
ترنجبین معتدل است در حرارت و برودت و رطوبت بدرجه
دوم سعال و خشونت حلق و امراض آلات تنفس را مفید بود
و مسهل صفرا و دافع عطش باشد **شیرخشت** در حرارت اثر ترنجبین

کمترست

کمتر است و در تلیین بیشتر کزانگبین حار رطب است و مقوی معده و مقطع

بلغم و تفتیح مجاری کند و بادها بشکند عسل حار یابس است بهترین آن

سفید و خوشبوی بود و فایده آن جلا و تقطیع بلغم و منع برودت

کند و مضرت آن حدوث سخونت و تولید صفرا بود و مصلح آن

حموضات خشک حار یابس است و فایده آن معجون فایده عسل

بلکه اقوی و در کسر ریاح و انفتاح قولنج نافع تر بود باب نهم در بقول

کاهو بارد رطب است تشنگی بنشاند و زود هضم شود و خون نیک از و

متولد و خواب آورد و دفع نزله کند و چشم را مضر بود کاسنی بارد بود

مایل به یبوست و دفع تشنگی و صفرا و کسر حرارت جگر کند و ناشسته

مضر بود اسفناج بارد رطب بود و غذا نیک دهد و زود بگذرد و خشونت

حلق و سینه را نافع بود کرنب حار یابس بود و آب آن مسهل و در

تلیین آلات صدر و دماغ کند و مانع خمار آید و جرم آن قابض و مولد

خون بد و مصلح آن گوشت فربه سرمق بارد رطب است تفتیح سده

و تلیین طبیعت و منع سرطان کند بقلة الحمقا تره ایست و آن را البقلة

المبارکه نیز گویند بارد رطب است و دافع تشنگی و حرارت و التهاب

و تب محرقه را مفید و معده و باه را مضر مرزنجوش حار یابس بود

و محلل و مفتح سده و ضماد آن گزیدن عقرب را مفید بالنگو حار یابس است

ومقوی قلب ومفرح مانع خفقان ومالنخولیا ودافع سودا ودهن
خوش کند ومعده را پاک کرداند توره خراسانی نوعی از دوست
مقوی معده ودافع بلغم طرخون حار یابس است وتنشف رطوبات
کند والات صدر وسینه را مضر بود وحس ذوق باطل کند نعناع
حار یابس است ومقوی معده وکبد ومانع اسهال وقی وکرم باشد و
تقویت باه کند کرفس حار یابس است ومفتح ومدر ومقوی معده
وصرع را مضر سپندان حار یابس است ادرار بول وطمث کند
ومعده را مضر بود کشنیز تر بارد یابس است مقوی دماغ ومانع بخارات
وخفقان ومعده کرم را مفید بود وباه را مضر کندنا حار یابس است
مقوی هضم ومقطع بلغم وصداع آرد سداب وصعتر وشبت کرم و
خشک اند مقوی معده وبادها بشکند شلغم حار رطب است مقوی
باه وبصر والات صدر ومفاصل ونقرس را مفید وغذا نیک دهد
جزر حار رطب است غذا بسیار دهد مقوی باه ومقطع بلغم وادرار بول
کند وسینه وحلق را مفید اما دیر کوارد ومردی الکیموس بود ترب
حار رطب است آب ان مقطع وملطف بلغم ومفتح ومقوی اشتها
وجرم ان دیر کوارد وزود متعفن شود ومغثی بود حقندر در طبع او
اختلاف کرده اند طحال را مفید بود ومحلل وملین ومفتح بود

ادبنی

درقیتی که دردست اماردی الکیموس بود **پیاز** حار رطب مقطع بلغم
و آلات صدر پاک کند و مقوی باه بود و در رفع ضرر و اختلاف
آب و هوا بی نظیر بود **سیر** حار یابس بود و بادها بشکند و ادرار
بول کند و تلیین طبیعت و مقطع بلغم و محسن لون و مفامت با ضرر
سموم کند و چشم را مضر بود **کنگر** حار رطب است تقویت باه و تنقیه
بدن و مجاری آلات بول و تقطیع بلغم کند و لوی ذهن خوش
ریباس بارد یابس بود تسکین صفرا و حرارت و تشنگی و منع
غثیان و بخارات و اسهال کند و مقوی معده و قلب باشد **کدو** بارد
رطب است ترطیب بدن و دماغ کند و طبیعت نرم دارد و معده
مضر بود **بادنجان** مختلف الاجزا است اب ان حار یابس و مطلق
و جرم ان بارد یابس و قابض و مقوی معده بود و ضرر ان فساد لون
و احداث امراض سوداوی و جگر و طحال را زیان دارد **کبر** حار یابس است
و محلل و عرق النسا و طحال را مفید بود و ادرار طمث کند و کرم
شکم بکشد و بزای سموم باشد و انچه محلل بود و سده طحال بکشاید
و بلغم را از معده زایل و اشتها آورد **باب ششم در توابل** **نمک**
حار یابس است تحلیل و تخفیف رطوبات و منع عفونت و لطافت
هضم کند و کثرت استعمال ان مضعف بصر و باه بود **سرکه**

بارد یابس است منع صفرا و منع عفونت و تلطیفه حرارت و تسکین
دم و دفع تشنگی کند و اعصاب سرد را مضر بود فلفل حار یابس است
جگر و معده را تقویت کند و بادها بشکند و رطوبات بلغم زایل کند
و معده را مفید بود و دفع ضرر سموم زنجبیل حار یابس است تجفیف
اخلاط و تقویت معده کند زیره کرمانی حار یابس است بادها بشکند
و رطوبت معده کم کند و جگر و گرده و مجاری بول را مفید بود و ادرار بول کند دار چینی
حار یابس است بادها و بلغم زایل کند و مقوی معده باشد نانخواه حار یابس است
تقویت دل و جگر و تفریح و اشراق لون کند و معده و دماغ را مضر بود زعفران
حار یابس است قطع بلغم و کسر ریاح کند و حصات را زایل کند کشنیز خشک بارد
یابس بود و قابض و مانع بخار و صداع و قی و خمار را مفید بود رازیانه
حار یابس بود و بادها بشکند و سده بگشاید مقوی بصر بود باب هعم حلبن
و طیوب گلسرخ سرد و خشک است و مقوی اعضاء باطن بود و بوی آن مقوی
دل و دماغ سوسن و نسرین حار یابس است صرع و لقوه و فالج را مفید
شاهسفرم گرم و خشک است بوی دهان خوش کند و خواب آرد و دل و دماغ را
قوت دهد نرگس معتدل است و مایل بحرارت صداع بارد و سده دماغ را
مفید بود و چشم را روشن کند بنفشه و نیلوفر بارد و رطب است صداع گرم را
مفید مورد بارد یابس است و روغن آن موی را سیاه کند اند بستان افروز

زرد یلی سن

بارد یابس است صداع را مفید بود و صفرا و تشنگی بنشاند و گزیدن عنکبوت را
مفید بود **مشک** حار یابس است مقوی دماغ سرد و مقوی قلب و تریاق
زهرها بود و ذهن را تیز گرداند و خفقان باز دارد **عنبر** گرم بود در دوم و در رطوبت
و یبوست معتدل و مقوی دماغ و حواس و مفرح بود **عود** حار یابس است
مفتح سده و مقوی دل و دماغ و مفرح و خائیدن آن بوی دهن خوش کند
و خوردن آن رطوبات معده کم و قابض بود **غالیه** مفرح است و بوی آن
مسکوت و مصروع و صداع بارد را مفید و ضماد آن اورام صلب را نرم کند
و خفقان آن اوجاع رحم را مفید **صندل** بارد یابس است خفقان و حمیات
حاده و جگر گرم و صداع گرم را مفید **سنبل** حار یابس است مقوی دماغ و
و مفتح سده و اوجاع طحال و یرقان را مفید **لادن** حار یابس است مقوی مو بود و
و چون بخور کنند ادرار بول کند و حیض بسته بیرون آرد و بلغم زایل کند
گرم بدرجه سیوم و در رطوبت و یبوست معتدل **مقاله دوم در ادویه مرکبه**
و کیفیت ترکیب آن مشتمل بر بیست باب **باب اول** در کیفیت ادویه
و بیان قوت و امتحان تریاق **بدانکه** کسی که ترکیب ادویه میکند باید که
ادویه نیک و تازه پیدا کند و آنرا از خاشاک و غبار پاک گرداند و ادویه که آنرا
باید کوفت جدا جدا بکوبند تا قوت آن زایل نشود و چون بکوبند و بیزند
وزن آن درست گردانند و همه باهم در هاون سحق کنند تا باهم آمیخته شود

واگر بعسل معجون عسل خوشبوی وخوش طعم آتش ندیده را کف بگیرند کنند
وادویه را در میان ریزند ونیک بهم زنند ودر ظرفی ریزند وباید که
ظرف مملو نباشد وسر ظرف بپوشانند تا سرد شود وتا هفته هر روز
یکبار زمانی سر ظرف برمیدارند تا بخار او برود واز فساد وغلیان ایمن
شود واگر قرص سازند واگر دران صمغ بخیسانند وادویه بدان بسرشند صمغ اندازند
والا بآبی که اندک چندانکه ادویه بهم ملصق شود بسرشند وقرص سازند
ودر سایه خشک کنند وتا خشک شدن هر روز آنرا میگردانند تا گره نگیرد واگر مطبوخ کنند
ترتیب کنند مثل عناب والو والبنو بنید واز گیاه وتخمها پاک کنند واول
بیخها وتخمها نیم کوفته در دیگ ریزند وبعد ازان تخمها وبعد ازان فواکه
ودر عقب آن گیاهها ریزند وبنفشه ونیلوفر وسپستان وشکوفه‌ها
در آخر همه باید ریخت واگر افتیمون در مطبوخ کنند آنرا در خرقه کتان
بندند ودر وقت فرو گرفتن در دیگ اندازند پس بیفشارند
وترنجبین وشیرخشت وخیارچنبر بجوشانند یا بآب گرم حل کنند
وبعد ازان که مطبوخ فرو گیرند وصاف کنند وبر سر آن ریزند و
اگر با مطبوخ سرداروج بود مثل ایاره وصبر وترید وسورنجان وسقمونیا
آنرا بکوبند وببیزند وحب سازند وفرو برند ودر عقب آن دارو
بیاشامند یا کفچه ازان مطبوخ بردارند وسرداروج کوفته دران ریزند

وبپاشامند پس در عقب این مطبوخ بپاشامند و اگر تخمی چند بر یاکنند
در ظرفی نو یا تابه را ننگ گرم کنند و از آتش فرود آرند و تخم ها در آن
ریزند و برهم زنند چندانکه بوی آن پدید آید پس فرو گیرند و ادویه حجری
مثل توتیای و کحل و حجر لاجورد و نوشادر و امثال آن در هاون کنند
و آب سحق پس رها تا فرو نشیند پس آب آن بریزند و خشک کنند
و بعد از آن بکوبایند و غسال ادویه حجری را مثل مذکورات و اقلیمیا و
خبث الحدید باین طریق بشویند و ادویه که باید سوخت مثل سرطان
و لبد و کهربا در کوزه آب نارسیده کرده در گل گیرند و در تنور پنهان کنند
و سرطان را اول دست و پای جدا کنند و شکم بشکافند و با آب
و خاکستر زر بشویند بعد از آن باب خالص و آنگاه استعمال کنند
و اگر خواهند در جواب بزنند و بکوبند و در دیگ اندازند و اگر خواهند
که آبگینه بسوزانند در کوزه نهند تا گرم شود چندانکه نزدیک بگداختن
باشند نیم‌ضرم در آب قلیه اندازند و بعد از آن بسایند و صدف و شیح را
چون بسوزانند زنده بگیرند و در ظرف مسین کنند و سران محکم تخمیر
کنند و در تنور نهند و اگر مس بسوزانند از آتنگ بسازند و هلیله هلیله
و املج سحوشانند و صاف کنند و آب آن در دیگ مسین بجوشانند
و آن صفائحه مس را گرم میکنند و درین آب می اندازند تا نیست

دیگبار چنین کنند بعد از ان فرو گیرند انچه راسب شده باشد بردارند و باز
بر سر آتش نهند و قدری بول گاو در ان ریزند و بیست یکبار دیگر
ان صفایح گرم کنند و در ان اندازند و بر سر این را باب بتوبه
هم کرده بسایند و فولاد را همچنین بسوزانند و اما سوختن نقره چنان بود
که نقره را با البسوباان بسایند و بعد از ان در آب نمک بجوشانند در کفچه
آهنین تا محترق شود و اگر نسوزد اندکی کبریت زرد در ان اندازند که محترق
شود و سرب را همچنین بسوزانند و اگر زر بسوزانند از البسوباان بسایند
دیگر باره سرب و نبزبان هم کنند و با هم یکدار ازند لیس تا کشته تا مرده شود و باز
بسایند و با آب نمک در کفچه آهنین کنند و بجوشانند تا آب برود و نیس
دریاوند بسایند اما مقدار زمان بکار فرستادن این مرکب و وقت استعمال
آن بعد آنکه تریاق کبیر بعد از پنج سال استعمال کنند زیرا که تاثیر قوت
این مرکب بالمفردات بعد ازین مدت بظهور میرسد و تا سی سال قوت او
در تزاید بود و بعد از ان قوی باشد اما نقصان نپذیرد تا به شصت سال
و او را سن طفولیت و ترعرع و شباب و شیخوخت و موت اعتبار
کرده اند تا شش ماه گویند که طفل است بعد از ان در تزاید و ترعرع باشد
تا ده سال در بلاد حاره و بیست سال در بلاد بارده و بعد از ان واقف است
و شباب تا ده سال دیگر یا بیست سال بعد از ان در انحطاط تا چهل سال

تا هفت بعد از آن بمیرد و اینکاه معجون معاجین کبار بود اما تریاق نو تعا[بت]
قوی بود و استعمال آن در سموم و ادویهٔ قاتله و نهش هوام و افاعی
کنند و تریاق عزعزه و مثرودیطوس بعد از شش ماه استعمال کنند
و قوت آن تا هفت سال باقی باشد و قرص افاعی و اندرود خون و
عنصل بعد از دو ماه استعمال کنند و تاثیر آن تا سه سال موثر باشد
و فلونیا رومی و فارسی و برشعثا بعد از شش ماه استعمال کنند و تاثیر
آن تا سه سال باشد و دواء المسک و نفحوش و مادة الحیوت و اطریفلا[ت]
از دو ماه تا سه سال نیکو بود و حبوب و معاجین و جوارشات مسهله مثل
معجون خیارشنبر و شهریاران و سفرجلی فی الحال که ترکیب کنند استعمال
توان کرد و تا دو ماه نیک باشد و قوت سفوف تا دو ماه نیک بود
و قوت قرصها تا شش ماه و مرهم همچنین و روغنها تا متغیر نشود استعمال
توان کرد اما چون بوی آن متغیر شود هیچ کار نیاید الا روغن بلسان
و مومیای هرچند که کهنه تر شود بهتر بود اما اشربه روزی که بسازند استعمال
توان کرد و قوت آن تا چهار ساعت باقی بود و مطبوخ فی الحال
که گرم بود استعمال کنند و چون ده ساعت بگذرد ضعیف بود
اما امتحان تریاق بدان کنند که کسی دواء مسهل قوی خورده
باشد مثل سقمونیا و شحم حنظل بعد از آن بیدرم تریاق بخورد اگر اسهال

بعد از آنکه ابتدا کرده باشند منقطع شود تریاق نیک است و یا نیم درم بخورد
خروس دهند و مار افعی یا یکی از هوام قاتل بر وی مسلط کنند که بگزد
اگر خروس بمیرد تریاق بقوت است الا ضعیف یا مغشوش و یا قوت
و ضعف او بدانند استعمال نباید کرد اما مقدار تناول آن در گزیدن
افعی و کلب یک مثقال و در گزیدن عقرب نیم درم و در گزیدن زنبور دانگی
و نیم تا بدرمی و کسی که دوا سمی خورده باشد نیم مثقال تا یک مثقال بخورد و کسی را
که درد سینه و سعال مزمن باشد و درد امعا و معده و احشا و شهوت
کلبی و نافض تب بود دو دانگی بخورد و کسی را که صرع و سکته و فالیج و لقوه
بود نیم درم تا یک درم بخورد و کسی را که قولنج بود نیم درم

باب دوم در تریاقها

تریاق کبیر

و این را تریاق فاروق گویند تریاق جلیل القدر عظیم المنفعة
باشد و مقاومت با زهر و ادویه قاتل کند مقوی دل و دماغ و کبد بود و
و قروح امعا و اسهال و نفث دم و بواسیر و مغص و قولنج و درد معده
و استسقا و کرم شکم و صداع و صمم و ضعف کبد و بصر و جذام و برص و بهق
و اوجاع مفاصل و جمیع امراض سوداوی و بلغمی را منفعت بود

صفت آن

اقراص عنصل چهل و هشت مثقال قرص افعی قرص اندروخون هر یک بیست و
چهار مثقال افیون دار فلفل هر یک بیست و چهار مثقال تخم شلغم بری
ثوم بری دارچینی ورق گل ابرساغار تیقون زنجبیل سوسن وکثن

بلسان هریک دوازده مثقال زعفران زنجبیل ریوند فطراسالیون قنطار

فلونیا فودنه جبلی قسط مر اسطوخودوس فلفل اسود کندر مشکطرامشیع

نفاح اذخر صمغ تطم سلیخه سنبل الطیب هریک شش مثقال جعده میعه

سائله تخم کرفس سیسالیوس حرف بابلی کمادریوس کمافیطوس

نانخواه عصاره لحیته التیس ناروین افلطی شیح جبلی ورق ساذج هندی

مورد تخم رازیانه طین مختوم زاج محرق حماما دج حب بلسان فوه

صمغ عربی افرد مانا اقاقیا انیسون هریک چهار مثقال دوقوقیته مقل الیهود

جاوشیر سکبینج جندبیدستر باد آورد قنطوریون باریک زراوند طویل

هریک دو مثقال عسل کف گرفته ده رطل شراب ریحانی عتیق سه

رطل و نیم آنچه کوفتنی باشد بکوبند و صمغ و عصارات بجوشانند و ادویه

کوفته بروغن بلسان ملوث کردانند و در عسل و شراب بسرشند و در

ظرف نقره یا چینی کنند و ظرف مملو نسازند و هر روز سه بار برهم زنند

و بعد از یکسال استعمال کنند و بعضی بعد از پنج سال گفته اند و بعضی ده سال

و بعضی دوازده سال قرص اسقیل و آنرا عنصل نیز گویند طریق او آنست

عنصل تازه در خمیر گیرند و بریان کنند پس از خمیر برآرند و آنرا سحق کنند

و با همچندان دقیق کرسنه بیامیزند و دست بروغن گل چرب کنند و قرص

بسازند قرص اندروخون مصطکی دار شیشعان قصب الذریره سلیخه

قوه اسارون عود بلسان هر یک شش مثقال فقاح اذخر زعفران هر یک
دوازده مثقال اقحوان بیست مثقال دارچینی حماما هر یک بیست و چهار
مثقال بکوبند و بحریر بیزند و شراب ریحانی با هم بسرشند و قرص
سازند و دست بروغن بلسان **قرص افعی** افعی جوان ماده از سقز بیرون
گیرند و ماده را بدانند که او را چهار نیش بود و نر را دو نیش و جوان را
بدانند که متحرک باشد و سر برداشته و چشم او سرخ بود و باید که در بهار صید
کنند و در روز از سر و دنبال او مقدار انگشت بیک دفعه جدا کنند و بیندازند
و باقی را پوست بکنند و بشکافند و پاک بشویند و در دیگی کوزه بنهند و آب
در وی ریزند و نمک و شاخهار شبت دران اندازند و میجوشانند
تا مهرا شود و گوشت و استخوان از هم جدا کنند و گوشت خالص در
هاون سنگین نیک بکوبند و با ربع آن کعک بیامیزند و با هم بسایند
و بان مرق بسرشند و دست بروغن بلسان چرب کنند و قرص سازند
و در سایه خشک کنند و چون در وی طراوتی نماند در ظرف آبگینه کنند و
نگه دارند **تریاق غرزه** قایم مقام تریاق کبیر باشد **صفت** حماما سنبل هندی
ساذج لک مامیا قرنفل دارچینی فلفل بنا و قسط تلخ مرجنطیانا هر یک دوازده
مثقال فقاح اذخر عصاره لحیة التیس اریق مقل هر یک هشت مثقال عاقرقرحا
رازیانه کبریت خام تخم شبت اسارون فردمانا فربیون افیون

نادین شکوفه زرکل باقلا تخم کرفس کوهی دوقو اقیمون سنبل الطیب

هریک ۳ مثقال کتیرا اخشیحاتش سفید فلفل ۳۰ مثقال بزر البنج بیست

هشت مثقال سلیخه ورق کل قرص اذخر دخون ورد عن نکبان بیست

وچهار مثقال قفاح اذخر هریک چهار مثقال و نیم عصاره قیصوم هفت مثقال

دنق ترنج ۲ سیر ده مثقال انچه کوفتنی باشد بکوبند و صمغها در شیراب

حل کنند و با ۳ چندان ادویه عسل بسرشند و بعد از شش ماه

نیم مثقال تا یک مثقال تناول کنند تریاق اربعه زهرها و بادهای غلیظ

وصرع ولقوه و یرقان وخفقان را مفید بود صفت آن جنطیانا حب

الغار زراوند مدحرج متساوی بکوبند و با ۳ چندان عسل بسرشند و

شربتی یکمثقال تریاق الانفع فلفل ابیض فرنجمشک حاشا هریک ده درم

مرافیون حب الغار هریک هفت درم جنطیانا زراوند طویل زعفران

وجدوار عنصل هریک چار درم ناردین عاقرقرحا فرفیون هریک دو درم

جندبیدستر یکدرم بکوبند و با ۳ چندان عسل بسرشند و بعد از

شش ماه استعمال کنند مثرودیطوس از تریاقهای بزرگ است

و منافع بیشمار دارد سلیخه قرنفل فلفل سفید و سیاه سورنجان

جعده سیسریری دوقو اکلیل الملک جنطیانا روغن بلسان مقل

اقراص فرفیون هریک هفت درم اسارون سقنقور هریک چار درم

ونیم سنبل کندر خردل سفید عود بلبسان اسطوخودوس اذخر
فنطاسیا الیوس کما فیطوس فنه داز فلفل عصاره لحیته التیس
جند بید ستر جاوشیر ساذج میعه هر یک بیست درم زعفران غاریقون
تخم سداب زنجبیل دارچینی علک البطم کتیرا هر یک ده درم فستق
ناردین مصطکی صمغ عربی قنبر دما با افیون بزر البنج ورق گل شکاعا
شیح هر یک سه درم ادویه بکوبند و جمعها در شراب حل کنند و بعسل
سرشته چند ان بسرشند و مثقالی بعد از شش ماه بخورند **بزرگ دارد** شیبه
به تریاق و منافع بسیار دارد **صفت آن** زعفران بزر البنج سفید هر یک
چهار درم فلفل سپید دو درم افیون فرفیون هر یک بیست درم سنبل
مغیعه سایله هر یک دوازده درم ساذج قرنفل هر یک چهار درم لولو
ناسفته بوشادر تخم سداب بری کشنک کافور قاقله دارچینی شیلنجه هر یک
درم تخم سپندان عاقرقرحا دار فلفل هر یک چهار درم سکبینج جند
بید ستر جاوشیر هر یک دو درم زرنباد درونج روغن قسط هر یک
هشت درم چنانچه گفته شد ترتیب کنند و بعد از شش ماه مثقالی
بخورند **تریاق که دفع زهرها کند صفت آن** انجیر خشک پنجاه درم ورق
سداب خشک سی درم سیر بری هشت درم نمک ده درم همه را
بکوبند و با انجیر بیامیزند و سه درم تناول کنند بی ناخیری **اخر** زراوند

طویل و مدحرج هر یک ۳ درم شونیز پنج درم جنطیانا ۳ درم سنداب
دو درم بکوبند و بعسل بسرشند و مثقالی تناول کنند باب سیوم در
مفرحات مفرح معتدل صفت آن لولو ناسفته بسد عود خام گاو
زبان هر یک ده درم کهربا تخم کاسنی کشنیز هر یک پنج درم صندل
طباشیر هر یک هشت درم فرنجمشک اقحوان ورق گل هر یک شش درم
درونج زعفران عنبر هر یک دو درم ساذج هندی زرنباد بالنگو تخم خشخاش
بنفشه گل ارمنی هر یک چهار درم کافور یک درم مشک نیم درم بکوبند و
بشراب سیب بسرشند و مثقالی تناول کنند مفرح یاقوتی لولو ناسفته
هشت درم بسد چهار درم یاقوت رمانی دو درم بالنگو صندل سرخ
بهمن سفید گل مختوم ریوند چینی هر یک سه درم ورق زر مثقالی لاجورد
یک مثقال و نیم لعل عقیق کهربا نیلوفر زرشک کشنیز پوست ترنج
گاوزبان بهمن سرخ تخم کاسنی کافور عنبر اشهب هر یک
سه درم طباشیر صندل ورق گل هر یک پنج درم ساذج زرنباد درونج
هر یک درم و نیم مشک نیم مثقال ابریشم سوخته یک درم املج هلیله کابلی
هر یک بیست درم گلاب قند هر یک منی شراب سیب به و انار
شیرین هر یک بیست درم مفرح حار قرفه قرنفل دارچینی سنبل
فرنجمشک درونج هر یک سه درم زرنباد و کبابه قاقله هر یک پنج درم

نارمشک عود دارشیشعان بسادج هر یک سه درم زعفران مصطکی هر یک مثقالا
عنبر اشهب درم مشک نیم مثقال ورق زر نیم درم املج در آب مویز
جوشانیده خشک کرده پانزده درم مجموع کوفته و بیخته بعسل بسرشند
مفرح بارد ورق گل طباشیر بهمن سپید گاوزبان هر یک درم گشنیز خشک
صندل هر یک نیم درم تخم توزک مغز تخم خیارین و کدو هر یک دو درم زرشک
دانه بیرون کرده سه درم لولو ناسفته کهربا البسد هر یک دانگی
بکوبند و بشیره قند بسرشند اخر خفقان گرم را مفید بود بسد کهربا
لولو گاوزبان گل ارمنی دو درم سنگ یک درم قند ده درم بکوبند و بشراب
سیب بسرشند اخر خفقان سرد را نافع باشد گاوزبان درونج هر یک
بستند درم تدبنا سه درم بکوبند و بعسل بسرشند اخر ضعف
قلب و خفقان و غشی را مفید بود مصطکی دارچینی دارفلفل نانخواه زرنبک
بادرنجبویه بسادج هر یک نیم درم کشنیز خشک سنبل هر یک سه درم
کهربا لولو طباشیر هر یک دو درم و نیم بالنگو بهشت درم مشک یک درم
زعفران نیم درم بکوبند و بعسل هلیله بسرشند دواء المسک حلو خفقان
و امراض سوداوی و ضعف قلب و معده را مفید بود و صفت آن زرنباد
درونج بهمنین بسادج سنبل قاقله قرنفل جند بیدستر دارشیشعان هر یک
درمی لولو ناسفته کهربا البسد ابریشم خام مقراض کرده هر یک درم

و نیم زنجبیل دار فلفل هر یک نیم درم مشک دانگی بکوبند و بعسل یا شیر قند سرشند
دواء المسک نفع خفقان سوء المزاج سوء المزاج قلب را مفید بود و سنبل
مشک ساذج هر یک دو درم زعفران نانخواه تخم کرفس هر یک چهار درم
صبر سقوطری افسنتین رومی هر یک هشت درم ریوند چینی شش درم
قند سفید بیست درمی و نیم نوش دارو مقوی قلب و معده و کبد باشد
و مفرح و مقوی کفش و بدن بود و لثه دهان و رنگ روی نیکو گرداند
صفته ورق گل سرخ شش درم سعد پنج درم زعفران قرفه زرنب
دارچینی قاقله هیل جوزبوا بسباسه هر یک دو درم مصطکی قرنفل اسارون
سنبل هر یک سه درم بکوبند و بیزند و آمله یک رطل فرو نه رطل آب
بجوشانند تا بثلث آید پس صافی کنند و با دو رطل قند بقوام آرند و ادویه
کوفته در آن ریزند و بجوشانند بپزند فلونیا رومی قولنج و خفقان و
اوجاع کبد و سعال را مفید بود زعفران پنج درم فلفل سفید بزر البنج هر یک
بیست درم افیون ده درم فطراسالیون سنبل هر یک چهار درم
تخم کرفس سه درم و ساذج سلیخه عاقرقرحا جندبیدستر فرفیون
هر یک درم بکوبند و با روغن بلسان ملتوت کرده باشند و بعسل سه چند
ادویه سرشند و بعد از شش ماه درمی بخورند فلونیای فارسی
خفقان و قولنج و اوجاع رحم و کثرت اسقاط را نافع باشد صفته

فلفل سفید بزر البنج هر یک بیست درم افیون ده درم زعفران پنج درم
سنبل عاقرقرحا فرفیون هر یک دو درم جندبیدستر زرنباد درونج
هر یک پنج درم لولو مشک هر یک نیم مثقال کافور دانگی بکوبند و بعسل
سه وزن ادویه بسرشند و درمی بعد از شش ماه تناول کنند

باب چهارم در معاجین واطریفلات معجون نجاح مسهل سودا و
اخلاط غلیظ باشد بلیله سیاه بلیله امله هر یک ده درم اسطوخودوس
تربد هر یک پنج درم بکوبند و بعسل بسرشند شربتی نیم مثقال معجون تربد
قولنج بکشاید و درد پشت و باد ها را مفید بود سقمونیا یک مثقال
تربد ده مثقال صبر لوا اقاقیا قله زنجبیل دارچینی قرفه نارمشک فلفل
فلفل هر یک دو درم شکر ده مثقال مجموع بکوبند و بعسل بسرشند شربتی
پنج درم باشد معجون خیار چنبر تربد بیست درم بنفشه ده درم نمک
هندی هفت درم رب السوس هفت درم رازیانه انیسون
مصطکی هر یک ده درم و نیم عسل خیارشنبر پنجاه درم فانید روغن
بادام بیست درم ادویه را بکوبند و بعسل و فانید بسرشند
شربتی نیم مثقال تا هفت مثقال معجون حجر الیهود کلیه و مثانه را پاک کند
و ادرار بول کند تخم خربزه و خیارین و کدو مجموع مقشر و حب کاکنج هر یک
پنج درم حجر الیهود پنجاه درم بکوبند و بعسل بسرشند شربتی یک مثقال

باشند معجون عقرب کلیه و مثانه را از حصات و رمل پاک کند عقرب سوخته
سه درم و نیم حنطیانا یک درم و نیم زنجبیل فلفل دارفلفل هر یک دو
درم بیخ کاکنج پنج درم جندبیدستر چهار درم بکوبند و بعسل
بسرشند شربتی دانگی باشد معجون جلتیت تب ربع و گزیدن عقرب
و زنبور را مفید بود جلتیت فلفل مرو رد سداب متساوی بکوبند
و بعسل بسرشند شربتی یک مثقال معجون کاکنج قروح کلیه و مثانه را
مفید بود بزر البنج تخم کرفس ازیانه هر یک سه درم حب کاکنج
بیست عدد کثیرا چهار درم بکوبند و بعسل انگبین بسرشند شربتی یک
مثقال معجون شهریاران قولنج و نفخ معده و امعا را مفید بود زنجبیل
قرفه دارچینی جوز بویه مصطکی قرنفل سلیخه سنبل قاقله حب بلسان زیره
هر یکی چهار درم و نیم سقمونیا هفتاد درم و با سه چندان عسل بیامیزند
و شربتی دو مثقال باشد معجون فلاسفه و آن را مادة الحیوة گویند مقوی
قلب و آلات منی بود و بلغم و ریاح و اوجاع پشت و مفاصل دفع کند
و رنگ روی افروخته کند و بوی دهن خوش کند و عقل بیفزاید فلفل
دارفلفل زنجبیل دارچینی هلیله املج شیطرج زراوند مدحرج اصل بابونه
جلغوزه جوز هندی خصیة الثعلب هر یک ده درم مویز طایفی سه
وزن مجموع کوفته بعسل سه چندان ادویه بسرشند معجون شقمنا

اوجاع قولنج و درد دندان را مفید بود فلفل سفید و سیاه هر یک
بیست درم بزر البنج سفید افیون مصری هر یک ده درم زعفران
پنج درم فربیون سنبل عاقرقرحا هر یک مثقالی بکوبند و با سه چندان
عسل بسرشند و در ظرفی آبگینه کنند و بعد از چهار ماه مثقالی بخورند
معجون مشک وجع برودت کبد را مفید بود و سده بگشاید مشک
سلیخه سنبل ساذج هندی لک ریوند خطایی هر یک دو درم زعفران
نانخواه تخم کرفس مصطکی هر یک سه درم عود قرنفل هر یک یک درم
بکوبند و با سه چندان ادویه عسل بسرشند و شربتی یک درم باشد معجون
ورد اورام صلب کبد را مفید بود ورد گل چهارده درم سنبل ابهل
عودی هفت درم ریوند چینی لک مغسول هر یک سه درم و نیم زعفران
هر یک مثقالی معجون راحت درد پشت و ریاح را مفید بود
و قولنج بگشاید صفت آن مصطکی دار فلفل قرنفل زنجبیل جوز بوا
سقمونیا کمون سداب خولنجان قرفه متساوی بکوبند و بعسل
یا شیره قند بسرشند شربتی یک مثقال معجون وج دمعه و سیلان
اشک را مفید بود وج حلتیت زنجبیل رازیانه متساوی بکوبند
و بعسل بسرشند و مثقالی تناول کنند معجون لبوب منی بیفزاید
و قوت باه دهد و کلیه و مثانه و دماغ را تقویت کند و رنگ روی

نکو کرداند مغز بادام و جوز و چلغوزه و حب الزلم و فندق و فستق و
نارجیل و خشخاش و تودری سرخ و سفید و کنجد و تخم کزر و جرجیر و تخم
پیاز و شلغم و اسپست و بهمنین زنجبیل و دار فلفل و کبابه و فلفل و قرفه
و دارچینی و شقاقل و خولنجان و تخم بلبون با عسل چندان ادویه بیامیزند
و شقاقل نا دو مثقال تناول کنند **معجون ثنادریطوس** مزاج سرد
دا و جای معده و اوجاع کبد و کلیه و طحال و رحم را مفید بود و قولنج و حبس
بکشاید و تنقیه بدن کند از اخلاط غلیظه و بادها بشکند و سده بکشاید
و ضیق النفس و اوجاع سینه و صداع و صرع و خدر را مفید بود و صبر اسقوطری
پانزده درم غاریقون بیست درم زعفران دارچینی مصطکی حب بلسان
روغن بلبسان فرفیون فلفل دار فلفل حنطیانا مر لفاح اذخر حماما هر یکی دو درم
قسط نارمشک ورکوس افثیمون هر یکی چهار درم اسارون سلیخه
سقمونیا هر یک شش درم سنبل سه درم و نیم مجموع را کوفته بعسل
سه چندان ادویه بسرشند و بعد از شش ماه چهار درم تناول کنند
معجون سورنجان نقرس و مفاصل و عرق النسا را مفید بود سورنجان
سفید شش درم بوزیدان ماهی زهره پوست بیخ کبر زیره کرمانی
شیطرج هندی هر یک دو درم پوست هلیله زرد هفت درم تخم کرفس
رازیانه ورق حنا فلفل سفید زنجبیل هندی سعتر هر یک درم و نیم

ورق گل گشنیز خشک محموده زنجبیل هر یک ۲ درم تربد ابیض پانزده درم
روغن بادام هفت درم عسل صد و پنجاه درم شربتی یک درم تا پنج درم باشد

معجون سورنجان دیگر نقرس و عرق النسا بلغمی که از برد و از بلغم باشد
مفید بود سورنجان ابیض شش مثقال تربد هفت پنج گرم از فلفل و حب الغار در
کرم و کمون کرمانی از هر یک نیم مثقال تربد ابیض مجوف ده مثقال
ملح نفطی و زبد البحر و میعه سایله از هر یک نصف و ربع مثقال جرمان زنجبیل
از هر یک دو درم و نیم شربتش از سه درم تا چهار درم نقل شد از خط
مصنف از کتاب تحفة الغایة عربی **معجون بلادری** رعشه و فالج و سکته
و جمیع امراض بارده را مفید بود زنجبیل عاقرقرحا شونیز قسط فلفل وج
هر یک درم مورد سداب حاشیت حنظیانا زرا و ند حب الغار
جند بیدستر شیطرج خردل هر یک نیم درم عسل بلادر پنج مثقال ادویه بکوبند
و بروغن جوز ملتوت سازند و بعسل سرشند شربتی مثقال **سحر نما**
جمیع امراض بارده را و ریاح غلیظ و سوء الهضم و الاستمرار و قولنج و عسر البول و اوجاع
انسان را مفید بود جند بیدستر افیون دارچینی اسارون دوقو فونو
هر یک درم فلفل دار فلفل قسط قنه هر یک شش درم زعفران نیم درم بکوبند
بعسل سرشند و بعد از شش ماه نیم مثقال تناول کنند **اطریفل کبیر**
ریاح بواسیر و برودت معده را مفید بود و زنگ روی را نیکو کنند

دناه ۱۲

وباه بیفزاید هلیله سیاه وکابلی بلیله آمله فلفل هر یک سه درم زنجبیل
بوزیدان بسباسه شیطرج هندی شقاقل تودری سرخ وسفید لسان
العصافیر کنجد خشخاش بهمنین هر یک درم بکوبند وبروغن بادام ملتوت
گردانند وبعسل بسرشته کنند شربتی دو درم باشد اطریفل صغیر صفته هلیله زرد
وسیاه وکابلی وبلیله وامله متساوی بکوبند وبروغن بادام ملتوت گردانند
وبعسل بسرشند ومثقالی بخورند اطریفل کشنیزی صداع وبخارات معده را
مفید بود هلیله کابلی وبلیله وامله وکشنیز خشک متساوی بکوبند وبعسل بسرشند
معجون افتیمون امراض سوداوی را مفید بود موی سیاه در آید و در
سفید نشود هلیله کابلی بلیله امله هر یک ده درم سنا مکی افتیمون نزید هر یک
بیجاده شیطرج سه درم بسفایج درم انیسون نمک هندی هر یک دو درم
بکوبند وبعسل بسرشند شربتی یک مثقال اطریفل مقل بواسیر را مفید
بود هلیله کابلی بلیله امله هر یک دو درم بکوبند ومقل شش درم در آب
حل کنند وبا عسل بیامیزند وادویه بدان بسرشند اطریفل که برص وامراض
بلغمی را مفید بود هلیله کابلی بیست درم بلیله امله هر یک ده درم برنج کابلی
پانزده درم شیطرج سعد سادج زنجبیل هر یک پنج درم اسفایج اسطو
خودوس هر یک هفت درم قسط سه درم عاقرقرحا شش درم
مصطکی انیسون قرنفل جوزبوا خیربوا هر یک دو درم فلفل دار فلفل

نارمشک هر یک چار درم بکوبند و بعسل بسرشند و چهار درم تناول کنند حب کرم
دراز و کدو دانه بکشد صفته برنج کابلی مقشر ده درم تربد قسط حب النیل
هر یک پنج درم قنبیل ترمس شیح افسنتین افتیمون بلخ نفطی خردل سفید
شحم حنظل سعد راسن هر یک سه درم بکوبند و با عسل بسرشند شربتی
دو درم باشد حب عرق مدنی را مفید بود هلیله کابلی امله تربد زنجبیل قنبیل متساوی
بکوبند و بعسل بسرشند شربتی یک مثقال تا سه مثقال باشد باب تسعم
در اشربه و لعوقات و مربات و ربوب و سکنجبینات شراب بنفشه تب
صفراوی و سعال و ذات الجنب و ذات الصدر را مفید بود و تلیین طبیعت
دهد ادرار بول بنفشه سبز تازه یکمن در چهار من آب بجوشانند و صافی
کنند و هر یکمن آب را دو من قند بجاشنی نهند و بقوام ارند شراب
بنفشه نیلوفر سرد و مرطب بود و صداع و سعال گرم و حمیات صفراوی را
مفید بود و صفت ان همچون صفت شراب بنفشه است شراب
عناب غلبه دم و ماشرا و حصبه و جدری را نافع بود عناب گرگانی یک رطل
در چهار رطل آب بجوشانند و صافی کنند و با قند بقوام ارند شراب
سیب مقوی قلب و معده و مفرح بود قی و اسهال باز دارد و دو من را
همچنین ترتیب کنند شراب انار صداع و تشنگی و قی صفراوی را مفید
بود و مقوی معده باشد آب انار بگیرند و با قند چندانکه مذاق را خوش

آید بقوام آرند **شراب ورد** حمیات صفراوی را مفید بود و تسکین
عطش و تلیین طبیعت طبع کند ورق گل سرخ تازه چهار من در خمره کنند
و ده من آب بر سر آن ریزند و می جوشانند تا طعم و بوی گل با آب دهد
پس صافی کنند و هر یک من آب دو من قند یا شکستنی نهند و بقوام آرند
و اگر بعد از آن که صافی کنند چهار من دیگر ورق گل در آن آب ریزند و بجوشانند
و صافی کنند پس با قند بقوام آرند این شراب را ورد مکرر گویند و منافع
و فایده او بیشتر بود **شراب فواکه** مقوی قلب و معده و احشا بود و در
صفراوی را مفید بود و به و سیب ترش و ریباس و ترنج و غوره و بلوط متساوی
بهند و آب آن بگیرند و قند بقوام آرند **شراب ریباس** اسهال صفراوی
و حمیات حاره و تشنگی را مفید بود و مقوی معده باشد ریباس را بکوبند
و آب آن بگیرند و با قند بقوام آرند **شراب توت** اوجاع حلق را مفید
بود و آن را مثلیان سازند **شراب خشخاش** سعال و نزله و قروح سینه
و ریه و سهر را مفید بود خشخاش بکوبند و در خرقه کتان بندند
و در دیک سنگین بجوشانند و هر دم سر آن بر آرند و بدست می مالند
تا شیره آن بیرون آید پس با قند بقوام آرند **شراب لیمو** مقوی معده
و قلب بود و صفرا و تشنگی بنشاند قند را جلاب سازند و
بقوام آرند و زمان فرو گرفتن آب لیمو چند آنکه احتیاج باشد

بدان ریزند و بر نهند پس فرو گیرند و شراب نارنج و حماض نیز چنین
سازند شراب صندل صندل مقاصری لیمو ماهان بسایند و پنجاه درم
از آن در یک من گلاب شبا روزی بخیسانند پس باقیش نرم
بجوشانند و بدست بمالند تا با نیمه آید و صافی کنند و با یک من
قند بقوام آرند شراب النعناع غثیان و قی و فواق را مفید بود صفته
یک رطل نعناع تازه در سه من آب بجوشانند تا با نیمه آید و با دو
رطل قند بقوام آرند شراب زوفا ضیق النفس و ربو و سعال را مفید بود
و سینه از اخلاط پاک کند انجیر سفید و سپستان هر یک بیست عدد مویز
طائفی پنجاه عدد بنفشه چار درم پرسیاوشان هفت درم تخم خطمی
پنجدرم بیخ مهک زوفا خشک هر یک هفت درم مجموع در دو من آب
بجوشانند تا با نیمی آید صافی کنند و با یک من قند بقوام آرند شراب
دیناری شراب بسیار منفعت است سده بکشاید و یرقان و جراحت
کبد را مفید بود و ادرار بول و تلیین طبع کند صفته پوست بیخ کاسنی
پانزده درم پوست بیخ کرفس پنجدرم پوست بیخ رازیانه ده درم
تخم کاسنی پانزده درم تخم کشوث پانزده درم ورد گل ده درم ریوند
چینی سه درم مجموع نیم کوفته در دو من آب بجوشانند و ریوند کوفته
در خرقه بندند و در دیگ اندازند یا بجای آنک آید پس با دو من قند

بقوام آرند

بقوام آرند زرنباد کوفته بران ریزند و بنهند اقوی بود شراب بزوری

پوست بیخ کاسنی بیست درم پوست بیخ رازیانه ده درم پوست

بیخ کرفس پنج درم تخم کاسنی هفت درم تخم رازیانه پنج درم ۳ تخم خشخاش ده

درم مجموع کوفته در ده من آب بجوشانند تا یک من آید و با یکمن قند بقوام آرند

شراب غوره آب غوره بگیرند و بجوشانند تا چهار دانگ آید دو درم

قرنفل دران اندازند و با قند بقوام آرند شراب انجبار استطلاق دموی

و لعقت و نزف الدم مفید بود کبد و معده را تقویت کند انجبار هفت مثقال

ورد هفت مثقال صندل سفید و سرخ هر یک چهار مثقال صندل لسان الثور سه

و باقی بکوبند و بجوشانند و با یکمن قند بقوام آرند شراب اسطوخودوس

امراض سوداوی و بلغمی را مفید بود اسطوخودوس بسبابه و بسفایج هر

ده درم عود صلیب بیخ مهک گاوزبان رازیانه تخم کرفس خطمی

هر یک پنج درم سپستان سی عدد مویز طایفی بیست درم افتیمون

هر یک هفت درم در شش رطل آب بجوشانند تا بثلثی آید و با سه رطل قند

بقوام آرند نسخه اخری صمم و سدده دماغ را مفید بود صفته اسطوخودوس

ده درم بسفایج پنج درم بالنگو گاوزبان همچنان قند با عسل رطلی شراب

افسنتین سقوط اشتها و ضعف معده را مفید بود افسنتین

صد درم در سه رطل آب بجوشانند تا به رطلی آید و صافی کنند

و به ذر خمیر گیرند و بریان کنند و آب آن بگیرند ثلث رطل شراب

و عسل هر یک نصف رطلی مجموع با هم ضم کنند و بقوام آرند **شراب**

تحبه چوش جهت ضعف معده و کبد و باه و درد پشت و مفاصل و فالج

و لقوه و کسر ریاح و ادرار بول آب انگور را صد من گوشت بره بخته و

هشت من در دیگ کنند و بجوشانند و اگر عود ده درم زعفران و مصطکی را

و خولنجان و جوزبوا هر یک پنج درم و قرنفل و بسباسه و زرنبا و سعد

هر یک سه درم سلیخه و زنجبیل و دارچینی و عاقرقرحا و سنبل هر یک درم

مجموع نیم کوفته در کیسه کنند و در دیگ اندازند و میجوشانند تا گوشت

مهرا شود و با نکو و نعناع بعضی سبز میریزند و لحظه لحظه آن کیسه را در رطل کلان

حل کنند و بر سر آن ریزند و با پنج من قند بقوام آرند **مبیه** ضعف معده

و کبد و قی و تشنگی را معتد بود و به رسیده بار کنند و از دانه پاک کرده

در هاون چوبی یا سنگین بکوبند و بیست من آب از آن بگیرند و ده من

شراب صافی بستانند و ثفل به را در آن بجوشانند و صافی کنند

و آن ثفل را در آب بشویند چنانچه در آن هیچ طعمی نماند و بریزند و آن

آب ها با هم یکدیگر در دیگ سنگین میجوشانند تا به نیمی آید و با پنج من قند

یا عسل در دیگ کنند و قرنفل دو درم و قاقله صغار و کبار و زعفران ریشه

و دارچینی هر یک سه درم مصطکی و زنجبیل هر یک درم و نیم لغو سازند

دیگر کنند

ودور کنند و در دیگ اندازند و هر دم بدست می مالند تا قوت بآب
دهد پس بیرون آرند و بقوام آرند و یک درم مشک در گلاب حل کنند
و در آن ریزند و برنهند اما ربوب ربوب فواکه چنان باشد که آب
آن بگیرند و به شیرینی بقوام آرند ربوب اجاص التهاب و حمیات و تشنگی
و اثر عطش را مفید بود آلو سیاه در آب جوشانند و صافی کنند
و آن آب صافی میجوشانند تا بقوام آید و بیشتر ربوب بدین طریقه
کنند سکنجبین ساده حمیات حاده و تشنگی و سده را مفید بود و
قطع صفرا و بلغم کند سرکه سفید رطلی با نیم رطل آب و یک من قند بقوام آرند
یا با عسل سکنجبین بزوری بارد استسقا و سوء القنیه و حمیات حاده را
مفید بود صفت تخم کاسنی پنجم سی تخم پانزده درم پوست
بیخ کاسنی ده درم پوست بیخ رازیانه پنج درم همه کوفته در سه رطل
آب در رطل سرکه بخیسانند شبانروزی بعد از آن بجوشانند
و بدست بمالند و صافی کنند و با یک من قند و رطلی سرکه بقوام آرند سکنجبین
بزوری حار سده بگشاید و ادرار بول کند و معده را از فضلات پاک سازد
صفت تخم کرفس رازیانه و کاسنی و کشوث و افسنتین هر یک پنج درم
پوست بیخ رازیانه و کرفس و کبر هر یک هفت درم غافث ریوند
چینی هر یک سه درم چنانکه گفته شد سکنجبین بزوری معتدل تخم کاسنی

درازیانه وکرفس وکبر هر یک سه درم سه تخم پانزده درم پوست بیخ کاسنی

هفت درم پوست بیخ رازیانه پنج درم سکنجبین سفرجلی تقویت معده

وکبد کند واشتها آورد وسده بگشاید ونافع را مفید بود ویک من آب به

ویک من قند وسرکه رطلی یا کمتر بحسب اراده بقوام آرند سکنجبین عنصلی

ربو وسعال بلغمی وسده کبد وطحال وفالج ولقوه وغیره عسر وامراض بلغمی را نافع

مفید بود سرکه عنصل ده من شراب صافی دو من عسل سه من در

ظرفی کنند وزنجبیل ورازیانه وانیسون وحلتیت وعاقرقرحا وفوذنج هر

وفلفل هر یک ده درم تخم کرفس وکمون وفرد مانا هر یک پنج درم همه کوفته

در میان ان ریزند وهفته در افتاب نهند بعد از ان صافی کنند ونگاه دارند

سرکه عنصلی را بکارد وچوبین لنگافند وخارج وداخل ان پاک کنند

ویک من از ان باده من سرکه شصت روز در افتاب نهند سکنجبین ریباسی

حمیات محترقه ومعده کبدی را مفید بود وآب انار ترش من آب زرشک یا غوره

یا ریباس یا سرکه بحسب ارادت یک من گلاب سی درم باهم بیامیزند و

هر یک من از ان را یک من قند بجاشنی نهند وبقوام آرند سکنجبین ریوند

اوجاع وسده کبد را مفید بود وطبیعت نرم کند ریوند چهار درم غاریقون

ترید بسفایج تخم کاسنی هر یک هفت درم زنجبیل یکدرم نیم کوفته در چهار

رطل آب بجوشانند تا بدو رطل آید بعد به رطل قند بقوام آرند لعوق سپستان

سعال [illegible]

سعال و خشونت حلق و ریه را مفید بود و طبیعت نرم کند سپستان دو
دست عدد مویز طایفی دانه بیرون کرده چهل درم مغز خیارشنبر پانزده
درم در سه من آب بجوشانند تا بکمین آید بقوام آرند لعوق زوفا
ربو و سعال مزمن را مفید بود و سینه و ریه را پاک کند زوفا ایرسا
هر یک بیست درم در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل آید و یک رطل قند
بقوام آرند معجون سپندان سعال بلغمی را مفید بود و قطع بلغم کند حب
الرشاد ده درم بیخ مهک جاید درم زرنباد انیسون هر یک سه درم
نیم کوفته در دو رطل آب بجوشانند تا یک رطل آید و یک رطل عسل بقوام آرند
لعوق طباشیر سعال و قروح ریه را مفید بود صمغ عربی قاقله هر یک سه
شنبه درم نشاسته کتیرا هر یک ده درم طباشیر چهار درم جلغوزه
هفت درم قند شصت درم بکوبند و یک رطل عسل و بیست درم روغن بادام
بیامیزند لعوق حلبه سعال و خشونت حلق و حنجره را مفید بود صمغ عربی کتیرا
نشاسته بیخ مهک هر یک ده درم مغز تخم کدو مغز بادام مقشر هر یک
پنج درم حلبه چهار درم قند بیست درم بکوبند و در میان رطلی شیره قند کنند
لعوق عنصل سعال رطب و ربو را مفید بود عنصل بریان کرده سه درم ایرسا
دو درم فراسیون زوفا هر یک درمی بکوبند و در میان رطلی عسل کنند
لعوق جلغوزه قروح ریه ... م و سعال بلغمی را مفید بود جلغوزه

جلبعوزه مغشر کثیرا اربسا صمغ عربی هر یک ده درم مویز بزرگ بریان کرده خرما دانه بیرون کرده هر یک مثقالی و درم با هم بسایند و بروغن گاو چرب کنند و در میان عسل گرم ریزند **لعوق رب السوس** سعال مزمن نافع بود رب السوس کثیرا قند مغز بادام تخم خیار زیانه متساوی بکوبند و در میان عسل ریزند **ما الاصول** فالج و لقوه و صرع و استسقا و اوجاع مفاصل را مفید بود پوست بیخ کرفس و رازیانه هر یک ده درم بیخ اذخر پنج درم تخم کرفس و رازیانه انیسون هر یک چهار درم مصطکی سنبل قفاح اذخر حب بلسان بوزیدان هر یک یک درم سلیخه تخم سفیدان هر یک پنج درم مویز طایفی دانه بیرون کرده بیست درم در سه من آب بجوشانند تا یک من آید و با یک من قند بقوام آرند **اخر** خناق و چشم را مفید بود و ظلمت بگشاید پوست بیخ کرفس و کبر هر یک هفت درم پوست بیخ رازیانه ده درم تخم کرفس و رازیانه و انیسون و زراوند و فطراسالیون دقیق حمص و فوانیان حب الرشاد هر یک سه درم مویز طایفی یازده درم **اخر** حصات کلیه و مثانه را مفید بود بیخ کرفس و کبر هر یک پنج درم ماش هندی تخم خیار هر یک هفت درم بسباسه و نشان خیار دشتی هر یک سه درم مویز طایفی ده درم انجیر ده عدد در سه رطل آب بجوشانند تا با ثلثی آید و با رطلی قند بقوام آرند و یک درم حجر الیهود بکوبند و با آن بیامیزند

بلیلج اخر

اخر سده وبرودت معده واستسقا وحميات بلغمي را مفيد بود دتوت
بیخ کرفس ورازیانه هر یک دو درم بادآورد وغافت پوست بیخ
کبر افسنتین ورق کل هر یک سه درم مویز طایفی بیست درم انجیر
ده عدد ورد فوق آب بجوشانند تا یک من آید و با یک من قند
بقوام آرند **کلقند** مقوی معده ودافع بلغم بود ورق کل سرخ یک من
در دست بمالند تا نرم کرده شود و یک من قند جلاب سازند و بران
ریزند ودر آفتاب نهند و هر گاه که کم میشود باز قند می ریزند تا چهل روز بگذرد
کلنگبین نیز چنین سازند **بنفشه شکر** بنفشه تر نیک بمالند و نیم من از ان را
یک من شیره قند بر سر کنند ودر آفتاب نهند **سیب مربی** مقوی قلب
ومعده بود سیب شیرین پنجاه عدد پوست باز کنند ودرون یک سیر نمکین
با شیره قند با آتش نرم بجوشانند و به مربی نیز چنین سازند اما ابرا
واندرون آن را پاک کنند **بادام مربی** سرفه ونقصان باه را مفید بود
بادام مقشر درو وشاب سه سه بجوشانند و سه روز رها کنند پس
بیرون آرند ودر عسل بجوشانند ودر ظرف کنند **هلیله پرورده** معده را
قوت دهد ودفع بخار ورياح بواسیر وتقویت بصر کند وذهن تیز گرداند
وامراض سوداوی را مفید بود هلیله کابلی صد عدد در ظرفی کنند واب
وخاکستر بر سر ریزند وهفته هفته آب وخاکستر تازه میکنند

و بعد از ده روز بشویند و در دیگی سنگین با کفی جو نیم کوفته می جوشانند تا نجیته شود و آنگاه هلیله بیرون آرند و در هلیله سوراخها کنند و در ظرف چینی یا کاشی نهند و عسل کف گرفته با شیره قند بر سر آن ریزند و بگذارند و بعد از بیست روز باز در آن عسل ریزند و یکبار دیگر بجوشانند

زنجبیل پرورده زنجبیل را بیست روز در آب بجوشانند آنگاه پاره پاره کنند و در آب و عسل بجوشانند تا آب منقی شود و در ظرفی کنند و عسل بر سر آن می ریزند تا پرورده شود

شقاقل مربی باه بیفزاید و کلیه و مثانه را مفید بود شقاقل را ده روز بجوشانند پس بیرون آرند و با عسل در ظرفی ریزند

ترنج مربی مقوی معده و مفرح باشد ترنج را پاره پاره کنند و آب از وی بیرون آرند و بعضی پوست او تر باز کنند اما اگر باشد بهتر بود و در دیگ سنگین با آب و عسل بر سر آن ریزند

جوز مربی مقوی باه بود جوز تازه که هنوز خشک نشده باشد بستانند و پوست خارج و داخل از آن پاک کنند و در عسل بجوشانند و در ظرفی کنند

باب ششم در جوارشات جوارش عنبر خفقان سودا و هضم و اوجاع رحم را مفید بود دارفلفل صغار و کبار بسباسه دارچینی هر یک چهار درم زنجبیل دارفلفل قرنفل زعفران هر یک ده درم جوز بوا پنج درم مشک یک درم بکوبند و ببیزند و عسل سرشته و شربتی مثقالی باشد **جوارش**

مفرح

سفرجلی مسهل مقوی معده بود قولنج بگشاید و باد بالشکند به
رسیده یک رطل پاره کنند و در دو من خل یا شراب بجوشانند
و بعد از آن بکوبند و بیفشارند و صافی کنند و با دو رطل عسل بقوام
آرند آنگاه زنجبیل و دارچینی و دارفلفل هر یک ده درم و هیل و قاقله و زعفران هر یک
سه درم و مصطکی پنج درم و سقمونیا ده درم و تربد سی درم بکوبند و در میان اندازند
تا با هم آمیخته شود آنگاه فرو گیرند و بر سر آن سنگی یا تخته که برای این کار باشد بپهن کنند بعد از آن
که آن را حب بکرده باشند بگذارند تا خشک شود پس بکار دارند و پاره کنند
و شربتی پنج مثقال باشد اخری به را در خمیر گیرند و در میان آتش نهند تا بریان شود و آنگاه
چهار درم از آن با یک درم سقمونیا و نیم درم زنجبیل و نیم درم فلفل بکوبند و بعسل
بسرشند و شربتی از آن یک درم باشد سفرجلی قابض ضعف معده و حرقی
و اسهال را مفید بود به رسیده دو من کوفته در خل خمر بجوشانند چندانکه
مهرا شود پس صافی کنند و با یک من شهد بقوام آرند و زنجبیل و دارفلفل
و فلفل هر یک چهار درم و تخم کرفس و نانخواه هر یک دو درم زعفران دو درم
بکوبند و در میان آمیزند چنانچه لعقه شود و شربتی یک مثقال باشد
جوارش تمر هندی قولنج و اوجاع معده را مفید بود بوره ارمنی زیره
کرمانی فطراسالیون زنجبیل فلفل هر یک دو درم و نیم سقمونیا
بریان کرده مغز بادام پوست هلیله هر یک ده مثقال درم بکوبند

و خرما رنک دانه بیرون کرده بیست درم شبان روزی در خل
خیسانند تا حل شود و لیس بالایند و با عسل بیامیزند و ادویه بران بسرشند
شربتی پنج مثقال باشد جوارش کافور ضعف معده و سوء استمرار
و بلغم غلیظ را مفید بود فلفل جوزبوا زنجبیل دارچینی بسباسه قرفه نارمشک
فرنجمشک قرنفل کافور زعفران متساوی بکوبند و بعسل بسرشند جوارش
عود تقویت معده و ازاله رطوبت و بلغم کند قاقله صغار و کبار قرنفل
دارچینی زنجبیل دار فلفل زعفران هر یک درم عود فلفل هر یک پنج درم
بکوبند و با شیره قند یا عسل بیامیزند شربتی یک مثقال باشد اخر سنبل
تخم کرفس انیسون مصطکی هر یکی درمی عود سه درم بسباسه قرفه
هلیله کابلی قرنفل فرنجمشک هر یک دو درم و نیم جوزبوا یک درم ما
هیته درم ورق گل قصب الذریره هر یک دو درم جوارش بسباسه برودت
معده و سوء هضم و ریاح غلیظ و بواسیر را مفید بود بسباسه قرفه
قاقله صغار و کبار زنجبیل دارچینی دار فلفل اسارون هر یک پنج درم
فلفل قرنفل هر یک دو درم جوارش مصطکی برودت معده و کبد و
ریاح و سیلان لعاب را مفید بود مصطکی هفت درم بکوبند و با رطلی
قند بقوام آرند جوارش بلادر ذهن و فکر صافی کند و رنگ روی
نیکو گرداند فلفل دار فلفل هلیله کابلی آمله جند بیدستر هر یکی چهار درم

قسط سعد

قسط سعد حب الغار هر یک پنج درم بکوبند و با عسل بلادر و روغن گاو هر
یازده درم بیامیزند و بعسل بسرشند و بعد از شش ماه دو درم بخورند
جوارشن کمونی حمیات بلغمی و سوداوی و برودت معده و فواق
بلغمی را سودمند بود زیره کرمانی شبانروزی در سرکه خیسانند و
خشک کرده بریان کنند و چهار درم از آن با ورق سداب و فلفل و زنجبیل
هر یک سی درم بوره ارمنی ده درم بکوبند و با سه چندان عسل بسرشند
شربتی یک مثقال باشد جوارش اترج هضم طعام کند و رنگ روی نیکو و بوی
دهن خوش کند پوست ترنج سی درم قرنفل جوزبوا فلفل دار فلفل
خیربوا دارچینی خولنجان زنجبیل هر یک درم مشک دانگی بکوبند و بعسل
بسرشند جوارش مقلیاثا بواسیر و مغص و زحیر را سودمند بود حب قلت
بریان کرده زیره در سرکه خیسانیده بریان کرده هر یک درم مصطکی
سه درم پوست هلیله کابلی به روغن گاو بریان کرده پنج درم بکوبند و بگلاب
بسرشند جوارش سماق اسهال باز دارد سماق ده درم
دانه مورد پنج درم انار دانه ترش و شیرین هر یک سی درم صمغ عربی
گلنار هر یک سه درم بکوبند و بگلاب بسرشند شربتی یک مثقال بود
جوارش مشک خفقان و ضعف قلب و معده را سودمند بود مشک
نیم مثقال فاقله خیربوا قرنفل زنجبیل دار فلفل عود هر یک ده درم دا

سه درم زعفران دو درم قند مثل مجموع بکوبند و بعسل بسرشند جوارش
سقنقور مقوی باه و کلیه بود و تخم هلیون و پیاز و شلغم و اسپست و گندنا
و حب جرجیر والطره و تودری هر یک سه درم بزر الجزر بسباسه بسفایج حبة الخضرا لسان
العصافیر کنجد چلغوزه حب الرشاد [illegible] بریان کرده هر یک سه درم
زنجبیل شقاقل خولنجان دارفلفل هر یک پنج درم بهمن جوزبوا بهمنان هر یک دو درم
سقنقور پنج درم فانید بوزن جمیع ادویه بکوبند و بعسل بسرشند شربتی
دو درم جوارش مسمن بود اسیر و بهضم طعام را مفید بود و قوت باه
دهد زنجبیل و فلفل هر یک ده درم دارفلفل سی درم فانید یک من و نیم
جوز و کنجد مقشر هر یک پنجاه درم بکوبند و بعسل بسرشند شربتی یک مثقال
جوارش شهریاران بر برودت معده و کبد را مفید بود و قولنج بگشاید
و طبع نرم دارد صفت آن شیطرج زنجبیل فلفل دارفلفل قاقله قسط
و کبابه قرنفل ساذج نشاسته مصطکی دارچینی سنبل سلیخه تخم کرفس
رازیانه انیسون هر یک شش درم افتیمون تربد دوازده درم سقمونیا
ده درم قند شصت درم بکوبند و بعسل بسرشند شربتی دو مثقال
جوارش کندر وجع برودت و ضعف معده را مفید بود صفت آن
فلفل دارفلفل قرنفل جوزبوا هر یک سه درم کندر پانزده درم زنجبیل
خولنجان هر یک دوازده درم شکر سفید مثل مجموع بکوبند و بعسل

بسرشند

بسرشند اخر کندر شصت درم فلفل دار فلفل هر یک ده درم خولنجان
زنجبیل هر یک دوازده درم جوز بوا قرنفل هر یک پنجدرم مشک یکدرم
جوارشن فلافلی برودت اوجاع معده و سوء استمرا و جشاء حامض
و شهوت کلبی و ریاح غلیظ را مفید بود فلفل سفید و سیاه دار فلفل
هر یک بیست درم عود بلسان ده درم حماما سنبل هر یک چهار درم زنجبیل
تخم کرفس سلیخه اسارون سیساليوس هر یک دو درمی بکوبند و بعسل
بسرشند شربتی دو درم باب هفتم در قرصهای مسهله و غیرها
قرص طباشیر نرم طبیعت را نرم کند و حمیات محرقه و سعال و تشنگی
مفید بود طباشیر دو درم ترنجبین و مغز تخم خیارین و کدو هر یک درمی
و نیم نشاسته صمغ عربی خشخاش سفید کتیرا هر یک نیم درم بکوبند و بـ
بلعاب اسبغول بسرشند شربتی مثقال باشد اخر ورق گل سرخ ترنجبین
هر یک شش درم طباشیر کتیرا هر یک دو درم نشاسته سه درم بکوبند
و بآب ترنجبین بسرشند قرص طباشیر معتدل حمیات حاده و لهیب و
عطش را مفید بود طباشیر زرشک و ورق گل هر یک درم و نیم تخم خیارین
و کدو و کاسنی و کاهو و لوز کرک و صندل هر یک نیم درم کافور نیم دانگ
بکوبند و بلعاب بنکو بسرشند قرص طباشیر لیست ورق گل نیم درم
تخم حماض شش درم طباشیر چهار درم نشاسته صمغ عربی هر یک

سه درم طباشیر و جمله ادویه را بکوبند و بگلاب بسرشند شربتی یک مثقال
بود اقر صمغ عربی تخم حماض بریان کرده نشاسته هر یک دو درم ورق گل
سه درم طباشیر سماق زرشک گل ارمنی هر یک درمی و نیم شربتی یک
مثقال بود قرص زرشک کبیر حمیات بلغمی و اورام کبد و معده را مفید بود
عصارهٔ زرشک مغز تخم هر یک سه درم ورق گل ترنجبین هر یک شش درم
تخم کشوث رب السوس طباشیر تخم کاسنی مصطکی سنبل غافث
روناس لک ریوند چینی هر یک دو درم زعفران یکدرم بکوبند و بآب ترنجبین
بسرشند اقر صغیر زرشک دانه بیرون کرده پانزده درم تخم کاسنی تخم خیارین
هر یک سه درم ورق گل پنجدرم ریوند چینی سنبل هر یک درم بکوبند و
بسکنجبین بسرشند قرص کهربا نفث دم و نزف را مفید بود
سفید مصطکی کهربا هر یک ده درم زعفران دو درم بکوبند و بآب بسرشند
شربتی یک مثقال اختیارات نماید قرص گلنار اسهال و نزف دم
مفید بود دستلنجه و طین مختوم صمغ عربی متساوی بکوبند و بآب گلنار
بسرشند شربتی یک مثقال اختیارات قرص بنجنکشت سده کبد و
طحال را نافع بود تخم بنجنکشت و تخم کاسنی و تور که مغز تخم کدو
بکوبند و به سکنجبین بسرشند قرص افسنتین سده کبد و طحال و عسر البول
و امراض بلغمی را نافع بود افسنتین تخم کرفس انیسون اسارون بادام

۱۰

تلخ نسناوی بکوبند و بآب قرع قرص سازند شربتی یکدرم اختیارات
قرص ورد حمیات بلغمی و سوداوی را مفید بود ورق گل هفت درم عصاره
غافث طباشیر سنبل رب السوس هر یک دو درم بکوبند و بآب سرشند
شربتی یکدرم اختیارات اخر اوجاع معده و حمیات بلغمی را مفید بود ورق
گل شش درم بیخ مهک چهار درم سنبل یکدرم قرص ریوند حمیات مزمنه
و امراض کبد و طحال را مفید بود صفت آن ریوند چینی شش درم روناس لک
هر یک سه درم تخم کرفس انیسون عصاره غافث هر یک ده درم بکوبند
و بآب سرشند شربتی یکدرم تا یک مثقال اختیارات قرص کافور حمیات
دائم محرق را مفید بود ورق گل شش درم صمغ عربی طباشیر هر یک چهار درم
تخم خیار و کدو و تخم لوز کم و بیخ مهک هشت درم نشاسته سه درم
زعفران دو درم کافور نیم درم بکوبند و بلعاب بنکول سرشند قرص بنفشه
مسهل صفرا و بلغم بود صداع و رمد را مفید بود بنفشه ده درم تربد
یک درم بیخ مهک هلیله زرد نیم درم سقمونیا بریان کرده نیم دانگ بکوبند
و بآب سرشند شربتی سه درم قرص کاکنج قرص کاکنج کلیه قروح
و مثانه را مفید بود تخم کرفس شهدانه هر یک شش درم رازیانه
دو درم زعفران حب الصنوبر تخم خاص مغز بادام افیون هر یک
سه درم حب کاکنج بیست عدد بکوبند و آب رازیانه سرشند

و قرص سازند شربتی یک مثقال **قرص خشخاش** قروح ریه و درد سینه را
مفید بود ورق گل صمغ عربی هر یک چهار درم نشاسته کتیرا بیخ مهک
هر یک دو درم زعفران دو دانگ خشخاش سفید و سیاه هر یک سه درم
طباشیر نیم درم **قرصی** که سل و نفث دم را نافع بود گل ارمنی نشاسته
گل سرخ هر یک شش درم سرطان سوخته ده درم کتیرا طباشیر سادج
هر یک نیم درم بیخ مهک سه درم بکوبند و باب گاوزبان بسرشند شربتی
شربتی دو درم **اقراص** تخم خیارین مقشر نیم درم تخم تورک بیخ مهک
هر یک چهار درم طباشیر سرطان سوخته هر یک دو درم کتیرا نشاسته هر یک
درم **باب ششم** در حبها **حب ایاره** تنقیه دماغ کند از بلغم و اخلاط غلیظ و
سکته و سبل دفع کند و او را مفید بود **صفت آن** ایاره فیقرا آمیزند سفید
حب النیل هر یک دو درمی غاریقون افتیمون هر یک نیم درم شحم حنظل نمک هندی
هر یک دانگی و نیم بکوبند و باب رازیانه بسرشند و این شربتی باشد
حب الذهب وجع معده و امراض دماغ و ظلمت عین نافع بود صبر سقوطری
بیست درم پوست هلیله زرد ده درم گل سرخ نیم درم کتیرا مصطکی سقمونیا
زعفران هر یک سه درم بکوبند و باب قراح بسرشند شربتی دو درم باشد
حب شبیار صبر سقوطری سه درم تربد مصطکی پوست هلیله زرد ورق
گل هر یک درم بکوبند و باب بسرشند شربتی مثقالی باشد **حب قوقایا**

صبر سقوطری

صبر سقوطری مصطکی عصاره افسنتین هر یک درم بکوبند و باب کرفس
بسرشند شربتی یک مثقال باشد حب صبر اوجاع نقرس و مفاصل و فالج
ولقوه را مفید بود و تنقیه دماغ و معده کند از بلغم صفت آن صبر سقوطری
مثقالی تربد یک درم حب النیل غاریقون افتیمون هر یک نیم درم شحم
الحنظل ملح هندی هر یک دانکی و نیم مقل کثیرا هر یک دو دانکی بکوبند و باب
کرفس حب زنند حب سورنجان مفاصل و عرق النسا را مفید بود
صبر سقوطری تربد سفید ماهی زهره هر یک دو درمی سورنجان یک مثقال
کثیرا شحم حنظل هر یک دو دانکی حب النیل غاریقون هر یک نیم درم ملح هندی
دو دانکی سقمونیا نیم بکوبند و باب کرفس بسرشند و این شربتی باشد حب بنفشه
نفع صداع از صفرا و بلغم و ضعف بصر و معده را مفید بود بنفشه دو درم تربد
یک درم رب السوس هلیله زرد هر یک نیم درم افتیمون دانکی سقمونیا
نیم دانک بکوبند و باب قراح بسرشند و این شربتی باشد حب اسطوخو
دوس صرع و مالیخولیا و امراض بلغمی و سوداوی را مفید بود هلیله زرد
کابلی هر یک نیم درم تربد هشت درم صبر سقوطری شش درم اسطوخو
دوس افتیمون بسفایج غاریقون هر یک سه درم شحم حنظل یک درم
و نیم قرنفل فودنه هر یک درمی بکوبند و باب بسرشند و حب زنند
شربتی سه درم باشد حب غافث حمیات بلغمیه و سوداویه را

مفید بود صبر سقوطری هلیله زرد و عصارهٔ غافت و شت هر یک مساوی بکوبند و بآب
بسرشند شربتی یک مثقال بود **حب مقل** حب مقل بواسیر را و
اوجاع مقعد را مفید بود هلیله سیاه هلیله املج هر یک دو درم بکوبند و مقل
شش درم در آب کنند تا حل شود دوا را بدان بسرشند شربتی دو درم
باشد **حب سکبینج** و اوجاع امعا و بواسیر و قولنج را مفید بود و حقنه نکنند شاید
سکبینج تخم کرفس انیسون و هلیله زرد هر یک پنج درم تربد سفید ده درم
شحم حنظل سه درم بکوبند و بآب بسرشند شربتی سه درم باشد **حب
اسطمخیقون کبیر** صداع [illegible] را مفید بود و تنقیه دماغ از بلغم کند هلیله کابلی
شش درم املج افسنتین غاریقون سقمونیا هر یک [illegible] درم
پنج درم ایارج فیقرا تربد هر یک هفت درم قرنفل یک درم تخم کرفس بادیان
انیسون هر یک ده درم بکوبند و بعسل بسرشند شربتی یک مثقال
آخر تربد دو درم صبر سقوطری حب النیل هر یک دو درم شحم حنظل سقمونیا
هر یک دو دانگ بکوبند و بآب بسرشند شربتی مثقالی بود **حب افتیمون**
مسهل سودا بود افتیمون دو درم غاریقون تربد خرما شیده هر یک
بادام چرب کرده اسطوخودوس بسفایج هر یک دو درم بکوبند و بآب
رازیانه بسرشند و این شربتی باشد **آخر** ایارج بسفایج هر یک ده درم
بکوبند افتیمون سه درم غاریقون پنج درم اسطوخودوس هفت درم

نمک هندی سه درم شربتی سه درم باشد **حب افاویه**
قولنج بگشاید و بادها بشکند و طبیعت نرم کند زنجبیل قرنفل دارچینی
بازمشک مصطکی هر یک یک درم و نیم سقمونیا سه درم مجموع بکوبند و
بشکر لب سرشند و حب سازند بمقدار نخودی و هر حب از آن نوبتی استعمال
کند **حب شیطرج** اوجاع مفاصل و لقوه و فالج را مفید بود و طبع بگشاید
تربد ده درم صبر سقوطری بیست درم زنجبیل خردل سفید شیطرج
وج هر یک دو درم فلفل دار فلفل عاقرقرحا هر یک درمی فانید چهار درم
بکوبند و بآب بکنند تا لب سرشند شربتی سه درم باشد **حب سعال** سعال را
که از حرارت باشد مفید افتد مغز بادام مقشر تخم خیارین مقشر نشاسته
صمغ عربی خشخاش هر یک دو درم رب السوس دو درم باقلی سه درم
بکوبند و بلعاب بنکول سرشند و حب سازند بمقدار نخودی و در
زیر زبان نهند **اخر** سعال را که از برودت بود مفید افتد **صفت آن**
مغز بادام تلخ برسیاوشان رب السوس تخم کرفس بسبایج
رازیانه مصطکی بکوبند و بلعاب بنکول سرشند **حبی** که بوی دهن
خوش کند جوز بوا قاقله فوفل قرنفل کافور دارچینی خولنجان هر یک
درمی بکوبند مشک دانگی بگلاب حل کنند و ادویه بدان سرشند
و حب سازند **اخر** پوست ترنج ورق ترنج تخم مشک سنبل قرنفل

جوز بوا انار مشک هیل زنجبیل کبابه بسباسه سعد هر یک ده درم مشک یک درم

باب نهم در ایارجات ایارج فیقرا امراض سر و معده و قولنج و اوجاع
مفاصل و فالج و لقوه را مفید بود مصطکی زعفران حب بلسان سنبل اسارون
سلیخه دار فلفل دارچینی عود بلسان هر یک ده درم صبر سقوطری مثل مجموع
بکوبند و با هم بیامیزند و یک مثقال از آن استعمال کنند ایارهٔ جالینوس
شحم الحنظل غاریقون اصل الغار بریان کرده اشق سقمونیا کبر هر یک
یازده درم اسفایج افیثمون مثقالی کمافیطوس سلیخه فراسیون
هر یک سه درم سکبینج زراوند طویل فلفل دار فلفل دارچینی جاوشیر
جند بیدستر فطراسالیون هر یک چهار درم بکوبند و دو مثقال از آن بخورند
ایارهٔ لوغاذیا تنقیه بدن از فضلات غلیظه لزجه کند و
لقوه و رعشه و صرع و جذام و داء الثعلب و داء الفیل را مفید بود و اوجاع
مفاصل و برص و بهق و سعفه و صمم و دوار و تغیر عقل و وسواس و امراض
کلیه و مثانه صفت آن شحم حنظل پنج درم اصل الغار بریان کرده غاریقون
سقمونیا حاشا سادج خربق سیاه اسیریری هوفاریقون فراسیون
جعده سلیخه فلفل سفید و سیاه دار فلفل زعفران دارچینی اسفایج سکبینج
جند بیدستر مر فطراسالیون زراوند افسنتین فرمون سنبل
حماما زنجبیل خطیانا اسطوخودوس هر یک دو درم افیثمون کمادریوس

مقل صبر اسقوطری هر یک سه درم بکوبند و بعسل الشر سرشند شربتی
چهار مثقال بود با جلاب بی از افیتمون و بسفایج و زوفا و پوست هلیله کابلی
و گاوزبان و اسطوخودوس **ایارج روفس** و داء الثعلب را مفید بود
و تنقیه بدن از سودا و بلغم کند شحم حنظل کما دریوس هر یک بیست درم
صبر اسقوطری پنج درم خولنجان ده درم سکبینج جاوشیر هر یک شش درم
فطراسالیون زراوند مدحرج فلفل ابیض سلیخه دارفلفل دارچینی زعفران
زنجبیل جعده مر هر یک دو درم چنانچه گفته شد سازند شربتی دو مثقال تا
چهار مثقال بود **ایارج دار کاغانیس** امراض مزمنه و دوار و اوجاع مفاصل
و عرق النسا و کلب و تشنج و قولنج را مفید بود شحم حنظل بیست درم قراسیون
مازریون ... دوس سقمونیا فلفل دارفلفل خربق سیاه هر یک بیست درم بعسل الفار
هربان کرده صبر فرفیون زعفران کما دریوس حنطیانا فطراسالیون اشق
جاوشیر هر یک ده درم جعده دارچینی سکبینج مر سنبل اذخر فودنج
جبلی ... زراوند مدحرج هر یک دو درم بکوبند و بعسل الشر سرشند شربتی چهار
مثقال باشد **ایاره شیخ الرئیس** خربق سیاه یک درم شحم حنظل
نیم مثقال ... درم ملح هندی درمی و نیم غاریقون مثقال حجر ارمنی نیم مثقال
ورق گل درمی فلفل سفید مثقال زنجبیل دو مثقال وج حماما اسارون
حاشا حب بلسان سعتر تخم کرفس دوقو تخم کندنا هر یک سه درم

کاوزبان ده درم تخم شاهسفرم تخم فرنجمشک بالنگو تخم اترج نعناع هر یک دو درم افیون درمی و نیم بکوبند و بعسل بسرشند شربتی یک مثقال باشد بعد از شش ماه
ایاره که مقوی لطبع باشد و صداع و علل معده و طحال را مفید بود تخم
حنظل ده درم کماذریوس سلیخه فلفل سفید و سیاه هر یک دو درم صبر
اسقوطری مرز عفران هر یک درم سقمونیا شش درم عصاره افسنتین
دو درم بکوبند و بعسل بسرشند شربتی چهار درم باشد باب دهم در سفوفها
سفوف انار دانه ضعف معده و امعا و تشنگی و قی و اسهال را مفید بود
انار دانه بریان کرده یازده درم زیره کرمانی در سرکه خیسانیده بریان
کرده خرنوب سماق دانه مورد گلنار اردجو اسفیوس بلوط
کشنیز بریان کرده قرط هر یک پنج درم بکوبند و باهم بیامیزند اخر انار دانه ده درم
بلوط سماق دانه مورد زیره موصوف اردجو اسفیوس گلنار کشنیز بریان
کرده خرنوب هر یک پنج درم مسک رامک هر یک دو درم و نیم مقلیاثا
سفوف اسهال و مغص و زحیر و ضعف معده و لواسیر را مفید بود حب الاس بریان
کرده سه درم زیره موصوف ده درم بزر گشنیز تخم کندنا بلیله سیاه
در زیت جوشانیده هر یک پنج درم مصطکی دو درم مجموع بکوبند و
مثقالی با آب سرد بخورند سفوف نشاسته اسهال و سحج را
مفید بود بنگو مرز و شنگ تخم شاهسفرم مجموع بریان کرده نشاسته.

صمغ عربی هر یک ده درم بکوبند و پنج درم با گلاب بخورند سفوف سماق
استسهال و تشنگی را مفید بود صفت آن سماق انار دانه زرشک
هر سه بریان کرده هر یک ده درم دانه مورد پنج درم خرنوب سه درم
صمغ عربی هر یک درمی بکوبند مثقالی بخورد سفوف زرشک مقوی معده
و دافع غثیان بود زرشک انار دانه و سماق بریان کرده ناخواه زنجبیل
از کسیبو هر یک ده درم بکوبند و با بیست درم قند بیامیزند سفوف بذور
بادها بشکند بادیان کرویا انیسون تخم کرفس هر یک ده درم قرنفل قاقله
صغار و زنجبیل دارفلفل هر یک پنج درم قند بیست مثقال اخر اشتهاء آرد
و رنگ روی نیکو گرداند و زنان آبستن را مفید بود زرنباد تخم کرفس
هر یک درمی ناخواه کندر هر یک ۲ درم تخم بید بیشتر تخم زیره کرمانی
دو درم بکشند ده درم قند بیست درم اخر سرعت خروج منی را که از حرارت
بود مفید بود بکوبد دو درم تخم تورک ۳ درم کشنیز یک درم بکوبند
مثقالی بخورند اخر لدغ عقارب را مفید بود ریوند چینی زراوند طویل بیخ کبر
عاقرقرحا هر یک ده درم بکوبند شربتی ۳ درم باشد اخر نقرس
و وجع مفاصل را مفید بود سورنجان ده درم قند پنج درم زعفران دانگی
اخر اوجاع و ضعف معده را نافع بود نعناع قاقله سنبل مرماخور
سعد هر یکی دو درم مصطکی تخم کرفس ورق گل کهربا هر یک

سه درم سنبل اذخر هر یک درمی بکوبند و سه درم بخورند

اخر فواق که از امتلا بود زایل کند وظر اسالیون سعد کموق هر یک سه درم

بکوبند و سه درم بخورند اخر سده و صلابت طحال را مفید بود تخم کاسنی

کزمازج هر یک پنج درم تخم بنجنگشت یک درم و نیم بکوبند و سه درم بخورند

باب یازدهم در مطبوخات در مطبوخات و النقوعات مطبوخ فواکه مسهل

صفرا و اخلاط رقیقه بود و حمیات حاده را مفید بود سنا مکی هفت درم

بنفشه پنج درم کاسنی نیلوفر هر یک درم عناب ده عدد سپستان

الو کیلی هر یک بیست عدد تمر هندی ده درم گل چار درم ترنجبین و خیار شنبر

هر یک پانزده درم مطبوخ هلیله مسهل صفرا بود سنا مکی پنج درم بیخ

مهک سه درم هلیله کابلی و زرد هر یک هفت درم تخم کاسنی نیلوفر

بنفشه هر یک سه درم مویز طایفی ده درم عناب ده عدد سپستان

الو سیاه هر یک بیست عدد خیار شنبر و ترنجبین هر یک پانزده درم

مطبوخ افتیمون مسهل سودا بود و اخلاط سوخته را نیز باسهال

و امراض سوداوی را نیز نافع بود سنا پوست هلیله زرد پوست هلیله

کابلی ورق گل افتیمون هر یک هفت درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی

هر یک چار درم بالنگو گاوزبان هلیله امله اسطوخودوس بسفایج بیخ

مهک تخم کشوث شاهتره هر یک سه درم تربد دو درم مویز طایفی

ده درم

ده درم مجموع غیر از افتیمون در پنج رطل آب بجوشانند تا با دو رطل آید در وقت
فرو کردن افتیمون در خرقه کتان بندند و دران اندازند تا دو سه جوش
بزند پس ترنجبین پانزده درم خیارشنبر بیست درم دران حل
کنند **مطبوخ غاریقون** مسهل سودا و بلغم غلیظ باشد پوست هلیله زرد
ده درم پوست هلیله کابلی هلیله سیاه هر یک هفت درم هلیله امله هر یک
چهار درم آلو سیاه گاوزبان بالنگو غافث اسطوخودوس هر یک
سه درم بسفایج نیم کوفته دو درم غاریقون یک درم افتیمون ده درم
پوست هلیله سیاه و کابلی و تمر هندی هر یک ده درم هلیله امله غافث
گاوزبان بالنگو هر یک چهار درم آلو سیاه بیست عدد مویز طایفی
بیست درم سنا مکی هفت درم اسطوخودوس کمادریوس بسفایج
هر یک سه درم رازیانه قرنفل انیسون ساذج هر یک درمی تخم فرنجمشک
دو درم افتیمون هفت درم بجوشانند و صافی کنند غاریقون صبر
هر یک درمی ملح نفطی لاجورد هر یک دو دانگ شحم حنظل دانگی و نیم شکر
ده درم بر سر آن ریزند و بیاشامند **مطبوخ خیارشنبر** اخلاط رقیق
و صفرا را که حاد بود دفع کند پوست هلیله زرد هفت درم تمر هندی مویز
طایفی هر یک پانزده درم آلو سیاه عناب هر یک ده عدد ورق
گل پنج درم خیارشنبر پانزده درم **مطبوخ زوفا** ذات الجنب و اوجاع

صدر و سعال را مفید بود دسنا پنج درم عناب ده عدد سپستان
بیست عدد انجیر سفید ده عدد مویز طایفی پانزده درم پنج مهک سه درم
پرسیاوشان تخم خطمی زوفا هر یک چهار درم جو مقشر نیم کوفته شش درم
شکر ده درم **مطبوخ سورنجان** اخلاط محترقه و بلغم لزج دفع کند و اوجاع
مفاصل را مفید بود دسنا هفت درم پنج مهک سورنجان رونا هر یک
هر یک پنج درم تربد رازیانه تخم کاسنی بنفشه هر یک سه درم انجیر و عناب
هر یک ده عدد سپستان بیست عدد گلقند خیارشنبر ترنجبین هر یک ده درم
مطبوخی که حمیات محترقه و ذات الجنب را مفید بود دسنا مکی بنفشه هر یک پنج درم
نیلوفر چار درم عناب ده عدد سپستان بیست عدد تخم کاسنی و خیارزه
هر یک سه درم تخم خشخاش سپید ترنجبین هر یک پانزده درم **نقوع صبر** صداع
سودادی را مفید بود افسنتین ده درم صبر اسقوطری سه درم نیم کوفته
با سه رطل آب گرم در ظرفی کنند و روز در آفتاب می نهند و شب جای گرم و
بعد از سه روز صافی و بیست درم از آن با ده درم روغن بادام
نقوع هلیله مسهل صفرا بود و صداع گرم را مفید بود پوست هلیله زرد ده
درم آلو سیاه عناب هر یک بیست عدد سپستان عدد تمر هندی
بیست درم بنفشه تخم کاسنی تخم کاهو هر یک سه درم خیارشنبر ده درم
ترنجبین ده درم در سه رطل آب گرم شبان روز بخیسانند در رطلی از آن

باشامند **نقوع فواکه** مسهل صبر آلو و آلو سیاه کابلی هریک بیست عدد
عناب ده عدد تمر هندی بیست درم زرد آلو خشک سی درم ترنجبین و نبات
هریک ده درم در یک من آب خیسانند **نقوعی** که ادرار بول و طمث کند تخم
خربزه کوفته هفت درم تخم کرفس انیسون رازیانه هریک دو درم و نیم بکوبند
و با شش رطل آب در ظرفی کنند و سه روز در آفتاب بنهند و چهل درم از آن باشامند
آخر نقایا امراض حاده را مفید بود عروق را از فضول پاک کند آلو سیاه
سپستان هریک سی دانه مویز طائفی بیست درم تمر هندی سی درم
تخم کاسنی کشوث کشنیز همه نیمکوفته هریک سه درم در ظرفی کنند
و آب بدان ریزند و در آفتاب نهند بعد از سه روز چهل درم از آن با ده درم
نبات یا ترنجبین باشامند **باب دوازدهم** در حقنه ها **حقنه** که در امراض حاده
استعمال کنند انجیر ده عدد عناب بیست عدد سپستان سی عدد سنا
هفت درم جو نیمکوفته ده درم سبوس خشخاش هریک کفی بنفشه پنج درم
بکوبانند و صافی کنند و شکر سرخ ده درم در آن حل کنند و الکامه
و روغن بنفشه یا کنجد سه آثار ریزند و بکار برند **حقنه** که وجع پشت و قولنج
را مفید بود حلبه بزرک هریک ده درم عناب انجیر هریک ده عدد سپستان
بیست عدد خطمی خشک بابونه شبت هریک کفی نانخواه رازیانه
هریک سه درم در چهار رطل آب بجوشانند تا بثلث آید و صافی کنند

و بوره نیم درم و نمک یک درم و مقل نیم درم و عسل و روغن کنجد هر یک ده درم
با آن ضم کنند حقنه که برودت اعضاء سفلی را مفید بود مقل اشق
سکبینج هر یک پنج درم جاوشیر خند بیدستر هر یک درمی نانخواه
رازیانه تخم کرفس سیسالیوس هر یک دو درم حلبه خشک شبت
بابونه هر یک هفت درم در سه رطل آب بجوشانند تا بثلثی آید صاف کنند
و با روغن کنجد و روغن گاو و عسل هر یک ده درم بیامیزند و استعمال کنند
حقنه که حمیات حاده را مفید بود جو مقشر نیم کوفته خطمی بنفشه هر یک کفی
عناب ده عدد سپستان مویز طائفی هر یک بیست دانه روغن کنجد بنفشه
و ترنجبین هر یک ده درم نمک و بوره هر یک نیم درم حقنه که نقرس و مفاصل را
مفید بود شاهتره قیصوم زراوند بیخ کبر قنطوریون ورق سپندان
سعتر سورنجان حاشا هر یک ده درم شحم حنظل مازریون هر یک
نیم درم و روغن کنجد بیست درم حقنه که قولنج بلغمی را مفید بود خشک بابونه
اکلیل الملک شبت هر یک کفی حلبه حرمل هر یک هفت درم گندم
بیدانجیر خشک دانه مجموع نیم کوفته هر یک ده درم رازیانه تخم کرفس
هر یک درمی سوس خطمی قنطوریون هر یک پنج درم انجیر ده عدد
سداب سبز سلق هر یک دسته عسل روغن زنبق و خیری آب کامه
هر یک ده درم بوره ارمنی یک مثقال سکبینج یک درم جاوشیر نیم درم

حقنه

حقنه که سحج و قروح امعاء را مفید بود بیست کنار بلوط هر یک ده درم
کنار دانه مورد و ورق گل هر یک پنج درم ورق مورد دوازده درم بجوشانند
در آب لسان الحمل پانزده درم زرده تخم مرغ بنفشه بریان کرده ده درم با روغن
گل ده درم بر بندند و اقاقیا یک درم و نشاسته و کاغذ سوخته هر یک درمی از بیتین
بریان کرده و دم الاخوین هر یک پنج درم عصاره لحیة التیس پنج درم بکوبند
و با آن ضم کنند حقنه که قولنج ریحی را مفید بود شحم الحنظل یک درم قنطوریون
باریک پنج درم ورق سداب آب فودنه هر یک شش درم سعتر پنج درم بجوشانند
و صافی کنند و عسل ده درم و جند بیدستر و سکبینج جاوشیر هر یک
پنج درم با آن ضم کنند حقنه بابونه کشنیث هر یک ده درم سداب حسک دانه
نخال سبوس زیره بیدانجیر هر یک هفت درم سکبینج سه درم مقل جاوشیر درم
از تخم حنظل یک درم بوره پنج درم الکامه ده درم روغن زیت پانزده درم
حقنه که در امراض حاده استعمال کنند عناب ده دانه سپستان بیست عدد
بنفشه چهار درم الخبز ده عدد خطمی سبوس هر یک کفی بجوشانند و آب
چغندر سی درم روغن کنجد بیست درم الکامه ده درم با آن ضم کنند
و استعمال نمایند باب سیزدهم در شیافها شیافی که قولنج بگشاید قند سبز
نیم گاو بوره فتالحمار متساوی بکوبند و شیاف سازند آخر بوره ارمنی نمک
هندی شحم الحنظل متساوی بکوبند آخر ریاح غلیظه را مفید بود

زهر گاو بوره فقاح الحمار هر یکی دو درم بکوبند و در عقب که تقطیر کنند بکار برند

ترنجبین بخیدرم بوره ارمنی صابون خطمی نمک هندی هر یک دو درم بکوبند

و با شکر معقود لیپ سازند **اخر** در حمیات و امثال این چاره بکار دارند نمک هندی

بوره خطمی متساوی **اخر** زحیر و رفتن خون از مقعد باز دارد دم اخوین کندر

زعفران متساوی بکوبند و با گشنیز سرشته **اخر** مر اقاقیا بزر البنج صمغ عربی

برنج بریان کرده هر یکی درم بکوبند و با آب مورد لیپ سازند **فرزجه لادراز**

الطمث که حیض بگشاید دوا و جامع رحم را که از برودت بود نافع باشد کندر

مقل فرفیون هر یک دو درم جاوشیر اشق زعفران جندبیدستر هر یک درم

مصطکی میعه روغن سوسن و بابونه و غاریه مرغ و بط هر یک ... منه صمغها

بکوبند و به یکدار بند و باقی بکوبند و باهم بیامیزند و لعوقه بردارند **فرزجه**

که اختناق رحم را مفید بود پیه مرغ و بط زعفران سنبل حماما مصطکی هر یک

درمی روغن بلسان و سوسن هر یک ... درم شمع شصت درم **فرزجه**

که رفتن خون را مفید بود مر اقاقیا هر یکی دو درم گلنار صدف سوخته

شب یمانی کندر قرطاس سوخته زعفران هر یکی ... افیون نیم درم بکوبند

و با آب مورد سرشته و بردارند **اخر** مر اقاقیا ریوند لادن زعفران کافور گل ارمنی

متساوی بکوبند و با لسان الحمل بیامیزند **فرزجه** که دم طمث باز دارد

گل پوست انار مورد عود پوست طلع بکوبند و با عصاره لحیة التیس

استعمال کنند

استعمال کنند فرزجه که ضعف رحم را مفید بود حب بلبسان روغن نارون
هر یک سه درم قرنفل جوز بوا کتان سوخته هر یک درمی زیره دو درم جند
بیدستر نیم درم فرزجه که رباح را مفید بود تخم شبت و کرفس و سداب قیط
سنکبینج مصطکی زیره مرحا ما قسط میعه سایله سنبل علک البطم انا طالیق
جند بیدستر متساوی بکوبند و با روغن شبت و بابونه استعمال کنند
فرزجه که دم طمث باز دارد شب یمانی نیم درم افیون بزر البنج هر یک دا
اخر مرداسنج گلنار زاج طین مختوم وارمنی هر سه بکوبند و بروغن بنفشه بسازند
و بردارند فرزجه که فرج را گرم دارد کرم دانه بکوبند و بروغن زنبق بیامیزند
و بردارند اخر که فرج را تنگ و خوشبوی کند سک زعفران در شراب
بجوشانند و خرقهای کتان دران اندازند تا فرج ان آب بخود جیند و خشک
شود ان را پاره پاره کنند و بوقت حاجت پاره ازان بردارند پیش
از جماع فرزجه که رطوبت را دور کند و فرج را تنگ کرداند عفاج اذخر یکدرم
باز دو درم بکوبند و خرقه اشراب تر کنند و بدان بیالایند و خشک
کنند و پاره ازان بکار برند فرزجه که رطوبت فرج باز دارد ماز و تخم
حماض هر یک دو درم سرمه خبث الحدید یک نیم درم بکوبند و جفت
و گلنار بجوشانند و خرقه بدان تر کنند و بدین ادویه بیالایند و استعمال
کنند باب چهاردهم در روغنها از انجمله روغن ناروین منافع بسیار دارد

وجمیع اوجاع و امراض بارده را مفید بود و شراب و ضماد آن اوجاع اندرونی را
نافع بود و اختناق رحم بدان و اوجاع رحم را و در احلیل چکانند کلیه و مثانه را
صفت آن قصب الذریره و ورق غار و سعد و عود و بلسان و ساذج و اذخر و آس
اصل مورد فردما نامرزنجوش هر یکی بیست درم بکوبند و در رویکی کنند
با شراب و آب چندانکه بر سر آن بایستد و پنج رطل روغن کنجد بدان بریزند
و با آتش نرم بجوشانند و صافی کنند و سنبل رومی و قرنفل و میعه
نیم کوفته کنند و با شراب و این روغن صافی بجوشانند و صافی کنند
و روغن بلسان شصت درم با آن ضم کنند و می جوشانند تا آب
برود و روغن بماند روغن قسط مقوی عصب باشد و اوجاع بارده را مفید بود
قسط قرفه اشنه ایرسا میعه ساذج هر یک ده درم مر پنج درم مجموع نیم کوفته
شبی در سرکه بخیسانند و در پنج رطل آب بجوشانند تا به نیمه آید یک
رطل روغن کنجد بر سر آن ریزند و بجوشانند تا روغن بماند اخر قسط ده درم
و قیه سلیخه شش درم ورق ماخو صد درم نیم کوفته شبی در شراب رطلی
و نیم بخیسانند و رطلی و نیم روغن کنجد بر سر آن کنند و بجوشانند تا شراب
برود و روغن بماند پس صافی کنند روغن مورد موی را برویاند و قوی
کند ورق مورد تازه دوازده من بکوبند و در ده من آب بخیسانند
و بجوشانند و روغن کنجد دو من و نیم بر آن ریزند و بجوشانند تا روغن

باقی بماند

باقی بماند **روغن بابونه** بشویند و در سایه خشک کنند و یک رطل از آن
در ده رطل روغن کنجد اندازند و در آفتاب نهند و روغن افسنتین همچنین
گیرند **اُخر** بابونه تر یا خشک یک من در چهار من آب بجوشانند تا یک من
بماند و صافی کنند و با یک من روغن کنجد بجوشانند **روغن گل** ورق گل تازه یک من
بادام مقشر یا کنجد مقشر در کیسه کنند و در زیر وی اوراق نهند تا ورق گل خشک شود
آنگاه بادام را روغن بگیرند و این را روغن گل بادام گویند و بعضی رطلی ورق گل
بدست بمالند و با یک من روغن بنفشه در شیشه کنند و در آفتاب نهند
روغن بنفشه تازه یک من با بادام چنانکه گفته شد سازند و روغن نیلوفر
و نرگس و شقایق همچنین گیرند **روغن کدو** کدو را پوست بخراشند و مغز
آن بدر کنند و بکوبند و آب آن بگیرند و چهار من از آن آب در یک من
روغن کنجد بجوشانند **روغن مصطکی** ضعف و اورام معده را مفید بود و صلابت
نرم کند یک رطل مصطکی رومی در سه رطل روغن کنجد و شش من آب
بجوشانند تا آب برود و روغن بماند و بهتر آنست که مصطکی بکوبند و بار دیگر
بجوشانند تا گداخته شود **روغن آمله** تقویت مو بشوید و بشعر کند آمله گوشت
برنج صنوبر مساوی بکوفته در آب بجوشانند و صافی کنند آنگاه با روغن کنجد
بجوشانند و در ظرفی کنند و هفته در آب نهند **روغن غار** داء الثعلب
و اوجاع بارده را مفید بود ورق حب غار در روغن شیر بجوشانند و در ظرفی

کنند و هفته در آب نهند روغن خشک عسر بول و درد گرده را مفید بود
زنجبیل چهار درم خشک ده درم در رطلی آب بجوشانند تا با نیمه آید و رطلی روغن
کنجد بر آن ریزند و میجوشانند تا آب برود و روغن بماند و از آن روغن
در احلیل بچکانند روغن زنبق امراض بارده را مفید بود گل زنبق
با روغن کنجد در شیشه کنند و در آفتاب نهند روغن یاسمین و خیری و اذخر
همچنین گیرند روغن سوسن اورام را بتحلیل برد و صلابات نرم کند
بلیلج قسط حب البان مصطکی هر یک ده درم قرنفل قرفه هر یک یکدرم
زعفران سه درم نیکوفته با سی عدد گل سوسن آسمانگون ورق
کرده در روغن کنجد رطلی بجوشانند و در ظرفی کنند و در سایه نهند و بعد از
ده روز استعمال کنند روغن سداب برودت کلیه و مثانه و رحم و امعا
اعصاب و ریاح را مفید بود نیم من ورق سداب در چهار من روغن کنجد
و چهار من آب بجوشانند تا روغن باقی ماند روغن مرزنجوش همچنین کنند
روغنی که موی سطبر و دراز کند سادج هماماز و قسط هر یک سه درم
لادن یک درم زعفران یکدرم نیکوفته در رطلی آب بجوشانند تا با نیمه آید
صافی کنند و با نیم رطل روغن زیت بجوشانند اخر دانه مورد تخم
کرفس برگ مورد تخم حنظل گل شقایق پوست جوز تر لادن برشیاوشان
مشاوی بکوبند چنانکه گفته شد روغنی که بواسیر و امراض بارده را

مفید بود

مفید بود بنفل ده درم انتق جاوشیر سکبینج حب بلسان مغز بادام تلخ
هر یک نیم درم نیم کوفته در چهار رطل آب بجوشانند تا باز رطلی آید و با
رطلی روغن کنجد بجوشانند تا آب برود باب پانزدهم در سعوطات و عطوسات
و غرغره و شنوشات سعوطی که سر و دماغ گرم را مفید بود آب کاهو و روغن
بنفشه یا نیلوفر و شیر زنان متساوی با هم بیامیزند و در بینی کشند آخر صداع
گرم را مفید بود طباشیر دو درم نشاسته کافور هر یک نیم درم بکوبند
و با روغن بنفشه بر کشند آخر صداع بارد و لقوه را مفید بود صبر شونیز بوره
متساوی بکوبند آخر جذام را مفید بود دار فلفل ماميران شیطرج هر یک درم
مشک طرامشیع بنکشت هر یک سه درم بکوبند و با روغن کنجد بر کشند
عطوسی که لقوه و فالج را مفید بود شحم حنظل فلفل اسطوخودوس [illegible]
جند بید ستر کندش متساوی بکوبند و در خرقه تنک بندند و بویند
آخر شونیز بوره جند بید ستر شحم حنظل هر یک درمی کندش صبر
هر یک دو درم مرزنجوش سه درم فلفل زنجبیل عاقرقرحا بوره کونور
صبر دارچینی مرزنجوش هر یک ده درم خربق سفید جند بید ستر متساوی
بکوبند آخر سباات و صداع را مفید بود خربق سیاه مرزنجوش
هر یک ده درم اشنان خردل کندش شونیز تخم گل هر یک نیم درم
مشک دانگی فلفل دار فلفل هر یک سه درم غرغره که فضلات از دماغ

فرو آرد عاقرقرحا زنجبیل دارفلفل هر یک ده درم خردل فلفل هر یک چهار درم
انار دانه پنج درم بکوبند و با سکنجبین عسلی بیامیزند و بدان غرغره کنند غرغره
که خناق و بحه را مفید بود عدس مقشر کفی و عناب ده عدد در دو باه تر یکدرم
بجوشانند و با ده درم آب گشنیز بیامیزند و رب توت ده درم دران
حل کنند غرغره که سقوط اللهات و اوجاع حلق را مفید بود شبت بندق
گل عصاره لحیة التیس در ماء العسل بجوشانند و بدان غرغره کنند
مضمضه که قلاع را مفید بود گشنیز خشک عدس هر یک دو درم طباشیر
یکدرم بکوبند و با آب گشنیز بیامیزند و بدان مضمضه کنند مضمضه که عفونت
لثه و دهن را مفید بود شب یمانی مازو هر یک دو درم تخم گل چهار درم
زرنیخ یکدرم بکوبند و با ماء العسل بیامیزند مضمضه که ثقل زبان را مفید بود زنجبیل
عاقرقرحا فلفل خردل متساوی بکوبند و با ماء العسل بیامیزند مضمضه که
درد دندان را مفید بود ورق غار یا حب غار در سرکه بجوشانند
و بدان مضمضه کنند سنونی که دندان را از چرک پاک کند شاخ گاو کوهی
سوخته زبد البحر هر یک پنج درم نوشادر اذخر مصطکی هر یک دو درم و نیم
شادنه یکدرم عاقرقرحا سه درم بکوبند و بمسواک در دندان مالند سنونی
که دندان سیاه شده را پاک کند قنبیل ده درم فلفل چهار درم حماما سه درم
ساذج دو درم مازوی سوخته زراوند مدحرج باریک چهار درم نمک اندرانی

سوخته زرد

سوخته سه درم بکوبند سنونی که بوی دهان را خوش کند و لثه سخت گرداند

و دندان پاک کند شاخ چوب رز جو نیم سوخته ملح اندرانی زبد البحر هر یک

ده درم عاقرقرحا کبابه تره کزمازج هر یک نیم درم شب یمانی دو درم قرنفل اکلیل درم

سماق چهار درم سنونی که لثه را سخت گرداند و رطوبت آن را زایل کند

گلنار فودنه نمک سوخته هر یک ده درم نوشادر دو درم مورد سه درم مازو

یک درم سنونی که قروح لثه و سیلان خون از آن باز دارد ذریره کزمازج

هر یک سه درم لحیة التیس طین مختوم ابهل هر یک دو درم دار چینی نیم درم

اخر فودنه ده درم شب یمانی نیم درم سنونی که متحرک را سخت کند شاخ گاو کوهی

ده درم نمک سوخته نیم درم زعفران سنبل مصطکی سداب هر یک دو درم سماق

گلنار هر یک درمی سنونی که بن دندان سخت کند تخم عود کزمازج بوره زبد البحر

زبد البحر متساوی سنونی که درد دندان را که از برودت بود مفید بود دار فلفل ده

درم بوره ارمنی هشت درم عاقرقرحا مویزج زنجبیل هر یک چهار درم اخر

سیر شونیز هر یک دو درم نمک هندی یک درم بکوبند و بر بن دندان نهند

اخر مویزج پنج شبت قسط دوائی که قلع اسنان کند شب یمانی و مر

متساوی بکوبند و بر بن دندان نهند چنانکه بدندانهای دیگر نرسد و زبانی

صبر کنند که بر آید اخر بیشتر در اطراف دندان فرو برند و زاج و مازو

و مویزج و شب یمانی و دار فلفل بستانند و بشمع و قطران بسرشند

وبدندان نهند اخر عاقرقرحا در سرکه خیسانند چهل روز و بعد از ان بسایند و بیشتر
در حوالی دندان فرو برند و این دوا بنهند باب شانزدهم در اطلیه و ضمادات
و نطولات طلائی که کلف و نمش را مفید بود و پوست بیضه استان با
خربوزه پرورده ارد جو بیخ نی پوست عدس ارد باقلی قوفل زبد البحر بلیران
نخود کرسنه تخم خربوزه هر یک چهار درم قسط بادام تلخ ارسا حب نسلق
زبد البحر زراوند مدحرج هر یک سه درم فلفل تخم ترب کندش هر یک درمی سرگین
کنجشک انزروت هر یک درمی و نیم بکوبند و باب سبوس بسرشند طلائی که
بهق سفید را مفید بود زرنیخ ده درم کندش شیطرج هر یک سه درم بکوبند
و بروغن زیت بسرشند طلائی که برص را ببرد شیطرج خربق سیاه تو
بیخ کبر تخم ترب روناس خردل متساوی بکوبند و باسرکه و آب مورد طلا کنند
طلائی که بهق سیاه و سفید را مفید بود کندش خربق سفید مویزج شونیز
هر یک ده درم شقایق بیست درم روناس شیطرج خردل بازریون تخم ترب
تخم حنظل هر یک هفت درم بکوبند و بسرکه بسرشند طلائی که جرب را
مفید بود کبریت عاقرقرحا مرداسنج جرک نقره زرنیخ زرد و زهره متساوی
بکوبند و زیبق در زیت بکشند و همه با هم بیامیزند و طلا کنند در آفتاب
و شش ساعت رها کنند پس باب اشنان بشویند طلائی که جرب و
قوبا را مفید بود زرنیخ اقلیمیا زرد صبر مر اقاقیا حضض سعد شیاف مامیثا

الفرزان

زعفران گل ارمنی بکوبند و باب کشنیز تر سرشته **ضماد دیگر** اورام حاده کبد را
مفید بود صندلین بابونه اکلیل الملک هر یک سه درم ورق گل خوفل بنفشه از هر
یک چهار درم بکوبند و بروغن گل سرشته و بدان بنهند **ضماد دیگر** ضعف کبد و
استسقا را مفید بود سنبل مصطکی فستق حصص قرنفل از هر ده لادن
هر یک دو درم عود چهار درم بکوبند و شمع ده درم بگدازند و ادویه بدان
سرشته **ضماد دیگر** جراحت قلب و کبد را ساکن کند شمع سفید سی درم روغن گل
و بنفشه هر یک بیست درم با هم بگدازند و در هاون کنند و با گلاب و آب کشنیز و
لسان الثور و خل ممزوج کنند و بدان موضع نهند **ضماد دیگر** صلابت
طحال را مفید بود مقل ازرق بیست درم اشق ده درم با قلا ترمس کرسنه
نخود اکلیل الملک حلبه بزرک بابونه سنبل هر یک پنج درم بکوبند و رطلی از خل خمر
بدر سرکه خیسانند تا حل شود و این ادویه بدان سرشته و اندکی
روغن بابونه با آن ضم کنند و طلا کنند و اگر زنبق و خل خمر بگدازند و طلا
کنند مفید بود **اخر** الخیار سیاه پنجاه عدد در سرکه خیسانند و قسط سه درم
و بادام تلخ ده درم و پنج کرسنه سه درم بکوبند با روغن خیری و آن سرکه
سرشته و در حال بر معده طلا کنند و ساعتی بگذارند **ضماد دیگر**
نقرس و اوجاع مفاصل را مفید بود بنفشه صندل سفید مغاث و خطمی بکوارد جو
سورنجان بتساوی بکوبند و با روغن کنجد و سفیده بیضه و سرکه سرشته

ضماد سلمونه اگر بشکم معده بنهند قی آرد و اگر بزیر ناف بنهند اسهال و اگر بر زهار نهند ادرار بول کند صفت آن برنج کابلی و فقاع اطمار هر یک ۳ درم خربق سفید مرداسنگ هر یک چار درم نیم زنجدرم وردی زیت ده درم شمع پنجدرم باهم بیامیزند و استعمال کنند ضماد دیگه کسر و خلع را مفید بود کمواستین گل ارمنی هر یک بیست درم خطمی هر یک ده درم اقاقیا پنجدرم بکوبند و بآب مورد بسرشند اخر ماش بیست درم لادن و گل ارمنی هر یک ده درم زعفران سه درم بکوبند و باب کرو سرکه و گلاب بسرشند ضماد دیگه پستان را چون خود بگذارد بزرگ نشود آرد جو و دع سوخته متساوی بکوبند و بسرکه بسرشند و بهم ۳ روز بیاپی طلا کنند ضماد دیگه شیر از پستان کم کند دردی سرکه اکلیل الملک آرد باقلی باب فودنه بسرشند ضماد دیگه ورم پستان را مفید بود باقلا جو حلبه خطمی کعک هر یک ده درم زعفران پنجدرم بکوبند و سفیده تخم مرغ بسرشند ضماد دیگه سعفه را مفید زنجاری اشق زراوند مقل خردل زاج متساوی بکوبند و با روغن گندم و سرکه و عسل بسرشند ضماد دیگه سعفه مزمنه را مفید بود نمک سوخته کبریت مازو زرد چوب مرداسنگ زراوند

نطولی که سهر و زکام گرم را مفید بود بنفشه تخم کاهو هر یک پنجدرم نیلوفر پوست خشخاش ورق گل بابونه هر یک کفی بجوشانند و سر بدان فرو آرند و بر سر ریزند

نطولی

نطولی که صداع بارد را مفید بود بابونه اکلیل الملک مرزنجوش شبت هر یک
چار درم اخر مالنخولیا را مفید بود بنفشه نیلوفر خطمی ورق بید ورق کاهو خبازی
روباه هر یک تخم خشخاش گل سفید بابونه هر یک پنج درم سپستان بیست عدد
بجوشانند و بر سر بخار ان بدارند و آب باقی آن بمقدار ده درم روغن بنفشه
بر سر ریزند نطولی که صداع ریحی را مفید بود بابونه اکلیل الملک تخم کرفس رازیانه
زیره سعتر مرزنجوش شبت بمقدار متساوی بجوشانند نطولی که قولنج
و عسر بول و ریاح بارده را نافع بود خشک بابونه اکلیل الملک شبت حلبه
روباه تربک رازیانه سبوس بنفشه پوست خشخاش هر یک کفی
بجوشانند و در ان نشینند باب هفدهم در ادویه عین عزیزی ابتدا
نزول و انتشار و ضعف بصر و سلاق و غشاوه را مفید بود و مقوی بصر
باشد و رطوبت عین را زایل کند توتیای هندی توبال مس سوخته لولو ناسفته
لکبد سادج اقلیمیا زر صبر سقوطری سرطان بحری زعفران سنبل هر یک
دو درم نشاسته دنج معسول شش درم فلفل سفید دار فلفل نوشادر هر یک
درمی و نیم مشک دانگی کافور نیم دانگ از نسخه اخری اقلیمیاء زر صبر سقوطری
فلفل سفید دار فلفل نوشادر هر یک درمی و نیم مشک دانگی کافور
نیم دانگ اخر اقلیمیا زر توتیا مس سوخته توبال مس نشاسته دنج معسول
هر یک درمی و نیم مشک دانگی باسلیقون کبیر روشنائی جرب و سبل

وظفره و دمعه و حکه علاج را مفید بود و اقلیمیا زر و اقلیمیا نقره زبد البحر هر یک
ده درم مس سوخته باریده درم قرنفل دار فلفل جند بیدستر سنبل انزروت هر یک
اسفیداج سباذج هندی نمک اندرانی هر یک دو درم قرنفل یک درم صبر اسقوطری
پنج درم اشنه نمک هندی هر یک سه درم مامیران توتیا زرد زرد چوبه هر یک
سه درم توبال هلیله زرد چهار درم نمک طعامی بیست و دو مثقال عصاره مامیثا
پنج درم نمک سحق کنند تا همچون غبار شود باسلیقون صغیر اقلیمیا زر زبد البحر هر یک
ده درم مس سوخته پنج درم اسفیداج نمک اندرانی توتیا در حده فلفل هر یک دو درم
قرنفل اشنه هر یک درمی روشنائی سبل و ظفره و جرب و بیاض و ظلمت و دمعه
و غشاوه را مفید بود و شادنه مغسول مس سوخته اقلیمیا فضه نمک هندی بوره ارمنی
زنجار دار فلفل هر یک چهار درم فلفل سفید و سیاه زبد البحر هر یک هشت درم صبر
سنبل قرنفل هر یک درمی اخضر مس سوخته شادنج هر یک پنج درم فلفل دار فلفل
زعفران تخم حنظل هر یک نیم درم زنجار صبر بوره ارمنی هر یک درمی اقلیمیا زر ده درم
کحل زعفران تاریکی و خاریدن و آب رفتن چشم را مفید بود زعفران سنبل هر یک
دو درم فلفل دانگی و نیم دار فلفل توتیا در نیم درم مامیران سه درم کحل الجواهر مقوی
بصر بود داهند هفت درم مارقشیشا پنج درم اقلیمیا زر ذهب مغسول بسد لولو
ناسفته هر یک سه درم زعفران بنداد شادنه دو درم کحل [illegible]
تقویت علاج کند و تیره برد باید هر یک [illegible] مارقشیشا چهار و نیم جو

لولو دانگی و نیم

خون لولو دانکی و نیم **کحل بنفسجی** ظلمت و حکه و دمعه را مفید بود شادنه دو درم

سیاه‌وشان قاقله مشک هر یک دانکی مس سوخته بازو هر یک درمی

ساذج دو دانگ سنبل دارفلفل هر یک نیم درم کافور نیم دانگ **کحل توتیا**

بیاض را زایل کند زبد البحر اقلیمیا ذهب سرکین سوسمار مرجان مارقشیشا

سرطان بحری هر یک چهار دانگ اثمد پنج درم شادنه لولو [illegible] اسفنه [illegible] نیم درم

توتیای هندی سه درم زنجار نوشادر فلفل دارفلفل سنبل [illegible] قرنفل هر یک دانگی

و نیم مامیران نمک هندی هر یک دو دانگ **کحل عنبر** جرب و قروح را مفید بود

توتیا سه درم اثمد سه درم توبال مس یکدرم و نیم شیح سوخته لولو اقلیمیا

زر و نقره هر یک درمی **کحل رمادی** مقوی بصر و نافع رطوبت بعد وجع

و سبل را نافع اثمد توتیای هندی توبال مس شیح سوخته هر یک چهار درم

مامیران یک درم **کحل** که سبل را مفید بود پوست هلیله زرد زنجبیل هر یک

پنجدرم فلفل سفید دو درم نوشادر یکدرم شادنه مغسول ده درم **برود** حصرم

جرب و سبل و سلاق و دمعه را مفید توتیای کرمانی پوست هلیله زرد هر یک

پنجدرم زنجبیل دارفلفل املج مامیران هر یک دو درم نیکو بکوبند و با آب غوره

هفت روز بپرورند بعد از آن خشک کنند و بسایند **اخر** توتیا زرد جوشیده هر یک

ده درم هلیله زرد زنجبیل هر یک دو درم و نیم نمک هندی یکدرم **برودی** که حرارت

عین را ساکن کند اقلیمیا ذهب چهار درم توتیای هندی سه درم هر یک

پنج درم بسایند و بگلاب و خل خمر بسرشند و در خرقه کنند و میشویند و بمالند
بعد از ان خشک کنند و با دو دانگ کافور سحق کنند برودی که رمد را مفید بود
شادنج هندی سوخته افیون نشاسته هر یک هفت درم صمغ عربی
سی درم اقلیمیا چهل درم اسفیداج شصت درم بسایند برود اسود اوجاع چشم را
مفید بود افیون نیم درم کافور دو درم مشک یک درم زعفران دو دانگ مر
پنج درم مس سوخته درمی اقلیمیا ذهب پنج درم صمغ عربی چهل درم توتیای هندی
فاقله مرقشیثا هر یک درمی سرب سوخته بیست درم نبات دو دانگ حضض
ممیثه گلنار و شادنج هر یک دانگی برودی کافور توتیای کرمانی مغسول پنج درم کافور
دو حبه برودی که بیاض و رمد را مفید بود اقلیمیا شانزده درم اسفیداج دوازده
درم افیون کثیرا صمغ عربی نشاسته هر یک دو درم انزروت ثلث درم ذرور
صغیر و کبیر اوجاع جفن را که از رطوبت باشد انزروت بشیر خر پرورده
پنج درم مامیثا دو درم صبر تخم گل زعفران هر یک نیم درم افیون چهار دانگ
ذرور ابیض رمد حدیث را مفید بود انزروت پنج درم نشاسته دو درم نبات
صمغ عربی هر یک درمی ذرور اصغر صغیر رمد صبیان و ریاح و درد و وسخ را مفید
بود انزروت پرورده درم شیاف مامیثا دو درم نشاسته چار درم
ذرور اصغر کبیر سه درم باهم بسایند ضروری که رمد کهنه را مفید بود
اسفیداج اقلیمیا فضه هر یک ده درم شادنه مس سوخته هر یک سه درم

ونیم کتیرا شش درم سبند روبج هریک دو درم صمغ عربی چهار درم
افیون نیم درم لولو زبد البحر نبات نشاسته هریک چهار درم ذروری
که ظلمت و دمعه و حکه را مفید بود اسب رازیانه پنج درم فلفل زهره زهره کلنگ
ذکر وحش و کبک هریک سه درم مشک قوی هریک نیم درم مثقالی
بسایند و در آب رازیانه پرورده کنند تا خشک شود پس سحق کنند
ملکایا مدر را مفید بود انزروت پرورده نشاسته نبات متساوی
بسایند اکسیران قروح عین را مفید بود شادنه مغسول شیخ سوخته هریک
ده درم پوست بیضه شتر مرغ شسته پنج درم ذروری که بیاض را مفید بود
سرطان نحری اقلیمیا ذهب سرگین سوسمار شیخ سوخته زبد البحر متساوی
الاجزا بسایند شیاف قیصر ظفره را مفید بود شادنه دوازده درم صمغ عربی
مس سوخته هریک هشت درم افیون دو درم ونیم بکوبند وبسایند
وبالاب رازیانه بسرشند و شیاف بسازند و در سایه خشک کنند
وبوقت حاجت بسنگی بمالند و در چشم کشند شیاف دینارجون
وجع و حرارت و ظفره را مفید بود اقلیمیا ذهب اسفیداج هریک ده درم
کتیرا مرزنگ پنج درم سبند لولو خون سیاوشان هریک چهار درم
مس سوخته زعفران نشاسته هریک دو درم زرد چوبه یک درم زرنیخ
سرخ نبات افیون اقاقیا هریک نیم درم بکوبند وباب بسرشند

و شیاف سازند شیاف نزارت ظلمت و ضعف عین را مفید بود انزروت صبر
زعفران هر یک دو درم زهره کفتار زهره کبک روغن بلسان هر یک درمی بسایند و باب
سداب شیاف سازند آخر زهره عقاب و باشه و زهره باه و خروس و سباط مبادی نزول
و باب رازیانج بسرشتند شیاف برنج ظفره و سبل و بیاض را مفید بود و کحل زنجار حب
هر یک درمی و نیم اقلیمیا دو درم اشق سکبینج دار فلفل هر یک نیم درم اشق را بشاید و
باقی بکوبند و بدان بسرشتند شیاف اسود وجع و سبل را مفید بود اسفیداج
چهار درم صمغ عربی کثیرا هر یک درمی اقاقیا مغسول نیم درم سنبل افیون هر یک چهار
دانگ مر نیم درم شیاف که درم عین و رمد و دمعه را نافع بود و خرقه و سبل را مفید
بود اقلیمیا ذهب اسفیداج افیون مس سوخته صمغ عربی هر یک چهار درم خون شتر بسته
هر یک درمی و نیم اقاقیا مغسول بیست و چهار درم بکوبند و باب رز و باه نرنگ
بسرشتند شیاف ابیض حرقت و ابتداء رمد را مفید بود و صمغ نشاسته کثیرا هر یک
دو درم اقلیمیا فضه درمی اسفیداج شش درم بکوبند و با سفیده تخم مرغ بسرشتند شیاف
احمر رمد را مفید بود و نشاسته مغسول شش درم مس سوخته چهار درم لبد لولو مرجان هر یک
دو درم صمغ عربی نشاسته کثیرا هر یک نیم درم خون سیاوشان زعفران هر یک نیم درم
صمغ بکوشانند و باقی بسایند و بدان بسرشتند آخر جرب و سلاق و سبل
و ... خارجی را نافع بود شادنج شسته ده درم قلقطار سوخته هشت درم
شب یمانی دو درم مس سوخته چهار درم بسایند و با شراب بسرشتند شیاف ابیض

باقی ذرایل کند

باقی را کبد زنجار درمی و نیم اسفیداج اشق نشاسته صمغ عربی هر یک دو درم
بکوبند و باب بیداران بسرشند **آخر** جرب و سبل باقی دانار فروج و غبار را
سفید بود اقلیمیا فضه افیون هر یک دو درمی اسفیداج صمغ عربی زنجار اشق
بکوشانند وادو به کوفته بدان بسرشند **شیاف آذر نهر** عنبا ده و ابتدا
آن را سفید بود انزروت شیاف ما میثا هر یک هشت درم توتیا ارمنی نعل
سفید هر یک چهار درم زرنیخ دو درم زعفران درمی و نیم **آخر** غشاوه و سلاق
سفید بود و مژه بروباید مقوی البصر باشد اقلیمیا ذهب اقاقیا هر یک درم روسنج
دو درم افیون هر یک نیم درم صمغ عربی و زنجار هر یک چهار درم اثمد یکدرم
شیافی که در ابتدا رمد سفید بود و وجع سیاکن کند شیاف ما میثا هفت درم
زعفران افیون حضض صمغ عربی هر یک دو درم کثیرا انزروت هر یک چهار درم
جند بید ستر درمی بسایند و به آب بسرشند **باب سیزدهم در مراهم با وزن**
مرهم دیاخلیون خنازیر و اورام صلبه را تحلیل کند مرداسنج ده درم لثابت
و ابهل بیست درم روغن زیت بجوشانند لعاب حلبه و بزر کتان و خطمی
هر یک بیست درم در سر آن ریزند و بجوشانند تا غلیظه شود پس
فرو گیرند و بر هم زنند تا آن را متانتی حاصل شود **مرهم کافور** گوشت بر ویاند
در تیش را خشک کند شمع سفید و اسفیداج هر یک دو درم روغن گل چهار درم
کافور دانگی سفیدی تخم مرغ درمی بیامیزند **مرهم باسلیقون** گوشت بر ویاند

زفت را اسنج شمع هر یک پنج درم روغن کنجد یا زیت ده درم مرهم زنجفر خنازیر و سرطان را

مفید بود مرداسنگ پنج درم قنه اشق هر یک دو درم علک البطم شش درم

شمع ده درم زنجار چهار درم با زیت یا روغن کنجد مرهم سازند مرهم آبار فروح را

خشک کند و گوشت بر وباید مرداسنگ ده درم با زیت چهل درم بسایند و در هاون

با دو درم زر ذخوبه بسایند و با آن ضم کنند و بنهند مرهم زنجار گوشت

زایده زایل کند و قرحه خشک گرداند علک البطم راتینج هر یک پنج درم زنجار دو

درم با روغن زیت بیامیزند مرهم نوره آکله و حرقت آتش را مفید بود آهک نشوید

و با روغن زیت بیامیزند اخرا آهک شسته چهل درم تخم چغندر و کرب و شمع هر یک

سی درم روغن گل نیم رطل مرهم اسل اورام صلبه و خنازیر و سرطان و طاعون

مفید بود شمع راتینج مقل ازرق مرداسنج هر یک چهار درم جاوشیر زنجار قنه

هر یک ده درم اشق هفت درم زراوند طویل شیعه هر یک سه درم انجره کوفتنی

بایند بکوبند و باقی بزیت بگدازند مرهم اسفیداج گوشت بر وباید شمع ده درم

روغن گل پنج درم بگدازند و اسفیداج ده درم با آن بیامیزند مرهم قلقطار قروح

مزمنه و سرطان و اورام جاسیه را مفید بود پیه خوک و زیت هر یک رطلی

مرداسنج نیم رطل قلقطار چهل درم با هم بسایند مرهم شادنج تبخیر و مفاصل

و قروح فرج و قضیب را مفید بود در روغن گل و بنفشه هر یک بیست درم شمع

شش درم اسفیداج عصاره لحیة التیس شادنه مغسول کل ارمنی هر یک

افیون مصری تقریبا

افیون مصری نیم درم مرهمی که گوشت برویاند قروح رطبه را خشک کند
مرداسنگ شش درم گلنار زروسنج سرمه زرد چوبه خون سیاوشان
شیح سوخته شب یمانی اقلیمیا فضه هر یک درمی یک شمع و زیت هم
بسازند آخر مرداسنگ ده درم بسایند و باسی زیت بجوشانند
لیس کند روقنه و انزروت و خون سیاوشان و زفت هر یک دو درم بسایند
سنگ
و باهم بیامیزند مرهمی که احراق و قروح معده و گزیدن دواب را مفید بود مرداسنگ
یکدرم اسفیداج نیم درم بسایند و با شمع و روغن گل بیامیزند و چون از آتش فرو گیرند
سفیده تخم مرغ با آن بیامیزند و بربندند مرهمی که لواسیر را مفید بود شمع سفید
و کوهان شتر گداخته هر یک نیم درم زفت رومی دو درم قطر اسلیون
درمی آب کند باده درم مرهمی که حرقت آتش را مفید بود خبث النقره
اسفیداج قیموتیا سنگ بسته بوره مغسول روغن گل سفیده بیضه باهم بیامیزند
و بربندند مرهمی که گوشت زاید ببرد و دوا در او منفجر گرداند و لیق صمغی بود دز آب حنا شنند
و باهم چندان صابون در هاون بسایند و با ربع آن زرد چوبه بیامیزند دیگ
بر دیگ دوای اکال بود و عفونت و اکله و گوشت زاید مرا زایل کند زرنیخ
سرخ و زرد هر یک شش درم هر دو دو درم آهک آب نزده پانزده درم زنجار یک
درم بسایند و با خل خمر سرشته و قرص بسازند و خشک کنند ذرور که گوشت
زاید بخورد آهک آب نارسیده ده درم زرنیخ سرخ و زرد قلقطار هر یک

دو درم کندر اقلیمیا فضه مرتک سفید هر یک سه درم بسایند و نگه دارند ذروری
اهک پنجدرم زاج دو درم قلقطار توبال مس مرداسنگ خبث رصاص هر یک مثقالی
ذروری که بواسیر و قروح را مفید بود انزروت دم الاخوین مساوی بکوبند
ذروری که گوشت برویاند و قروح خشک گرداند صبر ده درم کندر کلنار هر یک
پنجدرم ذروری که چون بردارد و جراحت خشک کند انزروت دم الاخوین
زنگار راتینج اشق مساوی اخر صبر کلنار مرماز ورزد چوبه باب نوزدهم در حلاوی
و سمنات حلوای که دماغ را قوت دهد و فربه گرداند و باه را مفید بود
قند یک من چهاریکی آب در دیگ کنند و بجوشانند تا منعقد گردد پس بردارند
و یک ربعیه بادام مقشر کوفته دران ریزند و بزنند و بر سر تخته پهن کنند تا حاجت شود
که گرده و معده را تقویت کند رطلی زرد سفید با یک من روغن گاو بریان کنند
و سه رطل عسل و بیست درم کلاب و یک درم زعفران در رطلی آب با هم بیامیزند
و بر آن ریزند پس خشخاش و مغز پسته دران ریزند و فرو گیرند اخر آرد آمیخته
یک من در سه رطل آب و ده درم کلاب و یک رطل روغن کنجد بجوشانند پس
دو من قند بر آن ریزند و بیامیزند عصیده مقوی باه بود خرما خرنوب دانه بیرون
کرده دو من با دو من آب بجوشانند تا حل شود پس فرو گیرند و بسیار بمالند
و بپالایند و با رطلی قند و رطلی عسل و یک درم زعفران بجوشانند و کعک
خرد کرده پخته آنقدر که باید دران ریزند و با یک من روغن کنجد بریان کنند

وقدری بادام

و جوز و بادام و فستق مجموع مقشر دران میان کنند مسمن مغز بادام
فندق و بن چلغوزه و شهدانه بکوبند و بعسل بسرشند و هر روز بمقدار
بیست درم تا سی درم بخورند سفوفی که فربه کند بادام فندق مغز بن گنجد
خشخاش هر یک بیست درم کسیلا ده درم فانیذ مثل مجموع بکوبند و بیست درم
تناول کنند سمنه که محروری را مفید بود ص نخود دستان اگر روزی در شیر گاو
خیسانند و سی درم از ان با برنج سفید شسته و خشخاش و گندم و جو
مقشر و کسبات و قند هر یک ده درم و بادام مقشر پنجاه درم بکوبند و
هر روز سی درم تا چهل درم از ان در شیر بجوشانند و بخورند و بحمام روند لغر
نخود باقلی حرف سفید نانخواه هر یک دو درم کسیلا چهار درم زیره کرمانی
فلفل هر یک درمی بکوبند و با مثل آن آرد سفید بسرشند و با ان نیز نرد
با شیره قند خشنوا سازند اغر مغاث جوز گندم بهمن زرنباد کثیرا خشخاش
کندر با هر یک سه درم بکوبند و با آرد گندم و شکر بیامیزند و هر روز بیست درم
ازان با شیر و شکر و روغن خشنوا سازند مسمنی که هزال که از اکل طین
حادث شود باز دارد خشخاش کثیرا بهمن زرنباد بکوبند و با شیر و شکر
خشنوا سازند و بعد ازان بحمام روند حقنه که فربه کند کله میش فربه ستانند
و بکوبند نیم رطل به دو رطل خمیر و نخود و برنج شسته و گندم هر یک
دو رطل نیم کوفته بند و بجوشانند تا مجموع مهرا شود و پنجاه درم ازان

آب صافی کرده با روغن بادام و جوز هر یک ده درم بیامیزند و استعمال
کنند بعد از آن که دفع کرده باشند و بخار رفیع و رماهی آبیخ نوبت حقنه
کنند که موجب فربهی باشد باب بیستم در متفرقات حالبات رعاف
کاغذ سوخته و شاخ آهوی کوهی سوخته انزروت گلنار خون سیاوشان کندر
زاج قلقطار صبر اقاقیا مازوی سوخته شب یمانی هر یک دو درم کافور دانگی
بکوبند و در بینی دمند اخر پوست بیضه سوخته اقاقیا پوست انار کاغذ سوخته
هر یک دو درم بکوبند و با آب مورد لب بر شسته و فتیله سازند و در بینی نهند
اخر کاغذ سوخته اقاقیا شب یمانی کافور هر یک نیم درم زاج رامک لسان
الحمل مازو سوخته لب بر که بار لشانده هر یک ده درم عصاره لحیة التیس و دیباج سوخته
هر یک هفت درم کشنیز خشک سوخته هشت درم بکوبند و با آب لسان الحمل
لب بر شسته حالبات قی ادویه که قی صفراوی را باز دارد زرشک انار دانه سماق
گلنار طباشیر ورق گل دانه غوره هر یک درمی پوست فستق پنج درم بکو
و مثقالی از آن با آب سیب یا به خورند اخر قی بلغمی و سوداوی باز دارد
زرشک انار دانه و سماق گل چار درم زرشک سه درم نعناع پوست فستق
مصطکی عود خام سنبل سعد قرنفل فرنجمشک درسکه جوشانند هر یک
دو درم بکوبند و درم از آن با میعه بخورند اخر که قی و هیضه را مفید بود
انار دانه ترش ده درم مصطکی نعناع هر یک درمی در رطلی آب بجوشانند

باباتمام

تا با همه آید و صافی کنند و عود و سک هر یک درمی بسایند و بر سر آن ریزند
و بخورند اخر سک قرنفل سعد هر یک ده درم کزمازج مازو پوست انار کندر
هر یک پنج درم بکوبند دو مثقالی بخورند اخر قاقله صغار و کبار قرنفل زیره کرمانی
در سرکه خیسانند هر یک سه درم قند سپید ده درم بکوبند و چهار درم تا
پنج درم بخورند اخر مصطکی دو درم عود خام درمی زیره کرمانی پنج درم بکوبند
و با ده درم انگلنگبین بیامیزند و به دو نوبت بخورند ادویه عرق اگر بوره ارمنی
بروغن بابونه حل کنند و در بدن بمالند عرق بیاید و آنش شکر نیز چنین باشد
اخر عاقرقرحا در روغن کنجد بجوشانند و بمالند اخر زنجبیل و اسپیر و بیار و اکر
مازو کوفته با روغن گل در بدن بمالند عرق باز دارد اخر گلنار و مورد و مازو
مثنادی بکوبند و با آب غوره بمالند اخر گل ارمنی و رق گز بکوبند و با روغن
مورد بمالند ادویه حبل بهمن سرخ کنبز اشقنقور زهره کاو زرنباد درونج هر یک
مثقالی بخورند بعد از آن مجامعت کنند که موجب حبل شود فرزجه مقل چهار درم
روغن بلبسان دو درم جاوشیر سکبینج نرگس هر یک درمی عسل سه درم
باهم بیامیزند و بصوفه بردارند اخر شیر مایه خرگوش سرگین او و سماق
و موم زعفران و عود هر یک درمی بکوبند و بعسل سرشند و بردارند اخر
زعفران حماما سنبل الکلیل الملک هر یک سه درم قردمانا هفت درم
پیه بط و مرغ و شمع و روغن سنبل هر یک دو درم با سفیده بیضه بیامیزند

وبعد از طهر بردارند بخوری نافع بود موی خرگوش سداب دانشیطان
متساوی بکوبند در روغن گاو بسرشند و در مجمره آتش نهند و بزیر گیرند.
آخر زرنیخ جوز سرو و میعه مروح باردار هریک پنج درم حب الغار هشت درم
بکوبند و بشراب کهنه بسرشند و حب سازند و بعد از طهر بدان تبخیر کنند دوائی
که چون استعمال کنند حمل مسقوط نشود زرنبا و درونج ماز و جندبیدستر
حلتیت طباشیر هریک پنج درم زنجبیل ده درم قند دوازده درم مشک نیم مثقال
بسایند و با عسل بسرشند دو درم تا دو مثقال بخورند فرزجه که درین باب
نافع بود قنطافلیون بشیح هریک دو درم افیون پنج درم فلفل هریک درمی
بکوبند و بعسل بسرشند و پیش از مجامعت بردارند بخوری که در استعمال
آن استدلال جویند بدان که زن آبستن خواهد شد یا نه کندر حب البلسان
هریک دو درم و نیم میعه قرنفل دارچینی هریک درمی سنبل چهار درم سادج
نیم درم بکوبند و بسرشند و حب سازند و در مجمره آتش در زیر گیرند اگر
بوی و بخار آن از دهان بیرون آید یعنی آبستن خواهد شد ادویه که
مسکر باشند و گاه باشد که جهت اخراج پیکان یا داغی یا مستسقی که در
حالت هوشیاری طاقت نمیدارند بدان محتاج میشوند افیون
پنج درم تخم خشخاش سیاه ده درم در سه رطل آب بجوشانند
تا برطلی آید و نیم رطل گندم پاک بجوشانند اگر تمام نیست شود

پس گندم خشک کنند و بکوبند و مثقالی از آن هر گاه خواهند بخورند بشود
خشخاش سیاه تخم کاهو هر یک سه درم بزر البنج دو مثقال بکوبند و بسایند
و صافی کنند و با قند بقوام آرند و مثقالی از آن بسکر بود و اگر خواهند
در شراب بجوشانند بخورد کنند و چون خواهند که افاقی شود شبت
بجوشانند و بدهند یا از رازیانه در شراب بجوشانند و بدهند و اگر از آن
منافی شود تریاق اربعه یا تریاق کبیر بدهند و اگر خواهند که مست شود و از
هشیار شود سرکه کهنه با گلاب بدهند یا دوغ گاو یا برف یا شیر بینی
از شراب غوره بیرون سرد نموده و اگر چهار روز نان در شراب خیسانند
و از آن شراب کسی را بدهند دشمن شراب گردد و اگر مگس خشک شده
دانگی بسایند و در میان شراب کنند همین عمل کند و اگر سکنجبین
و نعل هر یک مثقالی اشنب یمانی و شنج و کعب خوک و رازیانه هر یک
مثقالی سوخته با هم بسایند و با آب رازیانه بسرشند و بر احلیل طلا کنند
و بگذارند تا خشک شود و با هر که مجامعت کنند دوستی شود عسل ج
زنجبیل اگر بر قضیب مالند همین عمل کند و اگر اسفیداج و مامیران و دندان پلنگ
سوخته و سرگین کبوتر و زهره خرس و اشنان سوخته هر کدام که باشد
دانگی بسایند و زنی بخود بر دارد موجب دشمنی گردد با لنگو گاو زبان
دلبو لو و مامیران و بر ما جور و مرزنجوش و صعتر فندستی و عود خام